

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلام النور نور الکلام
تفسیر سورہی ابراہیم

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاءآبادی، محمّد، ۱۳۰۹ -

کلام النور نورالکلام، تفسیر سوره‌ی ابراهیم/ تألیف محمّد ضیاءآبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزّهراءؑ، ۱۳۹۰.

ص. ۴۹۸

978-600-170-023-1

فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

تفاسیر(سوره ابراهیم)

۱۳۹۰ ک ۸ ض/۱۰۲/۱۰۲ BP۳۸

۱۸/۲۹۷

کتابخانه ملّی ایران

۲۳۸۹۱۸۲



کلام النور نورالکلام، تفسیر سوره‌ی ابراهیم

مؤلف: سیّد محمّد ضیاءآبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزّهراءؑ

چاپ اوّل: تابستان ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۱ - ۰۲۳ - ۱۷۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت: ۳۸۰۰ تومان

لیتوگرافی: موعود

چاپخانه: غزال

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشگر - خیابان شهید

معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

دورنگار: ۵۵۳۸۴۷۹۰

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به

گسترش معارف دینی با اخذ مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراءؑ بلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ، تعداد ۱۰ نسخه به آدرس انتشارات بنیاد خیریه الزّهراءؑ ارسال شود.

۲. هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

۳. مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

۴. در قیمت‌گذاری هماهنگی لازم به عمل آید.

بسمه تعالی

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

...الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَيَّ خَلَقَهُ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ...؛

قرآن فرمان خدا به سوی خلق خداست؛ پس سزاوار است که مرد

مسلمان به فرمان [و دستور العمل خدای] خود بنگرد. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۰۹

شکر و سپاس بی پایان خداوند متان را که بار دیگر فضل خود را شامل حال این بی بضاعت فرمود و پس از نشر تفاسیر پیشین، همت والای همان سروران و برادران ایمانی را که در نشر آن آثار اقدام مجدانه داشتند؛ به گردآوری و تنظیم جزوات صفیر هدایت مربوط به تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی "ابراهیم" مصروف فرمود.

آن سروران نیز که علاقه‌ی وافر به ترویج معارف اسلامی دارند، این زحمت را تقبل نموده و آن جزوات را که هر هفته از نوار ضبط سخنرانی پیاده و منتشر می‌شد ترتیب و تنظیم کرده به صورت کتاب حاضر ارائه نمودند. اینک از لطف و توفیق خداوند سبحان شاکرم و از زحمات مخلصانه‌ی آن عزیزان کرام متشکرم و مزید توفیقات و تأییدات الهی را برای همگان از خداوند کریم خواهانم.

سید محمد ضیاء آبادی

تابستان ۹۰

مقدمه‌ی ناشر

خداوند متعال را صمیمانه شاکر و سپاسگزاریم که با عنایت ولیّ عالم امکان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موفق شدیم تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم را - که به علت کسالت ممتدّ مفسّر عالیقدر حضرت آیت الله ضیاءآبادی مدظله العالی طولانی شده بود پس از بهبودی نسبی معظّم له تداوم یابد و هم اکنون - با کیفیتی مناسب در یک جلد فراهم آوردیم و به محضر قرآن دوستان معرفت طلب عرضه بداریم.

ضمن آرزوی توفیق روزافزون برای همه‌ی عزیزانی که رشد روحانی و قرآنی خود می‌اندیشند و علاقه‌مندند تالّو و نور حیات بخش قرآن روشنگر قلب همه‌ی انسان‌های حق طلب و حقیقت‌خواه در سراسر جهان باشد یادآور می‌شویم خوشبختانه مدّتی است حضرت آیت الله تفسیر سوره‌ی اسراء را در جلسات هفتگی خود ارائه می‌نمایند که به محض تکمیل، مجموعه‌ی آن تقدیم حضور مشتاقان خواهد شد.

دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراء علیها السلام

تابستان ۱۳۸۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿١﴾ الرَّكِيْبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

إِلَى النُّوْرِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ

﴿٢﴾ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ

لِلْكَافِرِيْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيْدٍ

﴿٣﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّوْنَ

عَنْ سَبِيْلِ اللَّهِ وَيَبْغُوْنَهَا عَوْجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلٰلٍ بَعِيْدٍ

الرايين [قرآن] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی ها به سوی روشنایی به فرمان پروردگارشان در آوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید. همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، وای بر کافران از عذابی شدید. همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مردم را از راه خدا باز می دارند و می خواهند راه خدا را کج ارائه نمایند آنان در گمراهی دوری هستند.

قرآن، نازل شده از عالم اعلای ربوبیت

سوره ی ابراهیم مجموعاً دارای ۵۲ آیه و از سوره های مکّیه و از جمله سوره های بیست و نه گانه ای است که با «حروف مقطعه» آغاز شده اند. در گذشته راجع به حروف مقطعه و آیه ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ بحث شده و نیازی به تکرار نیست. پس از آن می فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾؛ به اصطلاح ادبی، کلمه ی «هذا» در تقدیر

است. یعنی: (هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ)؛ به پیامبر اکرم ﷺ خطاب شده: این قرآن، کتابی است که ما به تو نازل کرده‌ایم. کتاب است؛ یعنی مقررات ثابت و باقی برای تنظیم برنامه‌ی زندگی انسان در این جهان است. این کتاب را ما نازل کرده‌ایم. تعبیر «انزال» و «فروود آوردن» نشان می‌دهد که این کتاب محصول عالم ماده و طبیعت نیست! قرآن مولود مغز و فکر بشر نیست! بلکه پایین آمده از عالم اعلای ربوبیت است. حتی خود پیامبر اکرم ﷺ هم دخالتی در تنظیم الفاظ و مفاهیم قرآن ندارد! دخالت آن حضرت در امر قرآن، همین است که قلب مقدّسش، فرودگاه قرآن است. چنان که فرموده است:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾^۱

روح الامین آن را [از طرف ما] بر قلب تو نازل کرده به این منظور که تو بیم دهنده‌ی مردم [از عواقب زندگیشان] باشی و همچنین برای تأکید این حقیقت فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

به یقین، ما قرآن را نازل کرده‌ایم و به یقین ما پاسدار آن می‌باشیم.

در همین جمله‌ی کوتاه، چند بار لفظ «ما» تکرار شده و این نشان می‌دهد که فقط خدا همه کاره‌ی قرآن است. «انا» به یقین ما «نحن» ما «نزلنا» ما نازل کردیم.

﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ و به یقین ما حافظ و نگه دارنده‌ی آن هستیم.

چهار بار کلمه‌ی «ما» تکرار شده و مؤکداً اعلام می‌کند که ما قرآن را نازل کردیم و خود ما نیز پاسدار آن می‌باشیم و آن را از دستبرد بیگانگان و کم و زیاد کردن آن محافظت می‌کنیم. تا آنجا که با لحنی تهدیدآمیز نسبت به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۳

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۷.

اگر او [پیامبر] سخنی را که ما نگفته ایم به ما نسبت می‌داد، به قدرت، او را می‌گرفتیم و سپس رگ دلش را قطع می‌کردیم. آنگاه احدی از شما نمی‌توانست به حمایت از او برخیزد!

البته معلوم است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معصوم است و هرگز سخنی را که خداوند متعال نفرموده به او نسبت نمی‌دهد. این لحن تهدیدآمیز خدا نسبت به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به منظور ارائه‌ی قطعیت و حتمیت مصونیت قرآن از دخل و تصرف هر کس، غیر خداست. چنان که خطاب به آن حضرت فرمود:

﴿...لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ...﴾؛^۱

...اگر مشرک بشوی، اعمالت بی‌ارزش می‌شود...!

در صورتی که ممکن نیست آن حضرت مشرک شود. این برای نشان دادن بزرگی گناه شرک است! حاصل اینکه در امر تنظیم قرآن، احدی جز خدا حتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دخالتی ندارد!

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبلغ قرآن و مبین مجملات آن

تنها دخالتی که آن حضرت درباره‌ی قرآن پس از نزول آن دارد تبلیغ آن به بندگان خدا و سپس تبیین مجملات آن است. چنان که فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛^۲ ای رسول! آنچه از خدایت به تو نازل شده به مردم برسان... و سپس:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛^۳

...ما، قرآن را به تو نازل کردیم برای اینکه آنچه را که نازل شده است؛ برای مردم بیان کنی...

کلمه‌ی «الیک» در آیه، نشان می‌دهد که شخص تو، ای پیامبر! باید واسطه بین من و بندگان من باشی. تنها کسی که می‌تواند بار وحی و قرآن را بر دوش بکشد، تو هستی!

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۵.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۵.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱؛

به طور حتم، ما سخنی سنگین بر تو القا خواهیم کرد!

آشنا ساختن مردم با خدا و آنها را به راه بندگی آوردن، توأم با مشکلاتی فراوان است و تحمّل آن، کار هر کسی نیست و احتیاج به شرح صدر خاصی دارد و آن را ما به تو داده ایم.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۲؛ آیا سینه‌ی تو را گشاده نگردانیدیم.

تنها دارنده‌ی مقام نبوت ختمیه، حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که به طور مستقیم می‌تواند با مقام اعلا و ارفع ربوبیت حضرت الله (جلّ جلاله و عظم شأنه) در ارتباط باشد و تلقی قول ثقیل وحی بنماید که او اسم اعظم و حجاب اقرب است. مادون او هر که هست از انبیا و اولیا و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حتّی وجود اقدس امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با تمام عظمت و رفعت مقامی که دارند در دامن نبوت ختمیه‌ی محمدیه قرار گرفته‌اند.

آری امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در عین اینکه به صریح آیه‌ی مباحله، نفس نبی و خود پیامبر از حیث دارا بودن مقامات معنوی است، مع الوصف کمالاتش برگرفته از مرتبه‌ی علیای خاتمیت است.

از باب مثال، اگر استادی تمام علوم خود را به شاگرد خاصّ خودش منتقل کند، در نتیجه هر دو در علم مساوی گردند، در عین حال یکی استاد و دیگری شاگرد است و امتیاز رتبه‌ی استادی از رتبه‌ی شاگردی برای همیشه محفوظ است! یکی والد و دیگری مولود است.

خضوع تکوینی امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقام اقدس حضرت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

این گفتار بسیار پر محتوای امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه است که خضوع

تکوینی خود را نسبت به مقام اقدس حضرت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُ أُمَّه﴾^۳؛

۱- سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۱.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴.

من همیشه دنباله‌رو آن حضرت بودم؛ مانند بیچه شتر که دنبال مادرش می‌رود و از شیر او تغذیه می‌شود، من از علوم و معارف عالی‌اش تغذیه می‌شدم.

(كَانَ يَمُضِعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمِيهِ)؛^۱

او اول غذا را می‌جوید و سپس در دهان من می‌گذاشت.

خوراک جویده‌ی پیامبر ﷺ که آمیخته‌ی با لعاب دهانش بود به معده‌ی من می‌رسید. این تنها مربوط به نان و گوشت و دیگر غذاهای جسمانی نیست! آنها شانشان اجلّ از این است که این نوع غذاها را مورد توجه قرار دهند! آنها طعام اصلیشان تقرب به مقام اعلاّی ربوبیت و حرکت در مسیر معارف توحیدی است که از وجود اقدس حضرت ختمی مرتبت تغذیه می‌شوند. آنگاه می‌فرماید:

(يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالِإِفْتِدَاءِ بِهِ)؛^۲

در هر روز، آن حضرت از اخلاق خودش برای من پرچمی می‌افراشت و به من دستور می‌داد از او پیروی کنم.

همان اخلاقی که خدا خبر از عظمتش داده و فرموده است:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ)؛^۳ [تو ای پیامبر! صاحب خلق بزرگی هستی.

عجز ما از درک حقایق معرفتی

راستی این حقایق، آن چنان بلند است و از حیطه‌ی درک ما بیرون که ما چاره‌ای جز اظهار عجز و ناتوانی از ادراک آن نداریم! آن چنان که امام سیدالسّاجدین علیه السلام در مناجات العارفین به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

(الهی... وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ... وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَىٰ مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ)؛^۴

بار خدا یا!... عقل‌ها از ادراک کنه و حقیقت جمالت عاجزند و تو برای

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۹۲.

۳- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.

۴- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه‌ی ۱۵۱.

آفریده‌ها بیت راهی برای شناخت خودت فرار نداده‌ای جز ناتوانی از شناختنت! آنها وقتی تو را می‌شناسند که بفهمند که نمی‌توانند تو را بشناسند! زیرا وقتی ظرف عقل و ادراک خود را محدود و ذات اقدس تو را نامحدود یافتند، طبعاً می‌فهمند که نامحدود در ظرف محدود نمی‌گنجد! از این رو هرگز طمع در ادراک ذات اقدس نمی‌کنند و همین عجز از شناخت در مورد ذات خدا، کمال معرفت درباره‌ی ذات خداست.

چگونه خدایی را که نمی‌شناسیم بپرستیم؟!

اینجا ممکن است این سؤال در برخی از ذهن‌ها مطرح شود که ما وقتی چیزی را نمی‌شناسیم، چگونه می‌توانیم اعتقاد به وجودش پیدا کنیم و او را بپرستیم؟ در جواب عرض می‌شود: اعتقاد به وجود چیزی با اکتناه آن چیز فرق دارد. اکتناه یعنی انسان به گُنه و ماهیت چیزی پی‌برد و احاطه‌ی علمی و ادراکی به حقیقت آن پیدا کند و گفتیم اینگونه احاطه به ذات نامتناهی خدا، برای عقل و درک متناهی انسان ممکن نیست. اما اعتقاد به وجود چیزی ممکن است از روی آثار وجودیش برای انسان پیدا شود، در حالی که گُنه و ماهیت آن برای انسان ناشناخته است. ما از دیدن این نظام شگفت‌انگیز آفرینش که سرشار از مظاهر علم و قدرت و حکمت آفریدگار این نظام است؛ پی‌به وجود آن ناظم علیم و قدیر و حکیم می‌بریم و عرض پرستش به پیشگاه اقدسش می‌کنیم و حال آن که احاطه‌ی ادراکی به کنه ذات اقدسش نداریم.

می‌دانیم که هست؛ اما نمی‌دانیم که چیست و شاید بهترین مثال برای این حقیقت که فرق است بین «هستی» و «چیستی» جوهر جان خودمان باشد که از همه چیز و همه کس به ما نزدیک‌تر است. در اینکه ما اعتقاد به وجود خودمان داریم، تردیدی نیست. ما می‌دانیم که هستیم اما نمی‌دانیم که چیستیم؟ آن جوهر عالی که از آن تعبیر به «من» می‌کنیم و همه چیز را با اضافه‌ی به آن می‌شناسیم و می‌گوییم: بدن من، چشم و گوش من، دست و پای من، خانه و فرش و اتومبیل من، کیف و کتاب و کفش و کلاه من و... آیا آن «من» که به طور مسلّم هست و صاحب این متعلقات و اضافات است؛ کیست

و کُنه و ماهیتش چیست؟ نمی‌دانیم و راستی این از عجایب است که آدمی هفتاد-هشتاد سال با این «من» زندگی کند و در طول این مدّت، تمام متعلّقات او را از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و... بشناسد اما تا به حال به فکر شناختن خود آن «من» نیفتد و حالی از او نپرسد که تو که و چه هستی؟ از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟

به هر حال منظور اینکه ما اعتقاد به وجود روح و جان و روان خود که از آن تعبیر به «من» می‌کنیم؛ داریم، اما از درک کنه و ماهیت آن ناتوانیم. خدا هم فرموده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

ای پیامبر! راجع به روح از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: روح از عالم امر پروردگار من است و به شما اندکی از علم داده شده است.

ناتوانی درک ما از چگونگی ارتباط امامت با مقام خاتمیّت

حاصل آن که اعتقاد به وجود چیزی از روی آثارش، مستلزم اکتناه و پی بردن به کنه و ماهیت آن نمی‌باشد. اعتقاد به وجود روح و جان خود داریم، اما کنه و ماهیت آن چیست؟ نمی‌دانیم. اعتقاد به وجود خالق و آفریدگار خود داریم اما کنه و حقیقت آن ذات اقدس چیست؟ نمی‌دانیم! اعتقاد به وجود وحی و نبوت داریم و می‌دانیم که رسول اکرم ﷺ ارتباط خاصی با عالم ربوبیت دارد و از آن طریق اخذ وحی می‌کند، اما آن ارتباط خاص چگونه است نمی‌دانیم! اعتقاد به امامت داریم و می‌دانیم که امام امیرالمؤمنین علیّ و امامان پس از آن حضرت، به گونه‌ای خاص ارتباط با مقام خاتمیّت رسول الله اعظم ﷺ دارند و به وساطت آن حضرت ارتباط با عالم ربوبیت الله - عظم شأنه - پیدا می‌کنند و ملهم به الهامات الهی می‌شوند، اما آن ارتباط مقام امامت با مقام خاتمیّت چگونه است؟ نمی‌دانیم و لذا گفتیم: ما واقعاً نمی‌فهمیم معنای این گفتار امام امیرالمؤمنین علیّ را که من مانند بیچه شتری که دنبال مادرش می‌رود، دنبال رسول خدا ﷺ می‌رفتم؛ او غذا را می‌جوید و سپس در دهان من می‌گذاشت، او هر روز

پرچمی از اخلاقیات برای من می‌افراشت و به من دستور تبعیت از خودش می‌داد و...

این سخن نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

(أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ)؛^۱ من برده‌ای از برده‌گان محمد!

من کنار سفره‌ی آسمانی او نشسته و ریزه‌خوار خوان نعمت احمدم. از این رو است که خدا می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾؛ این قرآن را به شخص تو نازل کرده‌ایم که تنها شخص توانای بر حمل آن، تو هستی!

مقصود خداوند متعال از انزال قرآن کریم چیست؟

حال غرض از انزال قرآن به تو چیست؟

﴿لَتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛

«لام» در ﴿لَتُخْرِجَ﴾ لام غرض است و غرض از انزال قرآن را نشان می‌دهد که هدف، بیرون آوردن مردم از ظلمت‌ها و داخل کردن آنان در نور بوده است نه اینکه فقط آن را بخوانید و آیات و سوره‌های آن را حفظ کنید و در مسابقات برنده شوید و جایزه گرفته و شهرت پیدا کنید و عنوان قاری قرآن و حافظ قرآن و مفسر قرآن را برای خود تعیینی از تعینات دنیایی بسازید که در این صورت، مقدس‌ترین چیز را که قرآن است مقدمه برای رسیدن به پست‌ترین چیز که تعیین و تشخیص دنیایی است، قرار داده‌اید! آیا این ظلم فاحش و خیانت روشن نسبت به قرآن نیست. شما که با داشتن علوم قرآنی، مبتلا به ردائل اخلاقی از عجب و غرور و کبر و حسد و حرص به دست آوردن تشخصات بیشتر دنیایی هستید در واقع نقض غرض درباره‌ی قرآن کرده‌اید؛ زیرا غرض از فرا گرفتن قرآن، خروج از ظلمت‌ها بوده است و شما با داشتن قرآن در میان ظلمت‌ها دست و پا می‌زنید و نور را وسیله‌ی راهیابی به ظلمت‌ها قرار داده‌اید.

﴿...ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛^۲ ...این همان زیانکاری آشکار است؟

نکته‌ی دیگر اینکه نفرموده است:

۱- توحید صدوق (رض)، صفحه‌ی ۱۷۴.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

(لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛

مردم به وسیله قرآن از ظلمت‌ها بیرون بروند.

زیرا خود مردم نمی‌توانند در پرتو قرآن راهیابی کنند!! و همچنین نفرموده است:

(لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)؛

قرآن مردم را از ظلمت‌ها بیرون بیاورد.

عترت در کنار قرآن، هادی انسان به سوی سعادت

زیرا قرآن، به تنهایی نمی‌تواند اخراج از ظلمات بنماید و راه رسیدن به سعادت ابدی را ارائه کند. چنان که می‌بینیم نتوانسته است و اکنون امت اسلامی با داشتن قرآن به راه‌های گوناگون از مذاهب مختلف افتاده‌اند و هر مذهبی مذهب دیگر را تخطئه می‌کند و همین، راز اصلی افتراق شیعی امامیه از اهل تسنن است. اهل تسنن به تبعیت از عمر بن خطاب می‌گویند:

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛ [تنها قرآن] کتاب خدا ما را کافی است.

و نیاز به امام نداریم! اما شیعی امامیه وجود امام را در کنار قرآن برای هدایت بشر لازم می‌دانند. در آیه هم می‌بینیم خداوند حکیم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛

ما، قرآن را به تو نازل کردیم که تو مردم را از ظلمات بیرون بیاوری.

نه «لِيُخْرِجَ النَّاسَ» که خود مردم راه خروج از ظلمات را بیابند و نه «لِيُخْرِجَ النَّاسَ» که قرآن به تنهایی راه خروج از ظلمات را به مردم بنمایاند بلکه «لِتُخْرِجَ النَّاسَ» تو با در دست داشتن قرآن، راه خروج از ظلمات و ورود به عالم نور را به مردم بنمایی و لذا رسول خدا ﷺ تا در میان مردم بود، به حکم همین آیه مخرج مردم از ظلمات الی النور بود. وقتی هم که خواست از دنیا برود، به امر خدا فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي)؛

من در میان شما کتاب خدا و عترتم را کنار هم می‌گذارم که به جای من مخرج

مردم از ظلمات باشند.

(وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ)؛

و این دو (قرآن و عترت در امر هدایت امت) از هم جدا نخواهند شد تا روز قیامت به من برسند و شما امت اسلامی هم:

(إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا)؛^۱

اگر دست به دامن این دو [قرآن و عترت] بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد و لذا ما شیعه‌ی امامیه این حدیث رسول خدا ﷺ را - که مقبول میان شیعه و سنی است - کنار این آیه ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ می‌گذاریم و می‌گوییم: پس از رسول خدا ﷺ و فرزندان معصومش علیهم‌السلام که مصادیق عترت و اهل بیت رسول خدا ﷺ می‌باشند در کنار قرآن باید باشند تا «مُخْرِجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تحقق یابد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْإِيْمَةِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ؛

اخراج مردم از ظلمات به نور به اذن خدا

در همه جای قرآن کلمه‌ی «نور» مفرد آمده و کلمه‌ی «ظلمات» به لفظ جمع است، نه «انوار» و نه «ظلمت» در قرآن نداریم. این نشان می‌دهد که نور در عالم یکی نیست و آن تنها ذات اقدس الله - جلّ جلاله و عظم شأنه - است و بس.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...﴾؛^۲

و هر چه هم در جوّ ارتباط با او واقع شد، در پرتو نور اظهر او متّصف به نور می‌شود و لذا قرآن نور است. رسول الله اعظم ﷺ نور است. امامان علیهم‌السلام نورند. اما نه به طور مستقلّ و جدا از «الله» که ظلمت محض خواهند شد. اما «ظلمات» جمع است. چون ظلمت، موجبات فراوان دارد. یک نفر آدم که در خود بنگرد، چه ظلمت‌ها در فضای جان خود می‌یابد! از جهل، کفر، شرک، نفاق، عصیان، کبر، بخل، حرص، حسد و... تا برسد به ظلمت‌های خانوادگی و اجتماعی در یک جامعه‌ی چند میلیاردی دنیا که باید پیوسته

۱- المراجعات، صفحه‌ی ۲۰.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

بگوئیم: (اللَّهُمَّ أَخْرِجْنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

آنگاه می فرماید: ﴿يَا ذُنَّ رَبِّهِمْ﴾؛ یعنی رسول خدا ﷺ اگر این کار بسیار مهم اخراج مردم از «ظلمات الی النور» را انجام می دهد، استقلال از خود ندارد! بلکه به اذن خدا که پروردگار مردم است انجام وظیفه می کند.

آری، خداست که بندگان خود را از ظلمت ها می رهاند اما به وسیله ی پیامبر اکرم ﷺ. پیامبر اکرم ﷺ به اذن (رَبِّ النَّاسِ) «مُخْرِجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» است.

هدایتگری پیامبر ﷺ به راه عزیز و حمید

ما شیعه ی امامیه هم اگر در مذهب خود توسل به امامان علیهم السلام داریم، بر اساس همان اذن الله است که آن بزرگواران را از روی ادله ی عقلی و نقلی مأذون از جانب الله می دانیم نه مستقل در وجود و ایجاد که هم عقلاً محال است و هم نقلاً مردود. پیامبر ﷺ هدایت می کند.

﴿إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ به راه [خداوند] عزیز حمید.

این جمله، به اصطلاح ادبی بدل از جمله ی ﴿إِلَى النُّورِ﴾ است؛ یعنی آن نور که رسول اکرم ﷺ مردم را به سوی آن هدایت می کند همان «صراط عزیز حمید» است. راه مستقیمی که آدمی را به قرب خداوند عزیز* حمید* می رساند. تقدّم عزیز بر حمید، شاید از آن نظر باشد که اکثریت مردم از آن جهت که مقهور شهواتند، ابتدا لازم است آنها را متوجه مرکز قدرت کرد تا خوف از عواقب طغیان بر او در جانشان بنشیند و سپس نعمت های بی حدّ و حصر او را نشانشان داد تا در مقام شکر و سپاس او برآیند. یعنی هم از قدرت او خائف باشند و هم به رحمتش امیدوار. اکثریت مردم به اینداز* بیشتر نیاز دارند تا به تبشیر*.

﴿اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾

* عزیز: قدرتمند شکست ناپذیر.

* حمید: نعمت بخشی که شایسته ی شکر و سپاس است.

* اینداز: بیم دادن.

* تبشیر: امیدوار کردن.

خداوندی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست.

اینجا هم کلمه‌ی «الله» که مکسوراً خوانده می‌شود، بدل از عزیز حمید است که در آیه‌ی قبل آمده است. یعنی آن عزیز حمید، همان «الله» است که تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن او و مَلِک او و او مالک حقیقی آنها است نه مثل مالکیت ما که اعتباری و قراردادی است که با یک جمله‌ی (این خانه را فروختم) خانه از ملک من خارج می‌شود اما خدا مالک ذات و وجود همه چیز است. هیچ ممکن نیست چیزی از مَلِک خدا خارج شود و در عین حال وجود داشته باشد. انسان وقتی فهمید که همه چیز از داخل و خارج وجود من، ملک خداست و در هر لحظه می‌تواند هر چه دارم از بینایی و شنوایی و گویایی و عقل و هوش از دستم بگیرد؛ کور و کر و لال و بی‌عقل و هوشم سازد طبعاً پیوسته در حال ترس از او به سر می‌برم و هرگز اجازه‌ی طغیان بر او به خود نمی‌دهم و در نتیجه سعادت‌مند در دنیا و آخرت می‌گردم.

﴿وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾

و ای بر حال کافران از عذاب شدیدی که دام‌گیرشان خواهد شد!

آنان که پرده روی عقل و فکر خویش انداخته و یک عمر پشت به خدا زندگی کرده و سر از جهنم سوزان درآوردند، حال آن کافران چه کسانی هستند؟

صفات شاخص کافران!

آیه‌ی بعد آنها را با سه صفت توصیف می‌کند آنگونه که می‌ترسیم پر آنها ما را هم بگیرد. کفر در قرآن به معانی متعدّد آمده و منحصر به کفر به معنای جحود و انکار خدا نیست! گاهی از ترک واجب و ارتکاب حرام و کفران نعمت نیز تعبیر به کفر شده است. صفت اوّل کافران از نظر قرآن اینک:

﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾

آنها، کسانی هستند که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

استحباب یعنی تلاش برای رسیدن به محبوب. این کلمه اگر با کلمه‌ی «عَلَى» همراه شد از آن معنای ترجیح و تقدیم استفاده می‌شود. چنان که در آیه‌ی شریفه چنین شده

است. آنان که عملاً برای رسیدن به رفاه در زندگی دنیوی، بیش از تحصیل سعادت اخروی تلاش می‌کنند و دنیا را مقدم بر آخرت می‌شمارند، آن چنان که گویی اصلاً آخرت و بهشت و جهنم افسانه‌ای بیش نیست و هر چه هست همین زندگی در دنیا و مال و جاه دنیاست.

صفت دوّم:

﴿وَيُضْذَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛

و مردم را هم از رفتن به راه خدا باز می‌دارند!

علاوه بر اینکه خودشان از راه خدا منحرفند، با گفتار و رفتار خودشان، دیگران را هم منحرف می‌کنند. چه بسیارند پدران و مادرانی که فرزندانشان را و معلّمان و آموزگارانی که شاگردانشان را از راه دین بر می‌گردانند!

صفت سوّم:

﴿وَيَبْغَوْنَهَا عَوَجًا﴾؛

و راه خدا را کج و معوج و معیوب به دیگران معرفی می‌کنند!

آنها یا کسانی هستند که ایمان به مبانی دینی ندارند و مغرضانه می‌کوشند اصول عقاید و احکام دینی را بر خلاف آنچه که هست تفسیر و توجیه کنند و آنها را در نظر عقلا مردود و غیر قابل قبول ارائه نمایند و یا کسانی هستند که ایمان به مبانی دین دارند، اما مقهور اهواء نفسانی از حبّ مال و جاه قرار گرفته‌اند و برای حفظ منافع مادی خود می‌کوشند دین را با امیال خود تطبیق داده و آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام را طوری معنا کنند که با زندگی انحرافی خودشان مطابق درآید و در عین دنیاداری، دیندار هم محسوب بشوند و همان‌طور که عرض شد می‌ترسیم این صفت ما را هم مشمول خود سازد؛ چون این کار از کسانی ممکن است صادر شود که آشنایی با آیات قرآن و احادیث دارند و می‌توانند توجیه‌گر آنها باشند.

زیان‌کارترین مردم چه کسانی هستند؟

جمله‌ی آخر آیه می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾؛ اینان، در گمراهی دوری قرار گرفته‌اند.

گاهی کسی از راه منحرف شده به بیراهه افتاده، اما خیلی دور نشده است و می‌شود او را صدا زد و یا با اشاره آگاهش کرد و به راه آورد. ولی گاهی خیلی دور رفته آن چنان که نه صدا به گوشش می‌رسد و نه اشاره‌ای را می‌بیند تا بفهمد که بیراهه می‌رود. اینها همان‌ها هستند که قرآن درباره‌شان می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم باخبر سازیم؟ آنها، کسانی هستند که در زندگی دنیا به گمراهی افتاده؛ بیراهه می‌روند و در عین حال می‌پندارند راه همان است که آنها می‌روند و کار خوب همان است که آنها انجام می‌دهند.

از جمله سخنان تعجب‌آور اینکه اخیراً از بعضی دولتمردان شنیده شد که فرمودند: با بدحجابی زنان برخورد آمرانه نباید داشت! اما عرض می‌کنیم: آیا بدحجابی زن در دین ما از منکرات هست یا نه؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات مسلم در دین ما هست یا نه؟ آیا امر و نهی واجب - با رعایت شرایطش که اکنون برای دستگاه حاکم موجود است - باید آمرانه باشد یا ملتمسانه و تقاضامندانه؟! این را از اهلش بپرسید و همچنین بالحنی طعن آمیز فرمودند: شما توقع دارید در خیابان‌ها میان مرد و زن دیوار بکشیم؟

عرض می‌کنیم خیر، این پیشنهادی احمقانه است! ما توقع داریم شما از اختلاط مردان و زنان در مراکز عمومی و از بی‌پروایی زنان از حیث پوشش و جلوه‌گری در گذرگاه‌ها جلوگیری نمایید و باز فرمودند: شما زنان را منشأ فساد می‌دانید و این غلط است.

عرض می‌کنیم: ما زنان را منشأ فساد نمی‌دانیم! بلکه کسانی را منشأ فساد می‌دانیم که مدیریت امت اسلامی را به عهده بگیرند و آنگاه نتوانند از عهده برآیند و یا نخواهند که برآیند!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لُظْهُورَهُ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا!

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

﴿٥﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِنَا
اللَّهِ آيَاتٍ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا [آیین آسمانی را] برای آنها تبیین کند؛ آنگاه خدا هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او توانا و حکیم است. ما موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از ظلمت‌ها به نور آر و ایام الله را به یاد آنها آور که در این [یادآوری] نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده‌ی سپاسگزار.

آفرینش انسان، نمایش علم و قدرت و کرم خدا

پیش از توضیح آیه‌ی شریفه، این مقدمه را عرض می‌کنم که خداوند حکیم، انسان را بر اساس علم و قدرت وجودش، موجودی متکامل آفریده است. یعنی موجودی که باید تدریجاً از مرتبه‌ی نقص حرکت کرده، به مرتبه‌ی اعلای از کمال نائل شود. از عالم خاک

و جماد تا به مقام قرب و لقای خدا رسیدن مسیر تکامل انسان است. این مراحل را تدریجاً طی می‌کند و در هر مرحله، زمینه‌ی مرحله‌ی بعدی را آماده می‌سازد. در رحم مادر که مرحله‌ی قبلی ما بوده، اعضا و جوارحی از داخل و خارج به ما داده‌اند که برای زندگی در این عالم دنیا لازم بوده است. در عالم دنیا نیز به وسیله‌ی اعمالی که طبق دستور انجام می‌دهیم؛ مجهز به جهاز زندگی در عالم پس از مرگ می‌گردیم.

حال این چنین موجود متکاملی که می‌تواند از خاک برآید و بر افلاک نشیند، اگر خداوند علیم قدیر حکیم آن را نمی‌آفرید، یعنی از «عدم» به «وجود» و از «نیستی» به «هستی» نمی‌آورد به یقین نقص بزرگی برای ذات اقدس منزّه از نقصش به حساب می‌آمد. زیرا یا عالم به امکان آفرینش این چنین موجودی نبوده و یا عالم به امکان آن بوده ولی قادر به ایجاد آن نبوده و یا قادر هم بوده ولی دارای جود و کرم نبوده است تا از دارایی خود اعطایی کرده و یک ماهیت فاقد هستی را به هستی بیاورد و معدوم را موجود گرداند. در صورتی که ذات اقدس او - که کلّ الکمال است - منزّه و مبرا از جهل و عجز و بخل و امساک است. او هم عالم به امکان وجود این ماهیت متکامل به نام انسان بوده و هم قادر بر ایجادش بوده و هم جواد و فیاض بوده و لذا آن را آفریده و در آفرینش آن نیز به خود تبریک گفته که:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱

...چه بزرگ و پربرکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

آفرین بر این علم و قدرت و اعطاء و کرم که هیچ چیز را همه چیز کرده است.

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً﴾^۲

آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود.

ضرورت ارسال رسل برای هدایت بشر

حال که ما را آفریده؛ اگر به حال خودمان رها می‌کرد، طبعاً راه حرکت به سوی

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶۷.

کمال مقصود را نمی دانستیم. چون برای اولین بار به این عالم آمده ایم و نمی دانیم مقصد کجا و مسیر کدام و برنامه ی سیر چگونه است، اگر به حال خود رها می شدیم، بر اثر داشتن انحاء تمایلات و شهوت و غضب بی حساب، رو به تباهی می رفتیم و لذا لازم بود از جانب خود را هنمایانی را بفرستد تا مقصد مطلوب از این سیر تکاملی را به ما معرفی کنند و مسیر و برنامه ی سیر را هم ارائه نمایند. این کار را هم کرده و پیامبران معصوم از هرگونه سهو و خطا در امر هدایت را مبعوث فرموده است. حال می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ﴾

ما هیچ رسول و پیام رسانی را نفرستادیم؛ مگر به لسان قومش!

کلمه ی لسان یعنی زبان. هم به همین عضوی که در داخل دهان هست گفته می شود و هم به لغت. وقتی می گوئیم مردم فلان شهر و فلان منطقه زبانشان ترکی یا عربی یا فارسی است. یعنی با لغت ترکی یا فارسی یا عربی صحبت می کنند. حال خدا می فرماید ما هر پیامبری را به لغت و زبان قومش فرستادیم تا: ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ برای اینکه [پیام ما را به زبان خودشان] برای آنها بیان کنند.

این هم یک روش عادی و طبیعی و عقلائی است که باید با هر قومی به زبان خودشان صحبت کرد و مقصود خود را به آنها فهمانید، وگرنه با مردم عرب، ترکی حرف زدن و با ترک ها عربی صحبت کردن، یک روش عقلائی نیست. از این رو هر پیامبری که برای ارشاد و هدایت قومی مبعوث شد؛ طبیعی است که باید در نخستین قدم، پیام و کتاب آسمانی خود را به زبان همان قوم که در میانشان پرورش یافته و با افکار و اخلاقشان آشنا شده در میان بگذارد و ابتدا آنها را با تعلیمات آسمانی پروردگارشان آشنا گرداند و سپس به ارشاد اقوام دیگر بپردازد. آن اقوام دیگر هم وقتی از یک برنامه ی حیاتی آگاه شدند؛ به حکم عقل، خود را موظف می دانند آن زبانی را که کتاب آسمانی پروردگارشان به آن زبان نازل شده است یاد بگیرند و یا آن را به زبان خودشان ترجمه نمایند.

آیا خدا مردم را گمراه می کند؟!

حال وقتی پیامبر آمد و کتاب آسمانی خود را برای مردم تبیین کرد، طبعاً مردم دو

دسته می‌شوند؛ دسته‌ای آن را می‌پذیرند و به راه می‌آیند و دسته‌ی دیگر آن را نمی‌پذیرند و در ضلالت و گمراهی می‌مانند. اینجا این جمله‌ی آیه:

﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛

پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند.

که نظایر متعدّد در قرآن دارد، تفهیم آن به بسیاری از ذهن‌ها، اندکی دشوار است. زیرا معنای ظاهر آیه طوری است که بوی مسلک^{*} جبری به برخی از شامه‌ها می‌رساند و می‌گوید خدا هر که را بخواهد، گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. بنابراین نه گمراهان، استحقاق کیفر دارند و نه ره‌یافتگان، استحقاق پاداش. زیرا هیچ کدام اختیار از خود ندارند؛ بلکه خداست که به مشیت خویش آنها را گمراه و این‌ها را هدایت کرده است!

در جواب عرض می‌شود: این بدترین نوع ظلم است که خدا بنده‌ای را گمراه کند و او را به کفر و فسق و عصیان وادارد و آنگاه او را به جهنّم ببرد که چرا کافر و فاسق و عاصی گشته‌ای؟ پس باید آیات مربوط به اضلال را طوری تفسیر کرد که چنین لازم ناپسندی از آن فهمیده نشود و لذا اوّل باید دو مطلب در ذهن‌ها جا بگیرد:

اوّل: خدا انسان را موجودی دارای اختیار آفریده که تمام افعال خود را با فکر و تصمیم و اراده و آزادی در انتخاب انجام می‌دهد و این مسئله‌ی آزادی در فکر و عمل برای انسان از روشن‌ترین وجدانیات است! در همه جای عالم طبع، از جماد و نبات و حیوان و حتی در آفرینش و تکوّن خود انسان، قانون جبر حاکم است! اما در عالم افعال انسان به طور واضح و آشکار آزادی در انتخاب و اختیار وجود دارد. به قول مولوی:

اینکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

و اگر صفت اختیار از عالم انسان برداشته شود، دیگر تشریح شرایع، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف حلال و حرام، برزخ و محشر، حساب و کتاب و بهشت و جهنّم، همه لغو و باطل از آب در می‌آید. زیرا بهشت و جهنّم برای نیکوکاران و بدکاران است. وقتی بنا شد

* مسلک: روش، آیین.

در عالم انسان، اصلاً نیکوکار و بدکاری نباشد و تمام کارها را خدا انجام دهد، دیگر بهشت و جهنم چه معنایی خواهد داشت و برای چه کسی خواهد بود؟ این مطلب اول که انسان موجودی است دارای اختیار در عمل.

ثانیاً: خداوند تمام کائنات را از طریق علل و اسباب به وجود می آورد. این حدیث هم مشهور است:

(أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ)؛^۱

خداوند ابا دارد از این که هر چیزی را جز با اسباب [مخصوص به خود] به جریان افکند.

این سنتی است که خدا در عالم قرار داده که هر چیز، باید با اسباب مخصوص به خودش تحقق یابد! رویاندن گیاه - از زمین - کار خداست اما به وسیله ریزش باران! سوزاندن پارچه و چوب، کار خداست اما به وسیله آتش! سیراب نمودن آدم عطشان، کار خداست اما به وسیله آب! شفابخشی بیمار، کار خداست اما به وسیله دارو! حال از جمله‌ی سنتی که خدا قرار داده این است که نافرمانی خدا و ارتکاب گناه، نوعی تیرگی و ظلمت در قلب ایجاد می کند که فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛^۲

هرگز! [چنان نیست که می پندارند] اعمالشان، دل هایشان را چرکین کرده است.

پس، وقتی انسان گناهی مرتکب شد و بر اثر آن ظلمت و ضلالت در دل پیدا کردید، درست است که بگوییم آن ضلالت را، انسان در دل خویش ایجاد کرده، چون با اراده و اختیار، آن گناه را مرتکب شده است و درست است که بگوییم آن گناه، ایجاد ضلالت کرده که خاصه‌ی طبیعیش بوده و هم درست است که بگوییم خدا آن ضلالت را ایجاد کرده چون سنت اثرگذاری معصیت در دل را، خدا مقرر نموده است که اگر خدا انسان را نمی آفرید و اگر خدا قدرت ارتکاب گناه با اراده و اختیار را به انسان نمی داد و اگر خدا خاصیت اثرگذاری در دل را به گناه نمی داد، البته ضلالتی به وجود نمی آمد.

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۲- سوره مطفقین، آیه ۱۴.

گمراهی، نتیجه‌ی استفاده‌ی نادرست از اراده و اختیار

آری، هم انسان، مُضِلّ است و هم گناه و هم خدا. اما آن کس که مستحقّ توبیخ و ملامت و کیفر است انسان است که با سوء اراده و اختیارش، خود را به ضلالت افکنده است. خدا مادّه‌ی سمّی آفریده و خاصیت اهلاك و کشندگی به آن داده و انسان عاقل مختار را هم از خاصیت آن باخبر ساخته و مع الوصف او عالماً و عامداً آن مادّه‌ی سمّی را خورده و مرده است. اینجا هم انسان مهلك است و هم مادّه‌ی سمّی و هم خدا. ولی آن که مستحقّ توبیخ است، انسان است. داروی شفابخش را خدا خلق کرده و خاصیت شفابخشی هم به آن داده و انسان آن را با دستور طیب خورده و شفا یافته است. اینجا هم انسان در شفایابی دخالت دارد و هم طیب و هم دارو و هم خدا. آتش را خدا آفریده و خاصیت احراق و سوزندگی به آن داده و انسان عاقل مختار را هم از خاصیت آن باخبر ساخته که اگر آتش را ببری روی فرش خانه‌ات بیفکنی می‌سوزد. او هم عالماً و عامداً آتش را برده روی فرش خانه‌اش افکنده و سوخته است. اینجا هم انسان فرش خانه‌اش را سوزانده و هم آتش و هم خدا و در این میان آن کس که سزاوار ذمّ و نکوهش است، خود انسان است نه آتش و نه خدا!

روش خود را با مقرّرات عالم منطبق کنیم

به هر حال، خدا در این عالم، مقرّرات و سنّت‌هایی دارد و ما باید خودمان را با سنّت‌های خدا منطبق سازیم نه اینکه متوقّع باشیم که سنّت‌های خدا با خواسته‌های ما منطبق گردد. پس آیات اضلال در قرآن که ضلالت را به خدا نسبت می‌دهد در واقع سنّت ثابت خدا را نشان می‌دهد که خدا خاصیت اثرگذاری به گناه و معصیت داده و بندگان خود را نیز از آن خاصیت آگاه ساخته که دنبال آن، ضلالت در قلب پیدا می‌شود و سرانجام به جهنّم و عذاب الیم منتهی می‌گردد و از آن سنّت خود در آیه، تعبیر به مشیت کرده که:

﴿...يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ...﴾^۱؛ ...هر که را بخواهد، گمراه می‌کند...

یعنی هر کس که در مسیر این سنّت خدا قرار گرفت و مرتکب معصیت شد،

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۷.

مشمول مشیّت خدا در امر ضلالت شده است و چون در هر موضوعی از موضوعات قرآنی باید تمام آیات مربوط به آن موضوع را در کنار هم گذاشت تا به مقصود قرآن پی برد.

چه کسانی به گمراهی کشیده می‌شوند؟

اینجا هم چند آیه از آیات مربوط به اِضلال را می‌آوریم:

﴿...كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾؛^۱

...این چنین خدا کسی را اِضلال می‌کند که اسرافکار آلوده به شک و تردید است!

﴿...وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾؛^۲ ...جز فاسقان، کسی را اِضلال نمی‌کند!

﴿...وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ...﴾؛^۳ ...خدا ظالمان را اِضلال می‌کند...

یعنی ظلم و فسق و اسرافکاری انسان است که سبب ضلالت می‌گردد! شاید این آیه

روشن تر از آیات دیگر این حقیقت را نشان می‌دهد:

﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛^۴

...وقتی مردم کج رفتند، خدا دل‌های آنها را کج می‌کند و خدا فاسقان را

هدایت نمی‌کند.

انحراف عملی از انسان آغاز می‌شود و سپس روی سنّت الهی، انحراف در قلب به

وجود می‌آید و فسق انسان زمینه برای هدایت خدا باقی نمی‌گذارد. آخر آیه می‌فرماید: ﴿وَوَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ یعنی خدا در عین اینکه عزیز و قدرتمند شکست‌ناپذیر است، حکیم

نیز هست و قدرت خود را بر اساس حکمت و مصلحت اعمال می‌کند و هیچگاه آدمی را

بی سبب گمراه نمی‌کند! در واقع همانگونه که گفتیم، اِضلال خدا، کیفری است که به

ضلالت و کجروی اختیاری انسان داده می‌شود و اثری تکوینی است که دنبال هدایت

تشریحی در قلب انسان نافرمان نقش می‌بندد.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛^۵

۱-سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳۴.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

۳-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۷.

۴-سوره‌ی صف، آیه‌ی ۵.

۵-سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

﴿...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

... و خدا به ایشان ظلم نکرد، ولیکن ایشان به نفس خویش ستم می کردند.

آیه‌ی بعد:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

حقیقت اینکه موسی را همراه با آیاتمان فرستادیم و به او گفتیم مردم خود را از ظلمت‌ها بیرون آور و داخل نور کن.

انسان در درون خویش، ظلمت‌ها از جهل و کفر و نفاق و انواع رذائل اخلاقی از کبر و عجب و بخل و حرص و حسد دارد. انبیاء علیهم‌السلام از جانب خدای مردم مأموریت دارند آنها را با تعلیمات آسمانی خویش از جوّ ظلمت‌ها برهانند و با نور ایمان به خدا منورشان سازند.

ایام الله به چه روزهایی گفته می‌شود؟

آنگاه به موسی گفتیم: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾؛ روزهای خدا را به یاد مردم بیاور و آنها را متذکر ایام الله گردان! البته همه‌ی روزها، روز خدا و از آن خداست اما بعضی از روزها بر اثر وقوع حادثه‌ای در آنها که نشان دهنده‌ی لطف و یا قهر خداست، درخشش خاصی پیدا می‌کند و حاکمیت خدا را بالعیان نشان می‌دهد. از این جهت آن روز «یوم الله» و روز خدا شناخته می‌شود. روزی که طوفان فراگیر آمد و قوم طغیانگر نوح را در کام خود فرو کشید و نابودشان ساخت و نوح علیه‌السلام و همراهانش به وسیله‌ی کشتی نجات یافتند، از ایام الله است.

روزی که فرعون - گوینده‌ی ﴿إِنَّا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ - در دریا غرق شد و بنی اسرائیل از شرّ حکومت جائرانه‌ی او رها گشتند از ایام الله است! روز فتح مکه به دست مسلمانان و شکستن سورت* مشرکان و تسلیم گشتنشان در مقابل قدرت اسلام، از ایام الله است! روز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و فرو ریختن کاخ ستمشاهی از ایام الله است. اگرچه در روایات آمده که ایام الله سه روز است.

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۳.

* سورت: سطوت و هیبت.

اول، روز قیام حضرت امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف که حاکمیت عدل الهی در همه جای عالم مشهود می گردد. دوّم، روز مرگ که آدمی خود را در پنجه‌ی قدرت حضرت قهار افتاده می بیند و سوّم روز قیامت که:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۱

آن روز، کسی اختیاردار کسی نمی باشد و آن روز، فرمان، تنها فرمان خداست!

البته این سه روز از مصادیق بسیار روشن ایّام الله است و منافاتی ندارد که تمام روزهایی که در طول تاریخ بشر به طور آشکار و عیان نشان دهنده‌ی جلوه‌ای از جلوات لطف و یا قهر خدا بوده است، از دیگر مصادیق ایّام الله باشد.

مقصود قرآن از یادآوری ایّام الله

اما نکته‌ای که شایان توجه است این که می فرماید: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللَّهِ﴾؛ مردم را به یاد ایّام الله بیفکن که علل و اسباب بروز قهر و لطف خدا را در باره‌ی ملت‌های گذشته همواره به یاد آورند و موجبات فتح و شکست آنها را مورد توجه قرار دهند و بیندیشند چرا قوم عاد و ثمود و فرعون آنگونه محکوم به عذاب خدا در همین دنیا گشتند که می فرماید:

﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾^۲

آنها طغیان در بلاد و اکثر فساد کردند و ماهم تازیانه‌ی عذاب بر پیکرشان فرود آوردیم.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾^۳

[همان] خدا [ی تازیانه به دست] در کمین [شما نیز] هست.

نه با شما قوم و خویشی داشته‌ایم و نه با آنها خرده حساب! بنی اسرائیل را از ذلت نجات داده و به عزّت رساندیم. وقتی طغیان کردند، گفتیم:

﴿...بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...﴾^۴

۱- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۱۱ تا ۱۳.

* اکثر: زیاد روی.

۳- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۱۴.

۴- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵.

...برانگیختیم علیه شما زورمندان کوبنده‌ای را که تا زوایای خانه‌های شما

هجوم بردند و به جستجوی شما پرداختند...

﴿...وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا...﴾^۱

...اگر به طغیان برگردید ما هم به آخذ و عقاب بر می‌گردیم.

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا...﴾^۲

آتم پیش از شما را هلاک کردیم؛ برای اینکه ستمگر شدند...

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۳

شما را پس از آنها جانشینان قرار دادیم تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید.

موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود:

﴿...عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ

كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۴

...امید این هست که خدا دشمنان را هلاک کند و شما را پس از آن حاکم بر

زمین قرار دهد تا ببیند شما چه می‌کنید.

آرام آرام پیروی از گام‌های شیطان!

این سرگذشت امت‌های پیشین که قرآن نقل می‌کند، در واقع هشدار است که به

مسلمانان می‌دهد! ای دولتمردان! شما بیش از دیگران باید توجه داشته باشید که اکنون از

اوّل ایام انقلاب خیلی فاصله گرفته‌ایم و روز به روز هم داریم فاصله را بیشتر می‌کنیم!!

آری، گام به گام اما به سرعت داریم به سمت فساد پیش می‌رویم!! این فریاد قرآن است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۵

ای باورداران خدا و روز حساب و جزا! پیروی از گام‌های شیطان نکنید! او

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۳.

۳- همان، آیه‌ی ۱۴.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۹.

۵- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۱.

امر به فحشا و منکر می کند.

طاغوت گذشته، گام به گام مانند خزندگان، آهسته و آرام که کسی نفهمد در مسیر فساد جلو رفت تا به آنجا رسید که می دانیم رسید اینک ما هم این چنین حرکت می کنیم و می گویم ای بابا! این قدر سخت نگیرید، انتقاد از برنامه های تلویزیون و بدحجابی زنان نکنید! ما که نمی توانیم میان مرد و زن در خیابان ها دیوار بکشیم و مانع ورود زنان به ورزشگاه ها بشویم... اینها ارتجاع و کهنه پرستی است و با وضع دنیای پیشرفته سازگاری ندارد. آری، این همان اتباع ﴿خطوات الشیطان﴾ است که قرآن روی آن مکرراً تأکید دارد و آن را منشأ فحشا و منکر می داند و می گوید:

﴿...وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾؛

... و هر کس دنباله رو شیطان باشد، همانا او به فحشا و منکر امر می کند...

آخر آیه می فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾؛

در [نقل] این [داستان ها یا در یادآوری ایام الله] آیات و نشانه ها [و راهنمایی] هایی است برای هر [آدم] صبار شکوری که حالت صبر و شکیبایی در مقابل دشواری ها و حالت شکر و سپاسگزاری در برابر نعمت ها، ملکه ی راسخه ای در روح او گشته است آنگونه که نه به هنگام هجوم بلیات و مصائب از پا در می آید و نه به هنگام فراوانی نعمت و موجبات رفاه، خود را گم می کند و از خدا جدا می شود. نه به هنگام بلا مأیوس است و نه به هنگام نعمت مغرور، بلکه مؤدب به ادب قرآنی است که:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾؛^۱

نه برای از دست داده ها غمناک گردید و نه به خاطر به دست آمده ها فرحناک...! که

همه چیز رو به زوال است و تنها باقی دائم، خدا و رضوان خداست!

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۲

... آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرام پذیرد.

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۲۳.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

حال ای بندگان خدا، خدا را فراموش نکنید و در همه جا و در همه حال از عمق جان بگوییم: یا حَیُّ یا قَیُّوْم، ای زنده‌ی همه‌کاره! بر این مرده‌ی هیچ‌کاره ترخّم کن.

انسان، نمونه‌ای از صفات عالی‌هی پروردگار

ما را به این عالم آورده‌اند تا به فقر و تهی‌دستی خود پی ببریم و دست حاجت به سوی آن حَیُّ قَیُّوْم برداشته و خود را به دامن او بیفکنیم.

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)؛

هر کس [فقر] خود را شناخت [غنای] پروردگار خود را شناخته است!

آفریدگار ما نمونه‌ای از صفات عالی‌هی خود را در حدّ ظرفیت عالم امکان در ساختمان وجود ما قرار داده است. ما هم در حدّ خویش عالمی هستیم. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(أَتْرَعَمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ)؛^۱

تو ای انسان! می‌پنداری که جرم صغیری هستی و حال آن که عالم اکبر در وجودت منطوی* است.

عالم اکبر، حَیُّ قَیُّوْم دارد و او ذات اقدس الله - جلّ جلاله - آفریدگار جهان است و جز او همه مردگانی هستند فاقد حیات و هرگونه کمال! ما هم در عالم خود حَیُّ قَیُّوْم داریم و او روح ماست که زنده و تکیه‌گاه کلّ اعضا و جوارح ماست. اعضا و جوارح - از چشم و گوش و دست و پای ما - متکی به روح و زنده به حیات روح هستند و بی‌افاضه و امداد از جانب او همه مرده‌اند! آدمی که مرده و در کنار ما افتاده است از جهت اعضا و جوارح داخل و خارج هیچ فرقی با ما ندارد جز اینکه حَیُّ قَیُّوْم خود را که روح است از دست داده است. تمام عالم اکبر نیز مرده است و حَیُّ قَیُّوْمش ذات اقدس الله - جلّ جلاله - است که گر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها.

ما چقدر به فقر ذاتی خود پی برده‌ایم؟

آن کس که یک نفر را در یک لحظه می‌میراند، او می‌تواند تمام عالم را در یک

۱- کافی، جلد ۳، صفحه ۲۱۰.

* منطوی: پیچیده شده.

لحظه بمیراند اما می خواهد تدریجاً مرده‌ها را نشان ما بدهد تا ما هم به مرده بودن خود و تمام عالم پی ببریم و حیّ قیوم عالم اکبر را بشناسیم و عرض بندگی به پیشگاه اقدسش بنماییم. ولی متأسفانه ما همه‌اش با مرده‌ها سروکار داریم و جدّاً مرده‌شویی می‌کنیم و اعضای مرده‌ی خود را تر و خشک و لاغر و فربه می‌سازیم و به تعمیر و آباد کردن مرده‌های خارج از وجود خویش - از جمادات و نباتات و حیوانات - می‌پردازیم. نه حالی از حیّ قیوم داخل ساختمان وجود خودمان که روح است می‌پرسیم و نه آن چنان که لازم است عرض بندگی به پیشگاه اعلا و اجلّ حیّ قیوم عالم اکبر می‌نماییم و این از آن جهت است که هنوز خود را نشناخته‌ایم و به فقر ذاتی خود پی نبرده و نفهمیده‌ایم که حقّاً مرده‌ی هیچ کاره‌ای هستیم و باید سراغ حیّ قیوم آن زنده‌ی همه‌کاره و تکیه‌گاه عالم هستی برویم و دست به دامن او بزنیم تا به حیات مخصوص خود برسیم.

آری، اولین پله‌ی ارتقاء انسان، آگاه شدن از فقر ذاتی خویش و نخستین پله‌ی انحطاطش، توهم استغناء و بی‌نیازی از حیّ قیوم است که فرموده است:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿۱﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿۲﴾﴾

به یقین آدمی که خود را مستغنی و بی‌نیاز از خالق خود توهم کرد طغیان می‌کند!

﴿وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ...﴾^۲

این انسان متکبر پرمدعا، وقتی گرفتاری سراغش آمد و از هر سو مورد هجوم بلاها قرار گرفت از فقر و بیماری و قرض و... دادش بلند می‌شود ای امان! ای خدا! ای امام زمان! الغوث، الغوث، «امن یجیب المضطر اذا دعاه»؛

﴿...ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ...﴾^۳

...اما همین که خدا او را از بلا نجات داد و به نعمتش رسانید، آن چنان خدا را فراموش می‌کند که گویی اصلاً گرفتاری نداشته و خدا بی‌درکار نبوده است...

۱-سوره‌ی علق، آیات ۶و ۷.

۲-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۳-همان.

مادر بت‌ها، بت نفس شماس!

آری، مشکل اصلی ما این است که ما از ابتدا خود را در میان بت‌ها دیده و دل به بت‌ها بسته‌ایم! فرموده‌اند:

(كُلَّمَا سَعَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمَكَ)؛

هر چه که تو را از خدا بت منصرف و به خودش مشغول سازد، همان بت تو است.

ما تا چشم باز کرده‌ایم، مادر را روزی رسان و پدر را تنها پناهگاه خود شناخته‌ایم و سپس دوست و رفیق و فامیل از ثروتمندان و قدرتمندان و... بعد هم مقام و منصب، باغ و راغ* و مسکن و مرکب و... همه‌ی اینها بت‌هایی بوده و هستند که ما را در دامن خود گرفته و برده‌ی خود ساخته‌اند و بر محور خواسته‌های خود می‌چرخانند و در رأس همه، هوای نفس و دلخواه‌های خود ماست!

مادر بت‌ها، بت نفس شماس دیگران مارند و او چون اژدهاست

(أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جُنُوبِكَ)؛

دشمن‌ترین دشمنان آن نفسِ بین دو پهلوئی تو و محیط بر سراپای تو است! این هم گفتار حقّ خدای ماست:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ
وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾؛^۱

آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفس خود را معبود مطاع خود قرار داده است و نتیجتاً دانسته و فهمیده به گمراهی افتاده و خدا هم به کیفر این ضلالت عمدی، مهر بر گوش و قلبش زده و پرده روی چشمش انداخته که دیگر نه حقیقتی از حقایق معنوی درک می‌کند و نه نغمه‌ای از نغمه‌های آسمانی می‌شنود و نه جمالی از جمال‌های الهی می‌بیند.

﴿...صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛^۲

...آنان کر و گنگ و کورند و تعقل نمی‌کنند.

* راغ: چمنزار.

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۱.

خانه‌ی دل را مصفاً کن؛ کمال این است و بس

البته ما خدا خدا زیاد می‌گوییم و ذکر «لا اله الا الله» کثیراً ورد زبان ماست، ولی غالباً از مرحله‌ی تلفظ فراتر نمی‌رود و به مرحله‌ی تحقق که بیرون ریختن بت‌ها از خانه‌ی قلب است؛ نمی‌رسد و شاید اگر در وضع و حال قلبی خویش اندکی بیندیشیم، می‌بینیم که در تمام مدت عمر خود یک بار هم «لا اله الا الله» به معنای واقعی نگفته‌ایم و در نهانخانه‌ی دل نه ده نه صد بلکه هزارها بت نشانده‌ایم و نمی‌دانیم آخر کار از چنگال این بت‌ها چگونه رها گشته و کی خداپرست خواهیم شد؟! ای خوشا حال آنان که یک لاله الا الله گفتند و خانه‌ی دل را جاروب کرده به صاحب‌خانه تحویل دادند و رفتند.

اینک خداوند رحیم، برای نجات دادن ما از چنگال بت‌ها و کشاندن ما به دامن خود پیامبران معصوم علیهم‌السلام از جانب خود فرستاده است. این بیان نورانی را از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشنویم:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَسْئَلَةَ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْبِيعِ وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛^۱

آن خداوند مهربان، رسولان خود را در میان بندگان برانگیخت و پیامبران خود را یکی پس از دیگری فرستاد تا از بندگان بخواهند که به پیمان فطری خود [درباره‌ی توحید و خداجویی] وفادار باشند و نعمت فراموش شده‌ی خدا را [که همان فطرت توحیدی است] به یادشان بیاورند و عقل‌های دفن شده‌ی [زیر اوهام و بت‌پرستی‌ها] را بیرون آورده و آشکار سازند.

دو نعمت بزرگ خداوند

خداوند دو نعمت بزرگ به ما عنایت فرموده است: یکی پیامبران علیهم‌السلام و دیگر بلاها و انواع و اقسام گرفتاری‌ها که ما را از دلدادگی به دنیا و لذات فناپذیر آن باز داشته با خدایمان آشنا سازند.

خلق را با توبد و بدخو کند تا تو را ناچار رو آن سو کند

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱، قسمت هشتم.

﴿وَلَتَبْلُؤَنَكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ...﴾^۱

ما به طور حتم و یقین، شما را مبتلا به انحاء گرفتاری‌ها از ترس و گرسنگی و کمبود اموال و... می‌نمایم تا در صحنه‌ی این امتحان و آزمایش - که راه ارتقاء به عالم قرب خداست - صف صابران از دیگران جدا گردد. در این آیه دقت می‌فرماید نعمت وجود انبیا با بلیات کنار هم آمده است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ﴾^۲

ما به سوی امت‌های پیش از تو، پیامبران فرستادیم [و چون به مخالفت با آنها برخاستند] آنها را بادشواری‌ها مواج‌ه ساختیم [تا منتبته گردند] و روبرو به سوی ما آرند.
﴿فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳

پس چرا آنها که مجازات ما را دیدند، تضرع نکردند و در مقابل حق خاضع نشدند؟ به جای اینکه تسلیم حق گردند دل‌هاشان قساوت گرفت و شیطان، اعمالشان را در نظرشان زینت داد [در نتیجه از سعادت تقرب به خدا و نیل به حیات ابدی محروم گشتند].

کمال روحی و معنوی بزرگان در آغوش مصائب

در صورتی که بیداردلان از بزرگان بشری در آغوش همین بلیات و مصائب پرورش یافتند و به قرب خدا پیوستند و از همه چیز عالم گذشتند.

حضرت موسی بن عمران عليه السلام از مدین همراه همسرش به سمت مصر می‌آمد. بین راه وسط بیابان در یک شب تاریک هوای سرد بارانی زن درد زایمان گرفت! در حالی که نه چراغی هست و نه آتشی و نه یار و یاور! بدیهی است که مصیبت سنگینی است. در آن

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۲.

۳- همان، آیه‌ی ۴۳.

حال از دور آتشی به چشمش خورد که در قرآن آمده:

﴿...أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾^۱

...از جانب طور، آتشی دید. به خانواده اش گفت: درنگ کنید. من آتشی دیدم، می روم شاید خبری یا شعله ای از آتش برای شما بیاورم که با آن گرم شوید.

﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

وقتی به سراغ آتش آمد، ناگهان از جانب راست وادی از میان یک درخت ندایی به گوشش رسید: ای موسی! منم الله خداوند جهانیان.

موسی علیه السلام هم که رب العالمین را دید، از عالمین گذشت و دل به «رب العالمین»

داد. همانجا فرمان رسید:

﴿اذهبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿۱۰﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۱۱﴾ وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾^۳

برو به سمت فرعون که طغیان کرده! به او بگو: آیا می خواهی پاک و پاکیزه شوی و من به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی و دست از طغیان بر خدایت برداری؟ موسی نگفت: خدایا! آخر من زخم را با درد زایمان در وسط بیابان تاریک و سرمای شدید گذاشته و آمده ام آتش ببرم. حالا او را رها کرده پیش فرعون بروم، او را هدایت کنم؟ آری کار انبیا علیهم السلام عجیب است با حساب های ما، جور در نمی آید.

آزمون بزرگ ابراهیم خلیل علیه السلام

به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام گفتند: باید زن جوان خود را با طفل شیرخوارش ببری وسط بیابان بی آب و گیاه حجاز بگذاری و برگردی!! او طبق دستور عمل کرد و خواست برگردد، زن بیچاره دست به دامن شد آخر من یک زن تنها با طفل شیرخوار و این بیابان سوزان چه

۱- سوره ی قصص، آیه ی ۲۹.

۲- همان، آیه ی ۳۰.

۳- سوره ی نازعات، آیات ۱۷ تا ۱۹.

کنم؟ ابراهیم علیه السلام گفت: من یک مأموری بیش نیستم. امثال امر کرده‌ام، بر می‌گردم! آری او همان کسی است که وقتی از جانب خدا مأمور شد اسماعیل علیه السلام آن فرزند جوانش را با دست خودش سر ببرد بی‌درنگ او را به زمین خواباند و کارد بر حلقش کشید و گفت: ﴿... يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾؛ ^۱... فرزند عزیزم! من در خواب دیدم مأمورم که ذبحت کنم! او هم نگفت آخر ای پدر! چرا؟! بلکه گفت: ﴿... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾؛ ^۲... پدر! آنچه را که مأمور شده‌ای انجام بده...! خدا هم از کار هر دو تقدیر کرده و فرمود: ﴿... أَشْلَمًا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾؛ ^۳... پدر و پسر هر دو تسلیم شدند و پدر صورت پسر را روی زمین نهاد و آماده‌ی ذبحش شد.

اینجا هم حضرت موسی علیه السلام طبق فرمان عمل کرد و زن را در حال درد زایمان، وسط بیابان رها کرد و سراغ فرعون رفت و گفت:

﴿... هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكِّيَ ۖ وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشِيَ﴾؛ ^۴

...می‌خواهی پاک و پاکیزه‌ات کرده، به سوی خدایت هدایت کنم؟

رفت موسی کاتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش برست

بهر نان شخصی سوی نانوا دوید داد جان چون که حُسن نانوا را بدید

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل

خاتمة امرنا خيراً

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۲- همان.

۳- همان، آیه‌ی ۱۰۳.

۴- سوره‌ی نازعات، آیات ۱۸ و ۱۹.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
وَيَدْبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي
ذَلِكَ لَكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

و به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به قومش گفت نعمت خدا را بر خودتان به یاد داشته باشید زمانی که شما را از چنگال آل فرعون نجات داد همانان که شما را به بدترین نوعی شکنجه می دادند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده نگه می داشتند و در این آزمایش [یا محنت] بزرگی از طرف پروردگارتان بود.

هدف انبیا، اخراج مردم از ظلمت و دعوت به نور

از آیات گذشته استفاده شد که هدف خداوند حکیم از ارسال رسل و انزال کتب، این بوده که پیامبران معصوم علیهم السلام با کتاب آسمانی که همراهشان آورده اند - مردم را از ظلمت های جهل و کفر و ظلم و رذایل خلقیه بیرون آورده، به فضای روشن عقل، علم، ایمان، تقوا و فضیلت در آورند. سپس از باب نمونه داستان حضرت موسی علیه السلام را بیان نمود و فرمود:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا﴾؛

ما موسی را با آیات خود [از معجزات و خوارق عادات] فرستادیم.

و گفتیم:

﴿أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛

قوم خود را از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها بیرون بیاور و به نور وارد کن.

مفهوم روزهای خدایی "ایام الله"

﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾: آنها را به یاد روزهای خدا متذکر ساز.

﴿ایام الله﴾ روزهایی هستند که قهاریت و حاکمیت خدا برای مردم بارز می‌شود؛ در آن روزها لطف خدا شامل حال مردمی می‌شود و یا قهر خدا مردمی را فرا می‌گیرد. گاهی ذلت‌ها را تبدیل به عزت و گاهی عزت‌ها را تبدیل به لذت می‌کند. آنگونه که همه بفهمند آن از طرف خدا بوده است. قوم نوح علیهم‌السلام یک روز خدایی یعنی یوم الله داشتند که در آن طوفان فراگیر آمد و نابودشان کرد و معلوم شد از طرف خدا بوده است. فرعون نیز یوم الله داشت که بعد از سالیان متمادی از عزت مبتلا به ذلت شد آنگونه که فهمید آن بلا از جانب خدا بوده و لذا گفت:

﴿...آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ...﴾؛

...ایمان آوردم که جز معبود بنی اسرائیل در عالم معبودی نیست...

بنی اسرائیل نیز روزگار ذلت داشتند و بعد به عزت رسیدند. حال می‌فرماید به مردم یادآوری کن این ایام را فراموش نکنند. اما نه اینکه تنها شعار بدهند و اسمی از آنها ببرند؛ بلکه بیندیشند و عوامل عزت و ذلت را بشناسند و بفهمند که چه عاملی باعث شد که قوم نوح علیهم‌السلام محکوم به عذاب طوفان گردیدند و چگونه شد که عزت فرعون تبدیل به ذلت و ذلت بنی اسرائیل تبدیل به عزت گردید.

عبرت‌آموزی مردم از "ایام الله"

آری؛ مردم موظفند در مورد این ﴿ایام الله﴾ بیندیشند تا آن عوامل ذلت، در زندگی آنها تکرار نشود. ما روز عاشورا و نیمه‌ی شعبان را از ﴿ایام الله﴾ می‌شناسیم و آنها را زنده نگه می‌داریم و باید هم زنده نگه بداریم، اما بفهمیم که منظور چیست؟ منظور این نیست که روز نیمه‌ی شعبان برقصند و روز عاشورا تنها بگریند! بلکه هدف این است که عمیقاً بیندیشند تا بفهمند چه باعث شد که امت اسلامی گرفتار آن بدبختی شد که حجت خدا

و پاک‌ترین پاکان عالم را زیر سُم اسب‌ها افکندند و یزید پلید را تاج سر قرار دادند. آری، بفهمند تا بار دیگر به آن بدبختی مبتلا نشوند و همچنین نیمه‌ی شعبان روزی است که حضرت مصلح کُلّ عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه الشریف متولد شده و عالم، منتظر ظهورِ باهرالتور حضرتش می‌باشد. باید بفهمیم آن منتظر کیست و معنای انتظار چیست و ما موظف به چه وظایفی هستیم تا در زمره‌ی منتظران فرا رسیدن آن یوم‌الله بزرگ و روز طلوع نیر اعظم عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه الشریف محسوب بشویم.

صَبَّار و شکور، مفهوم و مصداق آن

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱

...قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکیبایی سپاسگزاری عبرت‌هاست.

این جمله را می‌شود دو گونه معنا کرد: یکی اینکه تذکیر و یادآوری ایام الله و تفکر در وقایع آنها، راه‌گشا می‌شود برای انسان‌های صَبَّارِ شکور که آیات و علایم و نشانه‌ها از حاکمیت الله جَلّ جلاله را در آنها مشاهده می‌کنند و بر درجات تقریبشان نسبت به ذات اقدس حقّ می‌افزایند.

معنای دیگر اینکه اندیشه و تفکر در ایام الله سبب برای افزایش درجات صبر و شکر انسان‌های باایمان می‌گردد؛ در نتیجه، امتی می‌شوند مقاوم و استوار در برابر انحاء مصیبت‌ها و دشواری‌ها و همچنین شاکر و سپاسگزار می‌شوند در برابر نعمت‌های خدا و آنها را بدون اسراف* و تبذیر* در مصارفی به کار می‌برند که مورد رضای حضرت مُنعم باشد. از نعمت عمر و جوانی، ثروت و قدرت و هرگونه دارایی و مکنت، تحصیل رضای خدا را می‌طلبند. در این صورت است که علاوه بر عنوان صابر و شاکر مفتخر به عنوان «صَبَّار» و «شکور» می‌گردند.

صَبَّار صیغه‌ی مبالغه از صبر و شکور صیغه‌ی مبالغه از شکر است که در نتیجه‌ی تداوم به صبر و شکر، به مرتبه‌ای از کمال نفسانی می‌رسند که حالت صبر در مصائب و

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵.

* اسراف: زیاده‌روی.

* تبذیر: ریخت و پاش نابجا.

شکر در نعم، ملکه‌ی راسخه‌ای در روح و جان‌شان می‌گردد که با هجوم هر مصیبتی از پا در نمی‌آیند و با رو آوردن هر نعمتی خود را گم نکرده و خدا را فراموش نمی‌نمایند. در همه جا و در همه حال با چشم دل، خدا را می‌بینند و هر مصیبت و هر نعمتی را هم از تقدیر حکیمانه‌ی خدا می‌یابند و جداً صَبَّارِ شُكُورِ می‌شوند. از این رو خدا هم تقدیرشان می‌کند و می‌فرماید: ﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾؛

از نعمت‌شناسی تا منعم‌شناسی

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾؛

هنگامی که موسی به مردمش گفت: نعمت‌های خدا را که به شما عنایت کرده به یاد آورید.

اول «ایام الله» و علل و عوامل پیروزی و شکست را متذکر شده و سپس نعمت‌های خدا را به یاد آورید. نعمت‌شناس باشید تا منعم‌شناس شوید. انسان عاقل، ابتدا نعمتی را که دارد می‌شناسد و بعد سراغ نعمت‌بخش می‌رود که او را بشناسد و از وی تشکر کند. علمای علم کلام که در اصول عقاید بحث می‌کنند، می‌گویند: به چه دلیل خداشناسی واجب است و چه دلیلی بر وجود خدا داریم؟ اگر بگوییم خدا گفته: خداشناسی واجب است یا قرآن وجود خدا را اثبات کرده است اینکه به اصطلاح آقایان اهل علم، مستلزم «دور» است؛ یعنی خداشناسی متوقف بر قرآن‌شناسی و قرآن‌شناسی متوقف بر خداشناسی «دور» باطل است! بلکه دلیل بر وجود خداشناسی و اعتقاد به وجود خدا عقل است که در نهاد هر انسانی هست! عقل می‌گوید: من در هستی خودم تردید ندارم. من هستم و نعمت‌هایی هم از حیات، بینایی، شنوایی، گویایی و... دارم. حال که، هستم و این نعمت‌ها را دارم، آیا این‌ها را از کجا آورده‌ام. من که صد سال پیش نبوده‌ام نه هستی و نه این نعمت‌ها را نداشته‌ام و اکنون دارم. پس کسی هست که این همه را به من داده و از من خواهد گرفت.

بنابراین او منعم و نعمت‌بخش به من است و به حکم عقلم باید او را بشناسم و از وی تشکر کنم. آنگاه تشکر از منعم باید طوری باشد که او پسندد و طبق دستور او باشد. پس معلوم شد که وجوب معرفت خدا و وجوب اعتقاد به وجود خدا که منعم و نعمت‌بخش به

عالم انسان است، به دلیل عقل است و چگونگی تشکر و سپاسگزاری از او که خودش باید تعیین کند همان دین است که مشتمل بر بیان واجبات و محرمات است و دین هم باید از طریق وحی و نبوت به عالم انسان ابلاغ گردد و دنبال آن مسئله‌ی امامت و اعتقاد به معاد تحقیق می‌یابد.

پس اولین اصل در تحصیل اعتقادات و معارف دینی چنان که دیدیم، حکم عقل به وجوب شکر منعم است و ناسپاسی از منعم، خلاف حکم عقل و خلاف انسانیت است و لذا حضرت موسی علیه السلام بر اساس همین حکم عقل و اقتضای فطرت انسانی به مردم گفت:

﴿ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾؛

یاد کنید نعمت‌هایی را که خدا به شما عنایت کرده است.

نعمت‌هایی را که خدا به شما عنایت کرده است؛ مورد توجه قرار دهید و نسبت به منعم و نعمت‌بخش خود ناسپاس نباشید! آنگاه از میان نعمت‌های بی‌حد و حصر خدا، انگشت روی یکی از آنها نهاد که برای آن مردم بیش از سایر نعمت‌ها دارای اهمیت بود و آن، نجات و رهایی یافتن آنها از فشار حکومت جائرانه‌ی فرعون ستمگر بود که می‌فرماید:

﴿إِذْ أَنْجَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُّوْنَ أَبْنَاءَكُمْ
وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾؛

هنگامی که [خدا] شما را از جنگال آل فرعون رهانید. آنان که بدترین شکنجه‌ها را بر شما تحمیل می‌کردند و پسرانان را سر می‌بریدند و زنانان را زنده نگه می‌داشتند.

از اینکه «ذبح ابناء و استحیاء نساء» با «واو» عاطفه به «سوء العذاب» عطف داده شده است استفاده می‌شود که علاوه بر سر بریدن پسران و زنده نگه داشتن زنان، انحاء شکنجه‌های دیگر هم داشته که قرآن از آنها سخنی به میان نیاورده و شاید به خاطر اهمیت‌دار بودن این دو شکنجه، آنها را مستقلاً ذکر فرموده است و راستی که چه شکنجه‌ی دردناک ذلت‌باری است که مردان جمعی را از بین بردن و زنان و دختران آنها را به جنگال اراذل و اوباش بی‌شرم و حیا انداختن!

محکومیت مکرّر بنی اسرائیل به عذاب الهی

تاریخ بنی اسرائیل نشان می‌دهد که این قوم طاغی، از جانب خدا مکرراً محکوم به عذاب شده‌اند. در سوره‌ی اسراء، نمونه‌ای از آن، نشان داده شده که خدا می‌فرماید:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَتَغَلَّبَنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾؛

ما، در کتاب تورات، به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما در زمین دو بار افساد خواهید کرد و راه طغیان بزرگی را در پیش خواهید گرفت!

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...﴾؛^۱

آنگاه هنگامی که نخستین وعده فرا رسد [و شما دست به افساد و ظلم و جنایت بزنید] ما گروهی از بندگان [رزمنده و جنگجوی خود را] علیه شما بر می‌انگیزیم [و این قوم قهار، آن چنان بر شما هجوم آورند که حتی برای دست یافتن به شما] داخل خانه‌ها [بریزند و] به جستجو پردازند!

آنچه که از گفتار برخی از آقایان مفسران استفاده می‌شود، در این آیه، به حمله و هجوم بُخْتُ النَّصْرُ پادشاه بابل اشاره شده که بیت المقدس را ویران کرد و قریب هفتاد سال به حال ویرانی باقی بود و بعداً نوسازی شد! اگرچه تعبیر ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا﴾ ظاهراً نشان می‌دهد که گروه مهاجم مردان باایمان بوده‌اند و به هر حال بنی اسرائیل به خاطر طغیانشان، از جانب خدا محکوم به عذاب شده‌اند.

برخورداری از لطف و رحمت ما به شرط توبه

حال آن گروه عذاب دهنده‌ی آنان، افراد مؤمن بوده‌اند و یا کافر بی‌ایمان فرقی نمی‌کند مهم اینکه فرموده است:

﴿...وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا...﴾؛^۲... اگر شما باز گردید ما هم باز می‌گردیم...

۱- سوره‌ی اسراء، آیات ۴ و ۵.

۲- همان، آیه‌ی ۸.

اگر توبه کار شدید و به سوی ما بازگشتید ما هم بر سر لطف و رحمت بر شما باز می‌گردیم و اگر به افساد و استکبار و گردنکشی ادامه دادید، ما هم به کیفر شدید و عذاب دردناک، گرفتارتان می‌سازیم. این مجازات دنیای شما و پس از مرگ هم:

﴿...وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾^۱

...جهنم را برای کافران، زندان [سختی] قرار می‌دهیم.

نکته‌ی لطیف ادبی در مفهوم واژه‌ی «نساء»

اینجا خالی از تناسب نیست که به این نکته‌ی ادبی که از یکی از آقایان علمای محترم شنیده‌ام اشاره کنم. ایشان می‌فرمود: در هر جای از قرآن که کلمه‌ی «نساء» در مقابل «رجال» آمده به معنای «زنان» است و هر جا در مقابل «ابناء» آمده به معنای «دختران» است. در آیه‌ی مباحله:

﴿...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ...﴾^۲

چون «نساءنا» در مقابل «ابناءنا» آمده به معنای دختران است. یعنی بیاید پسران خود را و دختران خود را بیاوریم که «ابناءنا» مصداقاً حسن و حسین علیهما السلام بوده‌اند و «نساءنا» مصداقاً دختر آن حضرت فاطمه علیها السلام بوده و هیچ کدام از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهشان نبوده‌اند!! اما در آیه‌ی اول سوره‌ی نساء:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...﴾

ای مردم! تقوای پروردگار خودتان را رعایت کنید. آن پروردگاری که همه‌ی شما را از یک فرد انسان آفرید و همسر او را نیز از [جنس] همو آفرید و از آن دو تن، مردان و زنان فراوانی در روی زمین منتشر ساخت...

در این آیه «نساء» در مقابل «رجال» آمده و به معنای «زنان» است.

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

دردناک‌ترین نوع شکنجه!

حال در آیه‌ی مورد بحث هم که فرموده است:

﴿يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ﴾؛

پسران شما را سر می‌بریدند و دختران شما را زنده نگه می‌داشتند.

﴿نساء کم﴾ در مقابل ﴿ابناء کم﴾ آمده و به معنای دختران است و معنای آیه این می‌شود: آل فرعون پسران شما را سر می‌بریدند و دختران شما را زنده نگه می‌داشتند. یعنی هر نوزادی که به دنیا می‌آمد، اگر پسر بود؛ او را می‌کشتند و اگر دختر بود او را زنده نگه می‌داشتند و این از آن جهت بود که فرعون از طریق پیشگویی‌های ساحران و کاهنان پی برده بود که از میان بنی‌اسرائیل، مردی قوی و نیرومند برمی‌خیزد که دشمن سرسخت ظالمان است و با شهامت روحی خاص خود، جمعیت‌ها را علیه ظالم می‌شوراند! از این جهت، او برای علاج واقعه پیش از وقوع دست به این جنایت وحشتبار زد و خواست جلوی پیدایش آن مرد قوی را بگیرد! دستور داد در میان بنی‌اسرائیل، هر نوزاد پسری که به دنیا آمد، او را بکشند.

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد

اما خدا هم، چنان کرد که موسی آن نیرومند ظلم‌ستیز، به محض تولد از مادر، به دامن خود فرعون افتاد و او در دامن خویش آن نوزاد پسر را پرورش داد و سرانجام او مشتم محکم بر فرقه‌ش کویید و نابودش ساخت! آری:

﴿و مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾؛^۱

آنان نقشه طرح کردند و خدا هم نقشه طرح کرد و خدا بهترین طرح‌کننده‌ی

نقشه‌هاست.

نکته‌ی قابل توجه این است که نفرموده: ﴿يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾؛ پسران آنها را می‌کشتند. چون کشتن طُرُق گوناگون دارد. در میان دریا ریختن؛ زیر آوار دفن کردن و... بلکه فرموده است: ﴿يُدَبِّحُونَ﴾؛ ذبح می‌کردند و سر می‌بریدند. این نوع کشتن، یعنی سر نوزاد را پیش

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۴.

چشم مادر و پدرش بریدن؛ دردناک‌ترین نوع کشتن هاست و عجیب اینکه نفرموده: ﴿يَذْبَحُونَ﴾؛ ذبح می‌کردند. بلکه فرموده است: ﴿يَذْبَحُونَ﴾؛ تَذْبِیح از باب تفعیل است و دلالت بر شدت و خشونت در عمل می‌کند. یعنی با قساوت و بیرحمی و سنگدلی هر چه تمام‌تر، سر نوزادان را پیش چشم والدینشان می‌بریدند.

مجازات شدید محارب با خدا و رسول

در جای دیگر از قرآن، نمونه‌ای از شدت و غلظت عمل را در مجازات محارب* به عنوان یک دستور الهی می‌بینیم که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ...﴾؛^۱

بی شک و تردید، آنان که با خدا و پیامبر به جنگ برمی‌خیزند و در روی زمین دست به افساد می‌زنند [تعدی به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند] کیفرشان این است که اعدام شوند، یا به دار آویخته شوند، یا دست راست و پای چپشان [با حدود و شروطی که در فقه بیان شده است] بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند...

در آیه چنان که می‌بینیم نفرموده: ﴿أَنْ يُقَتَّلُوا﴾؛ باید کشته شوند. بلکه فرموده است: ﴿أَنْ يُقَتَّلُوا﴾؛ باید تقتیل شوند. در کشتنشان، شدت و خشونت و غلظت به کار برده شود تا مایه‌ی عبرت دیگران گردند. جالب اینکه «محاربه‌ی با بندگان خدا» در آیه به عنوان «محاربه‌ی با خدا و رسول» معرفی شده و رعایت حقوق انسان‌ها و حفظ امتیّت اجتماعی، مورد تأکید شدید قرار گرفته است! این آیه با صراحت و قاطعیّت می‌گوید افراد محارب که سبب سلب امتیّت از جامعه می‌شوند، باید با شدت و غلظت تحت مجازات از کشتن و دست و پا بریدن و تبعید نمودن از وطن قرار گیرند، اما این حکم صریح قرآن چرا در کشور

* محارب: ستیزه‌گر.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۳.

اسلامی ما عملی نمی‌گردد. نمی‌دانیم! آیا ناامنی از حیث مال و جان و ناموس در مملکت مشاهده نمی‌شود؟ آیا اگر ده نفر دزد، دستشان بریده شود و ده نفر محارب انگشت‌های پا و دستشان طبق دستور شرع، قطع گردد، امتیث در قسمت عمده‌ی از کشور برقرار نمی‌گردد؟! درباره‌ی زناکار از مرد و زن می‌فرماید:

﴿الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید و هرگز در دین خدا دلسوزی و رأفت [درباره‌ی تبهکاران] از خود نشان ندهید! اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند.

نگوید آبرویشان می‌رود و رسوا می‌شوند؛ بگذارید دو نفر رسوا شوند تا هزار نفر آبرومند بمانند. در قسمت پایانی آیه‌ی محارب فرمود:

﴿...ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

...این، رسوایی آنها در دنیا است و در آخرت، مجازات بزرگی دارند!

یعنی خدا خواسته است که افراد محارب در دنیا رسوا بشوند تا میلیونها نفر از رسوایی محفوظ بمانند! در آیه‌ی کیفر زناکار بالحنی تهدیدآمیز فرموده است:

﴿لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

اگر به خدا و روز معاد ایمان دارید در خصوص مجازات مرد و زن زناکار رأفت و دلسوزی در دین خدا نشان ندهید.

شما اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، درباره‌ی زناکار، اظهار رأفت ننمایید. یعنی احکام خدا را در مورد خاص خود اجرا نکنند، کاشف از نداشتن ایمان به خدا و روز جزا می‌باشد!! باری، منظور این بود که کار فرعون، تنها کشتن نبود بلکه سر بریدن آن هم با نهایت درجه‌ی شدت و غلظت و خشونت!

قهر الهی، نتیجه‌ی اعمال بندگان

در جمله‌ی پایانی آیه می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾

و در این جریان، آزمایشی یا محنتی بزرگ از جانب پروردگارتان بوده است! اینجا، ممکن است این شبهه در برخی از اذهان پیدا شود که این همه ذلت و محنت درباره‌ی بنی اسرائیل، چگونه با رحمت و رأفت پروردگارش قابل جمع است؟ در جواب عرض می‌شود آن پروردگار رحیم رئوف، عادل حکیم هم هست. برای اداره و تنظیم امور عالم، مقرراتی وضع کرده و رعایت آنها را از بندگان خود خواسته است و به وسیله‌ی پیامبران معصوم علیهم‌السلام اعلام کرده که زیر پا نهادن آن مقررات در دنیا و آخرت، پیامدهای سخت دردناک دارد و لذا ما بندگان خدا، باید زندگی خود را با مقررات خدای خود تطبیق و تنظیم کنیم نه اینکه متوقع باشیم که خدا اداره و تنظیم امور عالم را با دلخواه‌های ما منطبق گرداند.

اکنون شش میلیارد آدم با شش میلیارد هوس روی این زمین زندگی می‌کنند؛ آیا خدا امور عالم را با هوا و هوس کدام یک از این شش میلیارد تنظیم کند؟! و لذا هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه ما خود را با خواسته‌ی او منطبق سازیم و تسلیم مقررات او گردیم تا به سعادت هر دو سرانائل شویم. او با صراحت تمام اعلام کرده که:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾

آنچه اختلال و فساد در خشکی و دریا به وجود آمده، بر اثر بدعملی‌های مردم [و مخالفتشان با مقررات خدا] بوده است...

این بلاها و گرفتاری‌ها، کیفی است که خداوند عادل حکیم به بندگان نافرمان خود می‌دهد.

﴿...لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱

...کیفر بعضی از اعمالشان را به آنها می‌چشاند تا شاید از کجروی بازگردند و زندگی

دنیا و آخرتشان را به تباهی نکشانند. این بلاها که در زندگی می‌بینیم - به مفاد این آیه‌ی شریفه - مجازات بعضی اعمال زشت ماست! آن هم به گونه‌ی اذاقه و چشاندن، پس وای اگر می‌خواست ما را به کیفر تمام اعمالمان برساند و آن هم به گونه‌ی خوراندن که در آن صورت چه وضع و حالی می‌داشتیم؟!

تهدید جدی مجرمان از سوی خداوند!

در آیه‌ی دیگر با شدت و قاطعیت بیشتری فرموده است: ﴿وَلَنذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛^۱ در این آیه، هم «لام» قسم و «نون» تأکید و هم فعل مضارع که دال بر استمرار است آمده و می‌فرماید: ما، به طور حتم، آنها را (تبهکاران را) از عذاب نزدیک دنیا پیش از عذاب بزرگ آخرت می‌چشانیم که شاید بازگردند و وقتی هیچ‌یک از عوامل هشدار دهنده مؤثر نشد و همچنان به تبهکاری خویش ادامه دادند، در آن موقع است که فرمان اِهْلَاك صادر می‌شود و پس از مرگ نیز به عذاب دائم مبتلا می‌گردند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا...﴾؛

چه کسی ستمکارتر از کسی است که آیات پروردگارش به او تذکر داده شود و او از آن رو برگرداند...

بار دیگر با قاطعیت تمام می‌فرماید:

﴿...إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾؛^۲

...به طور مسلم، ما از مجرمان [بی‌ایمان] انتقام می‌گیریم!

البته انتقام خدا، همان کیفری است که به تبهکاران به تناسب اعمالشان داده می‌شود نه به آن معنا که در ذهن ما هست (تَشْفَى* قلب و فرو نشاندن سوز درون) که مناسب با مقام اَعْلَا و اَرْفَع خداوند عدل حکیم نمی‌باشد. به این نکته هم متوجه هستیم آنجا که خدا از موضع قدرت و حاکمیت سخن می‌گوید، از خود تعبیر به «ما» می‌کند و مثلاً می‌گوید:

۱- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۱.

۲- همان، آیه‌ی ۲۲.

* تَشْفَى: فرو نشاندن سوز درون.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

به طور یقین ما، آری ما، قرآن را نازل کرده ایم و به طور یقین ما پاسدار آن می باشیم.

اما آنجا که دعوت به توحید در عبادت می کند، تعبیر به «من» می کند و می فرماید:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي...﴾^۲

به طور یقین من، آری من، الله هستم که جز من معبودی نیست؛ پس من را

عبادت کن...

سه برنامه‌ی استعماری خطرناک فرعون

اینک بر می گردیم به بحثی که راجع به جنایات فرعون ستمگر داشتیم. آنچه از آیات قرآن در مورد اعمال جائزانه‌ی فرعون استفاده می شود اینکه او سه برنامه‌ی استعماری خطرناک درباره‌ی بنی اسرائیل اجرا می کرده است برای اینکه آنها را پیوسته در حال ضعف و ذلت و خواری نگه دارد، تا مجال آن را نداشته باشند که در مورد قیام علیه فرعون و رهایی خویش از چنگال او بیندیشند! چنان که قرآن می فرماید:

﴿...يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ...﴾^۳

... او گروهی از مردم آن سرزمین (بنی اسرائیل) را به ضعف و ناتوانی می کشانید... و فرصت بال و پر گشودن و به قوت و قدرت رسیدن به آنها نمی داد! قرآن با نقل داستان فرعون و بنی اسرائیل، این هشدار را به ما امت اسلام می دهد که مراقب باشید! این برنامه‌های استعماری از ناحیه‌ی فرعون‌های زمان و استعمارگران در میان شما اجرا نشود!! چرا که این برنامه‌ها، نه اختصاص به فرعون استعمارگر پنج هزارسال پیش دارد و نه امت مستضعف، منحصر به بنی اسرائیل آن زمان می باشد! در هر زمان، استعمارگرانی هستند و امت‌های مستضعف وجود دارند و اما برنامه‌های سه گانه‌ی فرعون:

اولاً: ایجاد تفرقه و تشّت و اختلاف میان مردم که قرآن می فرماید:

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۳-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...﴾^۱

فرعون، بنای استکبار و تفوق‌طلبی* در سرزمین [مصر] گذاشت و در این مقام برآمد که [تفرقه در میان مردم بیفکند و] آنها را گروه‌گروه و دسته‌دسته بسازد و حرب‌به‌ی بسیار برنده‌ی وحدت ملی را - که کشنده‌ی ظلم و ظالم است - از دست آنها بگیرد و آنها را به جان هم بیندازد تا زمینه‌ی تسلط خود را فراهم سازد و چنین نیز کرد!

ثانیاً: کشتن مردان و مردانگی:

﴿...يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ...﴾

پسران آنها را سر می‌برید تا میدان برای پرورش مردان و جوانان غیور پرشور پرخاشگر باز نباشد که ناگهان به پا خیزند و با مشت‌های گره کرده و دندان‌های به هم فشرده حمله برند و کاخ ظلم و ظالم را به آتش خشم خود بسوزانند. این برنامه‌ی فرعون‌ی هم، در هر زمان اجرا می‌شود اما نه به صورت سر بریدن و کشتن، بلکه به صورت ایجاد سازمان‌های ضدّ دینی، ایجاد مراکز فساد، ارائه‌ی منظره‌های محرّک از طریق ماهواره و تلویزیون و پخش موادّ مخدّر و... که در واقع، با این وسایل، عقل و ایمان جوانان را کشته و عفت و تقوای آنها را ذبح می‌کنند و این به مراتب، خطرناک‌تر از سر بریدن است که فرعون مصری عمل می‌کرد. از آن نظر که این روش، دین و دنیا و آخرت یک ملت را به تباهی می‌کشد، در صورتی که کار فرعون تنها به دنیای مردم لطمه و صدمه می‌زد!

ثالثاً: زنده نگه داشتن زنان و زنده کردن صفات زنانگی:

﴿...و يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ...﴾^۲

...زنان‌های آنها را زنده نگه می‌داشت...

این برنامه‌ی ابلیسی فرعون نیز در دنیای کنونی به گونه‌ای وسیع‌تر و عمیق‌تر در حال اجراست! امروز از طرق گوناگون با روی کار آوردن زن‌ها در تمام شئون زندگی و بال و پر دادن بیش از حدّ لازم به آنها و تشکیل سازمان‌هایی به نام حمایت و طرفداری از حقوق

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴.

* تفوق‌طلبی: برتری جویی.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴.

بانوان و ایجاد مساوات بین مردان و زنان و فراهم ساختن عوامل تحریک شهوت با اختلاط مرد و زن و پسر و دختر و... می‌کوشند که در همه جا، زن جلوه‌گر باشد و شهوت بر عقل حاکم و مسیطر گردد! در نتیجه شاهرگک غیرت و مردانگی از مردان و جوانان را می‌زنند و ملت را یکجا تسلیم آل فرعون می‌گردانند!

﴿... وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۱

... و در این [امر] برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.

از این رو است که قرآن با تشریح برنامه‌های ابلیسی فرعون به پیروان خود هشدار می‌دهد که ای ملت اسلام! بیدار باشید، هر وقت دیدید دوره، دورهی زن‌مداری شد، روح غیرت و مردانگی را کشتند، پسران تقوا و فضیلت را سر بریدند و موجبات هیجان شهوت را ترویج کردند و چرخ‌های زندگی را بر مدار شهوت چرخانیدند، بدانید که سیاست فرعون‌ی دارد اجرا می‌شود و مقدمات ذلت و اسارت و بدبختی فراهم می‌گردد!

﴿يُدَبِّرُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾

موقعیت زنان در قرآن

این سخن پرمحتوا را نیز از حضرت رسول خدا ﷺ بشنویم:

﴿إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ أَعْيَانُكُمْ سَمَحَاتِكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَى يَبِينَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِّن بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ أَعْيَانُكُمْ بِخَلَاءِكُمْ وَ أَمْرُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِّن ظَهْرِهَا﴾^۲

هر زمان، فرمانروایان، خوبانان شدند و توانگران سخاوتمندان و کارهای اجتماعیتان بر اساس شور و مشورت با یکدیگر شد؛ در این صورت است که پشت زمین برای شما بهتر از شکم زمین است و هر زمان، فرمانروایان، بدانان شدند و توانگران، بخیلانان و کارهای اجتماعیتان واگذار به زنانان شد، در این موقع است که شکم زمین برای شما بهتر از پشت

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۹.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۲.

زمین است!

به این حقیقت نیز باید توجه کنیم که در دین مقدّس اسلام، هرگز زن، تحقیر و توهین نشده است! بلکه از دیدگاه قرآن کریم مرد و زن در تمام مقامات معنوی و در مسیر تقرب به خدا، همدوش و در کنار هم حرکت می‌کنند. این منشور آسمانی خداست:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

به هر فرد باایمان صالح‌العمل، از مرد و زن، حیات طیبه و زندگی خوش و پاداش مناسب با بهترین اعمالش می‌دهیم!

در یک آیه ده عنوان از عناوین کمال آمده و مرد و زن بدون تفاوت در کنار هم

قرار گرفته‌اند:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ﴾؛ مردان مسلمان و زنان مسلمان.

﴿وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ﴾؛ مردان باایمان و زنان باایمان.

﴿وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ﴾؛ مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا.

﴿وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ﴾؛ مردان راستگو و زنان راستگو.

﴿وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ﴾؛ مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا.

﴿وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ﴾؛ مردان باخشوع و زنان باخشوع.

﴿وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ﴾؛ مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده.

﴿وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ﴾؛ مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار.

﴿وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ﴾؛ مردان پاکدامن و زنان پاکدامن.

﴿وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ﴾؛

مردانی که زیاد به یاد خدا هستند و زنانی که زیاد به یاد خدا هستند.

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲؛

خداوند برای همه‌ی آنها مغفرت و پاداشی عظیم مهیا کرده است.

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۵.

تحصیل کمالات معنوی برای زنان همسان مردان

در مکتب علمی و عملی اسلام، احیاناً زنانی گوی سبقت را از مردان نیز ربوده‌اند. دانشمندان فراوان در علوم و فنون گوناگون در میان زنان داریم، کتاب ریاحین الشریعه‌ی مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) که پنج جلد است؛ شرح حال جمع کثیری از زنان دانشمند اسلامی را آورده است. آمنه بیگم، دختر مرحوم علامه محمدتقی مجلسی، خواهر مرحوم علامه محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار زوجه‌ی مرحوم ملاصالح مازندرانی، آن چنان دارای مقام علمی بوده که گاهی همسرش با آن که عالم بزرگواری بوده؛ در حل مشکلات علمیش از آن بانوی بزرگوار استمداد می‌کرده است.^۱

حاصل اینکه زن در دین مقدس اسلام، از حیث تحصیل کمالات معنوی، همدوش با مرد است ولی در عین حال برای حفظ نظام زندگی خانوادگی و اجتماعی، دارای حدود و مقرراتی جدا از مرد است. از باب مثال، زن اگر در تحصیل مراتب علمی به رتبه‌ی اجتهاد هم رسیده باشد، نمی‌تواند مقام مرجعیت فقهی را عهده‌دار گردد که فتوا به دست مردم بدهد و دیگران - حتی زنان - از او تقلید کنند و همچنین نمی‌تواند عهده‌دار مقام قضاوت باشد که در شرع مقدس، شرط مرجعیت تقلید و قضاوت، مرد بودن است و این ابداً تحقیر مرتبه‌ی زن نیست.

حضرت مریم و حضرت زهرا علیها السلام برغم علو شأنشان پیامبر و امام نبودند

حضرت مریم علیها السلام مادر حضرت مسیح علیه السلام از دیدگاه قرآن، در ردیف انبیا قرار گرفته؛ یعنی همان‌طور که ملائکه و فرشتگان خدا بر انبیا نازل می‌شدند، بر آن بانوی با عظمت نیز نازل می‌شدند:

﴿وَاذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ
عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۲

فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و تطهیرت نموده و بر زنان جهان

[خودت] برتری داده است!

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۴۱ (صلح).

۲- سوره آل عمران، آیه ۴۲.

خدا درباره‌اش فرمود:

﴿...وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

...ما، مریم و پسرش را آیتی برای جهانیان قرار دادیم.

ولی آن بانوی بارفعت، با داشتن این عظمت، دارای مقام نبوت و پیامبری نبوده است و بالاتر از او، حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که بر حسب آیات و روایات فراوان، افضل از تمام انبیا و مرسلین به استثنای پدر و همسر بزرگوارش بوده که فرموده‌اند:

﴿وَعَلَىٰ مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَىٰ﴾^۲

نبوت انبیای سلف متوقف بر معرفت آن آیت کبری الهی بوده است. مع الوصف، آن حضرت، دارای مقام نبوت و امامت نبوده است! این حدود و مقرراتی است که خالق و شارع حکیم بر اساس حکم و مصالحی که خود می‌داند و بس، وضع فرموده است و صلاح و سعادت جامعه‌ی بشری، در رعایت و حفظ آن حدود است و از جمله‌ی آن حدود، فاصله گرفتن زن از مرد است و پوشش کامل داشتن او در مواقعی که ضرورت، اقتضای ظهور در میان مردان می‌کند و به طور حتم این بی‌پروایی که اکنون میان زنان و مردان مسلمان ما هست، از لحاظ اختلاط و وضع پوشش و نگاه‌های آزاد و... برخلاف احکام صریح اسلام و قرآن است.

ما نمی‌دانیم، آیا جوانان ما همه یوسفند و دختران ما همه مریمند که همه در نهایت درجه‌ی پاکی و طهارتند و کوچک‌ترین لغزشی از آنها ممکن نیست صادر شود؛ اینگونه که مسلم می‌دانیم نیستند! یا خیر! نه جوانان، مردند و نه زنان، زنند. اصلاً جذب و انجذاب جنسی در میانشان نیست! پس همه ناقص و بیمارند. مسلم می‌دانیم این چنین هم نیستند. پس وقتی مردان واقعاً مردند و زنان واقعاً زنند و به اقتضای طبیعت خدادادیشان کشش و جذبه‌ی جنسی در میانشان برقرار است، بنابراین برای حفظ نظام پاک زندگی رعایت حدود الهی لازم است که قرآن می‌فرماید:

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۱۰۵.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...﴾^۱

به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فرو خوابانند و دامن‌های خود را حفظ کنند...

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...﴾^۲

و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را فرو خوابانند و دامن‌های خود را

حفظ کنند...

ملاحظه می‌فرمایید، آیه‌ی شریفه، رابطه‌ی بسیار نزدیک بین نگاه و دامن را نشان می‌دهد! پاکی و ناپاکی دامن را منبعث از پاکی و ناپاکی چشم می‌داند و می‌فهماند که چشم ناپاک، دامن ناپاک به وجود می‌آورد. دامن ناپاک افراد ناپاک و افراد ناپاک هم محیط زندگی ناپاک را سبب می‌شوند و به همه جا رنگ فساد می‌زنند و زندگی مادی و معنوی مردم را به آلودگی و ناپاکی می‌کشانند. این دستور قرآن است که زن‌ها از مردها حریم بگیرند و این چنین بی‌پروا در ارتباط با هم نباشند!

واقع‌بین باشیم و به مسئولیت الهی خود عمل کنیم

ای آقایان متصدیان امور! غریزه‌ی جنسی را - که حادث‌ترین غرائز در وجود انسان و همچون شعله‌ی سوزان است - از کنارش به سادگی نگذرید! در محیطی که جوان‌ها نسبت به زن در حال التهاوند و شرایط ازدواج برای اکثرشان فراهم نیست و سال به سال هم موانع را سنگین‌تر می‌کنید؛ آن وقت در مراکز عمومی دختر و پسر را کنار هم یا رو در روی هم می‌نشانید و بعد می‌گویید نه. جوان‌های ما همه خوبند و پاکند و مؤمنند و دست از پا خطا نمی‌کنند!! ای عجب!

ملحد گرسنه و خانه‌ی خالی پر نان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

آیا هیچ نمی‌ترسید از این بی‌پروایی‌ها و از این بی‌اعتنا بودن به فرامین الهی آتشی برخیزد که نه تنها مسجد و محراب و منبر و خانه و کاشانه‌ی ملت را، بلکه اساس ملیت و قومیت را بسوزاند و یک‌باره همه چیز ما را در معده‌ی دیگران پیوساند. آری:

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰.

۲- همان، آیه‌ی ۳۱.

روزی آگه شوی از حال دلم ای صیاد که به کنج قفسم نیست بجز مشت پری

هشدار تکان دهنده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این چند جمله‌ی هشدار دهنده را نیز از مولا یمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَاللِّسَانُ
عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ
مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ فَتَاهُمْ غَارِمٌ وَشَائِبُهُمْ آثِمٌ وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ وَ
قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ وَلَا يُعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ)؛^۱

بدانید، خدا شما را مشمول رحمت خود سازد، شما در زمانی هستید که
گوینده‌ی حق برای رضای خدا اندک است. زبان راستگو کند است. کسی که
ملازم حق باشد ذلیل است. اهل این زمان سر به آستان عصیان نهاده‌اند و با هم
به ظاهرسازی یار و همراه شده‌اند. جوانشان سرکش، پیرشان تبه‌کار و
دانشمندان منافق است. صغیرشان احترام کبیرشان را نگه نمی‌دارد و
توانگرشان از مستمندشان دستگیری نمی‌کند.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل
خاتمة امرنا خيراً؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

و به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرده اگر شکرگزاری کنید نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر کفران نعمت کنید مجازاتم شدید است.

وجوب عقلی شکر منعم

در گذشته، اشاره‌ای به داستان پرماجرایی بنی اسرائیل با فرعون شد. حضرت

موسی علیه السلام به بنی اسرائیل تذکر داد:

﴿...اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...﴾^۲

...به یاد آورید نعمت خدا را که به شما عنایت کرد و شما را از آل فرعون

نجات داد...

این یادآوری نعمت، سرنخی به دست انسان می‌دهد که همه‌ی معارف را به دست می‌آورد. انسانِ عاقلِ دور از لجاج و عناد، وقتی نعمت را دید؛ دنبال منعم می‌رود تا از او تشکر کند. آری، انسان از آن جهت که انسان است - چه کافر و چه مؤمن - خود را موظف به تشکر از منعم می‌داند و لذا از نظر علمای علم عقاید «شکر منعم» واجب عقلی است! دین نیز این حکم عقل را تأیید و تأکید می‌کند و تشکر از منعم، باید به گونه‌ای باشد که خود او آن را بپسندد و از این رو است که تشکر از خداوند منعم، گونه‌ی مورد پسندش همان است که خود ذات اقدسش به صورت احکام دین از اتیان* واجبات و

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

۲- همان، آیه‌ی ۶.

* اتیان: انجام.

ترک محرّمات تشریح فرموده است و دین هم باید به وسیله‌ی پیامبر معصوم از خطا به بندگان ابلاغ گردد.

اتصال زنجیروار معارف حقّی دینی

از اینجا، اعتقاد به نبوّت واجب می‌شود؛ دنبال این اعتقاد، اعتقاد به امامت که تبیین کننده‌ی شریعت پیامبر است؛ لازم شده، سپس اعتقاد به کیفر و پاداش روز جزا نسبت به مطیع و متخلّف از مقرّرات خدا، مسلم می‌گردد! این سلسله‌ی معارف حقّی دینی است که همچون حلقه‌های زنجیر به هم اتّصال دارند و دیدیم که همه از «توجّه به نعمت» سرچشمه می‌گیرد که فرموده است:

﴿ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾؛

یاد کنید نعمتی را که خداوند به شما ارزانی داشت [و آن را فراموش نکنید].

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛

به یاد آورید این مطلب را که پروردگارتان اعلام مؤکّد کرده که اگر شکر کنید، به طور حتم، بر نعمتان می‌افزایم و اگر کفر بورزید، به یقین، عذاب من سخت و شدید است!

این جمله ممکن است دنباله‌ی گفتار موسی علیه السلام باشد که در آیه‌ی قبل به بنی اسرائیل فرمود: ﴿ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾؛ و در این آیه هم به آنها فرموده است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ﴾؛ و هنگامی که پروردگار شما اعلام کرد.

خدای شما اعلام کرده که شکر و کفر شما دارای چنین آثاری است و احتمال این نیز هست که این جمله، مستقیماً از جانب خدا، خطاب به مسلمانان باشد. البتّه از جهت معنا، تفاوتی بین این دو احتمال نیست؛ زیرا به هر حال سخن، سخن خداست؛ چه به طور مستقیم و چه به نقل از موسی علیه السلام که سخن موسی علیه السلام هم سخن خداست! دیگر اینکه کلمه‌ی «تَأَذَّنَ» که از باب تفعّل است دلالت بر تأکید می‌کند. زیرا ممکن بود بفرماید: (وَإِذْ أَدَّنَ رَبُّكُمْ)؛ پروردگار شما اعلام کرده. اینک که به باب تفعّل رفته، یعنی خدا اعلام مؤکّد کرده است. نکته‌ی دیگر اینکه در مورد شکر نعمت فرموده: ﴿لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛ بر نعمتان

می‌افزایم. ولی در مورد کفر نعمت نفرموده: ﴿لَا عَذَابَ لَكُمْ﴾؛ اگر کفر نعمت کنید، عذابتان می‌کنم. بلکه فرموده: ﴿إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛ عذاب من سخت است و این بیانی مهرآمیز کریمانه‌ی توأم با احترام و ادب در گفتار با بندگان ناسپاس است.

چیستی نعمت و چگونگی شکر آن

حال باید دید نعمت چیست و شکرش چگونه است؟ نعمت به چیزی گفته می‌شود که آدمی را در راه رسیدن به هدف و سعادت مطلوبش کمک کند و در مسیر زندگی موجب آسایش و آرامشش گردد و مشکلات راه را از پیش پایش بردارد و در مقابل، آنچه که مانع از نیل به هدف و سبب اشکال و دشواری راه و محرومیت از کمال گردد، آن را نعمت و مایه‌ی بدبختی و بلا می‌نامند. آب و هوا و نور و چشم و گوش و دست و پا و زبان را نعمت می‌دانیم، زیرا هر کدام از این‌ها، در حدّ خود ما را در رسیدن به هدف‌های زندگی و نیل به مقاصد مطلوب کمک می‌کنند؛ آن‌گونه که در اثر نبود و یا کمبود یکی از این‌ها، مشکلاتی برای ما پیش می‌آید و احیاناً منجر به مرگ و نابودی ما می‌گردد.

البته ارزش نعمت‌ها با توجه به ارزش مقصدها متفاوت است! هر چه هدف ارزشمندتر و آن نعمت هم در رساندن به آن هدف مؤثرتر باشد، بدیهی است که آن نعمت دارای ارزش بیشتری خواهد شد! برای رفتن به مکه، هواپیما نعمت است، اسب و الاغ و شتر هم نعمت هستند اما هواپیما توأم با راحتی و سرعت است و اسب و الاغ و شتر توأم با کندی و زحمت. برای راه رفتن، چشم نعمت است و کفش هم نعمت اما از لحاظ ارزش چشم کجا و کفش کجا!! حال، ما وقتی تمام موجودات عالم را در نظر بگیریم، می‌بینیم هر موجودی - در حدّ خود - به پیشرفت نظام عمومی عالم کمک می‌کند و اثر می‌بخشد. خدا آفریدگار همه چیز است و همه چیز مخلوق خداست.

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾^۱

خدا هر چه را که آفریده نیکو آفریده است...

بنابراین، تمامی موجودات عالم که در پیشبرد نظام عمومی عالم مؤثرند نعمتند و خدا

۱- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۷.

هم فرموده:

﴿...وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾^۱

...اگر بخواهید نعمت‌های خدا را به شماره در آورید، از احصاء و به پایان رساندن آن ناتوان خواهید شد...

﴿...وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...﴾^۲

...و[خداوند] نعمت‌های ظاهری و باطنی فراوانی بر شما گسترده داشت...

نعمت‌های خود را اعم از نعمت‌های ظاهر و نعمت‌های باطن، بر شما گسترده و ارزانی داشته است. کرشم نامتناهی، نعمش بی پایان. حاصل اینکه هر موجود و مخلوقی - هر چند در نظر ما کوچک و بی ارزش دیده شود - در سلسله‌ی نظام خلقت به منزله‌ی پیچ و مهره‌های ریز و درشت یک اتومبیل است که اگر یکی از آن مهره‌ها از ردیف خارج شود، طبیعی است که کار اتومبیل اختلال می‌یابد و لذا تمام موجودات در حد خود نعمتند و ارزشمند؛ ولی از این طرف می‌بینیم خداوند حکیم، بسیاری از همین موجودات را که مخلوق خودش و دارای حُسن در خلقت هستند، در بسیاری از آیات قرآن کریمش، به پستی و بی‌ارزشی توصیف کرده و آنها را قابل اعتنای خردمندان نمی‌داند و می‌گوید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ...﴾^۳

و این زندگی دنیا، همه‌اش جز سرگرمی و بازیچه‌[ی کودکانه] نیست و نشاید که مورد توجه عاقلان گردد:

﴿لَا يَعْزَتَكَ تَقَلُّبُ الْقُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ۗ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۴

تصرفات پیروزمندانه‌ی کافران در نقاط مختلف جهان تو را نفریبد. این [برخوردراری از دنیا] متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ است و آن چه بد جایگاهی است!

۱- سوره ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره لقمان، آیه‌ی ۲۰.

۳- سوره عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۴- سوره آل عمران، آیات ۱۹۶ و ۱۹۷.

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱

کافران، تصوّر نکنند که اگر به آنها مهلت داده‌ایم [و به خواست خود تاخت و تاز می‌کنند؛ تصوّر نکنند که این مهلت ما به سود آنهاست؛ ما به آنها مهلت داده‌ایم] که با سوءاختیار خود در این صحنه‌ی امتحان دنیا [بر گناهان خود بیفزایند و استحقاق حدّا کثر مجازات در آنها پیدا شود و سرانجام مبتلا به عذاب خوارکننده‌ای بشوند.

چگونه نعمت به نعمت تبدیل می‌شود؟

منظور اینکه خداوند حکیم، از یک سو همه چیز عالم را مخلوق حسن نشان داده و همه چیز را نعمت می‌داند، اما از دیگر سو، بسیاری از آنها را پست و بی‌ارزش و غیر قابل اعتنا و بلکه بلا و نعمت و موجب عذاب الیم در عالم آخرت معرفی می‌کند!! آیا این دو بیان چگونه قابل جمع است؟

در جواب عرض می‌شود: از کنار هم گذاشتن آیات متعدّد قرآن، این حقیقت به دست می‌آید که قرآن کریم، برای آفرینش انسان هدف و مقصدی خاصّ در نظر گرفته و همه چیز عالم را از نظر کمک رساندن و یا مانع بودن نسبت به آن هدف می‌سنجد. آنچه را که مؤثر در رسیدن به آن هدف است، نعمت می‌داند و آنچه را که مانع از رسیدن به آن هدف است بلا و نعمت می‌شناسد.

حقیقت عبادت، شناخت خدا و نزدیک شدن به اوست

حال باید دید آن هدف از آفرینش انسان از نظر قرآن چیست؟ آری قرآن کریم با

بیانی بسیار روشن و محکم می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲

مقصود اصلی من از آفریدن جنّ و انس عبادت من است!

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۸.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

عبادت خدا هم، منحصر در نماز و روزه و امثال آن نیست؛ بلکه حقیقت عبادت این است که انسان خالق خود را به عنوان مدبّرِی عالم و قادر و قانونگذار برای زندگی انسان در دنیا بشناسد که برای افراد مطیع و متخلف از قانونش، کیفر و پاداش مقرر داشته و باورش بشود که پس از مرگ، به سوی او باز خواهد گشت و آنجا بهشتی یا جهنمی خواهد شد. از اینرو می‌فهمد که در این دنیا به حکم عقلش موظف است دستورات آن خالق عالم قادر را بشناسد و طبق آن عمل کند تا مورد رضای او قرار گرفته و روح و روان خود را ترقّی داده به قرب او برساند. این حقیقت عبادت است که در یک جمله‌ی کوتاه می‌گوییم عبادت یعنی:

(مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ تَقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ)؛

شناختن خدا و سپس تلاش در نزدیک گشتن به خدا.

و سرانجام مسکن گرفتن در جوار رحمت او و مخلّد شدن در عُرفات جَنَّةِ الْمَأْوَى که گوارا باد این نعمت جاودان بر آن گروه از روشندان! ای خدا! چه می‌شد که این حقیقت باورمان می‌شد که هدف از آمدن ما به این دنیا، خور و خواب و خشم و شهوت نیست. در این دنیا، ما بسان دانشجویی هستیم که برای تحصیل علم به یک مرکز علمی دور از وطن رفته تا عالمّاً برگردد و مورد عزّت و احترام میان مردم قرار گیرد؛ نه اینکه آنجا بخورد و بخوابد و با یاوه‌گویان هرزه‌دل بگوید و بخندد و عاقبت با کوله‌باری از جهالت و ذلّت به وطن بازگردد و مورد طعن و توبیخ از دور و نزدیک قرار گیرد.

این دنیا، مدرسه است و ما دانشجویان در این مدرسه دنیا مزرعه است و ما کشاورزان در این مزرعه که علی‌الدوام با افکار و اخلاق و اعمالمان داریم بذرافشانی می‌کنیم تا پس از مرگ، محصول کشته‌های خود را برداریم. حال اگر این وسایل و اسبابی که در دسترس خود داریم از اعضا و جوارح بدن، قوای ظاهری و باطنی، آب و هوا و نور، علم و قدرت و ثروت، همسران و فرزندان و... اگر این‌ها همه در راه نیل به هدف از خلقت که تقرّب الی الله است واقع شد و ما هم آنها را در همین مسیر به کار انداختیم و نتیجتاً قرب به خدا و اکتساب رضای خدا نصیبمان شد، تمام اینها از نظر قرآن نعمت حساب می‌شود و موجب

تأمین آسایش و آرامش جاودان در عالم آخرت می‌گردد. اما همین که این وسایل و اسباب از داخلی و خارجی از مسیر نیل به هدف منحرف شد و به راهی افتاد که نتیجه‌ی آن دوری از خدا و محرومیت از لطف و عنایت خدا گردید؛ در این صورت است که قرآن کریم، تمام این وسایل و اسباب از چشم و گوش و دست و پا و زبان و آب و هوا و... را به عنوان بلا و نعمت معرفی کرده و موجب هلاک ابدی به حساب می‌آورد و می‌فرماید تمام این‌ها لهو و لعب است.

﴿... كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً...﴾^۱

...همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد...

﴿... كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ...﴾^۲

...بسان خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی...

﴿... لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾^۳

...قادر بر این نخواهند بود کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده‌اند، به

دست آورند این گمراهی دوری است [که نصیبشان شده است].

بهره‌ی ما از این دنیای فانی چیست؟

قرآن کریم، این چشم و گوش و عقل و هوش و... را وقتی نعمت می‌داند که آدمی از گذرگاه این‌ها تدبّر و تفکر در آیات الهیه نموده، بر میزان معرفت و محبتش نسبت به خالق چشم و گوش و آفریدگار عقل و هوش بیفزاید.

این جملات پرنور پرمحتوا را از دعای عرفه‌ی امام سیدالشهداء علیه السلام بشنویم و در آن

بیندیشیم که به خدایش عرض می‌کند:

(وَ مَتَّعِنِي بِجَوَارِحِي وَ اجْعَلْ سَمْعِي وَ بَصْرِي الْوَارِثَيْنِ مِنِّي)؛

خدایا! موفقم کن که از اعضا و جوارح و شنوایی و بینایی‌ام بهره بگیرم...

آیا بهره‌گیری از اعضا و جوارح به همین است که کور و کور نباشم و همه چیز را

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۸.

۳- همان.

بینم و همه‌ی صداها را بشنوم و هر غذایی را بخورم؟ اینان که فراوانند که از طریق همین چشم و گوش سالم جهنمی شده‌اند! بهره‌ی خود من از اعضا و جوارح به این است که از طریق این‌ها تقرّب به خدا حاصل کنم. درباره‌ی قارون ثروتمند آمده است:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾^۱

با همین ثروتی که خدا به تو داده است سرای آخرت را آباد کن و بهره‌ی خودت را از دنیا فراموش مکن...

مبادا طوری زندگی کنی که دیگران از ثروتت برخوردار شوند و بدنت هم چاق و فربه و طعمه‌ی کرم‌های خاک قبرت گردد! اما تو خودت که پس از مرگ زنده خواهی بود، از دنیای خودت بهره‌ای نگرفته باشی و گرنه کسی مانند قارون، دنیای خودش را از خوردن و پوشیدن و لذت بردن فراموش نمی‌کند تا نیاز به یادآوری داشته باشد! آنچه را که فراموش می‌کند، سعادت اخروی است که باید از زندگی دنیویش مایه بگیرد که فرموده‌اند:

﴿إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ﴾^۲

تنها بهره‌ی تو از دنیایت، همان است که وسیله‌ی آن جایگاه آخرت را

اصلاح کنی و لذا امام سیدالشهداء علیه السلام از خدا می‌خواهد:

﴿وَاجْعَلْ سَمْعِي وَبَصْرِي الْوَارِثَيْنِ مِنِّي﴾^۳

خدایا! چشم و گوشم را وارث من قرار بده.

وارث خوشبخت کیست؟

می‌دانیم که وارث خوشبخت، آن کسی است که از مؤرّثش اموال فراوانی باقی بماند و او در پرتو آن به آسایش برسد. چشم و گوش آدم نیز پس از مردنش وقتی می‌تواند وارث خوشبختی باشد که در زنده بودنش، از دریچه‌ی این چشم و گوش شنیدنی‌ها و دیدنیهای مقرب به خدا ذخیره‌ی در وعاء* جاننش کرده و همراهش برده است. در آن

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱، قسمت ۱۷.

۳- دعای عرفه‌ی امام سیدالشهداء علیه السلام.

* وعاء: ظرف.

موقع است که چشم و گوش آدم، دست و پای آدم، دل و مغز آدم، وارث خوشبختی خواهند بود و در دامن آن باقیات صالحات به سعادت ابدی خواهند رسید. اما بدبخت آن چشم و گوش و دست و پا و دل و مغزی که مُورَثشان در ایام حیاتش جز آتش قهر و غضب و عذاب خدا چیزی از گذرگاه اعضا و جوارح و قوای ظاهر و باطنش ذخیره نکرده است که باز به فرموده‌ی امام سیدالشهداء علیه السلام در همان دعا:

(عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا)؛

کور است چشمی که تو را مراقب خود ندیده است.

ای خدای متعال، وای بر بدبختی و کوری و نابینایی آن چشمی که در دنیا ای خدا تو را حاضر و ناظر بر حرکات و سکناتش ندیده و همچنان بی پروا و بی اعتنا به فرمانت به همه جا خود را کشیده و در هر منظره و چشم انداز نامرضیت، بی ترس از آتش قهرت چریده و عاقبت با دست خالی از سود جاودانی معرفت و محبتت به خانه‌ی قبر خزیده است.

(وَ خَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُجْبِكَ نَصِيْبًا)؛

زیانکار شده بنده‌ای که بهره‌ای از محبت تو نصیبش نشده است.

واویلا از زیان و خسران آن بنده‌ی بیچاره‌ای که یک عمر در این تجارت‌خانه‌ی دنیا به این سو و آن سود دویده و سرمایه‌ی عمر عزیز از کف داده و عاقبت، محروم از ریح* تجارت و بی حظ و نصیب از مایه‌ی حیات ابد در کفن پیچیده و رفته است. آن گوشی که در این ایام مهلت، هر صدای آتش افروزی را در خود جا داده و هرگز اعتنا به ندای حیات‌بخش انبیا و اولیای خدا علیهم السلام نکرده است. فرداست که شهیق* لرزاننده‌ی جهنم در آن، جا خواهد گرفت. این گفتار خداست:

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَ هِيَ تَفُوْرٌ﴾؛^۱

هنگامی که آنها میان جهنم افکنده می‌شوند، صدای وحشتناک آن را در حالی

که در جوش و خروش است می‌شنوند!

* ریح: سود.

* شهیق: نعره و صدای وحشتناک.

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۶.

﴿...كَلَّمَا أَلْتَمَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱؛

...هرگاه که فوجی از آنها در میان جهنم افکنده می شوند، نگهبانان آتش [از روی تعجب و توییخ] از آنها می پرسند: مگر انذار کننده و هشدار دهنده ای به سوی شما نیامد که آگاهتان سازند و بگویند: جهنمی در کار است. آنها با سرافکنندگی:

﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا...﴾؛

می گویند: بلی آمدند هشدار دهندگان، ولی ما تکذیبشان کردیم...

﴿...وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲؛

...و می گویند اگر ما گوش شنوا داشته و عقل خود را به کار می گرفتیم [امروز] از دوزخیان نبودیم.

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُخِّقُوا لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾^۳؛

آری آنجا، اعتراف به گناهایشان می کنند؛ دور باشند دوزخیان از رحمت خدا. ولی چه فایده که کار از کار گذشته و راه بازگشتی نخواهند داشت! اگر بنا شود هر چشم و گوش ناپاک و هر دل و مغز هوسبازی به بهشت خدا راه یابد، پس بهشت عین صحنه ی دنیا خواهد شد که پاک و ناپاک با هم مخلوطند. خیر! آنجا ﴿یوم الفصل﴾ است و:

﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۖ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةٌ﴾^۴؛

در بهشت برین زندگی می کنند [هرگز] سخنی لغو از کسی شنیده نمی شود.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاؤًا وَلَا تَأْتِيهَا﴾^۵؛

[در آن بهشت برین] نه سخن بیهوده ای می شنوند و نه [سخنی] که به گناه آلوده است.

آنها کسانی هستند که در دنیا:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ...﴾؛

وقتی سخن و آهنگی لغو به گوششان می رسد، رو بر می گرداندند... و با

۱- سوره ی ملک، آیه ی ۷.

۲- همان، آیه ی ۸.

۳- همان، آیه ی ۹.

۴- سوره ی غاشیه، آیات ۱۰ و ۱۱.

۵- سوره ی واقعه، آیه ی ۲۵.

کمال بی‌اعتنایی به لغوگرایان می‌گفتند:

﴿...وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾^۱

...اعمال ما از آن‌ها و اعمال شما از آن‌ها. شما سلام بر شما [سلام و ادع] ما با جاهلان سلوکمان

نمی‌شود و آسمان از یک جوی نمی‌رود. شما آن سمت جوی آب و ما این سمت آن!

فریاد حسرت بار ثروتمندان کوتاه‌نگر از عمق جهنم!

آن ثروت و قدرتی که دارندگان آن خیال می‌کردند به تمام آمال و آرزوهایشان رسیده‌اند و کمال خوشبختی نصیبشان شده است؛ از میان جهنم فریادشان بلند خواهد شد:

﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ ﴿٢﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ ﴿٣﴾﴾^۲

ای کاش خودم هم [به دنبال ثروت و قدرتم رفته و نابود و] تمام شده بودم. مال و جاه

[از دستم رفت و] هیچ دردی از من دوا نکرد! خودم مانده‌ام بدبخت و مبتلا به عذاب خدا!!

الف: حسرت عمیق هارون عباسی به هنگام مرگ!

هارون - آن سلطان جبار عباسی - در ساعات آخر عمرش دستور داد چند قطعه

پارچه‌ی کفنی برایش آوردند. از میان آنها یکی را پسندید و کنار بسترش گذاشت. دم‌به‌دم به

آن نگاه می‌کرد و آن را پشت و رو می‌کرد و این آیات از قرآن را تلاوت می‌نمود:

﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ ﴿٢﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ ﴿٣﴾﴾^۳

ب: حسرت عبدالملک مروان به هنگام مرگ!

عبدالملک مروان پیش از اینکه به حکومت برسد، آدمی آرام و اهل عبادت بود و در

میان مردم، کبوتر حرم حساب می‌شد. در مسجدالحرام مشغول تلاوت قرآن بود که خبر آوردند

پدرت مرده و وارث سلطنت شده‌ای!! همان لحظه قرآن را بست و آن را بوسید و گفت:

﴿...هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ...﴾^۳؛ ...اینک وقت جدایی من و تو است...

خداحافظ ای قرآن، دیدار باشد تا قیامت. بیست سال حکومت جائزانه کرد و خون‌ها

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی حاقه، آیات ۲۷ تا ۲۹.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۸.

ریخت! روزی یکی از زهاد به او گفت: شنیده‌ام شراب می‌خوری؟ گفت: شراب که سهل است خون مردم می‌خورم. موقع مرگش که رسید در یکی از غرفه‌های قصرش که مشرف به رودخانه‌ای بود که از پایین قصرش می‌گذشت در میان بستر افتاده بود. از بالا نگاه کرد، دید مرد رختشویی کنار رودخانه مشغول رختشویی است؛ از دیدن او آتش حسرت از درونش شعله کشید و گفت: ای کاش من هم یک رختشوی بودم و قوت روزانه‌ام را از همین راه به دست می‌آوردم و این همه جنایات از طریق این حکومت سفاکانه* به گردن نمی‌گرفتم.

این حرف به گوش آن مرد رختشوی رسید و گفت: خدا را شکر می‌کنم که چنان کرده که عبدالملک، موقع مردن آرزو می‌کند ای کاش به جای من بود؛ ولی من هرگز آرزو نمی‌کنم که موقع مردن به جای عبدالملک باشم!

ج: امیر ظالم را با دورانیشی چه کار؟!

دیگری از جبّاران (احتمالاً همان هارون عباسی بوده است) وقتی به مکه رفت و آنجا پیکرهای کفن‌پوش حاجیان را دید و نغمه‌های روح‌انگیز لبیک، اللهم لبیک... به گوشش رسید، تکانی در دلش پیدا شد و به وزیرش گفت: شنیده‌ام در کنار خانه‌ی خدا افراد عابد زاهد فراوانند. مرا پیش یکی از آنها ببر که موعظه‌ای بشنوم. او را پیش فضیل بن عیاض که از مشاهیر اهل زهد و عبادت بود برد و گفت: آمده‌ام موعظه بشنوم. او سخنانی گفت؛ انقلاب حالی در هارون پیدا شد و سخت گریه کرد و تشنه شد! از فضیل آب خواست. او کوزه‌ی آب را آورد و گفت: ای امیر! تو را قسم می‌دهم به حرمت آن قرابتی که با رسول خدا داری (چون بنی‌عباس نوه‌های عموی پیامبر اکرمند) بگو اگر کسی قدرتمندتر از تو این کوزه‌ی آب را در دست بگیرد و بگوید نصف مملکت و سلطنت را به من بده تا من این کوزه‌ی آب را به تو بدهم، چه می‌کنی؟ گفت: بدیهی است که می‌دهم، اگر از تشنگی بمیرم این سلطنت و مملکت چه نفعی به حال من خواهد داشت. گفت: بسیار خوب، اگر آن آب را داد خوردی و رفت در مجرای بول گیر کرد و به سوزش و التهاب افتادی و او گفت: نصف دیگر را هم بده تا مجرای بول را باز کنم، چه می‌کنی؟ گفت: باز بدیهی است که می‌دهم تا

* سفاکانه: خون‌ریز.

راحت شوم. فضیل گفت: ای امیر! اندیشه کن! سلطنتی که تمام بهایش یک آب خوردن و یک بول کردن است، ارزش این را ندارد که برای نگه داشتن آن، خدا را از خود ناراضی کرده و خود را مبتلا به عذاب الیم خدا گردانی!!

چگونه نعمت بزرگ دین حفظ می‌شود؟

حاصل اینکه معلوم شد تمام وسایل و اسبابی که ما در دسترس خود داریم، اگر در راه تقرب به خدا به جریان افتاد، همه نعمت و اگر از این راه منحرف شد، همه نعمت است! آن وقت بالاترین نعمت، آن نیرو و آن وسیله‌ای است که همه‌ی این وسایل را در راه تقرب به خدا - که هدف اصلی از خلقت است - به جریان بیندازد. حال، آن کدام وسیله و نیروست که چشم و گوش و عقل و هوش و ثروت و قدرت و... را به راه تقرب به خدا می‌افکند؟ بسیار روشن است که آن نیروی دین است. دین است که در همه جا و در همه حال و در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی، خدا و قرب خدا را به انسان نشان می‌دهد و می‌گوید ای انسان! تو هر هدفی جز خدا و رضای خدا را در نظر بگیری، ابطال عمر و تضییع حیات کرده‌ای و سرانجام خود را به آتش حسرت و ندامت و محرومیت بی‌پایان افکنده‌ای.

آری؛ دین است که تمام وسایل و اسباب حیاتی را در راه رسیدن به هدف اصلی خلقت که «تقرب الی الله» است به جریان می‌افکند. در اثر راهنمایی‌های دین است که چشم و گوش و عقل و هوش و دست و پا و زبان و... برای عالم انسان، نعمت می‌شوند و او را در راه نیل به هدف کمک می‌کنند و به سعادت ابدی نائلش می‌سازند و اگر نعمت دین از دست بشر گرفته شود، تمام قوا و شرایط زندگی از راه هدف اصلی خلقت منحرف گشته و کلّ نعمت‌ها تبدیل به نعمت می‌شوند و آدمی را به وادی‌های سوزان بدبختی ابدی می‌افکنند. آنگاه باید دید این نعمت بزرگ دین، در پناه چه نیرویی باید قرار گیرد تا محفوظ بماند و امور زندگی بشر را تدبیر و تنظیم کرده و او را در صراط مستقیم هدف پیش ببرد؛ چون بدیهی است دین و قانون آسمانی هر چه قدر هم جامع و کامل باشد، از خود، قدرت تدبیر ندارد! بلکه نیازمند به یک مدبّر معصوم الهی می‌باشد تا به تدبیر عادلانه و حکیمانه‌ی او، در مرحله‌ی اجرا نهاده شود و حیات بشر را تنظیم کرده و دنیای او را

سراسر نعمت گرداند و آن مدبّر معصوم الهی، همان است که ما او را به نام امام و ولیّ امر می‌نامیم و تدبیر و اداره‌ی حکیمانه‌ی او را به عنوان ولایت تعبیر می‌کنیم.

ولایت یعنی اداره و رهبری امت، در راه نیل به هدف و تدبیر شئون حیاتی ملت به منظور رساندن به مقصد و ولیّ امر در رتبه‌ی اوّل، خداست:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

خدا ولیّ کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند...

ولیّ امر در رتبه‌ی دوّم رسول خداست که درباره‌اش فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

نه، به خدایت قسم [ای رسول!] مؤمن نخواهند شد، تا تو را حاکم مطلق در زندگی خود قرار دهند و در مقابل فرمان تو حتی در درون خود نیز احساس ناراحتی ننمایند و تسلیم محض در پیشگاهت باشند.

و ولیّ امر در رتبه‌ی سوّم همان کسی است که وقتی رسول خدا ﷺ به امر خدا او را به ولایت و امامت امت تعیین نمود، این آیه نازل شد:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾^۳

...امروز، دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم...

توجه می‌فرمایید که در این آیه، از دین تعبیر به «نعمت» شده و نشان داده که همه‌ی اسباب و وسایل حیاتی بشر در سایه‌ی دین، نعمت است و دین هم در سایه‌ی ولایت علی عليه السلام تمام التعمه است. بنابراین نعمت اصلی در عالم هستی، نعمت ولایت است که تدبیر امور کرده و کلّ کائنات را در آفاق و انفس به مسیر هدف از خلقت می‌افکند و «باب الله المؤتی منه» و «هادی الی الله» است و نعمت و بلا‌ی واقعی هم، انحراف از نعمت ولایت

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

است که بشر با انحراف خویش از مرکز ولایت، تمام موجودات را از مسیر هدف از خلقت منحرف کرده و دنیا و عقبای خود را به سمت جهنم سوزان کشانده است و ما خدا را شاکریم که قوت و غذای جان ما را حَبِّ و ولای علی و آل علی قرار داده است. از صمیم جان می‌گوییم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

نعمت‌های بی‌پایان و لزوم شکری بیکران

چند جمله هم از کلمات نورانی امامان عليه السلام بشنویم که فرموده‌اند:

(فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ)؛^۱

در هر نفسی از نفس‌هایت شکری لازم است!

عجیب است که انسان، در هر نفس بین دو مرگ گرفتار است! اگر نفس نکشد و هوا را داخل در ریه‌اش نکند، می‌میرد و اگر داخل در ریه بکند و آن را بیرون ندهد، باز می‌میرد! یک حیات بین دو ممات! آدمی بین دو مردن زنده است. امام سید الساجدین عليه السلام به خدا عرض می‌کند:

(الهِ... كَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرٍ فَكَلَّمَا
قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَ جَبَّ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ)؛^۲

خدا! چگونه شکر تو را بجا آورم و حال آن که هر شکری که بجا می‌آورم موجب می‌شود که شکری برای آن بجا آورم. پس هرگاه بگویم خدا یا حمد و سپاس مر تو راست بر من واجب می‌شود که برای این گفتن حمد و سپاس دیگری بجا آورم.

خدا! من چگونه می‌توانم شکر تو کنم؟ در حالی که شکر کردن من نیز نعمت دیگری است از تو که باید برای آن نیز شکر تو کنم. بنابراین هر دم بگویم "لَكَ الْحَمْدُ"

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۷۱۰.

۲- مفاتیح الجنان، مناجات الشاکرین از مناجات خمس عشره.

برای همین نعمت لَكَ الْحَمْد گفتن، بر من واجب می شود که بگویم: "لَكَ الْحَمْد". یعنی لحظه ای از نعمت تو فارغ نیستم تا در آن لحظه ی خالی از نعمت شکر کنم. همین مضمون را سعدی در گلستان به بیان زیبایی آورده که می گوید:

هر نفس که فرو می رود، مُبَدِّ حیات است و چون بر می آید؛ مُفَرِّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب.

از دست و زبان که برآید	کز عهده ی شکرش بدر آید
بندۀ همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که به جا آورد

مسلمان شدن فرعون!

فرعون متکبر، سال ها بلکه قرن ها از هوای خدا نَفَس می کشید و داد ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ می زد! هیچ فکر نمی کرد آخر این هوا و این نفس از کیست؟ تا مدت مهلتش که تمام شد، هوا را از او گرفتند و چند قطره آب در حلقش ریختند! در میان دریا به دست و پا زدن افتاد و آن دم فهمید که هوا و آب از آن دیگری است و مسلمان شد. اما آن اسلام در لحظه ی مردن، نافع به حالش نشد.

﴿...حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرِقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

...وقتی به حال غرق افتاد؛ گفت: ایمان آوردم که نیست خدایی جز خدای بنی اسرائیل و مسلم شدم. به او گفتند:

﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲

الان که مرگ را بالعیان دیدی، مؤمن شدی و حال آن که عمری مفسد و نافرمان بودی.

آخر این کرمک بینوا که به بادی زنده و به آبی مرده است با چه جرأتی «من، من»

۱- سوره یونس، آیه ۹۰.

۲- همان، آیه ۹۱.

می گوید؟ تنها ذات اقدس اوست که شایسته‌ی «من» گفتن است.

﴿...إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

...به یقین که من، آری من الله هستم و رب العالمینم.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(مَسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونٌ الْعِلَلِ مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ تَوَلَّمَهُ الْبِقَّةُ
وَ تَقْتَلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ)^۲

چه بیچاره است آدمیزاد، مدت عمرش نامعلوم، بیماری هایش پنهان و اعمالش مضبوط است. پشه در دناکش می کند؛ جستن آب به گلو او را می کشد و عرق بدن بدبویش می سازد.

سه عبرت‌گاه: بیمارستان، قبرستان و تعزیرگاه!

گفته‌اند: صاحب‌دلی صبح که از خواب برمی خاست، به سه جا سر می زد و بعد دنبال کارش می رفت. اول به بیمارستان می رفت و نگاهی به بیماران می کرد که نالان از پا افتاده‌اند و می گفت: خدایا! شکر می کنم که سالمم. دوم به تعزیرگاه می رفت؛ آنجا که دزدان و گنهکاران را تعزیر می کنند؛ دست می برند و تازیانه می زنند و... می گفت: خدایا! شکر می کنم که مبتلا به چنین گناہانی نشده‌ام که محکوم به چنین عقوبت‌هایی بشوم. سوم به قبرستان می رفت و در دل خاک خوابیده‌ها را به نظر می آورد که دستشان از دنیا کوتاه شده و اکنون آرزو دارند یک روز به دنیا برگردند و برای آخرتشان کار کنند. آنگاه می گفت: خدایا! شکر می کنم که زنده‌ام و مهلت کار برای آخرتم دارم و بعد سر کارش می رفت و تا شب حال توجه به انجام وظیفه و آخرت نگری در روحش باقی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ مُعَافَى فِي بَدَنِهِ آمِنًا فِي سَرْبِهِ وَ عِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمِهِ
فَكَانَ مِمَّا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحَدَائِفِهَا)^۳

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض حکمت ۴۱۱.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه‌ی ۳۲۲.

هر کس صبح از خواب بیدار شود و ببیند بدنش سالم است و امنیت در محیط زندگی‌اش برقرار و قوت و روزانه‌اش را هم دارد [که بخورد و زنده بماند] این چنین آدم، گویی که دنیا با همه چیزش در کنار او حاضر است.

و اصلاً کمبودی ندارد و از دنیا چیزی بیش از آنچه که اکنون دارد، نمی‌خواهد. ولی ما مردم به این مقدار از دنیا قانع نمی‌شویم و برای اضافه‌ها که نداریم غصه می‌خوریم و برای انباشتن روی هم تلاش می‌کنیم و برای همیشه خود را نادار می‌بینیم و از خدا گله‌ها داریم و اصلاً نعمت‌های فراوانی را که به ما داده است؛ به حساب نمی‌آوریم و هیچ‌گاه خود را موظف به شکرگزاری از او نمی‌دانیم!!

بدبخت، فقیری که از ثروت خود خبر ندارد!

مردی نزد بزرگی آمد و شکایت از فقر و تهی‌دستی خود کرد. او گفت: آیا تو الان حضری هر دو چشمت را کور کنند و مثلاً ده میلیون تومان به تو بدهند؟ گفت: نه؛ آیا حضری زبانت را بگیرند و ده میلیون بدهند؟ گفت: نه؛ همچنین دست‌ها و پاهایت را و سرانجام عقلت را بگیرند و صد میلیون بدهند؟ نه، گفت: آقای عزیز! پس تو الان میلیارد هستی و خود نمی‌دانی و اظهار فقر و تهی‌دستی می‌کنی.

آری ما ارزش نعمت‌های خداداد خود را نمی‌دانیم! وقتی یکی از آنها را از دست دادیم، آن وقت می‌فهمیم چه نعمت بزرگی داشته‌ایم و آگاه نبوده‌ایم! خدا هم فرموده:

﴿و إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛

خدای شما اعلام کرده و آگهی داده که شما اگر نعمت‌شناس و منعم‌شناس باشید و بر اساس قانون مقرر در دین شکرگزار باشید، من به شما قول قطعی می‌دهم که بر نعمت‌هایتان بیفزایم و اگر کفران نعمت کنید، عذابم سنگین است و گرفتاری‌ها خواهید داشت. آری:

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفّت بیرون کند

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَلا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَعَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٨﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ
لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

﴿٩﴾ الْأَنْبِيَاءُ تَكْفُرًا نَبَوُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمَ نُوحٍ وَعَادٍ
وَتَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا
إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
﴿١٠﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ
لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا
عَمَّا كُنَّا يَعْبُدُ آبَاؤَنَا فَأَنزَلْنَا إِلَيْنَا سُلْطَانَ مَّيْمِينَ

و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و همه ی مردم روی زمین کافر شوید [کمترین زبانی به خدا نمی رسد] چرا که خدا بی نیاز و شایسته ی شکر و سپاس است. آیا خبر اقوامی که پیش از شما بودند به شما نرسیده است؟ قوم نوح و عاد و تمود و کسانی که پس از آنها بودند؛ همانها که جز خدا کسی از آنها آگاه نمی باشد. پیامبران شان با دلایل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها [از

روی لجاج و عناد [دست بر دهانشان گرفتند و گفتند ما به آنچه شما ما مور به آن هستید کافریم و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید تردید داریم. پیامبران‌شان گفتند: آیا در خدایی که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شکی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشید و تا موعد مقرری شما را باقی بدارد. آنها گفتند: شما هم مانند ما بشری هستید و می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید؛ بنابراین شما دلیل روشنی برای ما بیاورید.

شکرگزاری از پایه‌های اساسی صفات کمال انسانی

در آیات گذشته‌ی این سوره، قسمتی از تعلیمات حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل نقل شد؛ از جمله سخنان آن حضرت این بود که:

﴿...ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...﴾؛^۱

...به یاد آورید نعمت خدا بر خودتان را که شما را از آل فرعون نجات داد...

یعنی نعمت‌شناس و مُنعم‌شناس باشید و در آیه‌ی بعد فرمود:

﴿وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛^۲

پروردگارتان اعلام کرده که اگر شاکر باشید، بر نعمتان می‌افزایم و اگر

کفران نعمت کنید، عذابم شدید است!

عرض شد: مسئله‌ی شکر منعم، پیش از اینکه مسئله‌ی دینی و قرآنی باشد، یک مسئله‌ی انسانی و عقلانی است. یعنی انسان از آن جهت که انسان و دارای عقل است اعم از کافر و مؤمن، خود را موظف به تشکر و سپاسگزاری از هر احسان‌کننده و هر نعمت‌بخش نسبت به خودش می‌داند. این بیان از حضرت امام سید الساجدین علیه السلام در دعای اوّل صحیفه‌ی سجّادیه علی منشأ آلاف الثناء و التّحیة آمده است:

﴿وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَيَّ مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۶.

۲- همان، آیه‌ی ۷.

مِنْهُ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَظَاهِرَةَ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبُهْمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛

سپاس خداوندی را که اگر بندگانش را از شناختن سپاسگزاری خود بر نعمت‌های متوالی که به آنان داده و بخشش‌های پیوسته که بر آنها تمام گردانیده باز می‌داشت [و خصیصه‌ی شکر منعم را در نهاد و فطرت آنها قرار نمی‌داد] هر آینه آنها نعمت‌های او را صرف کرده و از او سپاسگزاری نمی‌نمودند و از رزق و روزی فراوان او بهره‌می‌بردند و شکرش را بجا نمی‌آوردند و اگر چنین بودند [و شکر منعم نمی‌کردند] از حدود انسانیت بیرون رفته و در مرز بهیمیت [چارپایان که مرتبه‌ی بی‌خردی است] قرار می‌گرفتند و همان‌گونه می‌شدند که در کتاب محکم و متقن خود توصیف کرده که اینان جز مانند چارپایان نیستند؛ بلکه گمراه‌تر از آنها‌یند.

زیرا چارپایان، هیچ کدام از قوای طبیعی خود را تعطیل نکرده و از کار باز نداشته‌اند. تنها این حیوان دو پای به نام «انسان» است که عالی‌ترین نیروی خود را که عقل است و مایه‌ی امتیاز او از چارپایان، از کار، باز داشته و آن را به استخدام شهوت و غضب حیوانی درآورده و از این رو، گمراه‌تر از چارپایان گشته و جدًّا سزاوار کیفری دردناک گردیده است. بزرگان از علمای اخلاق فرموده‌اند:

(الشُّكْرُ مِنْ أَمِّهَاتِ صِفَاتِ الْكَمَالِ)؛^۱

تشکر و سپاسگزاری منعم، از پایه‌های اساسی صفات کمال انسانی است.

ارکان تشکیل دهنده‌ی صفت کمالی شکر

گفته‌اند: شکر مجموعه‌ی مرکب از «سه رکن» است:

رکن اول: معرفت و شناخت.

۱- بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه‌ی ۲۳، نقل از محقق طوسی (رض).

رکن دوّم: حال.

رکن سوّم: عمل.

«معرفت و حال و عمل» ارکان تشکیل دهنده‌ی صفت کمالی شکرند. البتّه همه‌ی کمالات روحی متشکل از همین ارکان سه‌گانه‌اند. از باب مثل، «توبه» که از مقامات معنوی انسانی است، دارای همین سه رکن از «علم و حال و عمل» است در مقام تشبیه گفته‌اند: اگر کسی اشتباهاً ماده‌ی سمّی خورد و بعد آگاه شد و فهمید اگر چند دقیقه آن ماده‌ی سمّی در معده‌اش بماند؛ او خواهد مرد، این مرحله‌ی علم و معرفت و شناخت است و تا از این جریان آگاه شد، دنبال این آگاهی، حال ترس و وحشت در او پیدا می‌شود که وای اگر اقدام به علاج نکنم این مرحله‌ی «حال» است و دنبال آن مرحله‌ی «عمل» می‌رسد و بی‌درنگ خود را به طیب می‌رساند تا فوراً معده را شستشو داده و او را از مرگ حتمی برهانند.

در توبه نیز مطلب همین است؛ آدمی که بر اثر غلبه‌ی شهوت و غفلت مرتکب گناهی شد و بعد در مکتب دین آگاهش کردند که «گناه» همچون ماده‌ی سمّی، مهلک روح انسان است. سمّ اگر بدن را تباہ می‌کند، گناه و نافرمانی خدا، روح را تباہ می‌سازد و به هلاک دائم و عذاب ابدی مبتلا می‌گرداند. این مرحله‌ی معرفت و شناخت اثر شوم گناه است و به دنبال آن، حال ندامت و پشیمانی و ترس و وحشت در قلب انسان پیدا می‌شود که وای اگر با این قذارث* و ظلمت که در جانم به وجود آمده است بمیرم و به عذاب‌های دردناک برزخ و محشر مبتلا گردم این هم مرحله‌ی «حال» است و به دنبال آن مرحله‌ی «عمل» فرا می‌رسد و انسان عاقل، بدون هرگونه تعلّل و تأخیر، اقدام به ظلمت‌زدایی از صفحه‌ی قلب و روحش می‌نماید و راه آن نیز این است که بنگرد آن گناه که مرتکب شده از چه سنخ گناهان است؟ اگر از سنخ حقّ اللّاس است؛ یعنی به مال و جان و عرض و آبروی مردم لطمه زده است، باید در مقام ادای حقّ آنان برآمده، آنها را از خود راضی سازد و اگر از قبیل حق الله است و نماز و روزه‌ای از او فوت شده آنها را قضا کند و نسبت به سایر گناهان استغفار نماید و تصمیم بر ترک هرگونه گناه در آینده داشته

* قذارث: آلودگی.

باشد. مقصود اینکه دیدیم مقام توبه، متکی به سه رکن از «علم و حال و عمل» است. حال شکر نیز که از مقامات عالی‌ه‌ی انسانی و از اُمّهات* صفات کمال است دارای همین ارکان سه‌گانه است و آغازین آنها، معرفت و شناخت منعم است یعنی بفهمد و باورش بشود که جز ذات اقدس الله - جلّ جلاله - منعم و نعمت‌آفرین و نعمت‌بخش در عالم وجود ندارد. تمامی موجودات از هر قبیل که هستند و به انسان منفعتی می‌رسانند، تماماً مسخّر فرمان خدا و به مشیّت و خواست او، وسیله‌ی منفعت‌رسانی به انسان می‌باشند.

او مقلّب القلوب و الابصار است. اوست که دل‌ها را با آدم، مهربان و چشم‌ها را با تجلیل و تکریم به سمت آدم می‌چرخاند. اوست که از زمین و آسمان انواع و اقسام رزق از ماذی و معنوی به انسان می‌رساند:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...﴾^۱

آیا ندیدید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است؛ مسخّر شما کرده و نعمت‌های خود را چه نعمت‌های ظاهر و چه نعمت‌های باطن بر شما گسترده است...

مراحل خضوع و تواضع در برابر منعم

این مرحله‌ی معرفت و شناخت منعم است که به دنبال آن، حال خضوع و تواضع در برابر منعم به انسان دست می‌دهد. چه آن که وقتی آدمی، خود را در سراسر زندگیش نیازمند به منعم دید و او را هم در همه جا و در همه وقت در مقام احسان و انعام به خود مشاهده کرد، طبیعی است که خاضع و متواضع در مقابل او می‌گردد و آنگاه این خضوع روحی او، در مرحله‌ی عمل نیز ظاهر و بارز می‌شود. این خضوع عملی نیز سه مظهر دارد:

قلب و زبان و بدن و به عبارتی: جوانحی، لسانی و جوارحی.

انسانی که ولیّ نعمت خود را شناخت و خود را نیازمند به او و او را هم مهربان به

* اُمّهات: پایه‌های اساسی.

۱- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۰.

خود دید، طبیعی است که در مظهر قلب به او عشق می‌ورزد و جدّاً دوستدار او می‌گردد. آنگاه این دوستی قلبی را به زبان آورده و از او به عبارات گوناگون اظهار تشکر و عرض سپاس می‌کند. در این موقع است که نوبت به شکر جوارحی یعنی بدنی می‌رسد و آدمی خود را در این مرحله موظف می‌بیند آنچه را که حضرت منعم آن را واجب و لازم می‌داند انجام بدهد و آنچه را که او نمی‌پسندد؛ ترک کند. در این موقع است که وظیفه‌ی شکر را با تمام ارکانش از معرفت و حال و عمل انجام داده است و گرنه تنها با گفتن خدایا! شکر و صد هزار مرتبه شکر، هیچ کاری جز تلفّظ به الفاظ و ایجاد موجی در هوا انجام نداده و حقی از حضرت منعم - عزّ و علا - ادا نکرده است.

تعریف شکر و کمترین حدّ آن

فرموده‌اند:

(الشُّكْرُ صَرَفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيمَا خُلِقَ لِاجْتِهَادِهِ)؛

شکر، آن است که بنده، هر نعمتی را که خدا به او داده؛ در همان کاری که خدا برای انجام همان کار، آن را خلق کرده است، صرف کند!

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ... وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَةٍ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِهِ)؛^۱

کمترین مرتبه‌ی شکر، این است که نعمت را از خدا بدانی و اینکه نعمت خدا را وسیله‌ی عصیان او قرار ندهی و امر و نهی او را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاری. این کمال بی‌انصافی و جفاکاری است که انسان با همان نعمتی که خدا به او داده است به مخالفت با فرمان خدا برخیزد و نعمت خدا را در راه معصیت خدا به کار اندازد. با همین چشم و گوش و دست و پا و زبان که خدا به ما داده است خدا را معصیت کردن، آیا حق‌شناسی و ضدّ انسانی نیست؟ امام حسین علیه السلام روز عاشورا به آن حیوان‌صفتان سیه‌رو می‌فرمود:

۱- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۱۰.

(تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ)؛^۱

مرگ و نابودی و خسران دائم بر شما باد ای گروه [تبهکار نابخرد].

ما را به یاری خود خواندید، آمدیم. آنگاه با همان شمشیر که ما به دست شما دادیم که بر فرق دشمن خود بکوبید با همان شمشیر ما را می‌کوبید! با همان آتش که ما برافروختیم - که دشمنان را بسوزانید- اینک با همان آتش ما را می‌سوزانید! آیا لقمه‌ی حرام از ربا و کسب و کار حرام خوردن و آنگاه به زبان، الحمدلله گفتن و شکر خدا کردن، اسلامیّت و انسانیّت است؟! در صورتی که امام صادق علیه السلام فرموده است:

(شُكْرُ النَّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ)؛^۲

شکر نعمت، پرهیز کردن از گناهان است.

(شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ)؛^۳

شکر هر نعمت، پرهیز کردن از هر چه که خدا آن را حرام کرده است می‌باشد!

حفظ نعمت و افزایش آن با انفاق و شکرگزاری

امام علیه السلام به شخص راوی که نام او سدید بود فرمود:

(تَلَقُّوا النَّعْمَ يَا سَدِيدُ بِحُسْنِ مُجَاوَرَتِهَا)؛

ای سدید! از نعمت‌های خدا به حُسن مجاورت استقبال کنید و آنها را در زندگی خود برای همیشه نگه دارید. با نعمت‌های خدا، خوش همسایه باشید تا همیشه در جوار شما باقی بمانند و از شما فاصله نگیرند! او گفت: (يَمَازَا يَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ)؛ چگونه ای فرزند رسول خدا با آنها رفتار کنم تا همسایه‌ی خوب نعمت‌های خدا باشم؟ فرمود:

(بِقَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ)؛

با همین اموال [ی که خدا به شما داده است] در بر آوردن حاجات برادرانتان کوشا باشید.

در حلّ مشکلات زندگی‌شان اقدام کنید! دست افتادگان را بگیرید! آبروی آبرومندان

۱- نفس المهموم، صفحه‌ی ۱۴۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه‌ی ۴۰.

۳- همان، صفحه‌ی ۴۲.

را حفظ کنید!

﴿فَإِنَّكُمْ إِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ اسْتَوْجِبْتُمْ مِنَ اللَّهِ الزَّيَادَةَ﴾؛

شما وقتی این چنین شدید، سزاوار افزایش نعمت از جانب خدا شده‌اید:

﴿...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...﴾؛^۱

... شما اگر شاکر باشید، من بر نعمتان می‌افزایم...

مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) نقل می‌کند: حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل، مردی بود که در خواب به او گفتند: تقدیر این شده که نصف عمرت در وسعت و ثروت بگذرد و نصف دیگر آن با فقر و تنگدستی! حال انتخاب با خودت. آیا نصف اول را می‌خواهی در وسعت باشی یا نصف آخر را؟ او گفت: همسرم شریک در زندگی من است و باید با او مشورت کنم. صبح که شد؛ جریان خواب را با همسرش در میان گذاشت و از او نظرخواهی کرد. او گفت: تو نصف اول را انتخاب کن (از این ستون به آن ستون فرج است).

شب دوم در خواب به همان شخص شب اول گفت: نصف اول را برای وسعت در زندگی انتخاب می‌کنیم. بعد دنیا به او رو آورد و مال فراوان در دسترش قرار گرفت. در چنین شرایطی همان همسر و شریک زندگیش به کمکش شتافت و برخلاف بسیاری از زنان که پیشنهاد جمع کردن و انباشتن می‌دهند، او پیشنهاد انفاق داد و مرتب به شوهرش می‌گفت: فلان همسایه نیازمند است، به او کمک کن. فلان خویشاوند، تنگدست است، او را دریاب. علی‌الدوام آن زن، شوهرش را وادار به انفاق می‌کرد تا زمان مقرر به پایان رسید و مرد به زن گفت: تو که همه‌اش دستور انفاق دادی و مانع از ذخیره کردن شدی، اکنون با فقر و تنگدستی چگونه باید به سر بریم؟! آن زن عاقل در جواب گفت: خدا وعده‌ی افزایش نعمت به بندگان شاکر خود داده و فرموده است:

﴿...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...﴾؛

... شما اگر شکر نعمت کنید، من بر نعمتان می‌افزایم...

و اینک او به وعده‌ی خود وفا خواهد کرد و به ما وسعت در نعمت خواهد داد. شب که شد، مرد، همان شخص را در خواب دید که به او گفت: به پاس شکر نعمت که کردید، خدا عنایت فرمود که باقی مانده‌ی عمرتان نیز با وسعت و مُکنت بگذرد!! آری:

﴿وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...﴾؛

خدای شما اعلام کرده اگر شاکر باشید، من به طور حتم، بر نعمتتان می افزایم...

ذات اقدس حق تعالی غنی و حمید است

حالا بر می گردیم به توضیح آیاتی که در ابتدای سخن تلاوت کردیم:

﴿وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾؛

موسی به قوم خود گفت: [این را بدانید] اگر شما و تمام مردم روی زمین کفر بورزید، کمترین زبانی به خدا نخواهد رسید؛ چرا که خدا ذاتاً بی نیاز است [و جامع جمیع کمالات است].

گر جمله‌ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش نشیند گرد

در ثروت و قدرت، فوق التمام است! نه نیاز به ثروتمندی دارد و نه ترس از قدرتمندی! تمام کائنات در اصل هستی و تبعات هستی به او نیازمندند و جملگی ریزه خوارانِ خوانِ نعمت اویند و ذاتاً سپاسگزارانِ انعام و احسان او می باشند. آری او ذاتاً، هم غنی است و هم حمید و شایسته‌ی حمد و سپاس، اگر چه حمد کننده و سپاسگزاری هم در عالم نباشد، او ذات اقدسش هم حمد و هم حامد و هم محمود است.

خشونت کفار، ملایمت انبیا به قصد هدایت!

در آیه‌ی بعد، توجه می دهد به سرنوشت عبرت انگیز گروه‌هایی از اقوام گذشته که

بر اثر کفران نعمت‌های الهی، به چه بی‌ایات و مصائبی* مبتلا گشتند.

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾؛

آیا به شما نرسیده قصه و داستان کسانی که قبل از شما بوده‌اند از قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بوده‌اند و جز خدا کسی از سرگذشت [آنها به گونه‌ی شرح و تفصیل] آگاه نمی‌باشد؟!

﴿جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾؛

پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها از روی لجاج و عناد دست‌هایشان را بر دهانشان گذاشتند و گفتند ما به آنچه که شما برای آن فرستاده شده‌اید [دعوت به توحید و نفی شرک و بت‌پرستی] کافریم و ما درباره‌ی آنچه ما را به آن دعوت می‌کنید [تبعیت از برنامه‌های خودتان] شک و تردید توأم با ریب داریم.

«شکّ مریب» احتمالاً آن شکی است که پیامدی خطرناک داشته باشد. آنها می‌خواستند بگویند ما شما را افرادی ریاست‌طلب می‌دانیم که می‌خواهید ما را با ادّعی رسالت از جانب خدا، دنباله‌روی خود قرار بدهید و بر ما فرمانروایی بنمایید.

در جمله‌ی ﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾ دو ضمیر جمع داریم. آیا مرجعشان کیست؟ آنها دست‌هایشان را بر دهانشان گذاشتند. دست از که و دهان از که؟ سه احتمال می‌رود:

اولاً: دست از کفّار و دهان از انبیاء ﷺ.

ثانیاً: دست و دهان از انبیاء ﷺ که کفّار دست انبیاء ﷺ را گرفتند و بر دهان آنان نهادند.

ثالثاً: دست و دهان از کفّار و این مناسب‌تر به نظر می‌رسد که کفّار دست‌های

خودشان را بر دهان خودشان نهادند که یعنی حرف نزنید و ساکت شوید!

به هر حال این جمله کنایه از این است که کافران، مجال حرف زدن به پیامبران

خدا ﷻ نمی دادند و با قاطعیّت تمام، اظهار کفر و انکار توحید و رسالت می نمودند! اما انبیاء ﷺ با کمال ملامت با آنها به سخن می نشستند و می گفتند: آخر شما انسانید و دارای گوهر گران بهای عقلید! آیا مشاهده‌ی این نظام حیرت‌انگیز کائنات از آسمان‌ها و زمین، طلوع و غروب روی نظم و حساب ماه و خورشید و ستارگان، رفت و آمد منظم شب و روز، پیدایش انواع نباتات و حیوانات و... دلیل روشن بر وجود نظام‌بخشی مدیر و علیم و حکیم نمی باشد؟

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

پیامبران‌شان گفتند: آیا در وجود الله آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین شکی هست؟

نه مگر هر بنایی نشان از بنایی می دهد و هر نقشی حکایت از نقاشی می کند. فطر به معنای شکافتن و «فاطر» شکافنده است. آن کس که پرده‌ی ظلمت شب را می شکافتد و سپیده‌ی صبح و سپس آفتاب عالمتاب را از دامن افق جلوه گر می سازد، بذر کوچکتر از دانه‌ی ارزن را می شکافتد و از دل آن، بوته‌ی گل با گلبرگ‌های لطیف و خوشرنگ و بو در مرئی و منظر تان قرار می دهد، هسته‌ی سفت و سخت خرما را می شکافتد و نخله‌ای عظیم با شاخ و برگ و خوشه‌های خرما از درون آن بیرون می کشد، نطفه‌ی کور و کر و لال را می شکافتد و از آن موجودی عاقل و گویا و بینا و شنوا می سازد...

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

ولی یاللاسف که عقل بسیاری از مردم، آزادی و حرّیت خود را از دست داده به اسارت شهوت و غفلت درآمده و از اندیشیدن در آیات بینات الهی و امانده است!!

اسارت عقل، محرومیّت از فهم معنای حقیقی توحید

این جمله‌ی پرمحتوا از مولا یمان امام امیرالمؤمنین علی است:

(كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَىِّ أَمِيرٍ)؛^۱

چه بسیار عقل‌ها که اسیر هوای نفس گشته و هوای نفس امیر آن شده است.

و راستی که در مملکت وجود بسیاری از مردم، هوای نفس و دلبخواه حاکم گشته و

عقل به استخدام شهوت و غضب درآمده و جدّاً آزادی در ادراکات خود را از دست داده و از ارائه‌ی آثار توحید درمانده است و بدیهی است که از عقل اسیر در غل و زنجیرهای شهوت و غضب و عناد و لجاجت، توقع این نمی‌توان داشت که راه خود را ببیماید و مبدأ و معاد عالم هستی را بشناسد و از معنای حقیقی انسان و هدف از خلقت او آگاه گردد و سر در مقابل منادیان حق فرود آورد.

مشکل اصلی کافران و دنباله‌روهای آنان از ناپختگان در دین، همانا راه نیافتن به معنای حقیقی توحید است و آن نیز نشأت گرفته از اسارت عقل و زندانی شدن وی در دام و کمند شهوات و تمایلات نفسانی و لجاج و عنادهای متکبران‌هی ابلیسی است و گرنه عقل آزاد است که می‌گوید:

﴿ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾؛

آیا در خدایی که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شک و تردید است؟

آیا ممکن است این نظامات محیرالعقول فراگیر در آسمان‌ها و زمین، بدون نظام‌بخشی علیم و قدیر و حکیم به وجود آمده باشد و همچنین آن عقل آزاد است که - پس از اعتقاد به وجود نظام‌بخش علیم حکیم - می‌گوید: آن مدبّر علیم حکیم، باید برای هدایت عالم انسان به راه سعادت ابدیش برنامه‌ی زندگی او را تنظیم و به وسیله‌ی پیام‌آور معصوم از خطا به عالم انسان ابلاغ نماید و لذا می‌فرماید:

﴿ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾؛

آن نظام‌بخش عالم و آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است که شما آدمیان را به پذیرش برنامه‌ی زندگی تنظیم شده‌ی از جانب خودش دعوت می‌کند، تا با تبعیت از برنامه‌ی حکیمانه‌اش شما را از نقایص جهل و کفر و استکبار و ردائل اخلاق و زشتی‌های اعمال، پاکسازی نماید و آنگاه به شما مهلت دهد تا پایان مدّت عمری که برای شما تقدیر و تعیین شده است در دنیا زنده بمانید. این عمر موقتّ دنیوی انسان، عامل سازنده‌ی حیات مؤبّد* و زندگی جاودانه‌ی اخروی انسان است و لذا هر لحظه‌اش آن قدر ارزش

* مؤبّد: جاودانه.

دارد که جداً در تصوّر ما نمی‌گنجد! ولی یاللاسف که ما پی به ارزش آن نمی‌بریم و ساعت‌ها و روزها بلکه ماه‌ها و سال‌ها از این دُرّ گرانبایه را به رایگان از دست می‌دهیم و روزی پی به ارزش آن می‌بریم که می‌بینیم ای افسوس و هزار افسوس، سرمایه ز کف رفت و به ربی* نرسیدیم!!

از این رو است که قرآن کریم از جمله الطاف و عنایات الهیه این نعمت را نشان می‌دهد که:

﴿يُوَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛

شمارا، تا پایان مدّت معین شده از عمرتان نگه می‌دارد تا راه تکامل خود را بییابید و حداکثر بهره‌ی لازم از زندگی دنیوی را برای تأمین حیات اخروی خویش بردارید! بنابراین، عمر طولانی در این دنیا برای انسان‌های باایمان، نعمت بسیار بزرگ الهی است که با هر نفس که می‌کشند و با هر نگاه که می‌کنند و با هر قدم که بر می‌دارند و با هر کلمه‌ای که می‌گویند، درجاتی بلند از درجات بهشتی و مقاماتی رفیع از مقامات قرب و رضوان خدا را به دست می‌آورند. از آن طرف، فریب شیطان خوردگانی هم هستند که با هر نفس و با هر نگاه و با هر گفتارشان، درکاتی از درکات جهنّم را برای خود ذخیره می‌سازند. اینان بسیارشان تا اجل مسمی هم باقی نمی‌مانند و بر اثر عواملی به مرگ زودرس می‌میرند!!

مرگ زودرس به سبب ارتکاب گناهان!

این روایت از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ)؛^۱

آنها که به سبب ارتکاب گناهان می‌میرند، بیش از آنها هستند که به مرگ طبیعی می‌میرند و آنها که به سبب انجام کارهای نیک زنده می‌مانند [و طول عمر می‌یابند] بیش از آنها هستند که به عمر طبیعی باقی می‌مانند!

* ربی: سود.

۱- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ۴۸۸ (ذنب).

این دعای پر معنا را هم از امام سیدالشاجدین علیه السلام یاد بگیریم و از خدا بخواهیم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ... وَ عَمِّرْنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذُلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ)؛^۱

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست... و مرا تا وقتی که عمرم در طاعت و بندگیت صرف می‌شود، باقی بدار و همین که عمرم چراگاه شیطان شد [و شیطان به بهره‌برداری از افکار و اخلاق و اعمالم مشغول شد] مرا به سوی خودت برگیر [و از دنیا بیرونم ببر] پیش از این که غضبت به من روی آورد و یا خشمت بر من مستولی گردد.

در یکی از دعا‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمُرُهُ وَ حَسَنَتْ عَمَلُهُ)؛

خدایا! مرا از کسانی قرار بده که به آنها، طول عمر با حُسن عمل داده‌ای.

نعمت بسیار بزرگ خدا، طول عمر توأم با حُسن عمل

آری، طول عمر با حسن عمل، نعمت بسیار بزرگ خداست که بهشت‌آفرین است و هر نفسش بیش از تمام دنیا و مافیها ارزش دارد! اما عمری که به فرموده‌ی امام سجّاد علیه السلام مرتع و چراگاه شیطان شده باشد، صد هزار سالش پیشیزی ارزش ندارد بلکه هر نفسش به وجود آورنده‌ی درکاتی از جهنم سوزان است! حال هر کسی بیندیشد که آیا لحظات عمرش بِذُلَّةٍ* در طاعت رحمان است یا مرتعی از مراتع شیطان؟ این صحنه‌های آلوده‌ی زندگی که هم اکنون فراروی ما و در چشم‌انداز ماست، آیا چراگاه شیطان نیست؟! علاوه بر مفاسد بازاری و خیابانی، اداری و آموزشگاهی، در داخل خانواده‌ها این فیلم‌های بدآموز تلویزیونی - به بهانه‌ی دفع افسد به فاسد - آیا چراگاه شیطان نیست؟ آیا توقع داریم با این اوضاع و احوال، دل و مغز بچه‌ها و نوجوان‌ها و جوان‌های ما پاک و طیب و

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۰، دعای مکارم الاخلاق.
* بذُلَّة: به کار رفته.

طاهر بماند و بدله‌ی در طاعت رحمان بشود؟! یا خیر به طور مسلم این دل‌ها لانه و آشیانه‌ی شیطان می‌شوند و شیطان در آنها تخم می‌کند و جوجه می‌گذارد و هر دم، بچه شیطانی تازه و نواز فکر و خُلق و عمل، تولید و به بازار زندگی عرضه می‌کند. این سخن من نیست. سخن امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می‌فرماید:

(اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَوَكَّبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطَلَ)؛^۱

آنها در کارشان به شیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنها را [برای گمراه کردن دیگران] دام و کمند خود قرار داد! آنگاه در سینه‌ی آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و آهسته و تدریجاً در دامن آنها جای گرفت [و آنها را مطیع فرمان خود ساخت تا آنجا که] با چشم‌های آنها نگاه می‌کرد و با زبان آنها سخن می‌گفت. عاقبت آنها را به مرکب گمراهی سوار کرد و رفتار و گفتار باطل را در نظر آنان زینت داد!

خطر مهلک نفوذ شیطان را جدی بگیریم!

تخم شیطان از هر میکروبی زیان‌بارتر است! زیرا میکروب وبا و نظایر آن اگر در منطقه‌ای شایع شد، افرادی را می‌کشد ولی هیچگاه به انسانیت و آدمیت لطمه‌ای نمی‌زند! اما تخم شیطان، اساس انسانیت را منهدم می‌سازد!

این حقیقت باید دقیقاً مورد توجه آقایان متصدیان امور قرار گیرد که باز گذاشتن میدان برای گسترده‌تر گشتن فساد اخلاق از نواحی گوناگون به خصوص از ناحیه‌ی زنان در واقع رضا دادن به تباهی ملت و فرو ریختن پایه‌های شریعت است!! در چنین شرایطی دل‌ها به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام لانه و آشیانه‌ی شیطان می‌شود و قساوت و سنگدلی آن چنان جان‌ها را فرا می‌گیرد که از تخته سنگ‌های کوهستان نیز سخت‌تر می‌گردد و از هیچ موعظه و پند و اندرزی اثر نمی‌گیرد!! چنان که خدا فرموده است:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۷.

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾؛

اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع گشته و از خوف خدا شکافته می شود...

﴿...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛^۱

...ما این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، تا در آن بیندیشند و به این حقیقت پی ببرند که قلب انسان - با همه‌ی لطافتی که در اصل فطرت دارد - در اثر آلودگی به گناهان، آن چنان سخت و خشن می‌گردد که از صخره‌ی کوهستان نیز سخت‌تر و خشن‌تر می‌شود.

قساوت، محصول فراموشی یاد خدا

چنان که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛

سپس، دل‌های شما پس از این [نافرمانی‌ها] سخت شد همچون سنگ و یا سخت‌تر...

﴿...وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ...﴾؛^۲

...پاره‌ای از سنگ‌ها از هم می‌شکافتد و از آن نهرها جاری می‌گردد...

آیا این دل‌های آدمیان چه بر سرشان آمده که این چنین سنگ‌تر از سنگ شده‌اند و فریادهای آسمانی قرآن و پیامبران علیهم‌السلام کمترین اثری در آنها نمی‌کنند و چشمه‌های تقوا و فضیلت از آنها نمی‌جوشانند. آری:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾؛^۳

هر کس از یاد خدا روی گردان شود، ما شیطانی را بر او می‌گماریم که همواره دمساز و همراز او گردد.

مراقب و سوسه‌های تحریک آمیز شیطان باشیم!!

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...﴾؛^۴

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۳- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۶.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

آنگاه، آن شیطان، از جمله وسوسه‌هایش اینکه پیوسته شما را از فقر آینده

می‌ترساند و شما را به زشتی‌ها [از ترک واجب و فعل حرام] وا می‌دارد...

دَم به دَم زیر گوش آدم می‌خواند چرا ساکتی؟ چرا نمی‌جنبی؟ بین دیگران چه زرنگند و دست و پا دارند! زدند و کوبیدند و پیش افتادند و به مقام و ثروت کلان رسیدند؛ تو همچنان مقدّسی پیشه گرفته‌ای و همه‌اش می‌گویی آن کار حرام است و آن پول نامشروع است و هر چه هم که به دست می‌آوری، به نام خمس و زکات و فلان به دیگران می‌دهی و عاقبت خود را به فقر و فلاکت می‌افکنی! امروز این حرف‌ها پیش نمی‌رود و با سادگی نمی‌شود زندگی کرد!!

زندگی ساده در این روزگار	ساده مشو هیچ نیاید به کار
مرد که در کار نباشد جسور	دور بود از همه لذّات دور
آن که بود شرم و حیا رهبرش	خلق زبایند کلاه از سرش
تازه جوانی تو جوانیت کو	عید شده خانه تکانیت کو

این‌ها، وسوسه‌های شیطان است که دائماً در دل‌ها وسوسه می‌کند. فقر و تهی‌دستی آینده را به رخ انسان می‌کشد و آدمی را به ترک واجبات و ارتکاب محرمات وا می‌دارد و اصلاً نمی‌گذارد انسان، خدا را هم به یاد و حساب بیاورد که در مقابل وعده‌های ترس آور شیطان، وعده‌ی فضل و رحمت و وسعت در آینده‌ی زندگی می‌دهد و می‌فرماید:

﴿... وَاللّٰهُ يَعِدُّكُمْ مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

... و خدا به شما، وعده‌ی آمرزش و افزایش [نعمت‌ها] می‌دهد [باورتان بشود

که] خدا قدرتش وسیع و [به تمام راه‌های وسعت دادن در زندگی بندگان] داناست.

﴿أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...﴾^۲

آیا خدا برای [اداره کردن زندگی] بنده‌اش کافی نیست...؟

و راستی جای بسی تأسّف است که وسوسه‌های شیطان در دل‌های اکثر ما حتّی موخّدان نیز جا گرفته است و نمی‌توانیم دلگرم به وعده‌ی خدای خود باشیم و تا در یک

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

گوشه‌ی قلبمان غیر خدا را نشانیم، اطمینان خاطر پیدا نمی‌کنیم!! از این رو، رگه‌ای بلکه رگه‌هایی از شرک در زوایای قلب ما پیدا شده است. خودش هم اشاره به این حقیقت فرموده که:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند!

این دعای پرمحتوا را که دستور داده‌اند به خاطر بسپاریم و با تضرع و زاری به درگاه خالق مهربانمان بنالیم و اجابتش را از او بخواهیم:

(اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ بِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ)؛

بار خدایا! چنانم کن که به حلالت قانع‌گردم و به سراغ آنچه که حرام کرده‌ای؛ نروم. به طاعت و فرمانبرداریت بپردازم و گردِ معصیت نگردم.

و به فضل و عنایت تو آن چنان دلگرم باشم؛ که احدی غیر تو را در زندگیم به گونه‌ی استقلال، اصلاً به حساب نیاورم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

والسَّلَامَ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١٠﴾ قَالَتْ رَسُولُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

﴿١١﴾ قَالَتْ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كُنَّا لِنَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

رسولان آنها گفتند آیا در الله که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شکی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را بپامرزد و تا موعد مقرری شما را باقی بگذارد. آنها گفتند شما هم بشری مانند ما هستید و می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید. شما دلیل روشنی برای ما بیاورید. پیامبرانشان به آنها گفتند این درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند به هر کس از بندگانش که بخواهد منت گذارده [مقام رسالت را] به او عطا می‌کند و ما هرگز نمی‌توانیم بدون اذن و فرمان خدا معجزه‌ای بیاوریم و افراد با ایمان تنها بر خدا باید توکل کنند.

چرا انبیاء علیهم‌السلام مخالفان خود را سرکوب نمی‌کردند؟

قرآن کریم، مکرراً از اقوام گذشته داستان‌ها نقل می‌کند و کیفیت مواجهه‌ی انبیاء علیهم‌السلام با کفار را بیان می‌کند تا تنبه و عبرتی برای آیندگان حاصل شود و مقایسه‌ای بین منطق انبیاء علیهم‌السلام و منطق کفار نموده، معیار حق و باطل را تشخیص بدهند تا خودشان به معیار باطل مبتلا نشوند. لذا فرمود:

﴿...جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

... پیامبران، با دلایل روشن به سوی آنها آمدند...

اما آنها بر اساس لجاج و عناد، تن زیر بار دعوت انبیاء ندادند و به مخالفت با آنها برخاستند!

﴿...فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ...﴾^۲

... دست بر دهانشان نهادند... و اصلاً مجال حرف زدن به آنها ندادند! اینجا ممکن است این سؤال در برخی از اذهان طرح شود که انبیاء علیهم‌السلام با داشتن قدرت اعجاز و خرق عادت، چرا مخالفان خود را نمی‌کوبند و آنها را کور و کر و لال نمی‌کنند تا مجال مبارزه‌ی با آنها را نداشته باشند و به ناچار تسلیم گردند؟!

در جواب عرض می‌شود: آری، انبیاء علیهم‌السلام به اذن خدا قادر بر هرگونه تصرف در کائنات هستند، اما از این قدرت ولایی خود، تنها در مورد اثبات رسالت خویش از جانب خدا استفاده می‌کنند، آن هم به گونه‌ای که هر عقل آزاد خالی از هرگونه لجاج و عناد، از دیدن آن معجزه و خرق عادت، پی‌برد و اطمینان پیدا کند که آن شخص مدعی رسالت، در ادعای خود صادق و از جانب خدا مورد تأیید است. ولی وقتی قدم به مرحله‌ی دعوت به دین و آیین و ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت نهادند، در این مرحله، هیچگاه از قدرت ولایی خویش استفاده نمی‌کنند که با ارائه‌ی معجزه و خرق عادت مردم را به تسلیم و اطاعت از خود وا دارند. بلکه در این مرحله تنها از طریق استدلال و اقامه‌ی برهان و بعضاً با پند و اندرز و گفتگوی توأم با احترام و ادب، با طبقات مختلف مردم مواجه می‌شوند. چنان که خداوند حکیم به رسول مکرّمش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور داده است:

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۹.

۲- همان.

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾^۱

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است به مناظره و گفتگو بپرداز...

چون هدف انبیا علیهم السلام ایجاد ایمان به خدا و آخرت در دل‌ها است نه اینکه مردم را زبان بسته تسلیم خود سازند! و ایمان و پذیرش قلبی، جز از طریق فکر آزاد و تحقیق و تدبّر و تأمل حاصل نمی‌شود و لذا رفتار انبیا علیهم السلام در این مرحله، همچون رفتار یک فرد عادی است و قهراً تصادم با افکار گوناگون از ناحیه‌ی ثروتمندان و قدرتمندان پیدا می‌کنند و مبتلا به اذیت و آزار آنان می‌شوند.

از باب مثال، اگر کسی در این شهر برخیزد و بگوید: تمام شئون زندگی شما از اعتقادات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی کلاً فاسد است و من باید دست به یک اصلاح کلی بزنم و همه را دگرگون سازم؛ مردم این حرف را که از او شنیدند اعتنایی به او ننموده، حمل به شوخی می‌کنند. وقتی دیدند او هر جا می‌نشیند این حرف را می‌زند، او را به استهزا و تمسخر می‌گیرند و دیوانه‌اش می‌خوانند. اگر دیدند کم‌کم جمعیتی دور خود جمع کرده، این بار با فحش و دشنام و ناسزاگویی با او مواجه می‌شوند. اگر دیدند دست‌بردار نیست و علی‌الدوام بر شعاع فعالیتش می‌افزاید و پیروانش رو به فزونی می‌روند، در این موقع است که نوبت به تبعید و زندانی کردن و سرانجام کشتن می‌رسد. انبیا علیهم السلام نیز در مرحله‌ی دعوت و ارشاد و هدایتشان اینگونه عمل می‌کردند و از این رو متحمل انواع و اقسام مصیبت‌ها و زجر و شکنجه‌ها می‌شدند!

معجزات برای اثبات رسالت نه ارشاد و هدایت

حاصل اینکه معجزات و خوارق عادات تنها در مرحله‌ی اثبات رسالت است نه در مرحله‌ی ارشاد و هدایت. حضرت موسی علیه السلام با تبدیل عصا به ازدها در حضور فرعون، خواست رسالت خود را از جانب خدا اثبات کند. ولی به او نگفت اگر به دین و آیین من

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

ایمان نیاوری، این اژدها را بر تو مسلط می‌کنم که خودت را با تخت و تاج و اعوان و انصارت در کام خود فرو ببرد... بلکه گفت:

﴿... يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱؛

...ای فرعون! من فرستاده‌ی از جانب رب العالمینم.

﴿... هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ۖ وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾^۲؛

...آیا می‌خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا

از او بترسی [و طغیان نکنی].

آری، انبیاء علیهم‌السلام هدفشان بیدار ساختن عقل خواب رفته‌ی مردم است. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی (ع): ﴿يُتَبَرَّأُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾^۳ آمده‌اند تا گنجینه‌های عقل‌ها را که زیر اوهام و خرافات و تعصبات جاهلانه مدفون شده‌اند بیرون بیاورند و مردم را با عقلی آزاد بر سر دو راهی رد و قبول هدایت بنشانند و بگویند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا ۖ وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۴؛

ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و خواه کافر.

ما راه را نشانتان دادیم حال این شما و این راه از سعادت و شقاوت از بهشت و جهنم، ببینید عقلتان کدام را بر می‌گزیند، آن را پیش بگیرید.

شرح صدر انبیا در برخورد با کافران

در آیات مورد بحث می‌فرماید:

﴿... جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أُنُفُسَهُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ...﴾^۵؛

...پیامبران‌شان با دلایل روشن به سوی‌شان آمدند اما آنها [با سوء اختیارشان]

مجال حرف زدن به آنها ندادند...

﴿... وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ...﴾^۵؛

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- سوره‌ی نازعات، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۱.

۴- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۵- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۹.

و گفتند: ما، نسبت به آنچه که ادّعی رسالت به آن دارید، کافریم...

ولی انبیاء علیهم السلام بدون اینکه با آنها پرخاشگری کنند و یا دست از ایفاء رسالت خود بردارند، با کمال وقار و متانت در مقام استدلال از طریق منطق عقل برآمده:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

پیامبرانشان گفتند: آیا درباره‌ی الله که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است

شک و تردیدی هست؟

یعنی آخر شما انسانید و دارای عقل و شعور! آیا هر مصنوعی دالّ بر صانعش نیست؟ آیا هر نقشی دالّ بر نقّاش و به وجود آورنده‌ی آن نقش نمی‌باشد؟ البتّه به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که انبیا نمی‌خواهند از طریق نظام آفرینش وجود و هستی آفریننده را اثبات کنند! اینکه از دید هیچ دارنده‌ی عقلی قابل انکار نیست. همه حتی آن کافر بت پرست هم می‌داند که هم خودش و هم جهان هستی خالق و آفریننده‌ای غیر از بت دارد. چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَحَّخَرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
لِيَقُولَنَّ اللَّهُ...﴾؛^۱

اگر از آنها [بت پرستها] بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی خلق کرده است؟ به طور حتم می‌گویند الله...

بت پرستان منکر الوهیت و ربوبیتند نه خالقیت

بت پرستها منکر خالقیت «الله» نیستند بلکه منکر ربوبیت و الوهیت او می‌باشند. آنها می‌گویند: ملائکه هستند که تدبیر امور عالم می‌کنند و بت‌ها هم مظاهر آنها می‌باشند و از این نظر بت‌ها را ربّ و الّاه و معبود خود می‌دانند نه این که آنها را خالق خود بدانند می‌گویند الله خالق است و بت‌ها هم از نظر مظهریتشان برای ملائکه که مدبّر امور عالمند، ربّ و معبود ما می‌باشند و از این رو فرعون هم به قوم خود نمی‌گفت: من خالق شما هستم. می‌گفت:

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۱.

﴿...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱؛

...من ربّ [و سرپرست و مدبّر امور] شما هستم؛ معبود و الهه شما هستم. باید از دستور

و قانون من تبعیت کنید. به موسی عليه السلام می گفت:

﴿...لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾^۲؛

...اگر معبود و الهی غیر من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می دهم!

پس انبیاء عليهم السلام در مقام اثبات اصل وجود و هستی الله - که آفریننده‌ی عالم است -

نمی باشند بلکه می خواهند الله را متّصف به صفات کمال از علم و قدرت و حکمت که

لازمه اش ربوبیت و الوهیت است معرفی کنند. در آیه‌ی مورد بحث:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

هم می بینیم که روی صفت «فاطر السّموات و الأرض»؛ تکیه شده است و نشان

می دهد آن الله که شکی در وجود و هستیش نیست، کسی است که آفریننده و نظم‌بخش

به آسمان‌ها و زمین است و معنای خلق و آفریدن و نظم‌بخشی همان ربوبیت و تدبیر و

تنظیم امر مخلوق است و جز این معنایی ندارد. زیرا همان کس که خالق است، ربّ است و

همان کس که ربّ است، الهه است و معبود است؛ و عقلاً نامقبول است که موجودی

خالق و موجود دیگری ربّ و معبود باشد؛ بلکه مقبول در نزد عقل همین است که:

(لا خَالِقَ إِلَّا اللهُ)؛ آفریننده‌ای نیست مگر الله.

(لا رَبَّ إِلَّا اللهُ)؛ پروردگاری نیست مگر الله.

(لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ)؛ معبودی نیست مگر الله.

حال آن الله که خالق و ربّ و معبود است؛ شما را با ارسال رسول و انزال کتاب،

دعوت به دین و آیینی می کند:

﴿يَدْعُوكُمْ لِيَعْرِفَ لَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ﴾؛

شما را [به این] دعوت می کند تا شما را از گناهانتان پاک گرداند [ببامرزد].

که با عمل به دستورات آن دین و آیین، تمام آلودگی‌ها و کجروی‌ها که در عقاید

۱- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۹.

و اخلاق و عمل داشته‌اید از صفحه‌ی جانان برطرف سازد. (کلمه‌ی «من» در «من ذنوبکم» به اصطلاح اهل ادب، زائده و افاده‌ی تأکید و عموم می‌کند).

﴿وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾

و شما را علاوه بر پاکسازی از لحاظ اعتقاد و اخلاق و عمل، تا مدت معینی که مقرر شده در دنیا بمانید باقی نگهتان بدارد. آن انسانی سعادت‌مند است که در دنیا هم سالم باشد و هم دارای طول عمر که با هر نفسش در جاتی عظیم از حیات اخروی به دست آورد. طول عمر و تأخیر در اجل، برای آن کسی ارزشمند است که ایمان به حیات پس از مرگ دارد و با عمر دنیویش برای حیات اخروی کار می‌کند و گرنه تنها خوش خوردن و خوش خوابیدن و اشباع شهوات حیوانی کردن که زندگی انسان نخواهد بود و طولانی بودن این چنین عمر، ارزشی نخواهد داشت! و راستی اگر پس از مرگ، عالم دیگری برای حیات ابدی انسان نبود و انسان با مردن و پوسیدن تمام می‌شد، دستگاه خلقت، دستگاهی لغو و بیهوده و بی هدف می‌شد و حکمت آفریننده‌اش زیر سؤال می‌رفت که این همه نظامات محیرالعقول از کهکشان‌ها و کرات و انواع و اقسام کائنات را به خاطر انسان آفریده و انسان را برای پوسیدن و نابود گشتن! مثل اینکه کسی بنایی باشکوه و مجلل با هزینه‌ای سنگین بسازد و بعد آن را ویران کند! آیا این آدم از نظر عقلای عالم مورد توبیخ قرار نمی‌گیرد و محکوم به جنون نمی‌شود؟ جنین در رحم مادر - که مجهز به جهازات از داخل و خارج شده است - از آن جهت ارزشمند است که باید به عالم دنیا منتقل گردد و با آن جهازات، در اینجا زندگی کند و اگر به هنگام تولد از مادر بپوسد و نابود گردد، عالم رحم عالم لغو بی ثمری خواهد بود! زندگی دنیوی انسان نیز اگر با مرگ نابود گردد و عالم دیگری برای ادامه‌ی حیاتش نباشد، عالم دنیا عالم لغو و بیهوده‌ای خواهد بود و لذا فرموده‌اند:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا پنداشته‌اید که ما شما را لغو و عبث آفریده‌ایم و شما باز گشتی به سوی ما

نخواهید داشت؟

(تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الْجَاهِلُونَ غُلُوًّا كَبِيرًا)؛
 ﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱... ما از آن خدا می‌وبه‌سوی او بازمی‌گردیم.

آفرینش انسان برای ماندن نه پوسیدن!

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(إِنَّمَا خَلَقْتُمْ لِلْبِقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ إِنَّمَا تَتَّقُونَ مِنْ دَارِ آلِي دَارٍ)؛

همانا شما را آفریده‌اند تا بمانید نه اینکه بپوسید و نابود شوید! آری، شما را از
 خانه‌ای به خانه‌ی منتقل می‌کنند.

این چراغی است کز این خانه به آن خانه برند.

پس اگر فرضاً این دنیا غرق در علم و دانش و صنعت و ثروت هم باشد و هیچ ظلم
 و جنایت و خیانتی هم در کار نباشد و از همه طرف موجبات لذت و کام‌جویی برای
 آدمیان فراهم گردد اما پس از مرگ، عالمی برای حیات ابدی بشر وجود نداشته باشد و
 سرانجام و عاقبت همه چیز پوسیدن و نابود شدن باشد، در این صورت است که جداً
 دستگاه خلقت، دستگاه لغو سفیهانه‌ای خواهد بود و به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ...﴾^۲

همه چیز این زندگی، بازیچه و سرگرمی [کودکانه‌ای] بیش نخواهد شد...

در صورتی که آفریننده‌ی حکیم، منزّه از اقدام به چنین کار جاهلانه است که

فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۳

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان این‌هاست؛ بی‌هدف و به‌بازی نیافریده‌ایم!

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴

ما آنها را به حق [و برای رساندن به هدف و غایتی حکیمانه] آفریده‌ایم، لیکن

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۶.

۴- سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۳۹.

اکثر آنها [فرورفتگان در گرداب جهالت و غفلت] نمی دانند!

﴿...وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛^۱

...به یقین، زندگی واقعی [انسان] در سرای آخرت است! اگر [این مدعیان

دانش] می دانستند [و معنای حقیقی انسان و حیات انسانی را می فهمیدند].

سه اشکال و اعتراض معاندان به انبیای عظام علیهم السلام!

انبیاء علیهم السلام این حقایق عقلانی را برای مردم بیان کردند اما آن مردم لجوج و معاند که به زعم خود خواستند در مقابل منطق انبیاء علیهم السلام حرف منطقی زده باشند، گفتند ما سه اعتراض و اشکال به شما داریم:

اولاً: ﴿قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛

گفتند: شما هم مثل ما بشری هستید.

اگر بنا بود بشری بتواند با آسمان و خدای آسمان ارتباط برقرار کرده و از جانب او

مبعوث به رسالت گردد، باید ما هم بتوانیم این چنین باشیم!

ثانیاً: ﴿ثُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾؛

شما می خواهید ما را از آنچه که پدرانمان می پرستیدند؛ باز دارید [و این

کاری ناشدنی است]!

ثالثاً: ﴿فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛

بنابر این، شما باید دلیل روشنی برای ما بیاورید. که با خدای آسمان در ارتباط هستید.

کلمه‌ی «سلطان» در آیه، به معنای دلیل است و برهان. از آن نظر که دلیل و برهان منطقی، سُلْطَه‌ی بر فکر و عقل پیدا می کند و فکر را مُجَاب می سازد و عقل آزاد، در مقابل برهان روشن منطقی خاضع می شود و آن را می پذیرد، از این نظر به دلیل و برهان عقل پسند سلطان گفته می شود.

پاسخ پیامبران به اشکال معاندان

قرآن کریم، پس از نقل اعتراضات کافران به پیامبران علیهم السلام در مقام جواب برآمده و

گفتار پیامبران علیهم‌السلام را که به کافران گفته‌اند، از زبان خودشان نقل می‌کند:

الف: پاسخ اشکال اوّل

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾:

پیامبرانشان گفتند: [اما راجع به اشکال اوّلتان که ما هم مثل شما بشری هستیم آری] مسّلم است ما بشری همانند شما هستیم؛ ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد [و شرایط خاصّ رسالت در او باشد] ممتّ گذاشته [موهبت رسالت خود را به او عنایت می‌کند].

یعنی تنها مماثلت* و همگون بودن در بشریت، دلیل بر این نمی‌شود که تمام افراد بشر در تمام صفات و حالات از ظاهری و باطنی یکسان باشند! در صورتی که می‌بینیم گاهی دو برادر از یک پدر و از یک مادر در یک روز و یک ساعت توأمآ یعنی دوقلو متولد می‌شوند آنگاه می‌بینیم آن دو از حیث شکل و قیافه‌ی ظاهری گرفته تا روحیات باطنی از افکار و عقاید و اخلاق، علم و فهم و عقل و درایت، تفاوت بسیار عمیق و وسیعی از یکدیگر دارند! یکی آن چنان ژرف‌اندیش است که ذره‌ی اتم را می‌شکافد و سفینه به ماورای جوّ می‌فرستد و آن دیگری از حساب $2 \times 2 = 4$ هم ناتوان است!

حال آیا این توقع درست است که چون ابوجهل و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر دو بشرند، پس باید ابوجهل هم به معراج برود؟ آیا این صحیح است که بگوییم جامعه‌ی بشری از آن جهت که همه بشرند، باید تمام افراد دکتر و مهندس، بنا و نجار، آهنگر و قصاب و بالاخره همه پیغمبر شوند یا خیر باید انسان عاقل باایمان بگوید: آن آفریدگار حکیم، هر کسی را بهر کاری ساخته است و مهر آن را در دلش انداخته است:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾؛^۱

...خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد...

* مماثلت: همانند بودن.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

او که مدبرِ علیم حکیم عالم است از همه عالم تر به شرایط شایستگی هر یک از بندگانش برای اعطای موهبت رسالتش می باشد که فرموده است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾؛

ولیکن خدا بر هر کدام از بندگانش که بخواهد منت می گذارد [و او را به پیامبری برمی گزیند].

این نکته باید همیشه در یادمان باشد که ما به بحث‌های معارفی پس از عبور از مرحله‌ی توحید و شناخت خدا - با صفات کمالش که از جمله‌ی آنها حکمت لایتناهای اوست - می پردازیم. ما از این باور گذشته‌ایم که حکمت او نامحدود و عقل و درک ما محدود است و هرگز حقیقت نامحدود، در ظرف ادراک محدود نمی گنجد! خودش هم فرموده است:

﴿...اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۱ ...خدا می داند و شما نمی دانید.

﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^۲

...اندکی از علم، به شما داده شده است!

بنابراین نگویند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛ شما مدعیان رسالت نیز مانند بشری هستید

و بشر با بشر چه تفاوت دارد که شما پیامبر باشید و ما نباشیم!

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

آن یکی شیری است کادم می خورد و این یکی شیری است کادم می خورد

بین شیری که خوراک آدم است با شیری که آدم خوراک اوست خیلی تفاوت

است. خداوند دو منت دارد یکی بر جامعه‌ی بشر که برای هدایت آنها به راه سعادت ابدی

پیامبران معصوم از هرگونه خطا فرستاده است و منت دیگر بر پیامبران که آنها را از میان

بندگانش برگزیده و موهبت عظمای رسالت خود را به آن پاکان عطا فرموده است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾؛

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۶.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

ب: پاسخ اشکال دوّم:

اما اشکال دوّم کافران به پیامبران آن بود که می گفتند: شما می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند، باز دارید و ما را از راهی که پدرانمان رفته اند، برگردانید؟! این حرف آن چنان پوچ و بی ارزش است که جای جواب دادن ندارد! در آیه هم به آن جوابی داده نشده است زیرا انسان دارای عقل است و باید ببیند: اگر راه پدران مطابق با منطق عقل است، از آن نظر که عقلانی است می پذیرد نه از آن نظر که راه پدران است. اما اگر مخالف با منطق عقل است، آن را از آن نظر که مخالف عقل است کنار می گذرد و هرگز راه پدران بودن، دلیل بر حقیقت آن نمی باشد! در آیات دیگر از قرآن نیز این سخن از کافران نقل شده و شاید از آن جهت که دستاویزی برای بهانه جویان نباشد و آن را به عنوان یک حرف منطقی به رخ دیگران نکشند؛ در آن آیات جواب آن نیز داده شده است. از جمله:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ﴾^۱

وقتی به آنها گفته می شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. حال آیا اگر پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه حق را نیافته بودند [باز هم پیروی از آنها عقلانی بود.

پاسخ اشکال سوّم:

و اما حرف سوّم کافران که به پیامبران می گفتند:

﴿فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾

حال که شما ادّعای رسالت از جانب خدا دارید پس «سلطانی مبین» یعنی دلیل و برهانی آشکار برای ما بیاورید تا اطمینان به صدق ادّعایتان پیدا نموده، ایمان به رسالتان بیاوریم. این حرف، حرف بسیار خوب و منطقی و عقلانی است که نباید هر ادّعایی را از هر

۱- سوره بقره، آیه ۱۷۰.

کسی مخصوصاً در مسائل مربوط به دین و معارف دینی پذیرفت. زیرا مسائل مربوط به معارف دین اگر از مسیر حق منحرف باشد، آدمی را به وادی‌های هلاک و شقاء^{*} دائم می‌افکند.

هوشیاری جوانان در مورد مدعیان شیادِ عرفان!!

تذکر این مطلب اینجا خالی از تناسب نیست که در زمان ما، مدعیان کاذب تحت عناوین عرفان و سیر و سلوک و خودسازی و... فراوان شده‌اند و با تشکیل محافل از مردان و زنان، سبب انحراف ساده‌دلان از پسران و دختران می‌شوند و احیاناً کشف و کراماتی هم برای برخی از آنان جعل می‌کنند که مثلاً اخبار از غیب کرده و از ما فی الضمیر اشخاص خبر می‌دهد، گم کرده‌ها را پیدا و سحر و جادو باطل می‌کند و تسخیر جنّ و احضار روح می‌نماید و...

در این شرایط، مراقبت و هوشیاری بسیاری لازم است که مخصوصاً جوانان پاکدل از پسران و دختران به دام و کمند این دسته از شیادان نیفتند و این را هم بدانند که اگر فرضاً کسانی در اثر ریاضات و مجاهدات نفسی به پاره‌ای از این اطلاعات دست یافته باشند و اعمال غریبی از آنها مشاهده گردد، اینها دلیل بر آدم خوب بودن و مقرّبت در نزد خدا نمی‌شود! چه بسا جوکیان هند و مرتاضان غیر معتقد به خدا نیز از اینگونه عجایب اعمال و غرایب احوال داشته‌اند و دارند. تنها ملاک تقرب به خدا تقوا است که خداوند حکیم به طور قاطع فرموده است:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾^۱

...به یقین، گرامی‌ترین شما در نزد خدا، باتقواترین شماست...

مقصود اینکه هر ادعایی را از هر کسی نباید پذیرفت تا دلیل و برهان روشنی بر صدق ادعای خویش اقامه کند! از این نظر حرف کافران که به پیامبران علیهم‌السلام گفتند دلیل روشنی برای اثبات رسالت خود بیاورید، حرف بسیار خوب و منطقی بود.

* شقاء: بدبختی.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

پیامبران تابع فرمان و اذن خدا

پیامبران نیز در جواب آنها گفتند:

﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛

ما آنگونه که شما گمان می کنید، از پیش خود بتوانیم هر کاری که شما خواستید انجام بدهیم، نمی باشیم! ما تابع فرمان و اذن خدا هستیم. اهل ادب می دانند تعبیر ﴿ما كان لنا﴾ نشان می دهد که اصلاً در حدّ ما نیست که هر کاری که خودمان خواستیم یا شما خواستید بتوانیم آن را انجام بدهیم. البته وظیفه‌ی عقلی شما، مطالبه‌ی دلیل و برهان از ماست و وظیفه‌ی ما هم برای اثبات رسالت خویش، اقامه‌ی دلیل و برهان برای شماست. ولی ما نمی توانیم به خواست شما یا به خواست خودمان کاری انجام بدهیم. ما محضاً تابع اذن و خواست خدا هستیم. ما با اذن خدا عالم به همه چیز و قادر بر هر کاری می شویم و بی اذن خدا - در حدّ ذات خودمان - نه علم به چیزی داریم و نه توانایی بر انجام کاری.

اعتقاد و روش محکم شیعه‌ی امامیه و عکس العمل مخالفان!

این نحوه‌ی اعتقادی است که ما شیعه‌ی امامیه درباره‌ی پیامبران و امامان علیهم السلام داریم. آن فرقه‌های مخالف ما در مذهب که ما را متهم به شرک می کنند، یا اصلاً حرف ما را نمی فهمند و یا می فهمند اما از روی تعصب به فهمیده‌های خود نیز اعتنایی نمی کنند و لذا مشمول این آیه از قرآنند که:

﴿...فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾؛^۱

...پس این قوم چه آفتی به عقلشان رسیده که حاضر نیستند حقایق را درک

کنند و بفهمند؟

و یا مصداق این آیه می باشند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾؛^۲

آن حقیقت را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل یقین به

۱- سوره نساء، آیه ۷۸.

۲- سوره نمل، آیه ۱۴.

آن داشتند...

ما همی فریاد می کشیم که: ایها الناس! اما پیغمبر و امامان علیهم السلام را مخلوق خدا می دانیم و مخلوق از آن جهت که مخلوق است، در ذات خود فاقد همه‌ی کمالات است! نه از خود هستی دارد و نه حیات و علم و قدرت و... تنها ذات اقدس الله جل جلاله است که ذاتاً مستجمع جمیع صفات کمال است. آنگاه او می تواند به هر یک از بندگان که صلاح بدانند علم محیط و قدرت نافذ عنایت فرماید! در آن صورت است که آن بنده (پیامبر یا امام) عالم به همه چیز و قادر بر هر کاری می شود و لذا ما درباره‌ی پیغمبر و امام علیهم السلام هم نفی کمال می کنیم و هم اثبات کمال. نفی می کنیم استقلالاً و اثبات می کنیم اذناً! و لذا ما اگر از امامان تقاضای شفای بیماران و برآوردن حاجات می نماییم، از آن جهت است که طبق ادله‌ی عقلی و نقلی، آن بندگان مقرب درگاه خدا را مأذون از جانب خدا در این امور می دانیم.

شفابخشی حضرت عیسی علیه السلام به اذن خدا

آنگونه که قرآن کریم با صراحت تمام حضرت عیسی علیه السلام را به اذن خدا خالق طیر و شفابخش بیماران و زنده کننده‌ی مردگان نشان می دهد و خطاب به حضرت مسیح علیه السلام می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ... وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَ الْأَبْرَصَ بِأِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأِذْنِي...﴾^۱

به یاد آور هنگامی را که خدا به عیسی بن مریم گفت متذکر نعمتی که به تو و مادرت دادم، باش. آنگاه که تو را به وسیله‌ی روح القدس تأیید کردم... و هنگامی که به اذن و فرمان من از گِل چیزی به صورت پرنده خلق می کردی و در آن می دمیدی و آن به اذن من پرنده‌ای می شد و کور مادرزاد و بیمار مبتلا به

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۰.

پییسی را به اذن من شفا می‌دادی و مردگان را به اذن من زنده می‌کردی... کلمه‌ی «باذنی» که در این آیه چند بار تکرار شده است احتمالاً برای جلوگیری از تفکر غلوآمیز نصاری در باره‌ی حضرت مسیح علیه‌السلام است که صدور این معجزات و خوارق عادات از آن حضرت، نشأت گرفته از اراده و خواست مستقل خودش نبوده است بلکه اراده و خواست او مظهر و جلوه‌گاه خواست و اراده‌ی الله - آفریننده‌ی علیم قدیر حکیم - بوده است.

اژدها شدن عصای موسی به اذن خدا

حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام در وادی ایمن که به دستور خدا عصای خود را انداخت و دفعتاً تبدیل به اژدهای عظیم‌الجثه‌ای شد:

﴿...فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهُا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ...﴾^۱

...همین که دید آن اژدها با آن عظمت جثه‌اش بسان ماری کوچک جست‌وخیز می‌کند، ترسید و پا به فرار گذاشت و پشت سرش را هم نگاه نکرد...

در صورتی که اگر آن اژدها ساخته‌ی خود موسی بود، دیگر ترس از ساخته‌ی خودش معنا نداشت! در این موقع خدایش ندا داد:

﴿...خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾^۲

...[موسی! پیش بیا و نترس و] بگیر او را. ما هم اکنون آن را به صورت اولش باز می‌گردانیم.

همان کس که عصا را تبدیل به اژدها کرده است، همو اژدها را تبدیل به عصا می‌کند. پس کار، کار خداست؛ منتهی خدا اراده و خواست هر یک از بندگان را که صلاح بدانند، مظهر اراده و خواست خودش قرار می‌دهد و به او خاصیت اثرگذاری در عالم می‌بخشد. در نتیجه موسی علیه‌السلام با اراده‌اش که مأذون از جانب خداست، عصا را تبدیل به اژدها می‌کند! همان عصا را بر صفحه‌ی دریا می‌زند آن را می‌شکافد و جاده و راه می‌سازد همان

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۲۱.

عصا را بر پیکر کوه می‌زند و آن را تبدیل به چشمه‌های جوشان آب می‌کند!

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۱

به موسی وحی کردیم با عصایت دریا را بزن. او زد دریا شکافته شد و جاده و راه برای لشگریانش گردید.

﴿...وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...﴾^۲

...هنگامی که قوم موسی از او تقاضای آب کردند، به او وحی کردیم عصای خود را بر سنگ بزن، ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون ریخت...!

مقاومت لجوجان در برابر حق‌گویی پیامبران!

این‌ها همه مفسر این آیه‌ی مورد بحث است که انبیاء علیهم‌السلام به کافران گفتند:

﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم معجزات و خوارق عادات برای شما بیاوریم مگر با اذن خدا.

آن‌هم تمام انبیاء علیهم‌السلام در تمام زمان‌ها برای مردم عصر خود، ارائه‌ی بینات کرده و رسالت خودشان را با «سلطان مبین» یعنی دلیل و برهان روشن به اثبات رسانده‌اند. منتهی مردم لجوج و معاند در هر زمان بهانه‌جویی کرده و آیات بینات انبیاء علیهم‌السلام را نمی‌پذیرفتند چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾

آنها با اینکه در باطن جانانشان یقین به صدق رسالت انبیا داشتند ولی از روی ظلم و

ستیز و تفوق‌جویی* در مقابل حق تسلیم نمی‌شدند و حقیقت آنها را انکار می‌نمودند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً.

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۶۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۰.

* تفوق‌جویی: برتری طلبی.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١١﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كُنَّا لِنَأْتِيَكُمْ
بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
﴿١٢﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا
وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَاءٍ أَدِيمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

پیامبرانشان به آنها گفتند: آری ما هم بشری همانند شما هستیم؛ ولی خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت گذارده نعمت [مقام رسالت] عطا می کند و ما هرگز نمی توانیم معجزه ای جز به اذن خدا بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ما را چه شده است که بر خدا توکل نکنیم با اینکه او ما را به راه های [خیر و سعادت] مان رهبری کرده است و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.

هدف اصلی انبیاء علیهم السلام، ایجاد ایمان در دل مردم

انبیاء علیهم السلام از جانب خدا مبعوث شده اند برای ارشاد و هدایت بندگان خدا به راه تحصیل سعادت ابدی که ابتدا خودشان و جهان را بشناسند و سپس با مبدأ و منتهای عالم آشنا شوند و آنگاه از مقصد خلقت خویش و از مسیر و برنامه ی سیر در زندگی دنیا آگاه گردند و نتیجتاً طبق مقررات آسمانی خدا عمل نموده به سعادت جاودان نائل گردند. آنچه

که توجه به آن لازم است این است که هدف اصلی انبیاء علیهم‌السلام ایجاد ایمان در دل‌های مردم است. نه تنها علم به حقایق عالم؛ چرا که ممکن است آدمی عالم به حقیقتی باشد ولی از روی لجاج و تعصب، ایمان به آن نیاورده، آن را نپذیرد و در مقابل آن تسلیم نشود.

چگونه می‌توان به ایمان دست یافت؟

تنها «ایمان»، تحقق‌بخش به حیات جاودانه‌ی انسان است؛ و آن نیز متوقف بر تفکر و تحقیق و تعقل؛ و تفکر و تحقیق هم متوقف بر حریت و آزادی عقل است. عقلی که در اسارت هوای نفسانی از حب مال و جاه و عناد و تعصب باشد، طبیعی است که از انجام کار خویش عاجز خواهد بود! امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است:

(كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَىِّ أَمِيرٍ)¹

چه بسیار از عقل‌ها که اسیر دست هوای امیرند!

اکثریت مردم یا مجذوب جمال ثروتند و یا مرعوب جلال قدرت!

(... وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ)²

اندکند آن گروهی که جمال و جلال اعلائی دیده و دل به او داده‌اند آنگونه که نه جمال ثروتمندان از آنها دل می‌رباید و نه جلال قدرتمندان آنها را می‌لرزاند. از این نظر، انبیاء علیهم‌السلام با اکثریت مردم در ارتباطند و می‌خواهند آزادی و حریت عقل آنها را حفظ کنند تا مجال تفکر و تحقیق در منطق آن رجال آسمانی داشته باشند و نتیجتاً قلوبشان منور به نور ایمان گردد.

چرا انبیاء علیهم‌السلام فاقد جمال ثروت و جلال قدرتند؟

از این رو لازم است که انبیاء علیهم‌السلام خودشان نه با جمال ثروت همراه باشند و نه با جلال قدرت! تا مردم نه مجذوب ثروتشان بشوند و نه مرعوب قدرتشان. بلکه با کمال حریت و آزادی عقولشان با منطق آن فرستادگان الهی مواجه گردند و در آن بیندیشند. آنگاه اگر خواستند بپذیرند و اگر خواستند نپذیرند. نه تطمعی در کار باشد و نه تهدیدی.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض حکمت ۲۰۲.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛

ما راه را نشان انسان دادیم، حال [او می خواهد] سپاسگزار [باشد] یا ناسپاس.

ولی از عاقبت کار آگاهش ساخته ایم که:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾^۲؛

ما برای کافران [در عالم پس از مرگ] اغل و زنجیرها و شعله‌های سوزان آماده کرده ایم!

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا

لِلظَّالِمِينَ نَارًا...﴾^۳؛

بگو این حق است از سوی پروردگارتان، حال هر کس می خواهد ایمان

بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس می خواهد کافر گردد [و آن را

پذیرد ولی] ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم...!

حاصل این که انبیاء علیهم السلام چون طالب ایمان مردمند و ایمان، نیاز به حریت و آزادی

عقل از اسارت جاذبه‌ی ثروت و قدرت دارد، از این روست که آن پیام‌آوران آسمانی، با

دست خالی از ثروت و قدرت، با مردم مواجه شده، آنها را بر اساس عقل و فکر آزادشان

دعوت به ایمان می کنند.

این جملات نورانی در همین باب از نهج البلاغه‌ی شریف امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

(وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهَبَانِ وَ

مَعَادِنِ الْعِزِّيَّاتِ وَ مَعَارِسِ الْجِنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ

وُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَا)؛

اگر خدا می خواست پیامبران خود را با گنج‌های طلا و معادن انواع جواهرات

و باغ‌ها و بوستان‌ها می فرستاد و پرندگان آسمانی و وحوش بیابان را همراهشان

می ساخت. اگر می خواست این کار را می کرد.

(وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ)؛

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیه‌ی ۴.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

و اگر این کار را می‌کرد و پیامبران خود را با جاه و جلال و شوکت بی‌نظیر می‌فرستاد، تمام مردم مجذوب ثروت و مرعوب قدرتشان می‌شدند و جملگی بله‌قربان، جان‌نثارم، خاکسارم و... می‌گفتند و تسلیم می‌گشتند. در این صورت صحنه‌ی آزمایش و امتحان از بین می‌رفت و مسئله‌ی کیفر و پاداش به میان نمی‌آمد. زیرا مقصود اصلی خدا از بعثت انبیاء علیهم‌السلام تنها تسلیم عملی گشتن مردم نبوده است بلکه مقصود اصلی، ایمان و باور داشتن قلبی و آنگاه اقدام عملی بوده است و این در صورتی تحقق می‌یابد که جاذبه‌ی ثروت و عامل رعب‌انگیز قدرت در کار نباشد. تنها اگر عقل واقع‌بین حرّ و آزاد، ایمان بیاورد و آدمی را وادار به عمل بنماید؛ در این صورت است که مؤمن و کافر از هم جدا شده استحقاق کیفر و پاداش پیدا می‌کنند و بهستی یا جهنمی می‌شوند. از این رو است که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه‌ی کلام پیشینش می‌فرماید:

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ وَ ضَعْفَةَ فِيمَا تَرَى
الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ؛

ولیکن خداوند سبحان، پیامبران خود را در اراده و تصمیمشان قوی و توانا گردانید اگرچه در چشم‌انداز مردم، ضعیف و ناتوان دیده می‌شدند!

انبیاء علیهم‌السلام، صاحبان عزم و اراده و تصمیم

آری آنان که زور و زر ندارند، در نظر مردم ظاهرین، ضعیف و ناتوانند. انبیاء علیهم‌السلام چنین بودند، نه طلا و جواهرات داشتند و نه توپ و تانک و تفنگ و... اما «اولوالعزم» بودند و صاحبان عزم و اراده و تصمیم.

(مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى وَ حَصَاصَةٍ تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَ
الْأَسْمَاعَ أَدًى)؛^۱

آنچنان [خود کفا بودند و] اظهار بی‌نیازی از مردم می‌کردند که دل و دیده‌ی مردم را از احساس توانگری پر می‌کردند و در عین حال، آن چنان به فقر و تنگدستی مبتلا بودند که هر بیننده‌ای افسرده و هر شنونده‌ای متأثر می‌گشت!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۶.

در نهج البلاغه که گوشه‌ای از حالات انبیاء علیهم‌السلام ارائه شده است، درباره‌ی حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید:

(لَأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبُقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهُزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ لَحْمِهِ)؛

[از شدت فقر و تنگدستی] گیاه زمین می‌خورد و از جهت لاغر ی بدن، سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش دیده می‌شد.

اما درباره‌ی حضرت عیسی علیه‌السلام می‌فرماید:

(فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْحَشِيبَ وَ يَأْكُلُ الْجَسِبَ)؛

سنگ را بالش خود قرار می‌داد [و سر روی سنگ می‌گذاشت و می‌خوابید] و جامه‌ی زبر می‌پوشید و طعام خشن می‌خورد!

(وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ)؛

خورشش گرسنگی بود [هنگام شدت گرسنگی غذا می‌خورد تا نیازمند به خورش نباشد] و چراغش در شب [روشنایی] ماه بود!

(دَابَّتُهُ رَجُلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ)؛^۱ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش.

در میان انبیاء علیهم‌السلام تنها حضرت سلیمان دارای حشمت* و سلطنت خارق‌العاده‌ای بوده است، آن هم در واقع معجزه‌ای بوده که یک فرد بشر از روی موازین عادی ممکن نیست تسلط بر جنّ و انس و وحوش بیابان و پرندگان آسمان پیدا کند که در قرآن آمده:

﴿... وَ حَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛^۲

... لشکریان سلیمان از جنّ و انس و پرندگان، نزد او جمع شدند.

حتی باد تحت تسخیر آن حضرت بوده است:

﴿وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ...﴾؛^۳

تندباد را مسخّر سلیمان ساختیم که به فرمان او حرکت می‌کرد...!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۹.

* حشمت: شکوه و شوکت.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۶.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۱.

﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يُغْوِصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا ذَلِيلًا...﴾^۱

و گروهی از شیاطین را نیز مستخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غواصی می‌کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می‌دادند...

منظور این که این سلطنت خارق‌العاده برای جناب سلیمان عليه السلام جنبه‌ی استثنایی داشته و از خدا خواسته بود:

﴿...وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي...﴾^۲

...پروردگارا! به من حکومتی عطا کن که پس از من سزاوار احدی نباشد...

یعنی توأم با معجزات و امور خارق‌العاده‌ای باشد تا برای همه کس معلوم شود که این، موهبت الهی است و یک امر عادی نیست و لذا تمام انبیاء عليهم السلام غیر آن حضرت، تهی‌دست از ثروت و قدرت بودند!

اتمام حجت حضرت موسی عليه السلام با فرعون

باز در نهج‌البلاغه آمده است:

(وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا -

عَلَىٰ فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ)؛

موسی بن عمران با برادرش هارون که همراهش بود، بر فرعون وارد شدند در حالی که جامه‌ای پشمی بر تن و عصایی چوبی در دست داشتند.

به او گفتند: ﴿...إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ...﴾^۳؛ ما فرستادگان پروردگار تو هستیم... باید در

مقابل قانون پروردگارت تسلیم باشی تا حکومت و سلطنت و عزت باقی بماند.

(فَشَرَطَا لَهُ إِِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ)؛

با او شرط کردند که اگر اسلام بیاورد [به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار

نماید] پادشاهیش برقرار و عزت و شوکتش باقی باشد.

یعنی گفتند ما نمی‌خواهیم تو را از سلطنت و عزت کنار بزنیم. ما می‌خواهیم تو

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۳۵.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۷.

بفهمی که «رَبِّ» اعلا نیستی. «رَبِّ» اعلا آفریدگار تو است و تو باید تسلیم ربوبیت او باشی تا عزّت و سلطنتت برقرار باشد. او از این سخن سخت برآشفت و رو به حضّار مجلسش کرد و گفت: (أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرُطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءِ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ)؛ آیا شما از سخن این دو تن با این وضع فقر و ذلّت که در آنها می بینید؛ تعجّب نمی کنید که دوام عزّت من را مشروط به این می کنند که تسلیم آنها بشوم؟! او با تفرعن* خاصّ به خودش بر سر موسی عليه السلام فریاد می کشید و می گفت:

﴿...إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا﴾^۲

...من گمان می کنیم ای موسی تو دیوانه و جادو زده شده‌ای.

موسى عليه السلام هم با قاطعیّت خاصّ به خودش فریاد بر سر فرعون می کشید و می گفت:

﴿...إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾^۳

...من هم گمان می کنم ای فرعون تو به راه نابودی دائم افتاده‌ای!

این معنای قوّت اراده و اولوالعزم بودن انبیاء الله عليهم السلام است. آنها صاحبان زور و زر نیستند، امّا صاحبان اراده و تصمیمند! تنها با منطق و استدلال و اقامه‌ی برهان و ارائه‌ی معجزات و خوارق عادات با مردم مواجه می شدند که:

(يُثْبِرُوا لَهُمْ ذَفَائِنَ الْعُقُولِ)؛^۴

می خواستند عقل‌های مدفون شده [ی در قبرهای اوهام و خرافات و جهل و کفر و ضلال] را بیرون بیاورند و به کار اندازند تا مردم در پرتو مشعل فروزان عقل حرّ و آزاد، راه نیل به مقصد از خلقتشان را ببینند و آن راه را بدون هرگونه مجذوبیت و مرعوبیت در مقابل زورمندان و زراندوزان ببینند و به سعادت جاودان نائل گردند.

شعار انبیاء عليهم السلام، توکل بر الله

حال در آیات مورد بحث می خوانیم انبیاء عليهم السلام در مقابل کافران زمان خویش - که

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۵.

* تفرعن: تکبر.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۰۱.

۳- همان، آیه‌ی ۱۰۲.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱.

زورمندان و زراندوزان بودند - ایستادند و گفتند: ما نه تنها زور و زر نداریم، بلکه حتی آن کاری که شما به عنوان معجزه و خرق عادت از ما می‌طلبید و حق هم دارید که بطلبید تا نشان صدق ادّعی رسالت ما باشد، آری حتّی آن کار را هم ما نمی‌توانیم - از پیش خود - انجام بدهیم! ما هستیم و اذن و فرمان خدای ما. اگر اذن و فرمان از جانب او صادر شود می‌توانیم و گرنه که نمی‌توانیم: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ و لذا ما جز الله هیچ تکیه‌گاه و نیروگاهی که از او مدد بگیریم و در مقابل شما صاحبان زر و زور بایستیم نداریم. آری:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾:

ابزار کار ما و سلاح مبارزات ما، تنها توکّل بر «الله» است و بس! این نقل داستان‌های انبیاء علیهم‌السلام در قرآن، به‌منظور پرورش دادن روح و جان ماست و قرآن می‌خواهد امت اسلامی را مجهّز به جهاز توکّل کند تا بتوانند در مقابل دنیای کفر و الحاد و استکبار، بایستند و آحاد امت نیز در تمام شئون زندگیشان مجهّز به جهاز قوّت اراده و تصمیم و آرامش خاطر باشند و ملاحظه می‌فرمایید که آیه‌ی شریفه، ایمان را نخستین پایه برای بنای ساختمان توکّل نشان می‌دهد که مؤمنان و باورداران الله هستند که می‌توانند تنها الله را تکیه‌گاه خود بدانند.

در گذشته عرض شد که تقدّم «علی الله» افاده‌ی انحصار می‌کند. یعنی وقتی انسان باورش شد که تنها ذات اقدس جامع جمیع صفات کمال، الله است و هیچ موجودی بدون اذن و اراده‌ی او توانای بر هیچ‌گونه اثرگذاری نمی‌باشد، طبعاً و عقلاً خود را موظّف به تکیه و توکّل بر الله می‌داند و لذا با لام امر آمده: ﴿فَلْيَتَوَكَّلِ﴾؛ به حکم طبع و عقل و وحی، باید تنها بر الله توکّل نماید. در آیه اگرچه «علی الله» مقدّم و «المؤمنون» مؤخّر آمده، اما از نظر جریان طبیعی در مرحله‌ی عمل «المؤمنون» مقدّم است، زیرا انسان ابتدا ایمان به الله می‌آورد که تنها ذات مستجمع جمیع صفات کمال و تنها تکیه‌گاه مستقلّ در عالم است. آنگاه خود را در حال فقر و نیاز همه‌جانبه می‌بیند و دنبال تکیه‌گاه می‌گردد. در این موقع عقلش دستور تکیه و توکّل می‌دهد که: ﴿فَلْيَتَوَكَّلِ﴾؛ آنگاه «علی الله» تکیه‌گاه منحصر را

نشان می دهد که الله است و بس! پس آیه را می توانیم این طور معنا کنیم:

(الْمُؤْمِنُونَ فَلْيَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ)؛ مؤمنان باید تنها توکل بر الله کنند!

«ایمان» که آمد، دنبالش به طور حتم «توکل» می آید آن هم منحصرأً به الله جلّ جلاله.

سبب دلهره و پریشانی ما چیست؟

آری ایمان به معنای واقعی اش اثرش توکل بر الله است و توکل بر الله هم اثر مسلّمش

طمأنینه‌ی قلب است و آرامش روح!

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۱...هان! با یاد خدا دل‌ها آرام می گردد!

پس ما باید در روح و روان خود بیندیشیم که چرا در زندگی آرامش خاطر نداریم؟ از همه جای زندگی ما اضطراب و تشویش و نگرانی و دلهره پیدا است. در زندگی خانوادگی، در زندگی اجتماعی، در ازدواج و معاملات و معاشراتمان در همه جا با ناآرامی خاطر و دغدغه و اضطراب به سر می بریم! آیا چرا چنینیم؟ آیا جز برای این است که ایمانمان نسبت به حضرت الله - جلّ جلاله و عظم شأنه - در حدّ نقص است و قهراً نیروی توکل ما نسبت به ذات اقدس او در حدّ ضعف است و از این رو است که طمأنینه و آرامش روحی از زندگی ما رخت بر بسته و هیچ چاره‌ای جز بازگشت به ایمان نداریم!

می توانیم بگوییم که ما در توحید ذاتی و صفاتی، در حدّ خودمان اعتقاد داریم و باورمان شده است که ذات مقدّسی که هستی و تمام صفات کمال، عین ذات اوست و نیازی به خارج از خود ندارد، در عالم یکی بیش نیست و او ذات اقدس الله - جلّ جلاله - است اما در توحید افعالی که باورمان بشود در عالم هستی، فاعل مستقلّ همه کاره یکی بیش نیست و او الله است که در هیچ کاری او نیاز به موجودی غیر خود ندارد و هر کار و هر اثری از هر موجودی صادر شود، اصل و ریشه‌ی آن کار و آن اثر، مشیّت و خواست الله است که: (لا حولَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ).

آری، ما در این اعتقاد و این باور، آن چنان که باید دارای استقرار و استحکام نیستیم و نمی توانیم از عمق جان، دلگرم به خدا باشیم و غیر خدا را در کنار خدا مؤثر در

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

رسیدن به مقاصد خود نشناسیم. بلکه دانایی و کاردانی خود را از درون و مدد رسانی دیگران را از بیرون، شریک خدا می‌دانیم! اگر یک روز آدم پولدار و زوردار با نظر مهر و محبت به ما بنگرد و حالی از ما بپرسد، آن روز از شدت خوشحالی در پوست خود نمی‌کنجیم و اگر هم روزی از ما رو برگرداند و جواب به سلام ما ندهد، آن روز از شدت غصه و غم می‌خواهیم بمیریم و این خود، نوعی «شرک خفی» است که در عمق جان اکثر ما مدعیان توحید ریشه کرده است که خود حضرت خالق حکیم می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱

اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

یا رب مباد از روزی خوارانت "روزی" طلبیم!

امام سیدالساچدین علیه السلام نیز می‌فرماید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ، وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الأَمَلِ حَتَّى التَّمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ المَرُوقِينَ)^۲

بارالها! تو ما را در مورد ارزاقمان به سوء ظن و بدگمانی به صحنه‌ی آزمایش و امتحان آورده‌ای تا آنجا که [چنین شده‌ایم که به وعده و گفتار تو در امر رساندن روزی، اطمینان پیدا نمی‌کنیم و] رزق و روزی خود را از روزی خواران می‌طلبیم [به گدایی در خانه‌ی گدایان می‌رویم].

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صُنْ وَجْهِي بِالْبَيْسَارِ وَ لَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ فَأَشْتَرِزِقَ أَهْلَ رِزْقِكَ وَ أَسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ فَأُفْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَ ابْتَلَى بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الإِعْطَاءِ وَ المَنْعِ)^۳

خدا یا! بر محمد و آلش درود فرست و آبرویم را به بی‌نیازی از دیگران نگه دار و منزلت را پیش مردم به تنگدستی بست مکن. این چنین نشوم که از روزی خوارانت درخواست روزی بنمایم و دست حاجت به سوی بندگان نابابت

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

۲- صحیفه‌ی سجاده، دعای ۲۹.

۳- همان، دعای ۲۰.

دراز کنم، آنگاه به مدح و ثنای عطا کننده و ذمّ و نکوهش منع کننده مبتلا

گردم و حال آن که صاحب اختیار منع و عطا، تو هستی نه دیگران!

تویی که دل‌ها را به کسی مهربان می‌کنی و چشم‌ها را به تجلیل و احترام به سمت او می‌چرخانی و هم تویی که دل‌ها را به کسی نامهربان می‌کنی و چشم‌ها را با تحقیر و تصغیر به سمت او می‌چرخانی.

چهره‌ی دوست داشتنی حضرت موسی علیه السلام

به موسی علیه السلام فرمود: آن کس که قلب فرعون ستمگر را به تو مهربان کرد آن چنان که تا چشمش به چهره‌ی تو کودک نوزاد افتاد، دوستدار تو شد و توانایی دستور قتل تو را در خود ندید و حال آن که سال‌ها دنبال تو می‌گشت و می‌خواست با کشتن صدها هزار کودک نوزاد، از تکتون* و تولد تو جلوگیری شود! اما همین که صندوق حامل تو روی آب پیش تختش رسید، دستور داد آن را گرفتند و باز کردند، دیدند پسر بیچه‌ی نوزادی است! آن کودک نوزاد لبخندی به صورت فرعون زد و همان لبخند، دل فرعون را دگرگون کرد و قلب پر بغضش مبدل به قلب پر مهر گشت و همسرش بیچه را برداشت و به سینه‌اش چسباند و گفت:

﴿...قُرْتُ عَيْنِي لِي وَ لَكَ...﴾؛ '...این، نور چشم من و تو است...

﴿...لَا تَقْتُلُوهُ...﴾؛ '...او را نکشید...

عجیب است! آن قدرت جباری که همه‌اش فرمان "اقتلوه" صادر می‌کرد، اکنون فرمان ﴿...لَا تَقْتُلُوهُ...﴾ صادر می‌کند! آیا آن قدرت فوق تمام قدرت‌ها کیست که قدرت‌ها را دگرگون می‌سازد؟ آری، موسی آن من بودم که: ﴿...الْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي...﴾؛^۲ پرده‌ای از محبوبیت خودم را بر تو افکندم (تا هر که دیده به چهره‌ی تو افکند، دوستدار تو گردد).
در حدیث آمده که:

(كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ)؛^۳

* تکتون: به وجود آمدن.

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۳۹.

۳- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۷۸.

موسی چنان بود که هر کس او را می‌دید، دوستدارش می‌شد!

باور کنیم که در توحید افعالی ضعیفیم!

پس باید در خانه‌ی «مقلب القلوب و الابصار» را کوبید. تا آن در باز نشود، تمام درها به روی آدم بسته است. تا کلید کنتور روشن نشود تمام لامپ‌ها خاموش است و قدم به هر جا که بگذارید، با تاریکی مواجه می‌شوید و هیچ کاری نمی‌توانید انجام بدهید! هر چه به لامپ‌ها دستمال بکشید، از آنها روشنایی نخواهید دید! اما همین که کلید کنتور بالا رفت، تمام لامپ‌ها روشن می‌شود. تمام عالمیان و آدمیان لامپ‌هایی هستند در ذات خودشان خاموش، تنها الله است که روشنی‌بخش به تمام عالم است.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

رابطه را باید با او برقرار ساخت و کلید کنتور را باید بالا زد. در آن صورت است که تمام لامپ‌ها روشن می‌شود و آسمان و زمین برای انسان نورباران می‌گردد.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

اگر این آبادی‌نشینان ایمان و تقوا داشتند، درهای برکات از آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم...

ما در «توحید افعالی» ضعف و نقص فراوان داریم و متأسفانه وقتی در این باب اندکی بحث دقیق می‌شود، در برخی از اذهان، شبهه‌ی «جبر» به وجود می‌آید و می‌گویند اگر خدا همه کاره است، پس ما چه کاره‌ایم؟! این بحث آن قدر مکرر به میان آمده که آدمی از تکرار مجدد آن شرمنده می‌شود. می‌گوییم: آری، در همه جای عالم حتی در خلقت و آفرینش خود انسان، قانون جبر حاکم است، اما در فضای افعال و اعمال انسان - یعنی کارهایی که او انجام می‌دهد، از فکر و تصمیم و اراده و عمل - قانون اختیار حاکم است! یعنی آفریدگار انسان، او را طوری آفریده که می‌تواند در مرحله‌ی فکر و تصمیم و

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

اراده و عمل، آزاد و دارای اختیار و انتخاب باشد و این شاهکار خلقت است که موجودی در عین مخلوق بودن مختار باشد. چون مخلوق از خود هیچ ندارد و ذاتاً فاقد همه چیز و در عین حال، دارای خواست و مشیت است و می‌تواند که بخواهد و به خواسته‌ی خود تحقق بخشد. چه آن که، خواست و مشیت آفریننده‌اش بر این تعلق گرفته که او صاحب خواست و مشیت باشد. ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾؛ شما نمی‌توانید بخواهید، مگر اینکه خدا بخواهد که بخواهید.

جز "الله" همگان محتاجند

حال در این آیه، سه بار سخن از توکل به میان آمده:

اولاً: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛

اهل ایمان تنها باید بر الله توکل کنند.

ثانیاً: ﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا﴾؛

چرا بر الله توکل نکنیم و حال آن که او ما را به راه‌های خودمان هدایت کرده است.

ثالثاً: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾؛

تنها بر الله باید توکل کنندگان توکل نمایند!

در آیه‌ی اول «مؤمنون» و در آیه‌ی دوم «متوکلون» آمده است. یعنی انسان هر چند ایمان به الله هم نداشته باشد، وقتی خود را نیازمند به خارج از وجود خود دید چاره‌ای جز تکیه به خارج از وجود خود ندارد و این تکیه‌گاه خارج از وجودش در واقع الله است. زیرا جز الله همه مثل خودش محتاجند! پس او در واقع، متوکل بر الله است منتهی تکیه‌گاه خود را نمی‌شناسد و موجوداتی مثل خودش را تکیه‌گاه می‌پندارد و لذا می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ...﴾؛^۲

آنان که شما آنها را به جای خدا می‌خوانید [و خود را محتاج به آنها

می‌دانید] آنان نیز بندگان همانند شما هستند...

۱-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

۲-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۴.

﴿...إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ...﴾^۱

... آن کسانی که شما آنها را به جای خدا می‌پرستید [و از آنها رزق خود را می‌طلبید] آنها مالک رزق شما نمی‌باشند! تنها از خدا رزق خود را بطلبید و او را پرستید...

دست حاجت چو بری، پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

محبوبیت انسان متوکل نزد خدا

از جمله آثار بسیار بزرگی که قرآن کریم برای توکل نشان می‌دهد، محبوبیت انسان متوکل در نزد خداست:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۲

... حقیقت این که خدا، متوکلان را دوست دارد.

دیگر این که، کفایت امور انسان متوکل به خدا را، خود خدا به عهده می‌گیرد و می‌فرماید:

﴿...وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۳

... هر کس بر خدا توکل کند، خدا کفایت کننده‌ی او خواهد بود...

و بدیهی است، کسی که محبوب خدا شد، خدا نه او را عذاب می‌کند و نه او را از خود دور می‌سازد و نه از دیدار خودش محجوبش می‌گرداند. وه که چه مقام عزت و لذت بخشی است مقام «توکل» که ذات اقدس الله - جلّ جلاله - بگوید: ای انسان! من دوستت دارم و حلّ تمام مشکلات زندگیت را خودم به عهده می‌گیرم. بنابراین:

﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا﴾

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۳- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

چه شده به ما [و چه آفتی به عقل ما رسیده] که تکیه و توکل بر الله نداشته باشیم و حال این که او تمام راه‌ها را به روی ما گشوده و وسایل نیل به سعادت ابدی را در اختیار ما نهاده است و از این رو است که انسان متوکل بر خدا، با تأسی* از پیا مبران اولوالعزم خدا ﷺ صاحب عزم و اراده و تصمیم می‌شود و دور از هر گونه اضطراب و تزلزل و دغدغه در زندگی قدم بر می‌دارد و پیش می‌رود.

چرا در تصمیم‌گیری‌ها ناتوانیم؟!

اینکه می‌بینیم ما هنگام تصمیم‌گیری در کارهای خود ناتوانیم، برای این است که علیرغم ادعا، توحید و ایمان و توکل لازم را نداریم. مثلاً می‌خواهیم ازدواج کنیم، پس از طی مراحل مقدّماتی لازم، به فکر آینده می‌افتیم و نسبت به آن تشویش و نگرانی رنج‌آوری در خویش احساس می‌کنیم و می‌کوشیم آرامش خاطر نسبت به آینده را هم به دست آوریم و حال این که بنا نیست کسی از آینده به طور قاطع باخبر شود و نمی‌تواند هم که باخبر شود! کسی که نمی‌داند یک ساعت بعد زنده است یا مرده، چگونه می‌تواند از حوادث آینده‌ی زندگی‌اش باخبر گردد و راجع به آن نفی و اثبات داشته باشد؟!

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان چه در آینه‌ی تصوّر ماست در این موقع است که ناپختگانی سراغ رّمال و فالگیر و کف‌بین و سرکتاب بازکن و... می‌روند و خود را گرفتار اوهام و خرافات افرادی نامهدّب می‌سازند!! برخی هم که می‌خواهند به زعم خود متدبّنه عمل کنند، رو به استخاره می‌آورند و می‌گویند می‌خواهیم از خدا صلاح و مصلحت بخواهیم و بعضاً با خدا مشورت کنیم. در صورتی که خدا نفرموده در کارها با من مشورت کنید؛ بلکه فرموده است:

﴿... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۱

... در کارها با آنان [که اهل اطلاع و بصیر و امینند] مشورت کن و پس از این که

* تأسی: پیروی.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

تصمیم‌گرفتی، توکل بر خدا کن [و بدان] که خدا، توکل‌کنندگان را دوست دارد [و راه‌های حلّ مشکل از هر قبیل که باشد به روی دوستانش می‌گشاید].

به جای استشاره چرا استخاره؟!

آنچه به دستور قرآن وظیفه است، تحقیق است و مشورت است و تصمیم است و توکل! بسیاری هستند که تحقیق و مشورت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند بعد می‌خواهند از خدا امضا بگیرند، دست به استخاره می‌زنند! اتفاقاً استخاره بد می‌آید در این صورت اگر بخواهند طبق استخاره عمل کرده و دست از تصمیم خود بردارند تمام زحماتی که در مراحل قبلی متحمل شده‌اند؛ بی‌نتیجه می‌شود و احیاناً ناگواری‌ها و تکدر خاطر بین خانواده‌ها پیش می‌آید و اگر اعتنا به استخاره نکرده و اقدام به عمل کنند، تا آخر عمر نگران این هستند که مبادا حادثه‌ی بدی در زندگی پیش بیاید. این است که می‌گوییم طبق دستور قرآن، نه مشورت با خدا لازم است و نه امضا گرفتن از خدا؛ بلکه باید با آگاهان مشورت کرد و تصمیم گرفت و بر خدا توکل کرد که خدا دوستدار متوکلان است و جز خیر و صلاح در زندگی دنیوی و اخروی، برای دوستانش پیش نخواهد آورد!

راز و رمز قاطعیّت انبیاء ﷺ

انبیاء ﷺ وقتی با دست خالی از زر و زور و ثروت و قدرت در مقابل انبوه زورمندان و زراندوزان ایستادند و با قاطعیّت تمام، افکار و اخلاق و اعمال آنها را مورد تخطئه قرار داده و دعوت به تبعیّت از قانون آسمانی خود کردند، آنها حال سؤال تعجب‌آمیز به خود گرفتند که این‌ها با اتکاء به چه وسیله‌ای اینگونه در مقابل ما ایستاده‌اند؟ انبیاء ﷺ راز و رمز قاطعیّت خود را در همین دو جمله نشان دادند که:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾؛

ایمان و توکل بر الله تنها ابزار کار ما و یگانه سلاح ما در مصاف با دشمنان ماست! حال آنچه که توجه به آن لازم به نظر می‌رسد، این است که آیات شریفه نشان می‌دهند که توکل بر الله آنگاه اثربخش است که با عنصر فوق‌العاده دخیل صبر عجین شده باشد و می‌بینیم در

وسط سه آیه‌ی مربوط به توکل، این جمله آمده است:

﴿وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا﴾؛

[انبیاء علیهم‌السلام گفتند:] ما به طور حتم و مسلم، در برابر تمام اذیت و آزارهای شما صبر و شکیبایی خواهیم داشت (و دست از انجام رسالت خود برنخواهیم داشت). جمله، با لام و نون تأکید و صیغه‌ی مضارع که دال بر دوام و استمرار است آمده که ما می‌دانیم این راه توکل بر خدا، توأم با دشواری‌ها و صدمات و لطمات فراوان می‌باشد! تمسخر و استهزاء، فحش و دشنام و ناسزا، ضرب و شتم و جرح و سرانجام قتل به دنبال خود دارد و ما خود را برای تمام این ناگواری‌ها آماده کرده‌ایم.

انبیاء علیهم‌السلام آماده برای تحمّل مصائب

هیچ پیامبری سراغ نداریم که بدون تحمّل اذیت و آزار از قوم خود دعوت آسمانی خود را اظهار کرده و پای آن ایستاده باشد. این رسول الله اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که سیزده سال در مکه - که زمان غربت و بی‌یاری و یاوریش بود - چه آزارهای طاقت‌فرسا از آن قوم بی‌رحم سنگدلی که دختران خود را زنده زیر خاک دفن می‌کردند؛ تحمّل نمود و در تاریخش آمده:

روزی در حال طواف بود، آدم خشنی به نام عقبه بن ابی معیط رسید. کمر بند یا دستار خود را باز کرد و به گردن آن حضرت افکند و روی زمین انداخت و می‌کشید و می‌برد!! تا افرادی از اطراف آمدند و از دستش گرفتند...^۱

در حال سجده بود. کسی آمد شکمبه‌ی کثیف و خون‌آلود شتر را انداخت روی سر و گردن آن حبیب خدا!! دخترش فاطمه علیها‌السلام که کودک شش هفت ساله‌ای بود، آگاه شد؛ آمد و آن را برداشت و با دست‌های خود سر و صورت پدر را پاک کرد.^۲ حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده:

(مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَْتُ)؛

۱- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۲۰۴.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۰۵.

هیچ پیامبری به قدر من از دست قومش آزار ندیده است.

پیروان این رسول مکرم نیز باید در راه حفظ دین او و نشر آثار او آماده برای تحمل انواع مصائب باشند و این آیه از قرآن را نَصَبُ الْعَيْنِ خود قرار دهند:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلُوقًا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^۱

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید؛ بدون این که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟ همانان که دشواری‌ها و ناملایمات، آن چنان به آنها رسید که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند، از شدت ناراحتی گفتند: پس کجاست یاری خدا [همگی از خدا تقاضای نصرت کردند و به آنها گفتند] آگاه باشید که نصرت و یاری خدا نزدیک است!

به هر حال، توکل و صبر، دو رکن از ارکان اساسی در زندگی یک مسلمان مؤمن به قرآن است! آری گنج بی‌رنج میسر نمی‌شود.

آیه‌ی شریفه‌ای که مشکل‌گشاست

در حدیثی از رسول خدا ﷺ منقول است:

(إِنِّي لَا أَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ)؛

من آیه‌ای را [از قرآن] می‌شناسم، که اگر [تمام] انسان‌ها دست به دامن آن بزنند، برای حلّ تمام مشکلاتشان کفایت می‌کند.

آنگاه این آیه را مکرراً تلاوت فرمود:

﴿...وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۲

...هر کس تقوای الهی بپوشد، خدا راه نجاتی برای او قرار می‌دهد و به او

از جایی که گمان نمی‌برد، روزی می‌رساند...^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۴.

۲- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۳- تفسیر مجمع البیان، ذیل سوره‌ی طلاق.

جمعی از اصحاب که این مطلب را شنیدند، رفتند در خانه را به روی خود بستند و مشغول عبادت از نماز و روزه و دعا شدند! رسول اکرم ﷺ آگاه شد و آنها را مورد تویخ قرار داد! آنها در پاسخ گفتند: خداوند طبق گفته‌ی خودش روزی ما را تکفل کرده، ما هم مشغول عبادت و پیمودن راه تقوا شدیم. پیامبر ﷺ فرمود:

(إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِمْ بِالطَّلَبِ)؛^۱

هر کس چنین کند، دعایش مستجاب نمی‌شود. دنبال کار بروید.

قبلاً عرض شد این هم یکی از مشکلات سخنگویی در مجالس عمومی است! اگر از توحید افعالی سخن به میان آوریم برخی مبتلا به شبهه‌ی مسلک جبری می‌شوند!! اگر از توکل بگوییم، مبتلا به سستی در کسب و کار و فعالیت در زندگی و احیاناً بیکاری می‌گردند!! در صورتی که هر دو باطل است. آنچه که صحیح است، توحید افعالی توأم با اختیار و توکل بر خدا، توأم با فعالیت و کسب و کار است.

زمان تهذیب نفس!

گاهی برخی از جوانان پاکدل می‌گویند: ما می‌خواهیم تهذیب نفس کنیم، از کجا شروع کنیم؟

عرض می‌کنیم تهذیب نفس زمان خاصّ و شروع مخصوص ندارد! در هر جا و در هر حالی که هستید، از گناه و ارتکاب کار حرام - که برای همه شناخته شده است - بپرهیزید! چشم و گوش و زبان و دیگر اعضا و جوارحتان را از بی‌پروایی نگه دارید و این کار اگرچه دشوار است، اما شدنی است و گرنه تکلیف نمی‌کردند. تداوم در ترک گناه - هر چند با تکلف - تدریجاً سبب پیدایش لطافت در روح می‌شود و این همان نوری است که الله تحت ولایت خویش، آدمی را به آن می‌رساند.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۲

قهرمانان کشتی و وزنه‌برداری و... با تداوم و تدریج در عمل، به مقام قهرمانی

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۵۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

رسیده‌اند! تحصیل ملکه‌ی تقوا نیز چنین است. آنها که رسیده‌اند، از همین راه رسیده‌اند؛ احتیاج به ذکر و ورد مخصوص از استاد و پیر و مرشد و... ندارد! البته باید تحمل دشواری، خودداری از شهوت و تمایلات نفسانی کرد و جز این چاره‌ای نیست و با توسل به ذیل ولایت حضرت ولیّ زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آسان می‌شود ان شاء الله.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ
 مَحَبَّتَهُمْ وَ وَقِّقْنَا لَطَاعَتَهُمْ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ امْرِنَا خَيْرًا
 وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿١٣﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّسُلُ هُمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا
أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ
﴿١٤﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ
مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ

﴿١٥﴾ وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

کسانی که کافر شدند به پیامبران خود گفتند ما به طور مسلم شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آیین ما باز گردید. در این حال پروردگارشان به آنها وحی کرد که ما به طور مسلم ظالمان را هلاک می‌کنیم و به طور مسلم شما را بعد از آنها در زمین ساکن می‌سازیم [ولی] این موفقیت از آن کسی است که نسبت به مقام [عدالت] من خائف باشد و از عذاب من بیمناک گردد. آنها خواهان فتح و پیروزی شدند و هر جبار گردنکشی ناکام ماند.

معنای ایمان

ذیل آیات گذشته عرض شد: انبیاء علیهم‌السلام بر حسب مأموریتی که از جانب خدا دارند، برای ارشاد و هدایت بندگان خدا؛ هدفشان این است که در دل مردم، ایمان ایجاد کنند، نه اینکه تنها آنها را عملاً مانند حاکمان سیاستمدار دنیا وادار به تبعیت از خودشان بنمایند و کاری به فکر و نیت مردم نداشته باشند. انبیاء علیهم‌السلام عمل مولود ایمان از مردم می‌خواهند نه

فقط عمل خالی از ایمان که هیچ گونه ارزش انسانی و الهی ندارد! انبیاء علیهم‌السلام می‌خواهند ابتدا آدمی با فکری آزاد دور از هرگونه عامل تطمیع و تهدید بیندیشد و خود و عالم را بشناسد و باورش بشود که پس از مرگ، زندگی واقعیش شروع خواهد شد و دنیا گذرگاه است و او باید برنامه‌ی زندگی موقت در این دنیا را به نام «دین» از پیامبران خدا علیهم‌السلام بگیرد تا سعادت جاودانه‌اش را در پرتو «دین» تأمین نماید. این معنای ایمان است.

مخاطبان انبیاء سه گروهند

در جلسه‌ی پیش عرض شد: خداوند حکیم، برای اینکه حریت فکری و آزادی عقلی مردم محفوظ بماند و مجذوب ثروت و مرعوب قدرت قرار نگیرند انبیاء و پیام‌رسانان خود را تهی دست از ثروت و قدرت در میان بندگانش گسیل داشته و آنها را به جای زور و زر، مجهز به علم و حکمت و منطق توأم با زهد و ساده‌زیستی نموده است تا مردم با فکری آزاد، بدون قرار گرفتن در جاذبه‌ی ثروت و قدرت، در منطق آنها بیندیشند و ایمان به صدق رسالتشان بیاورند و سپس طبق دستورات آسمانی آنها عمل کنند. خطاب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾^۱

تو، وظیفه داری مردم [اهل منطق و ادراکات عالی] را به راه خدایت، از طریق حکمت و استدلال و اقامه‌ی برهان دعوت کنی...

گروهی هم که عمیق‌اندیش نیستند لیکن پاک‌دلانی نصیحت‌پذیرند، با موعظه‌ی نیکو به راه می‌آیند. گروه سوّمی هم اهل بحث و پرسش و پاسخ می‌باشند با آنها هم به مناظره‌ی نیکو بپرداز و مقبولات خودشان را پایهی استدلال خودت قرار بده و دور از هرگونه خشونت، با آنها گفتگو کن.

آمادگی انبیاء برای تحمل انواع مرارت‌ها

انبیاء علیهم‌السلام در مقام سخن، اهل منطق و استدلالند و در مقام عمل، زاهد و بی‌رغبت به

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

دنیا. در بحث گذشته، اشاره به گوشه‌ای از زندگی زاهدانه‌ی رجال الهی از نهج البلاغه گردید و اما در میدان مقابله با کافران سرسخت درنده‌خوی مسلح به انواع سلاح روز، تنها سلاح و ابزار کارشان «توکل بر الله» بود و صبر و تحمل انحاء بلاها و دشواری‌ها که در مقابل تهدیدهای قوی و عملی دشمنان زورمند سنگدل با قاطعیت تمام می‌گفتند:

﴿...وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

ما ایمان به الله داریم که منبع تمام قدرت‌ها است و تکیه به آن کانون قدرت زده‌ایم و از این رو کمترین ترس و هراس از احدی نداریم و خود را سرانجام فاتح و پیروز می‌بینیم ولی در عین حال با کمال وضوح می‌دانیم این راه مبارزه‌ی با پلنگ‌صفتان خشم‌آلود، دشواری‌های فراوان دارد. از تمسخر و استهزاء گرفته تا ضرب و شتم و جرح و قتل و ما عالماً و عامداً خود را آماده برای تحمل تمام این مصائب ساخته‌ایم.

﴿...وَلِنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾^۲

در این جمله، هم «لام قسم» آمده و هم «نون تأکید» و هم «صیغه‌ی مضارع» یعنی ما به طور قطع و حتم و مسلم، مهتاً برای تحمل هرگونه اذیت و آزار از جانب شما شده‌ایم. آری، انبیاء علیهم‌السلام هدفشان زنده ماندن خودشان نیست که اگر کشته شدند شکست خورده و به هدفشان نرسیده باشند، بلکه هدفشان احیاء و زنده نگه داشتن مکتب توحید و نشر معارف آسمانی بوده است و این هدف، تأمین شده است اگرچه خودشان بر حسب جریان طبیعی بشری از دنیا رفته‌اند و چنان که می‌بینیم مکتب توحید و معارف آسمانی در دنیا زنده است و در واقع انبیاء علیهم‌السلام با زنده ماندن مکتبشان، برای همیشه در دنیا زنده و دشمنانشان برای همیشه مرده‌اند.

صبر و توکل، سلاح انبیاء علیهم‌السلام

حاصل این که پیامبران خدا ابزار کار و سلاحشان در میدان ارشاد و هدایت بندگانشان خدا و مبارزه‌ی با دشمنان خدا، «توکل» بوده است و «صبر» که می‌گفتند:

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۱.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲.

﴿...وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾؛

البته گاهی هم مسلح به سلاح جنگی می‌شدند و به پیکار با دشمنان حق می‌پرداختند. ولی آن برای این نبود که آنها را با زدن و کشتن وادار به ایمان کنند. ایمان که با زدن و کشتن حاصل نمی‌شود. ایمان نیاز به تفکر و تعقل آزاد دارد که خدا فرموده است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾؛^۱

[اصلاً] دین [که همان ایمان و دل‌بستگی به خداست] اکراه‌بردار نمی‌باشد...

آن جنگ و پیکاری که گاهی انبیاء علیهم‌السلام دست به آن می‌زدند برای از سر راه برداشتن موانع تبلیغ بود. آنها از جانب خدا مأموریت داشتند پیام او را به بندگانش برسانند و چون این پیام با خواسته‌های زراندوزان و زورمندان ناسازگار بود، طبعاً در مقام ممانعت بر می‌آمدند و از طرق گوناگون به جنگ و ستیز با انبیاء علیهم‌السلام بر می‌خواستند. در این موقع انبیاء علیهم‌السلام ناچار می‌شدند برای از بین بردن آن خارهای سر راه از قبیل عمرو بن عبدودها و مَرَحِبِ خَبیری‌ها و ابوجهل و ابوسفیان‌ها که دشمنان سعادت جامعه‌ی بشری بودند، دست به سلاح جنگی بزنند و قیام به پیکار با آنها بنمایند و راه را برای ابلاغ پیام خدا به بندگان حَرِّ و آزاد خدا باز نگه دارند چون توکل بر خدا، به این معنا نیست که آدمی دست روی دست بگذارد و از هیچ وسیله‌ای از آن وسایل زندگی عادی که خدا مقرر فرموده است در صحنه‌ی فرهنگ و اقتصاد و سیاست و نظامی، استفاده ننماید و بگوید: خدا خودش بدون درس و معلّم باسوادم می‌کند و بدون کسب و کار و فعالیت سیر و سیرابم می‌سازد و بدون به کار بردن هرگونه سلاحی دشمنم را از پا در می‌آورد.

خیر، انسان مؤمن متوکل آن است که تمام وسایل و اسباب مربوط به صحنه‌های گوناگون زندگی را به کار بیندازد اما آنها را مستقل در وجود و خاصیت اثرگذاری نداند، بلکه هم وجود و هستی آنها را و هم خاصیت اثرگذاری آنها را از خدا بداند در همه حال خدا را مؤثر مستقل اصلی بداند آنگونه که نه با فراهم بودن تمام آن وسایل، خود را به کام دل رسیده دانسته و مغرور شود و نه با نبودن هیچ کدام از آنها، خود را ناکام دیده و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

مأیوس گردد بلکه تا آنجا که قدرت دارد؛ تلاش کند و وسایل موجود را از هر قبیل که هست در حدّ مشروعیت دینی اش به کار اندازد و توفیق نیل به هدف را از خدا بخواهد که فرموده است:

﴿...وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۱

...هر که توکل به خدا کند، خدا کفایتش می کند...

اما هیچگاه این حقیقت فراموشش نشود که خدا در کفایت امورش، شرط تقوا کرده و فرموده است:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا...﴾^۲ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...؛

...هر کس تقوای خدا را در تمام شئون زندگی اش رعایت کند، خدا راه خروج [از بن بست های زندگی] را به رویش می گشاید و از جایی که خودش احتمال نمی دهد به [مقاصد مطلوب از زندگی اش می رساند] او روزی می دهد...

توکل چیست، صابر کیست؟

حال آنچه که توجه به آن لازم است این است که مقصود از نقل داستان انبیاء عليهم السلام در قرآن کریم، درس آموزی از مکتب آن معلّمان و مربیان آسمانی است که ما پیروان قرآن نیز در زندگی انسانی و اسلامی خود، برنامه ی توکل و صبر را به مرحله ی اجرا در آوریم. اینجا مناسب است به چند جمله از سخنان معصومین عليهم السلام در مورد توکل و صبر متمسک گردیم. از رسول خدا صلى الله عليه وآله راجع به معنای توکل منقول است:

(الْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ)؛^۳

توکل بر خدا آن است که انسان بداند و یقین کند که سود و زیان و اعطاء و امساک هیچ چیز به دست مردم نیست! تا خدا نخواهد، آحادی نمی تواند به

۱- سوره ی طلاق، آیه ی ۳.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

۳- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ی ۶۸۳ (وکل).

کسی سودی یا زبانی برساند! اگر بنده‌ای به این مرتبه‌ی از معرفت برسد، طوری می‌شود که جز برای خدا کاری انجام نمی‌دهد و جز خدا به کسی امیدوار نمی‌شود و جز خدا از کسی نمی‌هراسد و جز خدا چشم طمع به کسی نمی‌دوزد! این معنای توکل بر خداست.

و اما راجع به صبر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(وَ عَلَیْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِی إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ)؛^۱

بر شما باد، به صبر و شکیبایی که موقعیت صبر نسبت به ایمان، مانند موقعیت سر است نسبت به بدن. تن بی سر هیچ خیری از آن نمی‌شود توقع داشت. ایمان بی صبر نیز منشأ خیری نخواهد بود.

آدم مدّعی ایمان که نه صبر در مصیبت دارد و نه صبر بر طاعت و نه صبر از معصیت، طبیعی است که کاذب در ادّعای ایمان خواهد بود.

از حضرت مسیح علیه السلام منقول است:

(إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تَأْمَلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ)؛^۲

حقیقت این که، شما به آنچه که آرزو دارید، نمی‌رسید؛ مگر اینکه آنچه را که دوست ندارید تحمل کنید!

در این دنیای زودگذر، پاروی شهوات نفسانی بگذارید تا در سرای آخرت به لذّات بی پایان نائل شوید.

چگونگی دستیابی به جهنّم و بهشت

از حضرت امام باقر علیه السلام رسیده است:

(الْجَنَّةُ مَخْهُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِی الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ جَهَنَّمَ مَخْهُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض حکمت ۷۹.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۸۱.

لَذَّتْهَا وَ شَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ؛^۱

بهشت، به ناگواری‌ها [مانند تحمل رنج طاعات و خودداری از سیئات] پیچیده شده است پس هر کس در دنیا صبر بر تلخی‌ها و ناملايمات داشت، داخل بهشت در سرای آخرت می‌شود! و جهنم به لذت‌ها و دلخواه‌ها پیچیده شده است. حال هر کس تن به لذات نامشروع داد و به دلخواه خویش عمل کرد، در آن سرا داخل آتش می‌شود.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ)؛

و بدانید، هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر اینکه انجام آن بر انسان گران می‌آید و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر اینکه خوشایند انسان می‌باشد!

(فَرَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا نَزَعَ عَن شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ)؛^۲

پس خدا مسمول رحمت خود قرار دهد کسی را که شهوت را از خویش دور کرده، از پیروی خواهش نفس خود باز ایستد.

فقط یک تصمیم ملوکانه!!

اکنون مشکل بزرگ ما نداشتن صبر و خویشتن‌داری از ارتکاب گناه است! البته تصدیق می‌کنیم که کاری بس دشوار است! مخصوصاً برای جوانان عزیز آن هم در این شرایطی که اکنون در آن به سر می‌برند و راستی جهاد اکبر می‌کنند و خداوند کریم هم اجر عظیم به آنها خواهد داد. آری، دشوار است اما ناشدنی نیست! اگر ناشدنی بود، تکلیف نمی‌کردند و دستور تقوا نمی‌دادند. تنها یک تصمیم مؤمنانه می‌خواهد و پا روی شهوت نفس نهادن و دل به خدا دادن که:

﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾^۳

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۸۹.

۲- نهج البلاغه، فیض خطبه ۱۷۵.

۳- سوره یوسف، آیه ۲۳.

به خاطر ندارم در کدام کتاب دیده‌ام که مأمون - خلیفه‌ی عباسی - عادت به گل‌خوارگی داشت! با داشتن آن همه سفره‌های رنگین مبتلا به آن عادت ننگین بود! دستورات اطبّا اثربخش نمی‌شد تا روزی در مجلس خواصّش، سخن از آن میان آورد و راه درمان خواست. مرد قویّ الاراده‌ای از آن میان به سخن برخاست و گفت: اَيُّهَا الْمَلِكُ! درمان این درد، تنها یک تصمیم ملوکانه است و بس. یعنی تو آخر شاهی، یک فرمان شاهانه درباره‌ی خودت صادر کن که گل نخور! همین یک سخن او را تکان داد و ترک عادت کرد.

حال ای جوانان عزیز! شما، هم جوانمردید و هم مؤمن به خدا و روز جزا. یک تصمیم جوانمردانه و مؤمنانه بگیرید و به هنگام پیش آمدن صحنه‌ی گناه، فرمان خالق خود را به خود تلقین کنید و بگویید:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۱؛ آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند؟

این توجّه درونی است که درمان وسوسه‌های شیطنی است و بر اثر تداوم در مراقبت، تبدیل به ملکه‌ی رادعه‌ی* نفسانیه می‌شود و خودداری از گناه بر انسان آسان می‌گردد و احتیاج به ذکر و ورد خاصّ در زمان و مکان معین و عدد مشخص ندارد. دنبال اینگونه دستورات خالی از اعتبار رفتن، جز تحیر و سرگردانی و سرانجام بدبینی نسبت به حقایق دین، نتیجه‌ای نمی‌بخشد! آنچه آیات قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام از ما خواسته‌اند، تقوا است که خدا فرموده:

﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾^۲

... شما تقوا پیشه کنید، خدا خود، عالمتان می‌سازد... و نور علم واقعی به صفحه‌ی آینه‌ی قلبتان می‌تاباند. تقوا هم انجام واجبات و ترک محرّمات در تمام شئون زندگی است. اگرچه دشوار است اما تنها عامل کارساز است و چاره‌ای هم جز آن نداریم.

۱- سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

* رادعه: بازدارنده.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

مشابهت فکری و رفتاری مستکبران در هر زمان

حال می‌رویم سراغ ترجمه‌ی آیاتی که در ابتدای سخن تلاوت کردیم. انبیاء علیهم‌السلام با منطق و استدلال با مردم صحبت کردند و ربوبیت خدا و رسالت خود را با دلایل روشن به اثبات رساندند لیکن آنها در مقام انکار برآمده و:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾؛

کافران، به رسولان خود گفتند: ما به طور حتم شما را از سرزمینمان بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آیین ما [بت پرستی] باز گردید.

ملاحظه می‌فرمایید، آن مستکبران، چنان برای خود و آیین خود اصالت قائل بودند که آن سرزمین را ملک خود و خودشان را مالک آن می‌دانستند و پیامبران علیهم‌السلام و پیروان آنها را بیگانگان فاقد هرگونه حق - حتی حق سکونت - در آن منطقه به حساب می‌آوردند و می‌گفتند: از سرزمین ما باید بیرون بروید یا تابع آیین ما باشید! درست همین حرفی که مستکبران زمان ما تحت عنوان حفظ حقوق بشر دارند که مقصود از بشر در اصطلاح آنها، خود مستکبرانند و مقصود از حقوق بشر هم منافع شخصی یا ملی آنهاست و دیگران نه بشرنده و نه حقوقی زیر این آسمان و روی این زمین دارند. آنها یا باید تسلیم مستکبران از حیث فرهنگ و اقتصاد و سیاست باشند و یا باید از بین بروند و نابود گردند و ملاحظه می‌فرمایید همان‌طور که انبیاء علیهم‌السلام با قاطعیت گفتند: ﴿...وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾؛ با «لام قسم» و «نون تأکید» و «فعل مضارع». کفار هم با قاطعیت گفتند: ﴿لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا﴾؛ با «لام قسم» و «نون تأکید» و «فعل مضارع». خدا هم می‌فرماید:

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾؛

خدا ای انبیاء به آنان وحی کرد: ما هم به طور حتم ظالمان را نابود می‌کنیم.

با لام قسم و نون تأکید و فعل مضارع و علاوه بر نابود کردن آنها شما را به طور حتم در جای آنها می‌نشانیم و حاکم بر سرزمینشان می‌سازیم: ﴿وَلَنُشِئَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾؛ با «لام قسم» و «نون تأکید» و «فعل مضارع»، انبیاء علیهم‌السلام یک بار گفتند: ﴿...وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾؛ کافران نیز یک بار گفتند: ﴿لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا﴾؛ ولی خدا

دو بار فرمود: ﴿لَتُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳۶﴾ وَ لَتُسْكَنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾؛ ولی شرط سنگینی برای این جریان نشان داده می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ﴾؛

این [که گفتیم: ما ظالمان را نابود کرده و شما را جای آنان می‌نشانیم] مشروط به این است که خوف از مقام من و خوف از عذاب من داشته باشید. مقام خدا احتمالاً مقام حاکمیت و قهاریت توأم با مراقبت دقیق نسبت به افکار و اخلاق و اعمال آدمیان و سپس سریع الحساب و شدیدالعقاب بودن ذات اقدس اوست و مقصود از ﴿وعید﴾ تهدیدهایی است که راجع به عذاب‌های اخروی دارد.

﴿إِنَّ لَدُنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ﴿۱۳۷﴾ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛^۱

به یقین نزد ما، غُل و زنجیرها و آتش سوزان و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک هست!

کسره‌ی زیر دال کلمه‌ی ﴿وعید﴾ نشان دهنده‌ی یاء متکلم است؛ وعیدی یعنی از تهدیدی که من راجع به عذاب‌های اخروی دارم بترسید و از کنار آن به سادگی نگذرید. در این جمله‌ی کوتاه دو بار سخن از خوف به میان آمده است:

﴿خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ﴾؛

یعنی شما ای امت مسلمان که توقع دارید در این دنیای مملو از پلنگ‌صفتان دزنده‌خو، دشمنان شما را نابود و شما را حاکم بر زمین سازم، مشروط به این است که خائف از مقام من و خائف از تهدیدات من باشید و گرنه شما که نه به دین و احکام حلال و حرام من اعتنایی می‌کنید و نه به تهدیدات و هشدارهای من راجع به عذاب‌های اخروی واقعی می‌گذارید! تنها الفاظی از دین به زبان می‌آورید و اعمال خشک بی‌روحي به نام عبادت انجام می‌دهید! آنگاه گناهانی آشکار و علنی مرتکب می‌شوید و با بی‌پروایی شرم‌آور، راه کافران را پیش گرفته با سرعت می‌روید! در این صورت، توقع از خدا برای کوبیدن کافران و پیروز ساختن دنباله‌روهای آنان توقعی نابجاست.

۱- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

تَفَالَّ بِهٖ قِرَآنَ تَوْسُطِ وِلْدِیْنِ یَزِیْدِیْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ

در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛

پیامبران، از خدا تقاضای پیروزی کردند [البته اجابت شد اما] هر جبار گردنکشی ناکام و نابود گردید.

کلمه‌ی «جَبَّار» از اسامی خدا هم هست که به معنای تکمیل کننده‌ی نقایص خلق است. اما اینجا به معنای انسان متکبر است که سرانجام کارش ناکامی بی‌پایان است.

ذیل این آیه در بعض تفاسیر آمده که روزی ولیدبن یزیدبن عبدالملک - از حاکمان جَبَّار اموی - خواست برای آینده‌اش از قرآن تَفَالَّی بزند (آن چنان که برخی از مردم ما هم این چنین می‌کنند و از قرآن نظیر کار رَمال‌ها و سرکتاب بازکن‌ها را می‌طلبند!) او که قرآن را باز کرد، اتفاقاً همین آیه در برابر چشمش درخشید:

﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛

از خدا پیروزی خواستند، اما هر جَبَّار عنید متکبر گردنکشی ناکام و نابود گردید.

او از دیدن این آیه چنان وحشت کرد و عصبانی شد که قرآنی را که در دست داشت، پاره کرد و بعضی نقل کرده‌اند که تیر و کمان خود را خواست و قرآن را نشانه کرد و آن را هدف تیر قرار داد. تیر به قرآن می‌زد و این اشعار را می‌سرود:

أَتَهْدُدُّ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهِيَ أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ
إِذَا مَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ فَقُلْ يَا رَبِّ مَرْفُئِي الْوَلِيدُ

آیا این تویی که هر جَبَّار عنید را تهدید می‌کنی؟ آری، من همان جَبَّار عنیدم. حالا روز قیامت که خدایت را دیدار کردی، از دست من به او شکایت کن و بگو: ای خدای من! ولید مرا پاره پاره کرد.

اما چندی نگذشت که به وضع فجیعی کشته شد. سرش را بریدند و بر بام قصرش آویختند و سپس از آنجا برداشتند و بر دروازه‌ی شهر آویختند تا در آخرت به عذاب اَشَدُّ و اَبْقَى مبتلا گردد.^۱

۱- نقل از تفسیر قرطبی، صفحه‌ی ۳۵۷۹.

﴿...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱

مسئله‌ی غصب فدک

در ایام فاطمیّه هستیم. وظیفه‌ی عرض ادب به آستان اقدسشان داریم. از جمله مسائلی که در ایام منسوب به آن حضرت مورد بحث قرار می‌گیرد، مسئله‌ی غصب فدک است. از این جهت توضیحی هر چند کوتاه راجع به آن عرض می‌کنیم.

فدک بر حسب استفاده از منابع مربوطه، سرزمینی حاصلخیز در اطراف مدینه بوده که فاصله‌ی آن تا مدینه دو روز یا سه روز راه (تقریباً دوازده یا پانزده فرسخ) بوده است. فدک و خیبر به هم نزدیک و هر دو یهودی‌نشین بوده‌اند. در سال هفتم هجرت، میان مسلمانان و یهودیان خیبر جنگی واقع شد. لشکر اسلام منطقه‌ی خیبر را که متشکل از هفت قلعه‌ی بسیار محکم بود؛ به تصرف خود درآورد. اهل فدک که از جریان آگاه شدند، رعبی از مسلمانان در آنها پیدا شد و به فکر افتادند که با پیامبر اسلام ﷺ از در صلح درآیند و خود را درگیر جنگ با مسلمانان ننمایند. از این رو به حضور رسول اکرم ﷺ آمده و گفتند: ما مسلمان نمی‌شویم، ولی اقدام به جنگ هم نمی‌کنیم؛ بلکه با کمال میل و رغبت نصف این سرزمین فدک را به شما واگذار می‌کنیم.

رسول اکرم ﷺ موافقت فرمودند و قرارداد صلح نوشته شد و نصف سرزمین فدک به تصرف پیامبر اکرم ﷺ درآمد. در فقه ما این قانون هست که مناطقی که با قتال و پیکار و جنگ با کفار به تصرف مسلمانان درآید، تحت عنوان «غنیمت جنگی» جزء بیت‌المال و متعلق به عامه‌ی مسلمین می‌شود. تنها یک پنجم آن تحت عنوان خمس به رسول خدا ﷺ تعلق می‌گیرد که به مصارف معینی برسد. چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ
وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...﴾^۲

بدانید! هرگونه غنیمتی که شما به دست آورید، خمس آن از آن خدا و رسول

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۱.

خدا و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد...

ولی مناطقی که بدون جنگ و درگیری از طریق مصالحه تقدیم مسلمانان می شود، تمام آن مناطق تحت عنوان «فئیء» به دستور خدا اختصاص به شخص رسول خدا ﷺ پیدا می کند و آن حضرت، مالک آن منطقه می شود تا به هر مصرفی که مصلحت دید برساند. این آیه در سوره ی حشر راجع به همین مطلب است:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنِّ اللَّهِ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ ما أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...﴾^۱

آنچه را که خدا به رسولش عنایت کرده و شما مسلمانان برای به دست آوردن آن زحمتی نکشیده و اسب و شتری نتاخته اید، اختصاص به رسول دارد! چه آن که خدا رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد و خدا بر هر چیزی تواناست. آنچه که خدا از اهل این آبادی ها به رسولش داده است، از آن خدا و رسول و خویشاوندان رسول و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است...

طبق این آیه، فدک ملک شخصی پیغمبر اکرم ﷺ شد.

ای پیامبر! فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کن

آنگاه این آیه از جانب خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ نازل شد:

﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...﴾^۲

[حال که چنین شد] اینک حقّ خویشاوند نزدیک را به او ادا کن...

در روایت از شیعه و سنّی آمده که رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیه دخترش فاطمه علیها السلام را احضار کرد و فدک را به او بخشید. از جمله در روایت سنّی از ابوسعید خدری نقل شده:

۱- سوره ی حشر، آیات ۶ و ۷.

۲- سوره ی روم، آیه ی ۳۸.

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاعْطَاهَا فَدَكَاً وَ سَلَّمَهُ إِلَيْهَا؛^۱

هنگامی که این آیه ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ را خواست و فدک را به او بخشید و تسلیم وی نمود.

در روایت شیعه نیز از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده: پس از این که این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، فرمود: ﴿ادْعُوا إِلَيَّ فَاطِمَةَ﴾؛ فاطمه را بگوئید پیش من بیاید. وقتی آمد، فرمود:

يَا فَاطِمَةُ! هَذِهِ فَدَكٌ وَ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَارِكَابٍ وَ هِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لَمَّا أَمَرَنِي اللَّهُ بِهِ فَخَذِيهَا لَكَ وَ لَوْلَا لِيكَ؛^۲

ای فاطمه! فدک از مناطقی است که بدون خیل و رکاب [تاختن اسب و شتر] به دست آمده است، از این نظر، آن اختصاص به من دارد و مسلمانان در آن حقی ندارند و من آن را طبق مأموریتی که از جانب خدا دارم، برای تو قرار دادم. بگیر آن را که از آن تو و فرزندان باشد.

بی تأثیر بودن ملکیت فدک در زندگی شخصی حضرت زهرا علیه السلام

البته می دانیم مالکیت رسول خدا ﷺ و صدیقیه ی کبری علیه السلام نسبت به فدک کمترین تغییری در وضع زندگی شخصی آنها نمی دهد. آن خاندانی که غذای منحصر خودشان را به مسکین و یتیم می دهند و سه شبانه روز اکتفا به آب خالی می کنند و از این رو سوره‌ی ﴿هل اتی﴾ یعنی سوره‌ی انسان از جانب خدا در شأنشان نازل می شود و مورد مدح خدا قرار می گیرند که:

﴿وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ یتیماً وَ أَسیراً﴾؛^۳

نوعر و سوشان در شب زفافش، پیراهن مخصوصش را به یک زن مستمند می دهد. اینان

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۸۹.

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵.

۳- سوره‌ی انسان، آیه ۸.

پیداست که هیچ‌گاه اعتنایی به لباس زیبا و سفره‌ی رنگین نمی‌کنند. تملیک خدا فدک را به رسول گرامی‌اش و تملیک رسول هم آن را به دخترش، نوعی تکریم و تجلیل از سوی خدا به آن پدر و دختر است و ثانیاً وقتی مالک شدند و از ملک خود انفاق کردند، طبیعی است که به فضل و ثواب بیشتری نائل می‌شوند که:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾^۱

هرگز به نیکی مطلوب نمی‌رسید تا از آنچه که محبوبتان هست، انفاق نمایید...

دستور مصادره‌ی فدک صادر می‌شود!!

باری به حکم دو آیه از قرآن و روایات ذیل آنها، فاطمه علیها السلام از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم مالک سرزمین فدک شد و تا سه سال زمان حیات رسول خدا در تصرف فاطمه علیها السلام بود و همه ساله محصولش وسیله‌ی عمال و کارگزاران، تحویل فاطمه علیها السلام داده می‌شد و آن حضرت به مصارف مستمندان می‌رسانید اما همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چشم از این جهان پوشید و ابوبکر ابن ابی قحافه - به عنوان خلیفه الرسول از سقیفه‌ی بنی ساعده - سر برآورد و بر مسند حکومت اسلامی نشست، به اشاره و صلاح‌دید همفکرانش در اولین قدم تصمیم‌ش بر این شد که فدک را از دست فاطمه علیها السلام بگیرد. زیرا فدک منبع درآمد سرشاری بود. ترسیدند اگر در دست علی علیه السلام باشد، مردم - به حکم اینکه هر جا پول باشد سراغش می‌روند - سراغ علی علیه السلام بروند و مزاحمتی برای آنها فراهم کنند. این بود که دستور داد: عمالش رفتند و کارگزاران فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کردند!! حضرت فاطمه علیها السلام از جریان آگاه شد و در مقام اعتراض و دفاع از حقش برآمد و فرمود: فدک نَحْلَه و ملک موهوبی پدر به من است! چرا از دست من گرفتی؟ گفت: تو شاهد بیاور که پدر آن را به تو داده است!!

تصرف فدک با کدام دلیل و برهان؟!!

شما همین جا اندکی تأمل بفرمایید و به خطای ابوبکر پی ببرید! اولاً تصدّی مسند قضاء بدون داشتن شرایط لازم، گناه بزرگ است! آیا او از طرف چه کسی به این منصب

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

* موهوب: بخشیده شده.

منصوب شده است؟! حال ممکن است بگویید: همان کسانی که او را به خلافت منصوب کرده‌اند به قضاوت نیز واداشته‌اند. می‌گوییم: بسیار خوب! اما این قانون که از مسلمات قوانین قضاء است که:

الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمْنُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ (عَلَى مَنْ أَنْكَرَ)؛

شاهد آوردن، بر عهده‌ی مدعی و قسم خوردن بر کسی است که علیه او ادعا شده است.

هیچگاه از کسی که ذوالید* است و ملک در تصرف اوست؛ طلب شاهد نمی‌کنند! شما اگر در خانه‌ای نشسته‌اید دیگری آمده می‌گوید: این خانه ملک من است، قاضی از او شاهد می‌خواهد نه از شما که متصرف در خانه هستید. فاطمه علیها السلام سه سال از زمان حیات پدر، متصرف در فدک بوده حال ابوبکر آمده می‌گوید: این بیت‌المال و ملک مردم است و باید تحویل من که مثلاً ولی امر مردم هستم بدهید!

او باید در این ادعا شاهد بیاورد نه فاطمه علیها السلام که ذوالید و متصرف است. پس مطالبه‌ی شاهد از فاطمه علیها السلام که ذوالید بوده است - خطای مسلم در قانون قضا بوده است.

دیگر این که آیا ابوبکر واقعاً علم و یقین به صدق و راستگویی فاطمه علیها السلام نداشته است؟ که در این صورت ایمان به آیات قرآن - که مقام عصمت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را اثبات می‌کند - نداشته است! از جمله آیه‌ی تطهیر که طهارت مطلقه‌ی خاندان رسالت را که به طور حتم فاطمه علیها السلام از آنهاست؛ نشان می‌دهد و حدیث متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را باور نکرده که فرموده است:

(فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ)؛

ایذاء فاطمه، ایذاء رسول و ایذاء رسول، ایذاء خدا و ایذاء خدا هم به تصریح قرآن موجب ملعونیت در دنیا و آخرت می‌باشد که فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۱؛

* ذوالید: کسی که ملک در تصرف اوست.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

به یقین، کسانی که خدا و رسولش را می آزارند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب خوارکننده‌ای برای آنها آماده ساخته است!

مواجهه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن مواجهه‌اش* با ابوبکر به او فرمود: آیا تو قرآن می خوانی؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه درباره‌ی ما نازل شده است یا دیگران؟

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

گفت: درباره‌ی شما است (که خداوند طهارت مطلقه و همه‌جانبه‌ی اهل بیت رسالت علیهم السلام را اثبات کرده است). آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حال ای ابوبکر! اگر دو شاهد علیه فاطمه شهادت دهند که کار زشتی (العیاذ بالله) مرتکب شده است، تو چه می کنی؟ گفت: مانند سایر زنان مسلمان بر او حد جاری می کنم. فرمود: در این صورت در نزد خدا کافر خواهی بود. گفت: چرا؟ فرمود: برای اینکه شهادت خدا را به طهارت فاطمه رد کرده و شهادت دیگران را پذیرفته‌ای!!^۲

از همین بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می شود که با اعتراف ابوبکر به اینکه خدا با آیه‌ی تطهیر شهادت به صدق ادعای فاطمه علیها السلام در مالکیت فدک داده است، شاهد خواستن از او برای اثبات صدق ادعایش، مستلزم ردّ شهادت خدا و تکذیب خداست و این کفر بسیار روشن و آشکار است! بسیاری از عالمان اهل تسنّن اعتراف می کنند که البته ابوبکر علم و یقین به این داشت که فاطمه علیها السلام در ادعای خود صادق و راستگو است، ولی می گویند: قاضی نمی تواند و یا لازم نیست در مقام قضاء بر اساس علم و یقین خود داوری کند بلکه باید از مدعی بی‌تنبه و شاهد طلب کند. هر چند بدانند که مدعی در ادعای خود صادق است.

ما می گوئیم: این مطلب اگر در جای خود درست هم باشد، در موارد قضاوت‌های عادی است که پای کفر و ایمان در میان نباشد، اما در مورد فاطمه علیها السلام بی‌تنبه و شاهد

* مواجهه: دلیل آوردن.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- بیت الاحزان، صفحه‌ی ۵۵.

خواستن از او با علم و یقین داشتن به شهادت خدا بر صدق او لازمه‌اش ردّ شهادت خدا و تکذیب خداست و این کفر و مستوجب عذاب خالد در روز جزا است. اما کسی که هوای ریاست‌طلبی، طوفانی در مغزش به وجود آورده و چشم عقلش را کور کرده است، او اصلاً معنای کفر و ایمان را نمی‌فهمد و جز نیل به هدف شیطانی‌اش، چیزی را نمی‌طلبد.

اعتراف جالب ابن ابی الحدید!

ابن ابی الحدید - از علمای معروف سنّی که شارح نهج‌البلاغه هم هست - می‌گوید: من از استادم علی بن فارقی مدرّس مدرسه‌ی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادّعی مالکیت فدک صادق بود؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد با این که می‌دانست او راست می‌گوید؟ دیدم استاد تبسمی کرد و سخن طنزگونه‌ای گفت و حال آن که او اهل مزاح نبود. گفت:

(لَوْ أَعْطَاهَا الْيَوْمَ فَدَكًا بِمَجْرَدِ دَعْوَاهَا لَجَاءَتْ إِلَيْهِ عَدَاً وَ ادَّعَتْ لِرُؤُجِهَا
الْخِلَافَةَ وَ زَحَرَ حَتَّى مِنْ مَكَانِهِ وَ لَمْ يُمَكِّنْهُ الْإِعْتِدَاؤُ وَ الْمُدَافَعَةُ بِشَيْءٍ
لَأَنَّهٗ يَكُونُ قَدْ أَسْجَلَ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِأَنَّهَا صَادِقَةٌ فِيمَا تَدَّعِيهِ كَائِنًا مَا كَانَ
مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَيَّ بَيْتَةٍ)؛^۱

اگر ابوبکر آن روز فدک را به مجرد ادّعی فاطمه به او می‌داد، فردا می‌آمد و ادّعی خلافت برای همسرش می‌کرد و او را از مسندش کنار می‌زد و او هیچگونه عذری نمی‌توانست داشته باشد زیرا با دادن فدک، اذعان به این کرده بود که فاطمه در هر چه که ادّعا کند؛ صادق است و نیازی به بیینه و شاهد ندارد.

آنگاه ابن ابی الحدید پس از نقل این سخن می‌گوید: این یک واقعیت است هر چند استاد آن را به عنوان طنز و مزاح اظهار کرده است و عجیب این که این دو عالم بزرگ و معروف سنّی (ابن ابی الحدید و استادش) به خوبی فهمیده‌اند که ابوبکر و پیشتازان رده‌ی اوّل بر اساس ریاست‌طلبی و دنیاداری پا روی حق نهاده و به راه باطل افتاده‌اند و در عین حال، اینها

۱- نقل از شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه‌ی ۷۸.

عالمًا و عامدًا دنباله روی آنها را پیش گرفته و مصداق این آیهی از قرآن شده اند: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾؛^۱ در عین اینکه حق را شناخته اند آن را انکار کرده اند!!

ردّ شهادت دو شاهد حضرت زهرا علیها السلام

به هر حال، ابوبکر از فاطمه علیها السلام معصومه علیها السلام شاهد بر صدق ادعایش خواست!! او همسر مظلومش علی علیها السلام را با امّ ایمن برای ادای شهادت آورد. امّ ایمن زن سعادت‌مندی بوده ملازم خاندان عصمت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را یک زن بهشتی معرفی فرموده بود. ولی ابوبکر شهادت هر دو شاهد را ردّ کرد و گفت: علی علیها السلام در این جریان ذی نفع است و شهادتش قبول نیست!! امّ ایمن هم یک زن است و شهادتش پذیرفته نیست!! توجه داریم که علی علیها السلام نیز از مطهرین به آیهی تطهیر است و خدا شهادت به صدقش داده و ابوبکر در مورد آن حضرت نیز شهادت خدا را رد کرده است.

فاطمه علیها السلام دید در ادعای نَحْلَه و بخشش پدر تصدیقش نکردند، ناچار از طریق ادعای ارث وارد شد و گفت: در این که پدرم به حکم آیهی فِیء مالک فدک بوده است تردیدی نیست. حال فرضاً که آن را به من نبخشیده است، ولی پس از رحلتش، فدک به حکم قانون ارث منتقل به وارثش شده است و من که یگانه فرزند او هستم، اینک مالک فدک هستم. تو چرا آن را از من گرفته‌ای و لذا می‌بینم آن حضرت در خطبه سخنی از نحله و بخشش پدر به میان نیاورده و تنها از طریق ارث وارد شده است و ضمن خطابه‌ی کوبنده‌اش رو به ابوبکر کرد و فرمود:

(يَا بَنُ أَبِي قُحَافَةَ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا ارِثَ أَبِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا)؛

ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث بیری و من از

پدرم ارث نبرم؟! به راستی که افترا بی بزرگی آورده‌ای!

(أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ)؛

آیا دانسته و عمدتاً کتاب خدا را رها کرده و آن را پشت سر انداخته‌اید؟!

و عجیب اینکه او با کمال وقاحت و عدم خوف از خدا و روز جزا گفت:
 (وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ
 مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا... وَ مَا لَنَا
 مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ)؛

من خدا را شاهد می‌گیرم [و خدا برای شهادت کافی است] که شنیدم رسول
 خدا فرمود: ما گروه پیامبران از خود طلا و نقره و خانه و ملکی به ارث
 نمی‌گذاریم و هر چه از مال دنیا برای ما هست اختیارش بعد از ما با ولی امر
 مسلمین است و او هرگونه که صلاح، دید دربارهی آن عمل می‌کند.

دنباله‌ی سخن او و جواب حضرت صدیق علیه السلام مفضل است و با اندکی تأمل می‌شود به
 جعل و ساختگی بودن این حدیث پی برد. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام احکام خدا را طبق دستور:
 ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ خویشاوند نزدیک خود را انداز کن.

ابتدا به نزدیک‌ترین خویشاوندانش ابلاغ می‌کند و سپس به دیگران. حال چگونه
 شده است که این حکم عدم توریث^{*} انبیاء و محرومیت خانواده‌ی آنان از ماترکشان^{*} را
 که حکم خاص خود آنها است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به افراد خانواده‌اش مخصوصاً به دخترش
 فاطمه علیها السلام که این حکم مختص به شخص اوست ابلاغ نکرده و به ابوبکر که فرد خارج از
 خانواده است و هیچگونه ارتباطی به این حکم ندارد گفته است: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این
 حکم خدا را به فاطمه علیها السلام گفته و او (العیاذ بالله) آن را کتمان کرده است؟! در صورتی که
 آیه‌ی تطهیر این احتمال ناروا را از ساحت اقدس او دور می‌سازد و به یقین روشن می‌شود
 که ابوبکر برای محروم ساختن فاطمه علیها السلام از ارث پدر، آن را جعل کرده است!

علم و حکمت، میراث معنوی انبیاء

البته حدیثی قریب به این مضمون اما نه به آن مقصود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که
 هیچگونه ارتباطی با ارث اموال ندارد و آن حدیث این است:

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

* توریث: ارث‌گذاری.

* ماترک: آنچه از میت باقی می‌ماند.

(إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا كَنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ)؛^۱

پیامبران، درهم و دیناری از خود به یادگار نگذارده‌اند بلکه میراث انبیاء علم و دانش است و لذا هر کس از علم آنها بهره‌ای ببرد، به حظ و نصیب فراوانی رسیده است.

به خوبی روشن است که این بیان ناظر به میراث معنوی پیامبران است و نشان می‌دهد که عالی‌ترین و ارزشمندترین چیزی که از انبیاء علیهم‌السلام در دنیا باقی می‌ماند و مورد استفاده‌ی جامعه‌ی بشری قرار می‌گیرد؛ علم و حکمت است نه همانند دیگران که درهم و دینار از خود باقی می‌گذارند! و مخصوصاً جمله‌ی آخر حدیث جعلی ابوبکر:

(وَ مَا لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَخْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ)؛

هر چه از مال دنیا از ما باقی بماند، اختیارش بعد از ما با ولی امر مسلمین است و هرگونه که او مصلحت دید، درباره‌ی آن نظر بدهد.

این جمله کاملاً پرده را بالا زده و نشان می‌دهد که جملات قبلی، از حدیث صحیح گرفته شده و پس از دخل و تصرف در معنای آن، با این جمله‌ی ساختگی ترکیب شده است تا دست فاطمه علیها السلام را از ماترک پدر قطع کرده و به تصرف خودش به عنوان ولی امر مسلمین درآورد.

مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟!

این چند جمله‌ی حزن‌آور را هم از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ فَسَخَّتْ عَلَيْهَا

نُفُوسٌ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسٌ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ)؛

آری، از تمام آنچه که آسمان بر آن سایه افکنده است، تنها فدکی در دست ما بود آن هم گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر هم سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست.

(وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ وَ النَّفْسِ مَطَانُنْهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطُعُ فِي
ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيبُ أَحْبَارُهَا...)^۱

من فدک و غیر فدک را چه می‌خواهم بکنم؟ در حالی که فردا، جایگاه آدمی
قبری خواهد بود که در تاریکی آن تمام اثرها بریده و خبرها ناپدید می‌گردد...
می‌گفت:

(فَصَبْرَتْ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا)^۲
صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود.
می‌دیدم میراثم را به تاراج می‌برند.

یا امیرالمؤمنین! چه گذشت بر تو وقتی زهرای عزیزتر از جانم را دیدی از فشار بین
در و دیوار ناله می‌کرد و می‌گفت:

(يَا فَضَّةُ، خُذِينِي...); ای فَضَّة! مرا دریاب...!
صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ اِيتِيهَا
الصَّدِيقَةَ الشَّهِيدَةَ;
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ
خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵.

۲- همان.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿١٥﴾ وَأَسْتَفْتِحُكُمْ وَأَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

﴿١٦﴾ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ

﴿١٧﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَمِيَّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

خواهان فتح و پیروزی شدند و هر جبار عنیدی [ستمگر گردنکشی] انا کام گشت. از پشت سرش جهنم است و از آبی چرکین نوشانده می شود. آن را جرعه جرعه از حلق پایین می دهد و نمی تواند آن را با رغبت بنوشد و مرگ از همه جانب به او رو می آورد اقا او نمی میرد و از پشت سرش عذاب شدیدی هست.

دعوت انبیاء با حکمت و نصیحت

ذیل آیات گذشته عرض شد: انبیاء علیهم السلام از جانب خدا مأموریت دارند؛ بندگان خدا را از این آگاه سازند که مقصود از خلقتشان چه بوده است، برای چه به این دنیا آمده اند و کجا باید بروند، مسیرشان کجا و برنامه ی سیرشان کدام است. از اینکه برنامه ی کار انبیاء علیهم السلام تعدیل شهوات است و می خواهند جلوی انجام گسیختگی ها و بی بندوباری ها را بگیرند و در جامعه ی بشری اقامه ی قسط و عدل کنند، طبیعی است که این برنامه خوشایند مستکبران نمی باشد. آنها می خواهند آزاد و بی قید و بند باشند و کسی قادر بر جلوگیری از اشباع شهوات بی حد و حصرشان نباشد. از این رو اصطکاک و تصادم میان آنها و انبیاء علیهم السلام به وجود می آید و قهراً به جنگ و ستیز با آنها برمی خیزند که قرآن کریم می فرماید:

﴿...كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾^۱

هر زمان پیامبری بر خلاف هوس‌ها و تمایلات آنها می‌آمد، جمعی را تکذیب و جمعی را می‌کشتند!

انبیاء علیهم‌السلام می‌گفتند: مأموریت ما از جانب خدایمان، تنها دعوت بندگان خدا و ارشاد و هدایت آنها به راه خداست آن هم نه با تطمیع و تهدید، بلکه با تعلیم حکمت و اندرز و نصیحت که به ما دستور داده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾^۲

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به طریقی که نیکوتر است به گفتگو پرداز...

و تا زمانی که کسی سر راه ما نیامده و ما را از ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا باز نداشته است، نه کاری با پادشاهی پادشاهان داریم و نه با ثروت ثروتمندان.

مقاومت انبیاء در برابر ممانعت مستکبران

چنان که در نهج‌البلاغه آمده است که حضرت موسی و برادرش هارون علیهم‌السلام نزد فرعون آمدند:

﴿فَشَرَطَا لَهُ إِِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ﴾^۳

با او قرار گذاشتند که اگر اسلام آورد [به یگانگی خدا و رسالت موسی اقرار نماید] پادشاهی‌اش باقی و عزت و شوکتش بر جا باشد.

ولی اگر کسی به ممانعت ما برخاست و راه ابلاغ پیام خدا به بندگان را به روی ما بست، در این صورت است که ما به امر خدا به پیکار با او برمی‌خیزیم و در این میدان نه متکی به زر هستیم و نه متکی به زور، بلکه تنها اتکال* به الله جلّ جلاله داریم که منبع

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۰.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴.

* اتکال: واگذار کردن کار.

تمام قدرت‌ها و ثروت‌هاست.

﴿...وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

...تمام گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، از آن خداست...!

﴿...وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲... و او توانای بر هر چیز است.

﴿...وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۳

و لذا باورداران این حقیقت، توکلشان تنها بر الله جلّ جلاله باید باشد و بس و از این طرف هم ما خوب می‌دانیم که به مصاف زورمندان جهان رفتن و با گرگان و پلنگان در افتادن، دشواری‌های فراوان از تمسخر و استهزاء گرفته تا ضرب و شتم و جرح و سرانجام قتل دارد و ما همه‌ی این‌ها را به جان می‌خریم و عالماً و عامداً وارد این میدان می‌شویم و:

﴿...وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾^۴

به طور حتم ما بر تمام شکنجه‌های شما صبر نموده، آنها را تحمل می‌کنیم و در عین حال، خود را پیروز می‌دانیم.

﴿...هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ...﴾^۵

...آیا دربارهی ما، جز یکی از دو نصیب نیک انتظار دارید...

یا شما را از سر راه خود بر می‌داریم و به هدف خود که ابلاغ پیام خدا به بندگان و احیای دین اوست نائل می‌شویم و یا به فوز عظیم شهادت می‌رسیم و از لذت قرب و رضوان خدا برخوردار می‌گردیم.

سلاح انبیاء در میدان جنگ با مستکبران

حاصل این که انبیاء علیهم‌السلام ابزار و سلاحشان در میدان جنگ با مستکبران هر زمان، دو چیز است: اولاً: توکل که می‌گفتند: ﴿...وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛ ثانیاً: صبر و تحمل که می‌گفتند: ﴿...وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا...﴾؛ چون ایمان به الله داریم بر او توکل

۱- سوره منافقون، آیه ۷.

۲- سوره مائده، آیه ۱۲۰.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

۴- سوره ابراهیم، آیه ۱۲.

۵- سوره براءت، آیه ۵۲.

می‌کنیم و چون یقین بر دشواری‌های فراوان در پیمودن راه خدا داریم؛ خود را در آغوش آنها می‌افکنیم و آنها را تحمل می‌کنیم. آن‌گاه می‌فرماید: ﴿وَاسْتَفْتَحُوا﴾؛ آرزوی فتح و پیروزی کردند.

مرجع ضمیر در این جمله را، می‌شود انبیاء علیهم‌السلام و یا مستکبران بگیریم و ممکن است هر دو گروه باشند. زیرا هر دو انتظار پیروزی داشتند. انبیاء علیهم‌السلام می‌خواستند مستکبران را از سر راه خود بردارند. مستکبران نیز می‌کوشیدند انبیاء علیهم‌السلام را شکست بدهند. ولی خدا می‌فرماید در این میان:

﴿وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ خَبِيتٌ* و ناکامی نصیب هر جبار گردنکشی گردید. یعنی انبیاء علیهم‌السلام فاتح شدند و جباران ناکام و نابود گشتند. این گزارش قرآن را تاریخ، بالعیان نشان می‌دهد که چگونه گردنکشان حق‌ستیز در طول زمان نابود گشته‌اند و انبیاء علیهم‌السلام و منادیان حق و عدل زنده و جاوید مانده‌اند که خداوند واحد قهار می‌فرماید:

﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَقَّنَاهُمْ كُلَّ مُمَرَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾؛^۱

ما آنها را [جباران گردنکش را] قصه و داستان درست کردیم [از آنها جز قصه‌هایی در لابه‌لای صفحات تاریخ باقی نگذاشتیم] و ما جمعیت‌های آنها را کاملاً متلاشی ساختیم و در این ماجرا، آیات و نشانه‌هایی عبرت‌انگیز برای هر انسان بسیار صبر کننده و شکرگزار وجود دارد.

تاریخ، بهترین مفسر آیات قرآن

و راستی تاریخ بهترین مفسر برای این دسته از آیات قرآن است و همین آیه را از قرآن که ﴿وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ روشن‌تراز گفتار هر مفسری آشکارا نشان می‌دهد که چگونه جباران عالم همه چیز خود را از دست داده‌اند و جز ویرانه‌هایی از آن همه شکوه و جلال از آنها باقی نمانده است. به قول شاعر که می‌گوید:

* خَبِيتٌ: ناکامی.

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم
 تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک تو نقش قدرت و من نعش ناتوان دیدم
 تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت تو صخره دیدی و من سُخره‌ی زمان دیدم
 تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج تو عاج دیدی و من مشّت استخوان دیدم
 میان این همه آثار خوب و بد به مثل دو چیز از بد و از خوب توامان دیدم
 یکی نشانه‌ی قدرت یکی نشانه‌ی حسرت که بازمانده ز دیوان خسروان دیدم
 آری:

﴿... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...﴾^۱

... کف روی سیل، از بین می‌رود و به اطراف پرتاب می‌شود؛ اما آب که نافع به حال مردم است در اعماق زمین فرو می‌رود... و به صورت چشمه‌ها و قنات‌ها در اختیار مردم قرار می‌گیرد. عاد و ثمود و آل فرعون و بنی مروان و آل ابی سفیان زَبَدٌ بودند و از صفحه‌ی سیل جهان با ذَلَّت و خواری پرتاب شدند و رفتند، اما ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسی مسیح و رسول الله اعظم محمد و آل اطهارش علیهم‌السلام در اعماق جان آدمیان با عَزَّ و جلال تمام باقی ماندند که خدا به رسول اکرمش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛^۲ اما به یاد و نام تو رفعت دادیم و بلند آوازه‌ات کردیم و در پرتو نور تو، نام انبیاء دگر را هم باقی نگه داشتیم. امروز بلند آوازه‌تر از نام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عالم، نام چه کسی است؟ وقتی از رسانه‌های ممالک اسلامی این ندای روحانی طنین انداز می‌شود: (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)؛ میلیاردها دل به احترام آن نام به طپش می‌افتد و خاضعانه می‌گویند:

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ؛

نابودی ظالمان، آرزوی مستضعفان

انسان فطرتاً طالب حق و طالب عدل و صدق و امانت است و از باطل و ظلم و دروغ و خیانت گریزان. شیطان صفتان نیز در لفافه‌ی حق، باطل را به خورد مردم می‌دهند و

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

* زَبَدٌ: کف روی سیل.

۲- سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۴.

در پوشش نام عدل و عدالت، ستم می‌کنند. اسمی از صداقت و امانت به میان می‌آورند؛ آنگاه از راه تدلیس* و دروغ و خیانت، در متن زندگی مردم نفوذ می‌کنند و گرنه جامعه‌ی بشری بر اساس فطرت انسانی‌اش، خواهان حق و عدل است. خالق انسان نیز به ندای فطری انسان جواب مثبت داده انبیاء و اولیای معصوم علیهم‌السلام را که منادیان حق و عدلند برای ارشاد و اصلاح عالم انسان برانگیخته است و هم اکنون جامعه‌ی بشری که زیر چکمه‌ی جباران ددمنش لگدکوب می‌شود، از عمق جان از خالق مَنان خویش "استفتاح"* می‌کند و فتح و پیروزی بر ظالمان را می‌طلبد و خالق مَنان نیز قاطعاً فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛^۱

ما در کتب آسمانی [علاوه بر کتاب تکوین] نوشتیم [و مقرر داشتیم] که سرانجام، بندگان صالح من، وارث [حکومت] زمین خواهند شد و با ظهور حضرت ولیّ زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حکومت حق و عدل، سراسر جهان را تحت سیطره‌ی خود قرار خواهد داد. در جای دیگر هم فرموده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛^۲

اراده و خواست ما بر این قرار گرفته است که منت بر مستضعفین نهمیم و آنها را پیشوایان و وارثان [حکومت در زمین] قرار دهیم.

جهنم در انتظار جباران گردنکش

خوب اکنون که تمام جباران گردنکش از دنیا ناکام بیرون رفتند و اجسادشان در دل خاک پوسید، آیا دیگر کارشان تمام است و کیفری ندارند؟ خیر، کارشان تمام نیست:

﴿مَنْ وَرِثَهُ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾؛

از پشت سر آن جبار عنید، جهنم فرا می‌رسد [در میان آن آتش سوزان] از آب

* تدلیس: پوشاندن واقع.

* استفتاح: درخواست پیروزی.

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.

صدید به او می‌نوشانند.

کلمه‌ی وَرَاءَ به معنای پشت سر است و حال آن که جهنّم و آخرت، در پیش رو و سر راه انسان است نه در پشت سر! چنان که در رحم مادر که بودیم، دنیا پیش‌روی ما و سر راه ما بوده است. اکنون هم که در دنیا هستیم رو به آخرت می‌رویم. بهشت و جهنّم پیش‌روی ماست، نه در پشت سر ما! از این رو برخی از آقایان مفسّران آن را به معنای نتیجه و عاقبت کار معنا می‌کنند ولی احتمالاً می‌توان گفت: دنیا داران، در زندگی خود رو به دنیا و پشت به آخرت دارند! از این جهت از پشت سرشان جهنّم فرا می‌رسد و آن گردنکشان مُکَذِّب را در کام خود فرو می‌کشد. آن خبیث و ناکامی عذاب دنیوی فرعون بود که پس از شاید صدها سال علوّ و اقتدار و فریاد ﴿إِنَّا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ زدن، وقتی میان دریا به حال غرق درآمد و به دست و پا زدن افتاد. خدا داند که در آن لحظات آخر عمرش چه زجرها کشید تا از دنیا کنده شد و جان داد که حساب نزع و کندن مُلُک است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...﴾^۱

بگو: بار الها! ای مالک پادشاهی‌ها، تویی که به هر که بخواهی پادشاهی می‌دهی و از هر که بخواهی پادشاهی را می‌کنی...

سخت جدا شدن جباران گردنکش از دنیا!

نَزَع به معنای کندن چیزی از جایی یا از چیزی که به آسانی از آن جدا نمی‌شود. مثلاً اگر پارچه‌ای را با چسب به تخته‌ای چسبانده باشند و بخواهند آن را جدا کنند؛ اولاً به سختی کنده می‌شود و ثانیاً به هنگام جدا شدن، صدایی می‌کند. فرعون صدها سال به دنیا و سلطنت آن چسبیده بود و خدا آن را در میان امواج نیل از او کند و ما نمی‌دانیم او در آن حال چه زجری کشیده و چه صدایی کرده است. حال آیا بعد از کنده شدن از دنیا - که به عالم برزخ افتاده است - اکنون در چه وضعی به سر می‌برد. از قرآن می‌پرسیم جواب می‌دهد:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶.

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا...﴾؛

هر صبحگاه و شامگاه، علی‌الدوام به آتش عرضه می‌شوند...!

صبحانه و عصرانه‌اش آتش است. این هم وضع برزخی‌اش آیا بعد از آن چه؟

﴿...وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾؛^۱

...روزی که قیامت برپا شود، دستور می‌رسد آل فرعون را در سخت‌ترین

عذاب‌ها وارد کنید.

راستی آیا از نظر عقل، ارزش دارد که انسان این عمر - فرضاً صد سال و دویست سال فرعون - را به دنیا بچسبد؛ و سرانجام با آن ذلت و خواری از آن کنده شود و به درد و رنج و عذاب ابدی مبتلا گردد؟ حال ما که عمرمان به ندرت از هفتاد و هشتاد سال بگذرد. در همین مجلس خودمان اگر بگردیم مشکل ده پیر هشتاد و نود ساله پیدا کنیم. معلوم می‌شود اکثراً در سنین جوانی می‌میرند. صد جوان می‌میرد و هنوز یک پیر نمرده است.

چگونگی پذیرایی از جباران عنید!

خوب حال بینیم از «جبار عنید» در میان جهنم چگونه پذیرایی می‌شود.

﴿يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾؛ از آب صدید به او می‌نوشانند.

صدید در تفاسیر معنا شده است به مایعی مرکب از چرک و خون که از زخم و جراحت بدن خارج می‌شود. در قرآن از مایعات جهنم که به خورد جهنمیان داده می‌شود تعبیر به «عَسَاق»^۲ و «غَسَلِين»^۳ نیز شده است که به معنای همان چرک و خون آمده که مایعی متعفن، تهوع‌آور، بدمنظره و سوزان در دیگرهای جهنم جوشانده به جهنمیان می‌نوشانند.

کلمه‌ی «يُسْقَى» به صیغه‌ی مجهول آمده یعنی جهنمی خودش آن را نمی‌نوشد، به او می‌نوشانند! ﴿يَتَجَرَّعُهُ﴾؛ جرعه جرعه آن را از روی اجبار و اکراه از گلو پایین می‌دهد.

﴿وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾؛

نمی‌تواند آن را با میل و رغبت بیاشامد. از همه‌جانب جهنم مرگ به او رو

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۶.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۲۵.

۳- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۳۶.

می آورد [انواع عذاب و شکنجه می بیند] اما نمی میرد!

در دنیا عذاب و شکنجه وقتی شدید و طولانی شد، انسان می میرد. اما در جهنم، مرگ اصلاً راه ندارد! در سوره‌ی اعلی آمده:

﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾^۱

در میان آتش بزرگ وارد می شود. آنگاه آنجا نه زنده می ماند و نه می میرد!

«زنده» آن است که لذت ببرد و «مرده» آن است که درد نکشد. او در میان آتش سوزان نه لذتی دارد تا زنده باشد و نه خالی از درد است تا مرده باشد.

﴿يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾

از همه طرف، مرگ به او رو می آورد، اما او نمی میرد! الان ما از مرگ می گریزیم اما پناه بر خدا می بریم از روزی که دنبال مرگ بگردیم و آن را پیدا نکنیم و عجیب اینکه قرآن می گوید این عذاب هم عذاب نهایی آن ﴿جبار عنید﴾ نیست! بلکه:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾

از پشت سر آن نیز عذاب سخت و شدیدی خواهد داشت.

جهنم، مولود زندگی آتش بار دنیا!

حال مطلب شایان توجه این است که به مقتضای حدیث مشهور:

﴿الْدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ﴾؛ دنیا کشتگاه و مزرعه‌ی آخرت است.

آنچه کیفر و پاداش - از بهشت و جهنم - به ما خواهد رسید، در واقع محصولی است که بذر آن را در دنیا افشاندیم و آنجا به ثمر می رسد! بنابراین جهنم با اوصافی که قرآن نشان می دهد، مولود زندگی آتش بار دنیا است تا زندگی دنیا چنین نباشد، زندگی آخرت چنان نخواهد شد و راستی جامعه‌ی بشر در دنیای کنونی به چنین شکل و صورت درآمدی است و جداً این زندگی در ذائقه‌ی انسان‌های حساس مانند چرک و خونی شده است تلخ و تهوع آور و سوزان که فرو بردنش بی نهایت دشوار و در عین حال چاره‌ای جز تحمل و از گلو پایین دادن ندارند! از همه طرف مرگ و فشار و ناراحتی رو به انسان می آورد، اما

۱- سوره‌ی اعلی، آیات ۱۲ و ۱۳.

نمی‌میرد تا راحت شود. این آیه‌ی از قرآن هم وعده داده است که:
﴿وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾؛ عذاب شدیدی هم پشت سر دارد.

هر کسی ممکن است جبار عنید باشد!

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشت این است که «جبار عنید» تنها زورمندان ستمگر از قبیل فرعون و شداد و نمرود و تاتار و مغول نیستند! بلکه هر انسان نافرمان در مقابل امر و نهی خدا که تسلیم حق نمی‌شود و حقی از حقوق خدا و بندگان خدا را زیر پا می‌گذارد به فرموده‌ی قرآن: ﴿...اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾؛ «اتباع از هوای نفس و دلبخواه خود می‌کند، در حدّ خود دارای روحیه‌ی «جبار عنید» است. منتها میدان تاخت و تازش محدودتر است و مثلاً در فروش متاع به یک مشتری ناآگاه و سهل‌انگاری در پی‌ریزی یک ساختمان و سختگیری در پذیرش یک بیمار تهی‌دست در بیمارستان و کج‌خلقی در خانواده با همسر و فرزندان و... ستم می‌کند و حق را زیر پا می‌گذارد و بیش از این از دستش بر نمی‌آید و گرنه او با داشتن این روحیه‌ی مخالفت با حق در میدان‌های وسیع‌تر زندگی به تاخت و تازهای شدیدتری خواهد پرداخت.

تنها فرعون نبود که ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ سر می‌داد! بلکه هر انسان تربیت‌نیافته‌ی در مکتب انبیاء ﷺ این ندا را از درون خود دارد ولی آن توانایی فرعون‌ی را در خود نمی‌بیند که آن را به زبان و عمل بیاورد. البته خلق و خوی عناد با حق و جباریت دارای مراتبی است و قهراً عذاب‌های مناسب آن نیز دارای مراتب است و درجه‌ی نهایش ﴿وَيُشْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾ است.

با آن که یقین داریم ولی در شکیم!!

آنچه که با کمال تأسّف باید به آن اعتراف کنیم این است که: هنوز مسئله‌ی «مرگ» و «آخرت» آن چنان که باید در جان ما جا نیفتاده است! می‌دانیم که خواهیم مرد و می‌دانیم که پس از مرگ نیز عالم آخرت از بهشت و جهنّم تحقّق خواهد یافت، اما این دو علم در جان ما به مرحله‌ی باور که دگرگونی در افکار و اخلاق و اعمالمان ایجاد کند

نرسیده است!

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است:

(مَا خَلَقَ اللَّهُ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ)؛

خدا هیچ حقیقت یقینی شک ناپذیر را خلق نکرده که شبیه تر از مرگ باشد به شک خالی از یقین.

یعنی با اینکه مرگ یک حقیقت یقینی است که هیچ شک در آن نیست ولی مردم با آن طوری رفتار می کنند که گویی مشکوک خالی از یقین است! آن چنان اهتمام به تأمین زندگی دنیوی خود دارند که گویی معلوم نیست مرگی در کار باشد. زنده ماندن را حتمی می دانند و با جدّ تمام برای آن می کوشند اما احتمال مردن را اصلاً به حساب نمی آورند و به فکر آن نمی افتند! مسئله‌ی آخرت نیز در فکر اکثر ما مردم به همین نحو است و در مرکز باور ما ننشسته است و لذا هیچ ترس و وحشتی از اوصاف جهنّم که خدا در کتاب کریمش بیان می کند، در دل‌های ما پیدا نمی شود و لذا اگر بگوییم: ما فکراً و عملاً اصالت برای دنیا قائل گشته و اعتقاد به آخرت را در حاشیه‌ی فکر خود نشانده‌ایم، اغراق نگفته‌ایم. این گفتار خدای ماست که می فرماید:

﴿...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾؛

... شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد...

اختلاف ما با روشنفکر مآبان!

اگر بگوییم: خداوند دین و شریعت را برای این مقّرر فرموده که انسان را برای زندگی جاودانه‌ی در آخرت بسازد، از این حرف "روشنفکر مآبانی" به زعم خود دیندار! به خشم می آیند و ما را متهم به ارتجاع کرده و خود طوری دین را معنا می کنند که گویی هدفی جز تأمین زندگی مادّی بشر نداشته است! از این رو اگر در نوشته‌ها و گفتارهای آنان دقّت کنیم؛ می بینیم اطلاعاتی از آیات و احادیث دارند و سخن از دین به میان می آورند و جمعی را هم مجذوب سخنان خود می سازند لیکن در واقع از دین استفاده‌ی

ابزاری می‌کنند و می‌خواهند در پوشش دین، به دنیای خود برسند و مال و مقامی به دست آورند. البته ما دین را تأمین‌کننده‌ی سعادت هر دو سرا از دنیا و آخرت می‌دانیم ولی می‌گوییم: در نظر دین «آخرت» اصل است و دنیا فرع! آخرت ذی‌المقدمه و دنیا مقدمه است. این ندای امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ)؛^۱

ای مردم! دنیا گذرگاه و آخرت قرارگاه است. از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بردارید!

البته گذرگاه هم باید آباد باشد، اما در حد گذرگاه بودن و نه بیشتر! روی پل، برج و بارو ساختن و لنگر انداختن، کار عاقلان نیست! این باورمان بشود که دنیا و آخرت، دو عالم جدا از هم نیستند! بلکه یک رشته‌ی به هم متصل از قبیل اتصال بذر با میوه است. بذر است که حرکت می‌کند و به میوه مبدل می‌شود. ما هم اکنون بذری هستیم که با افکار و اخلاق و اعمال دنیوی خودمان پس از مرگ به شجره‌ی طوبای بهشتی و یا شجره‌ی زقوم جهنمی مبدل خواهیم شد. ما فعلاً در خواب هستیم و خواب‌ها می‌بینیم. عاقبت بیدار می‌شویم و تأویل و تعبیر خواب‌های خود را می‌فهمیم.

اکنون در خوابیم و مرگ، بیداری ماست!

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(الْأَنسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)؛

مردم در خوابند. وقتی مردند [از خواب] بیدار می‌شوند.

در عالم خواب انسان صحنه‌هایی می‌بیند و وقتی بیدار شد آن صحنه‌ها به اشکال دیگری تعبیر می‌شود. حضرت یوسف صدیق علیه السلام در خواب سیزده موجود درخشان دید که مقابلش سجده می‌کنند، در بیداری پدر و مادر و یازده برادرش در برابرش خاضع گشتند. هر حقیقتی در عوالم مختلف به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود. اهل تعبیر گفته‌اند: اگر کسی

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۴.

در خواب ببیند شیر می خورد، تعبیرش این است که عالم خواهد شد. در بیداری آموختن علم و در خواب به صورت خوردن شیر است.

منقول است کسی نزد ابن سیرین - از معبرین مشهور در فنّ تعبیر خواب - آمد و گفت: من در خواب مکرّر می بینم مُهر به دست گرفته بر دهان و دامن مردم مهر می زنم. این چه معنایی دارد؟ ابن سیرین تأملی کرد و گفت: مگر تو مؤذّنی و اذان می گویی؟ گفت: بله، مؤذّنم. گفت: معلوم می شود در ماه مبارک رمضان اذان صبح را پیش از وقت می گویی و مهر بر دهان و دامن مردم می زنی و آنها را از خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی باز می داری! برو بعد از این پیش از وقت اذان نگو.

دیگری گفت: من در خواب می بینم به گردن خوگ انواع جواهرات می آویزم! ابن سیرین گفت: تو شاید مدرّس باشی و تدریس می کنی؟ گفت: بله، مدرّسم. گفت: آن شاگردی که برای او تدریس می کنی آدمِ ناهل بی قابلیت است! زحمت بیهوده نکش، جواهرات علم را به گردن آن خوگ ناقابل میاویز.

مقصود این که ما هم الحال در عالم خواب هستیم و صحنه های تلخ و شیرین از افکار و اخلاق و اعمال خودمان در طول عمر خود مشاهده می کنیم. بدانیم که تمام این ها در عالم پس از مرگ، تعبیر خواهد شد و به صورت هایی فرح آور و یا دردانگیز به سوی ما باز خواهد گشت که قرآن می فرماید:

﴿...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...﴾^۱

...آدمیان، تمام اعمال خود را حاضر در نزد خود می یابند...

دنیا بذر است و آخرت محصول آن

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۲

...روزی که انسان تمام آنچه را که پیش فرستاده است، می بیند و آدم کافر

می گوید: ای کاش من خاکی بودم.

۱-سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۲-سوره ی نبأ، آیه ی ۴۰.

در دنیا لقمه‌های چرب و شیرین حرام از اموال مردم می‌خورد و لذت می‌برد در عالم پس از مرگ خواهد دید همان‌ها را به صورت لقمه‌های آتش در شکم خود می‌ریزد! این قرآن است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾^۱

آنان که اموال یتیمان را با ظلم و ستم می‌خورند، همانا در شکم خود آتش می‌ریزند...

اکنون به صورت بذر و فردا محصول آن بذر است.

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای و حریر و قزدری* خود رشته‌ای از تو رُستست آر نکوی است آر بد است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است ز آنچه می‌بافی همه روزه بپوش ز آنچه می‌کاری همه روزه بنوش جامه‌های بهشتی را خودت در دنیا باید ببافی و بذره‌های خوراکی‌ها و نوشابه‌های بهشتی را خودت باید در دنیا بکاری و چشمه‌هایشان را بجوشانی! اثرگذاری «اعتقاد به معاد» در ساختن انسان بهشتی، بیش از سایر اعتقادات و حتی بیش از اعتقاد به توحید است. زیرا اگر امید بهشت و ترس از جهنم نبود، اکثر مردم به صرف اعتقاد به توحید، تن به انجام عبادات و پرهیز از محرمات نمی‌دادند. آن سخن بسیار بلند:

(إلهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ)؛

خدا یا! انگیزه‌ی بندگی من در پیشگاه تو، نه ترس از جهنمت و نه طمع در بهشت

بوده است! بلکه من محضاً تو را شایسته‌ی بندگی دیدم و بندگی‌ات نمودم.

آری، این سخن بسیار بلند لقمه‌ای است که در هر دهانی نمی‌گنجد. تنها گوینده‌ی

این سخن - علی‌امیر و آل اطهارش علیهم‌السلام می‌توانند این لقمه را بردارند و هضمش کنند.

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

خدا هم فرموده است:

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

* قز: ابریشم.

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَوْمَ تُنْفَخُ الْأَسْفَادُ﴾؛^۱

... آنان که از راه خدا منحرف گشته و مبتلا به عذاب شدید، شده‌اند به سبب این است که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

دگرگونی حال امیرالمؤمنین علیه السلام از آخرین وصیت‌های زهرای اطهر علیها السلام

ایام فاطمیه است. آیا دوست دارید از یک بیمار بستری عیادت کنیم؟ این روزها مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام سخت پریشان حال بود. از خانه که برای انجام کاری بیرون می‌رفت، از رفتار و گفتار مردم نادان رنج می‌برد. به خانه که می‌آمد تنها مایه‌ی دلخوشی اش زهرای عزیزش را می‌دید که مانند شمع می‌سوزد و آب می‌شود. در یکی از روزها گفت: پسر عموی عزیزم! بیا کنار بسترم بنشین. من ساعت به ساعت به ملاقات پدرم نزدیک‌تر می‌شوم. به همین زودی از میان شما می‌روم بیا وصیت‌هایی دارم بگویم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به زن‌هایی که در اطاق بودند؛ فرمود: از اطاق خارج شوند. آمد کنار بستر نشست. دست برد آن بدن رنج‌دیده‌ی پوست و استخوان شده را اندکی از بستر بلند کرد و سرش را به سینه‌اش چسباند و فرمود: بگو عزیزم، آنچه در دل داری بگو.

فاطمه علیها السلام در حالی که گریه راه‌گلویش را گرفته بود گفت: ای پسر عموی عزیزم! من در این مدتی که در خانه‌ی شما بودم، می‌کوشیدم کوچک‌ترین نافرمانی نسبت به شما نداشته باشم. حال اگر از من در این مدّت لغزشی دیده‌اید؛ عفو کنید و حلالم نمایید.

امیرالمؤمنین علیه السلام از شنیدن این سخن سخت دگرگون شد و اشک از چشم‌های مبارکش جاری شد و هر دو به شدّت گریستند. فرمود: "مَعَاذَ اللَّهِ شَأْنُ تُو عَزِيزِمِ اجَلٌّ وَاكْرَمٌ از این است که کمترین نافرمانی بشود به تو نسبت داد. فراق تو بر من بسیار دشوار است ولی چاره‌ای جز صبر و تن به قضای خدا دادن ندارم.

وصیت دوم این که هر مردی باید زن بگیرد و شما بعد از من ازدواج خواهی کرد، ولی کودکان من خردسالند و پس از من بی‌مادر می‌شوند از شما می‌خواهم پس از من با امامه - دختر خواهرم - ازدواج کنید که به بچه‌های من مهربان‌تر است.

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

در وصیت سوّم فرمود: من نسبت به آن دو نفر (ابوبکر و عمر) سخت خشمگینم و راضی نیستم در تشییع جنازه‌ام شرکت کنند و کنار قبرم بیایند!!! از این رو از شما می‌خواهم جنازه‌ام را شبانه تجهیز کنید؛ غسل و کفن و دفنم را شب انجام داده و از محل دفنم کسی را آگاه نسازید.

آنها پیش خود دلخوش بودند که در تشییع و نمازش حاضر می‌شویم و کنار قبرش می‌رویم و به مردم چنین وانمود می‌کنیم که بین ما و او رضایت تأمین شده است!! ولی آن عزیز خدا با این وصیتش نقشه‌ی شیطانی آنان را نقش بر آب کرد و تا روز ظهور فرزند منتقمش عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف شیعه در مدینه گمشده‌ای دارد و پیوسته می‌گوید:

وَلَايَ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا بَضْعَةَ الْمُصْطَفَىٰ وَيُعْفَىٰ ثَرَاهَا

آیا چه سبب شد که تنها یادگار رسول، پنهانی دفن شد و قبرش ناشناخته ماند؟!؛

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

وَ الْعَنِ أَعْدَائَهُمْ بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ؛

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ

خَاتِمَةَ أَمْرِنَا حَيْرًا.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿١٨﴾ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ
الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ
ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند مانند خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی که نمی‌توانند کمترین بهره‌ای از آنچه را که انجام داده‌اند به دست آورند و این همان گمراهی دور و دراز است.

جبار عنید کیست؟

در آیات گذشته، سخن از کفر و عقوبت انسان ﴿جبار عنید﴾ به میان آمد که فرمود:

﴿...خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۲

...هر جبار عنیدی، ناکام و محروم از سعادت ابدی گردید.

﴿جبار عنید﴾ یعنی: انسان مغرور متکبر گردنکش در مقابل حق که هیچ حقی از حقوق خدا و بندگان خدا را محترم نمی‌شمارد و خود را موظف به ادای آن نمی‌داند و این منحصر به کفار نیست! زیرا ممکن است آدمی در عین اعتقاد به خدا و پیغمبر ﷺ و معاد، بر اثر طغیان اهواء نفسانی و شدت حب مال و مقام در وجودش، پاری احکام و دین خدا بگذارد و به هیچ حقی از خدا و حقوق بندگان خدا گردن نهد. منتهی جباریت و گردنکشی در مقابل حق، مراتب و شدت و ضعف دارد! طبعاً عذاب آن هم در روز جزا مراتب و شدت

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۸.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

و ضعف خواهد داشت.

آیا اعمال نیک کافران پاداش اخروی خواهد داشت؟

حال آیه‌ی اخیر، مربوط به این است که آیا مردم کافر، اگر اعمال خوبی در دنیا داشته باشند، در آخرت برای اعمال نیکشان پاداشی خواهند داشت یا خیر، به خاطر کفرشان محکوم به عذاب جاودانه خواهند بود و کم‌ترین ثوابی راجع به کارهای خوبشان نخواهند داشت؟ چون در دنیا هستند افرادی که کافر و منکر خدا و وحی و نبوت و حساب و کتاب روز قیامت می‌باشند ولی مع‌الوصف افراد نیکوکاری هستند دارای امانت و صداقت و احیاناً اهل خدمت به مردم که دستگیری از مستمندان می‌کنند. در رأس آنها مخترعان و مکتشفان از دانشمندان و متفکران که با اختراع و اکتشاف نیروی برق و بخار و شناختن میکروب انواع بیماری‌ها و نشان دادن راه‌های درمانی آنها، جدّاً خدمات بسیار ارزنده به جامعه‌ی بشر کرده‌اند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم: این دانشمندان بزرگ کافر بوده‌اند! خیر، ما هیچ‌گاه حقّ داوری درباره‌ی افراد و اشخاص از حیث اعتقاداتشان نداریم. آن را خدا می‌داند و بس!

ما یک بحث کلی داریم، می‌گوییم: آیا دانشمندان از این قبیل که نیکوکار و خدمتگزار به جامعه‌ی بشری بوده‌اند و هستند، اگر اینان از لحاظ اعتقاد، کافر باشند؛ یعنی ایمان به مبدأ و معاد نداشته باشند، آیا در سرای پس از مرگ از دیدگاه قرآن به خاطر اعمال نیکشان ثوابی دارند یا خیر؟ این مسئله‌ای است که میان صاحب‌نظران از آقایان مفسران قرآن کریم مورد بحث و گفتگو است.

سیر فکری و عقلی بشر برای تحصیل معارف اعتقادی

اینجا ابتدا به طور اختصار عرض می‌شود ما راجع به مسائل مربوط به معاد و جهان پس از مرگ، یک سلسله اعتقادات قطعی و یقینی - بر حسب مستفاد از ادله‌ی عقلی و نقلی - داریم. اما به گونه‌ی اجمال خالی از شرح و تفصیل جزئیات آن. چرا که ما نه توانایی درک تفصیلی آنها را داریم و نه موظّف به تحصیل درک آن می‌باشیم! اما به یقین اعتقاد به حقیّت مرگ و برزخ و محشر - از حساب و کتاب و صراط و بهشت و جهنّم - داریم، اما

حقایق تفصیلی اینها را نمی‌فهمیم! آیا مرگ که ما آن را از مسلمات و حتمیات در مسیر خود می‌دانیم، یعنی چه؟ می‌گویید: مرگ یعنی انقطاع روح از بدن؟ می‌پرسیم: اصلاً روح یعنی چه؟ آن چه حقیقتی است که یک عمر است با آن زندگی می‌کنیم و آن را نمی‌شناسیم؟ آنگاه ارتباط آن با بدن چگونه است که بر اثر آن ارتباط است که این بدن زنده است و سپس انقطاع آن از بدن به چه کیفیت است که بر اثر آن انقطاع، بدن می‌میرد و روح به عالم برزخ منتقل می‌شود؟

می‌پرسیم: عالم برزخ یعنی چه؟ هم اکنون که گذشتگان ما در برزخند، آیا چه وضع و حالی دارند؟ نیکوکارشان در چه وضع و بدکارشان در چه وضعی هستند؟ تا برسیم به عالم محشر که نفع صور می‌شود و مردگان از قبرها برمی‌خیزند و شتابان به سوی موقف حساب می‌روند و پس از آن میزان و صراط و بهشت و جهنم پیش می‌آید که به تحقق همه‌ی این‌ها ایمان و اعتقاد یقینی داریم، اما از درک تفصیلی آنها ناتوانیم تا مراحل سیرمان را به پایان برسانیم و حقیقت آنها را دریابیم.

مطابقت سیر فکری و عقلی بشر با سیر قرآنی تا هنگام مرگ

ما برای تحصیل معارف اعتقادی خود، یک سیر فکری و عقلی داریم و یک سیر قرآنی که هر دو با هم تا یک قسمت از راه متطابق و متوافقتند و در قسمت دیگر راه، راهنما منحصرأ قرآن کریم است و عقل و فکر، آنجا از عهده‌ی راهنمایی بر نمی‌آیند. در سیر فکری و عقلی خود می‌اندیشیم که من وجود دارم و هستم و در هستی خود تردید ندارم، پس خالق و آفریننده‌ی من نیز هست که به من هستی داده است و او علاوه بر هستی، دارای حیات و علم و قدرت هم هست که به من نیز نمونه‌ای از آنچه خود دارد؛ داده است. او دارای صفت حکمت نیز می‌باشد و حکیم است. «حکیم» یعنی کسی که هرگز کار لغو بی‌غایت و بی‌هدف انجام نمی‌دهد. در سراپای وجود من که نمونه‌ای از کار اوست؛ یک جزء و یک عضو بی‌هدف ساخته نشده است. همه‌ی اجزاء و اعضاء از درون و بیرون، روی نظم و حساب دقیق برای هدف و غایت خاصّ به آن عضو آفریده شده است.

بنابراین خود انسان را نیز به منظور رساندن او به هدف و غایت خاصی آفریده و

همه‌ی کائنات را مقدمه‌ی وجود او قرار داده است و لذا برای اینکه او در مسیر زندگی‌اش به کجروی نیفتد و از نیل به هدف باز نماند، ضروری است که قانونی برای او تنظیم نموده و در دسترسش بگذارد که از آن تعبیر به «دین و شریعت» می‌شود. آنگاه برای عملی شدن آن قانون در میان افراد بشر، باید برای اطاعت کنندگان از قانون، پاداش و برای متخلفان از آن، کیفر معین کنند تا لغویت جعل قانون لازم نیاید و چون عالم دنیا ظرفیت کامل برای پاداش و کیفر متناسب با اعمال مطیعان و متخلفان ندارد - چنان که می‌بینیم جباران عالم بی‌کیفر مرده و اولیای خدا ﷺ بی‌پاداش از دنیا رفته‌اند - پس باید عالم دیگری پس از مرگ باشد تا پاداش و کیفر متناسب به مطیعان و متخلفان داده شود و حکمت خدا عملی گردد. این مقتضای سیر فکری و عقلی است که از اعتقاد به مبدأ آغاز می‌شود و به اعتقاد به معاد و عالم جزا ختم می‌گردد، اما سیر قرآنی نیز مطابق با همین سیر عقلی انجام می‌پذیرد که درباره‌ی اثبات وجود خالق عالم و آدم می‌گوید:

﴿...أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

... آیا در هستی الله که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است شکی هست...؟

این همان منطق عقل است که می‌گوید: من هستم، پس خالق من هست. آسمان‌ها و زمین هست، پس خالقشان نیز با صفات کمالش هست. آنگاه از نظر حکمت، سخن از دین و شریعت و بعثت پیامبران به میان آورده می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۲

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان نازل نمودیم

برای این که مردم قیام به قسط کنند و مسیر زندگی خود را دور از کجروی پیمایند.

این هم منطق عقل است که خالق حکیم، باید تشریح شریعت و ارسال رسول بنماید

و عالم انسان را بی‌قانون رها ننماید.

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

ناتوانی فکر و عقل بشر از درک موضوع کيفر و پاداش پس از مرگ

سپس موضوع کيفر و پاداش و یکسان نبودن مطیع و متخلف از قانون را مورد توجه

قرار داده می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْبَاهُهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۱

آیا مرتکبین گناهان می‌پندارند: آنها را با مؤمنان صالح‌العمل یکسان قرار می‌دهیم که زنده بودن و مردنشان مساوی باشند؟ بد داوری می‌کنند!

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾^۲

آیا مؤمنان صالح‌العمل را ردیف مفسدین فی الارض و پرهیزگاران را همدوش با تبهکاران قرار بدهیم [این نشدنی است]!

﴿وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَاسِطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۳

ما ترازوهای عدل را روز قیامت به میان می‌آوریم؛ در نتیجه به احدی ستمی نمی‌شود! اگر به اندازه‌ی سنگینی دانه‌ی خردلی [عملی] باشد، آن را می‌آوریم و همین بس که ما حسابرس باشیم.

اما راجع به اصل وقوع قیامت، چه آیات فراوان با چه عبارات قاطع و محکم آمده

است! یک جا خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ...﴾^۴

از تو خبر می‌گیرند که آیا قیامت حق است؟ بگو: بله، به خدا ایم قسم که به

طور مسلم آن حق است...

گاهی برای نشان دادن حتمیت قیامت، به خود قیامت قسم می‌خورد:

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۴- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۳.

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱؛ قسم به روز قیامت که روز قیامت حق است!
 ﴿...لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^۲؛
 ...به طور حتم، شما را در روز قیامت جمع می‌کند و هیچ شکی در آن نیست!
 آیا چه کسی از خدا راستگوتر است؟

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا
 عَمِلْتُمْ...﴾^۳؛
 مردم کافر می‌پندارند هرگز [پس از مرگ] برانگیخته نخواهند شد! بگو: چرا،
 به خدا ایم سوگند به طور حتم برانگیخته می‌گردید و سپس به آنچه عمل
 کرده‌اید، آگاهی داده می‌شوید...

حال اگر از عقل پرسیم آن صحنه‌ی کیفر و پاداش مطیع و متخلف از قانون که
 ضروری حکمت است، کی تحقق خواهد یافت؟ می‌گوید: نمی‌دانم. از قرآن هم که
 پرسیم او هم از تعیین آن سکوت کرده می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾^۴؛ به تحقیق علم آن نزد خداست...

خطاب به رسول اکرم ﷺ شده:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ۖ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ۖ إِلَىٰ
 رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۵؛

از تو می‌پرسند: قیامت، وقوعش چه وقت است؟ تو را با این سخن چه
 کار، منتهای آن به سوی پروردگار توست [ننها، اوست که می‌داند قیامت
 کی برپا می‌شود]

در آیه‌ی دیگر آمده:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي...﴾

۱- سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۷.

۳- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۶.

۴- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۴.

۵- سوره‌ی نازعات، آیات ۴۲ تا ۴۴.

يَسْئَلُونَكَ كَاتِبًا كَفَىٰ بِهَا قَوْلًا إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ...^۱

از تو راجع به قیامت می پرسند که وقوع آن در چه زمانی است و کی برپا می شود؟
بگو: حقیقت این که، علم آن، در نزد خدای من است... از تو درباره‌ی آن سؤال
می کنند گویی که تو نسبت به آن آگاهی داری! بگو: همانا علم آن نزد خداست...

تنها قرآن گویای حقایق عالم پس از مرگ

تا اینجا دیدیم که سیر عقلی در کلیات مسائل مربوط به معاد، با سیر قرآنی هماهنگ
است. اما در تفصیل آن مسائل و تشریح جزئیات آن کلیات، دیگر عقل راه ندارد که آیا
حیات برزخی چگونه است و صحنه‌های محشری از حساب و کتاب و میزان و صراط و
معیار در کیفر و پاداش و بهشت و جهنم، به چه وضع و کیفیتی خواهد بود؟ نظر دادن در این
مسائل، از عهده‌ی عقل بیرون است و تنها وحی و قرآن است که باید در این سنخ از حقایق
نظر بدهد و عالم انسان را از آن مطالب آگاه سازد و لذا عقل هم که ما را تا در خانه‌ی وحی
آورده است، دستور تسلیم محض بودن در مقابل وحی می دهد! چرا که هیچ راهی برای نیل
به سعادت مطلوبه‌اش جز فرمانبری از خالق علیم حکیم خود نمی یابد.

حال از جمله مسائل مربوط به کیفر و پاداش در روز جزا از دیدگاه وحی و قرآن، این
است که ملاک سعادت و راه یابی به بهشت در سرای آخرت دو چیز است:

أَوَّلًا: ایمان.

ثانیاً: عمل صالح.

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿٣﴾﴾^۲

سوگند به عصر [با معانی مختلف که دارد] تمام افراد انسان، در خُسْرانند! جز
گروهی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

نه ایمانِ خالی از عمل صالح، کافی در نجات انسان، در عالم آخرت است و نه
عملِ صالحِ خالی از ایمان. ایمانِ مولد عمل صالح و عمل صالحِ مولود ایمان لازم است و

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۷.

۲- سوره‌ی عصر، آیات ۱ تا ۳.

لذا آیه‌ی مورد بحث امروز می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ﴾؛

وصف حال کسانی که به خدایشان کفر ورزیده‌اند این است که: اعمال

نیکشان [در بی‌اثر و بی‌ارزش بودن در سرای آخرت] بسان خاکستری است

که در یک روز طوفانی تندبادی بر آن بوزد و ذرات آن را پراکنده سازد.

همان‌طور که آن ذرات خاکستر پخش شده‌ی در یک بیابان هیچ ارزشی ندارد،

اعمال خوب یک آدم کافر بی‌ایمان نیز در عالم پس از مرگ، هیچ اثر سعادت‌بخشی

نخواهد داشت!

حتی تشبیه به خاک هم نشده است؛ چون اگر مشتی خاک در میان یک گلدان ریخته

شود و آب به آن داده شود، حداقل یک علف سبز از آن می‌روید، اما یک خروار و ده خروار

خاکستر اگر با آب هم مخلوط شود، اصلاً ذرات آن به هم نمی‌چسبند تا چیزی از آن

بروید! حال آن خاکستر اگر در معرض تندباد در یک روز طوفانی قرار گرفت و هر ذره‌اش به

جایی رفت، آیا آن چه فایده‌ای خواهد داشت؟ از دیدگاه خداوند علیم حکیم - که آفریننده‌ی

انسان و تعیین‌کننده‌ی ملاک سعادت و شقاوت آدمی است - اولین شرط سعادت انسان در

عالم آخرت، ایمان است که به دنبال آن اعمال نیک از وی صادر شود و ثمربخش گردد. در

واقع، جان انسان با ایمان، بسان زمینی حاصلخیز است که بذر هرگونه درخت و بوته در آن

رشد می‌کند و به محصول می‌نشیند. اما جان انسان کافر همانند زمینی شوره‌زار است که

بهترین بذر در آن می‌پوسد و هیچ محصولی نمی‌دهد. این سنت و قانون سازنده‌ی عالم است

که: «ایمان»، بذر بهشت و جنت رضوان است و کفر، بذر جهنم سوزان! حال این قانون را شما

روشن‌فکرما بان پسندید یا نپسندید، تأثیری در آن نخواهد داشت!

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا

لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا بِهَمُّ سُرَادِقِهَا...﴾؛^۱

بگو: این قانون ثابت از جانب پروردگار شماست؛ حال هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و آن را بپذیرد و هر کس می‌خواهد کافر گردد و آن را نپذیرد، ما برای این ستمگران [متجاوز از مرز بندگی] آتشی فراهم کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است...

انطباق با قوانین عالم شرط کمال و سعادت

شما باید خودتان را با قانون ثابت عالم منطبق سازید. توقع این که سازنده‌ی عالم، قانون خود را با خواسته‌های شما منطبق سازد، توقعی جاهلانه است. نظیر آیه‌ی مورد بحث، این آیه است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ...﴾^۱

کافران، اعمالشان [که در نظر ظاهرینان بسیار بزرگ و چشمگیر آمده است] همانند سرابی است در میان بیابان که آدم تشنه آن را آب می‌پندارد و سوی آن می‌شتابد اما همین که نزدیکش شد، می‌بیند: هیچ نیست و خیالی بیش نبوده است و آنجا خدا را می‌یابد که به حسابش می‌رسد...

حاصل اینکه آدم کافر از نظر قرآن هر چند هم در دنیا اعمال نیکی داشته باشد در عالم آخرت، از اعمال نیک دنیویش بهره‌ای نخواهد برد!! ﴿لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰی شَيْءٍ﴾؛ البته افراد مستضعف از این حکم استثنا شده‌اند! یعنی کسانی که از لحاظ درک حقایق و معارف ناتوانند، یا در محیطی زندگی می‌کنند که دسترسی به تعلیم و آموزش مسائل دینی ندارند و از طرفی هم تغییر محیط زندگی و هجرت به مکان دیگر برایشان ممکن نیست و در واقع «جاهل قاصر»ند نه «جاهل مقصر». البته اینان در این شرایط، مورد عفو و غفران الهی قرار می‌گیرند. اینک به این آیات توجه فرمایید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا

فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۹۷﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ
النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾ فَأُولَئِكَ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَ كَانِ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۹۹﴾^۱

وقتی فرشتگان برای قبض روح کسانی می آیند که به خود ستم کرده اند و خدا
را نافرمانی نموده اند، به آنها می گویند: شماها در چه وضع و حالی بوده اید [که
این چنین تاریک و سیاه شده اید]؟ می گویند: ما در سرزمین خود، تحت فشار
بودیم [و نمی توانستیم احکام دین را یاد بگیریم و عمل کنیم] فرشتگان
می گویند: مگر زمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید و به جایی بروید [که
آنجا امکان تحصیل علم و عمل بود چرا نرفتید]؟ پس شما مقصر هستید و
مستوجب عذاب. اینان جایگاهشان جهنم و آن بد جایگاهی است.

بعد می فرماید: مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکانی که بیچاره و ناتوانند [یا
درکشان ناقص است و نمی توانند بفهمند و تحصیل معارف کنند و یا به راستی تحت فشارند
و آنه می توانند چاره اندیشی نمایند و نه راهی برای نجات از آن محیط آلوده که در آن
زندگی می کنند می یابند؛ آری آنها را ممکن است خداوند مورد عفو قرار دهد که خداوند
عفوکننده و آمرزنده است. البته مستضعفان واقعی که خدا می فرماید:

﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾:

مستثنا هستند که هیچ چاره و راهی برای تخلص* از محیط کفر و فساد نمی یابند، نه
کسانی که برای به دست آوردن زندگی مرفه و شغل پر درآمد، در بلاد کفر زندگی
می کنند و طبعاً خود و فرزندان خود را از محیط تحصیل معارف و عمل به احکام دین دور
نگه می دارند! آری، به جای اینکه از بلاد کفر به بلاد اسلامی هجرت نمایند، از بلاد
اسلامی به بلاد کفر هجرت می کنند. البته اگر کسی بتواند واقعاً در آنجا برای خود و
فرزندانش، یک محیط دینی به وجود آورد که مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی مورد
تعلیم و تعلم قرار گیرد و تنها به دعای کمیل شبهای جمعه و دعای ندبه صبحهای جمعه

۱- سوره ی نساء، آیات ۹۷ تا ۹۹.

* تخلص: خلاص شدن.

و سینه‌زنی شب و روز عاشورا اکتفا نشود تا حدّی می‌توان دلخوش شد که به وظیفه عمل شده است؛ زیرا اعتقادات و اخلاقیات، مکرراً باید مورد بحث و تحقیق قرار گیرد و مواظبت از اهلش شنیده شود تا آدمی به غفلت و شهوت و سرانجام به مرگ دل، مبتلا نشود.

ممکن است کسی بگوید: اینجا هم که کشور اسلامی است، مظاهر بسیاری از غفلت و شهوت دیده می‌شود! می‌گوییم: منطقه‌ای که در مجموع اسلامی است و احیاناً در زوایای آن مظاهری از فساد دیده می‌شود، فرق دارد با منطقه‌ای که در مجموع غیر اسلامی است و احیاناً در زوایای آن مظاهر اندکی از اسلام مشاهده گردد. به هر حال این حقیقت هیچ‌گاه نباید فراموشمان شود که از ما خواسته‌اند دیندار آخرت‌نگر باشیم نه دنیا‌گرای دیندارنما!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتُنظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ...﴾^۱

ای باورداران خدا و روز جزا! تقوای خدا را رعایت کنید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است...

متأسفانه در شرایط کنونی ما، آنچه مسلم است این که دین از متن زندگی ما کنار رفته و در حاشیه قرار گرفته است و آنچه که در متن زندگی با جاذبه‌ی تمام میدان‌داری می‌کند، دنیا و شئون زندگی مادی است و این مفاد همان کلام بسیار پرنور و بسیار پر محتوای امام سیدالشهداء علیه السلام است که فرمود:

(الْأَناسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لُغُقٌّ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ)^۲

مردم، بردگان دنیایند! دین هم لعابی بر اطراف زبان‌شان است؛ مادام که منافعشان به وسیله‌ی دین تأمین است، بر محور دین می‌چرخند و شعارهای داغ هم می‌دهند، اما همین که [به خاطر دین] گرفتاری پیش آمد [دست از دین می‌کشند و] دین را به خدای دین می‌سپارند.

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

۲- نفس المهموم، صفحه‌ی ۱۲۶، فصل نزول الحسین بارض کربلا.

کفّار خوش عمل محروم از ثواب اخروی

پس آیه‌ی مورد بحث این شد:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾؛

وصف کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند این است که اعمال [نیک] آنها [که در دنیا داشته‌اند در بی اثری] همانند خاکستری است که در یک روز طوفانی تندبادی بر آن بوزد و ذرات آن را پراکنده سازد.

﴿لَا يَتَذَكَّرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ﴾؛

به هیچ‌یک از اعمال [نیک دنیوی] شان دست نخواهند یافت [و بهره‌ای از آنها نخواهند برد].

﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾؛ این همان گمراهی دور است.

گاهی، آدمی از راه بیرون رفته؛ به بیراهه افتاده لیکن خیلی دور نشده است، می‌شود صدایش زد و یا با اشاره‌ی دست او را به راه آورد. اما گاهی خیلی از راه فاصله گرفته و دور شده است آن گونه که نه صدا به گوشش می‌رسد و نه اشاره‌ی دستی را می‌بیند تا به سمت راه بیاید. این وصف آدم کافر پشت به خدا کرده و از راه سعادت ابدی دور افتاده است.

﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾؛

برخی خواسته‌اند با تمسک به بعضی آیات، اثبات کنند که کفّار خوش عمل،

بی‌بهره‌ی از ثواب اعمالشان نخواهند بود. از جمله این آیات:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱

...خداوند، اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

﴿...إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾؛^۲

...ما، پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد!

۱- سوره توبه، آیه ۱۲۰.

۲- سوره کهف، آیه ۳۰.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱

هر کس به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای کار نیک انجام دهد [پاداش] آن را می‌بیند. ولی جواب داده شده است: وقتی این آیات را کنار آیات دیگر که صریحاً نفی اثر از اعمال نیک کفار می‌کنند - مثل آیه‌ی مورد بحث به ضمیمه‌ی روایاتی که از امامان علیهم‌السلام رسیده است - بگذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که کفار هیچگونه اجر اخروی از اعمال نیک دنیویشان نمی‌برند.

کاهش عذاب کفار به خاطر خدمت به مردم

ولی ممکن است خداوند در دنیا پاداش متناسب با اعمال نیکشان بدهد و یا به عذاب برزخی و محشریان تخفیف داده شود و یا سرانجام در جهنم باشند اما عذاب نبینند! چنان که درباره‌ی حاتم طایی - که مرد سخاوتمند و کافری بوده است - از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده که به پسرش عدی بن حاتم فرمود:

(دُفِعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ بِسَخَاءِ نَفْسِهِ)^۲

خداوند عذاب شدید را از پدرت به خاطر سخا و جود و بخشش برداشت.

و همچنین از حضرت امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: مرد مؤمنی از دست سلطان ستمگری فرار کرد و در یک کشور غیر اسلامی بر مرد مشرکی وارد شد و آن مرد مشرک او را پناه داد و پذیرایی کرد. وقتی آن مرد مشرک مرد، خطاب به او رسید: اگر در بهشت جایی برای مشرک بود، تو را در آن جا می‌دادم. حال، ای آتش او را بترسان؛ اما آسیب به او نرسان. آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: در هر صبح و شام از آن محیط برای او روزی آورده می‌شود. سؤال کردند: از بهشت؟ فرمود: از جایی که خدا خودش می‌داند.^۳

بشارت بزرگ مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

در این آیه هم می‌خوانیم:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ

۱- سوره‌ی زلزال، آیه‌ی ۷.

۲- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۰۷.

۳- نقل از بحار الانوار، چاپ کمپانی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۸۲.

جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا^۱؛

هر کس طالب [دنیای نقد و زندگی مادی] زودگذر باشد؛ ما آن مقدار از آن را که بخواهیم به هر کس اراده کنیم می دهیم؛ سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که در حالی که مذموم و رانده شده‌ی از درگاه خداست، در میان جهنم بماند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿۱۸﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾﴾^۲؛

کسانی که خواهان زندگی دنیا و آرایش آن می باشند، در همین دنیا [نتایج] اعمالشان را به آنها می پردازیم و آنان در آن ناقص نمی گردند [از حقتشان در دنیا کم داده نمی شوند؛ البته تا آنجا که اسباب و شرایط دیگر نیز مساعد در آید] اینان کسانی هستند که در آخرت، جز آتش چیزی برایشان نیست و آنچه در دنیا انجام داده اند [از کارهای نیک] از ارزش افتاده و باطل و بی فایده است.

در این آیه هم می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْآخِرَةَ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿۲۰﴾﴾^۳؛

هر کس کشت آخرت را بخواهد، در کشت او می افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن به وی می دهیم ولی در آخرت بهره‌ای برای او نخواهد بود!

از امام صادق علیه السلام منقول است:

﴿كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي حُطْبَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ﴾^۴؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فر او ان در فرمایشاتشان می فرمودند: ای مردم! دینتان، دینتان،

۱- سوره اسراء، آیه ۱۸.

۲- سوره هود، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- سوره شوری، آیه ۲۰.

۴- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۶۴.

در محافظت دینتان بکوشید که گناه در دین شما بهتر از عمل نیک در غیر
 دین شماست؛ چرا که گناه در دین شما آمرزیده می‌شود، اما عمل نیک در
 غیر دین شما مقبول نمی‌گردد!

این راستی یک بشارت بسیار بزرگی است که از زبان مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به ما
 رسیده است و ما را باید در حفظ و حراست دینمان به مراقبت بسیار وا دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ الشَّهِيدَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ؛
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى آبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ
 وَالْعَنُ أَعْدَائَهُمْ بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ؛
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَتَّظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ
 أَمْرِنَا خَيْرًا؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿١٩﴾ الْمَرَاتِ اللَّهُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ
يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

﴿٢٠﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

﴿٢١﴾ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا
أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ

آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد و این کار برای خدا دشوار نیست. و [آدمیان] همگی [در روز قیامت] در محضر خدا ظاهر می شوند آنگاه پیروان نادان به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم، حال آیا شما حاضرید برخی از عذاب خدا را از دوش ما بردارید؟ آنها می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم؛ اینک که کار گذشته است ما چه بی تابی کنیم و چه شکیبایی تفاوتی نخواهد داشت و راه نجاتی نیست.

بی ثمر بودن اعمال نیک کافران

در آیه ی گذشته، خداوند حکیم، گوشه ای از اوضاع قیامت را نشان داد که مردم

کافر، آن روز می بیند اعمال نیکی که در دنیا داشته اند، آنجا هیچ و پوچ گشته و مانند خاکستری که در یک روز طوفانی دستخوش تندبادی قرار گیرد و ذرات آن پراکنده گردد؛ اعمال نیک کافران نیز با توضیحی که عرض شد به خاطر کفرشان در عالم آخرت، هیچ اثر و ثمری نخواهد داشت!

﴿... لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ...﴾^۱

حقیقت سه مطلب در قرآن

آیاتی که امروز می خوانیم صحنه‌ی دیگری از قیامت را نشان می دهد و آن صحنه‌ی مخصوصه‌ی دوزخیان است. ابتدا از باب مقدمه‌ی سخن، مسئله‌ی حقیقت عالم خلق را بیان می کند. ما در قرآن سه مطلب داریم که به طور مکرر و مؤکد روی حقیقت آن تکیه شده است. اول: الله جل جلاله، دوم: قیامت. سوم: آفرینش آسمان‌ها و زمین و کل کائنات.

درباره‌ی ذات اقدس خودش فرموده است: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ...﴾^۲؛ و راجع به

آفرینش عالم می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ

لَأَتِيَةٌ...﴾^۳

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست نیافریده‌ایم، مگر بر اساس حق که هدف و غایتی از خلقت آنها منظور است و آن هدف و غایت، تحقق رستاخیز عظیم قیامت است که در صورت نبود قیامت، تمام دستگاه خلقت، دستگاهی لغو و بازیچه همچون بازیچه‌ی کودکانه خواهد بود.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۴

ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است برای بازی نیافریده‌ایم.

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

۲- سوره یونس، آیه ۳۲.

۳- سوره حجر، آیه ۸۵.

۴- سوره انبیاء، آیه ۱۶.

”أَلَمْ تَرَ...“ در قرآن یعنی دعوت به تفکر

در آیه‌ی مورد بحث امروز هم می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾؛

آیا ندیدی که خدا آسمان‌ها و زمین را بر اساس حق [و به منظور رساندن به

هدف و غایتی حکیمانه] آفریده است؟

البته رؤیت در اینجا، به معنای دیدن با چشم سر نیست! بلکه دیدن با چشم فکر و عقل منظور است که به حکم عقل، هیچگاه از خالق حکیم، آفرینش خالی از هدف صادر نمی‌شود و مخاطب در آیه ظاهراً پیامبر اکرم ﷺ است؛ لیکن در واقع عموم اندیشمندان عالم منظورند؛ زیرا آیه‌ی شریفه، دعوت به تفکر می‌کند و تفکر انحصار به پیامبر اکرم ﷺ ندارد. منتها آن حضرت، چون در رأس متفکران قرار گرفته است؛ تکریماً مخاطب به ظاهر، شخص رسول اکرم ﷺ است و به واقع عموم آدمیانند. مثلاً:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾؛^۱

آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمینند، برای خدا سجده می‌کنند...

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...﴾؛^۲

آیا ندیدی که خداوند، شب را داخل در روز و روز را داخل در شب می‌کند...؟

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾؛^۳

آیا ندیدی خدای تو با قوم عاد چه کرد؟

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾؛^۴

آیا ندیدی خدای تو با اصحاب فیل [که برای ویران کردن کعبه آمده

بودند] چه کرد؟

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۶.

۴- سوره‌ی فیل، آیه‌ی ۱.

حتمی‌الوقوع بودن قیامت از نگاه قرآن

و بعد از این که انسان عاقل در آفرینش حکیمانه و هدفدار بودن آسمان‌ها و زمین اندیشید و باورش شد که باید عالم دیگری در ماورای این عالم طبیعت تحقق یابد آنگاه به این فکر می‌افتد که آیا قدرتی هست که چنین عالمی را به وجود آورد؟ قرآن جواب می‌دهد آری، همان کس که شما آدمیان را آفریده است همو:

﴿إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛

او اگر بخواهد، تمام شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد!

چنان که در طول تاریخ، این کار را مکرراً انجام داده است؛ جمعیت‌ها آورده و نابود کرده و جمعیت‌های دیگری جای آنها نشانده است. آری؛ او می‌تواند این عالم طبیعت را با همه چیزش از بین ببرد و عالم دیگر به نام عالم قیامت تأسیس نماید.

﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ﴾؛

این کار بر خدا دشوار نیست. چنان که گفته است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ...﴾؛

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست نیافریده‌ایم؛ مگر بر اساس حق [و ایصال به غایتی متقن و به یقین، آن غایت متقن که قیامت است] به طور حتم خواهد آمد.

آنگاه آن قیامت حتمی‌الوقوع را به خاطر حتمیتش هم اکنون تحقق یافته جلوه داده و می‌فرماید: ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ تمام آدمیان از اولین و آخرین جمعاً برای خدا بارز شدند و حال آن که هنوز قیامت برپا نشده و آدمیان در صحنه‌ی قیامت بارز نشده‌اند و قاعدتاً باید گفته شود: ﴿يَبْرَزُونَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ در آینده بارز خواهند شد. ولی فرموده است: ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ همگی برای خدا بارز شده‌اند و این سبک خاصی است که قرآن کریم در مورد مسائل مربوط به قیامت دارد که آینده‌ی محقق‌الوقوع را، به صورت ماضی یعنی تحقق یافته بیان می‌کند. مثلاً در سوره‌ی یاسین می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۱

در صور دمیده شد و ناگهان اموات از قبرها برخاستند و شتابان به سوی پروردگارشان [برای رسیدگی به حساب] می‌روند.

ملاحظه می‌فرمایید صحنه‌ی حشر را مجسم می‌کند؟ آنگونه که گویی هم اکنون در صور و شیپور دمیده شده و خفتگان در دل خاک از قبرها برخاسته‌اند و شتابان به سوی موقوف حساب می‌روند.

در سوره‌ی زمر چند آیه پشت سر هم به همین کیفیت صحنه‌های متعدّد از قیامت را نشان می‌دهد:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾

در صور دمیده شد و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین بودند مردند... سپس بار دیگر در صور دمیده شد و ناگهان همگی به پا خاستند و در انتظار حساب و جزا هستند.

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ... وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ...﴾^۲

زمین به نور خدایش روشن شد و نامه‌های اعمال را پیش آوردند. پیامبران و شاهدان را حاضر ساختند و در میان آنها به حق داوری شد... و به هر کس، آنچه انجام داده است؛ بی هرگونه کم و کاست جزا داده شد...

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...﴾^۳

آنان که کافر شده‌اند؛ گروه‌گروه به سوی جهنم رانده شدند...

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا...﴾^۴

و آنان که تقوای الهی پیشه کرده‌اند؛ گروه‌گروه به سوی بهشت برده شدند...

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیات ۶۸ تا ۷۰.

۳- همان، آیه‌ی ۷۱.

۴- همان، آیه‌ی ۷۳.

﴿...وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۱؛

...نگهبانان بهشت به آنها گفتند: سلامٌ علیکم، خوش آمدید، داخل بهشت شوید و جاودانه در آن باشید.

معنا و مفهوم "بُرُوز" در آیه‌ی شریفه

در آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید:

﴿وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا﴾

بُرُوز به معنای ظهور بعدالخفاء است. رزمنده‌ای که میان صف ایستاده است در ردیف سربازان دیگر بروزی ندارد؛ اما همین که به دستور فرمانده از صف جلو آمد و وسط میدان مقابل حریف ایستاد، می‌گویند: بارز شد و به مبارزه‌ی با حریف پرداخت. در جنگ احزاب - که از سرنوشت‌سازترین جنگ‌های اسلامی است - عمرو بن عبدود - قهرمان نامدار مشرکان که برابر با هزار رزمنده‌اش می‌شناختند - به میدان آمده بود، رجز می‌خواند و نعره می‌کشید و «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» می‌گفت و حریف میدان می‌طلبید. در این موقع اسدالله الغالب امام علی بن ابیطالب علیه السلام با اشاره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از صف جلو رفت و رو در روی او ایستاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حالت تعبیر به بروز کرد و فرمود:

﴿بَرَزَ الْاِيْمَانُ كُلُّهُ اِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ﴾^۲؛

تمام ایمان، در مقابل تمام شرک بارز شد.

در پایان نبرد که عمرو بن عبدود با شمشیر علی علیه السلام از پا درآمد و ایمان بر کفر پیروز

شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ﴾^۳؛

یک ضربه‌ی علی در روز خندق، برتر و ثمربخش‌تر از عبادت جن و انس گردید.

منظور این که آیه‌ی شریفه هم از حضور آدمیان در روز قیامت تعبیر به بروز کرده

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۲۱۵.

۳- همان، جلد ۳۹، صفحه‌ی ۲.

و فرموده است:

﴿وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا﴾

همگی در روز قیامت در محضر خدا ظاهر خواهند شد.

البته هم اکنون نیز همگی در محضر خدا حاضرند؛ اما این حضور برای همه‌ی مردم ظهور ندارد! اکثر آدمیان خود را فعلاً همه کاره می‌دانند و خدا را اصلاً به حساب نمی‌آورند و داد ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ می‌زنند و قارون صفت ﴿... إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾^۱ می‌گویند!

دو صحنه‌ی مخاصمه در جهنم!

اما آن روز که ﴿یوم الدین﴾ است:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۱﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۲﴾ يَوْمَ لَا

تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿۳﴾﴾^۲

احدی آن روز اختیاردار احدی نخواهد بود و آن روز، فرمان، تنها فرمان خدا خواهد بود. آنجاست که همه خود را در محضر خدا بارز می‌بینند. ما در نماز خدا را به عنوان صاحب اختیار روز جزا می‌ستاییم ﴿مالک یوم الدین﴾؛ و حال آن که خدا هم اکنون نیز مالک هر دو سرا و صاحب اختیار دنیا و عقبی است. ولی این مالکیت در دنیا برای همه کس روشن نیست. در روز جزا برای همه کس روشن می‌گردد.

حالا ببینیم وقتی قیامت برپا شد و همگی در محضر خدا بارز شدند، چه صحنه‌هایی پیش می‌آید. در این آیات خداوند، دو صحنه را نشان می‌دهد که یکی صحنه‌ی مخاصمه‌ی جهنمیان با یکدیگر و دیگری مخاصمه‌ی شیطان با جهنمیان است. امروز مخاصمه‌ی دوزخیان با یکدیگر را می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا﴾

دو گروه آن روز مقابل هم می‌ایستند و هر یک به دیگری می‌گوید: تو باعث این

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

۲- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۷ تا ۱۹.

بدبختی امروز من شدی. گروهی که در دنیا مستکبر بوده‌اند و تفوق طلب و گروه دیگری ضعفا اما نه ضعف بدنی یا مالی، بلکه ضعف عقلی و ناتوانی فهمی که تحت تأثیر جاذبه‌ی ثروت و قدرت قرار می‌گیرند و دنباله‌رو می‌شوند و در هر زمان این دو گروه مستکبر و نادان که به هم می‌پیوندند، بدبختی‌ها برای جامعه‌ی بشری به بار می‌آورند. اقلیت مستکبر و اکثریت نادان، پیوسته منشأ هرگونه شرّ و فساد بوده‌اند و هستند.

دل پر خون امام امیرالمؤمنین علیه السلام از اکثریت نادان دنباله‌رو

امام امیرالمؤمنین علیه السلام دل پر خون از دست این گروه نادان دنباله‌رو داشت و از آنها تعبیر به همج می‌کرد. در لغت گفته‌اند همج به معنای مگس‌های کوچکی است که روی صورت و اطراف چشم‌های حیوانات از گوسفند و الاغ می‌نشینند و برمی‌خیزند. از کمیل نقل شده: یک شب امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و به صحرا برد. در طول راه با من هیچ حرفی نزد؛ همین که به بیرون شهر رسیدیم، آهی سرد از دل پردرد کشید و فرمود: ای کمیل!

(النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَي سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ)؛^۱

مردم سه دسته‌اند؛ دسته‌ای عالم ربّانی [که خود تربیت یافته‌ی در مکتب الهی و تربیت کننده‌ی دیگرانند] دسته‌ی دیگر؛ دانشجویانی که می‌خواهند در پرتو نور علم، راه به سوی خدا بیابند. اما دسته‌ی سوّم؛ مردم نادان کم خرد همج صفتی هستند که دنبال هر صدا می‌روند و با هر بادی خم می‌شوند؛ نه از نور علم عالمی بهره برده‌اند و نه تکیه به ستون محکمی از دارندگان علم و تقوا زده‌اند.

غرفه‌نشینان بهشتی ناظر مخاصمه‌ی جهنمیان

آری؛ همین دو گروه اقلیت مستکبر و اکثریت نادان بودند که سقیفه‌ی بنی ساعده را تشکیل دادند و علی علیه السلام ولی منصوب از جانب خدا را منزوی کردند و پسر ابی قحافه - ابوبکر

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷.

- را بر مسند خلافت جای دادند و امت اسلامی و بشریت را به خاک سیاه ذلت نشانند.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ؛

و باز، همین دو گروه بودند که واقعه‌ی هائله‌ی* عاشو را را به وجود آوردند و آن لگه‌ی ننگ را بر دامن تاریخ اسلام نهادند. در میان جهنم این دو گروه «پیشتاز» و «دنبالرو» با هم به محاصمه برمی‌خیزند که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴾^۱

این، یک واقعیت است که دوزخیان به تخاصم با یکدیگر می‌پردازند.

و چه تماشایی است تخاصم آتشیان که لذتی است برای غرفه‌نشینان بهشتی و عذابی است برای شقاوت‌مندان جهنمی! در سوره‌ی صافات، این جریان آمده است که پس از وصف زندگی غرق در لذت و بهجت بهشتیان می‌فرماید:

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴾ أ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أ إِنَّا لَمَدِينُونَ﴾^۲

آن غرفه‌نشینان بهشتی، با هم به صحبت می‌نشینند. یکی از میان جمع دوستان می‌گوید: من در دنیا هم‌نشینی داشتم به من [از روی استهزاء و تمسخر] می‌گفت: تو راستی باورت شده و این گفتار را تصدیق کرده‌ای که ما پس از اینکه مُردیم و در دل خاک پوسیدیم، مجدداً زنده می‌شویم و به کیفر و پاداش اعمال دنیوی خود می‌رسیم؟

این را می‌گفت و مسخره‌آمیز می‌خندید. آنگاه:

﴿قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُطَّلِعُونَ﴾ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتُرْدِينَ﴾ وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾^۳

* هائله: هول‌انگیز.

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۶۴.

۲- سوره‌ی صافات، آیات ۵۰ تا ۵۳.

۳- همان، آیات ۵۴ تا ۵۷.

می‌گوید: حال ای دوستان! آیا میل دارید [از همین جا سری به جهنم بکشیم و] از وی خبری بگیریم؟ در آن حال، او نگاهی به سوی جهنم می‌افکند و دوست دنیایی خود را در وسط جهنم می‌بیند؛ او را مخاطب ساخته صدا می‌زند: به خدا قسم، چیزی نمانده بود که مرا هم مانند خودت به سقوط و هلاکت درافکنی. اگر لطف و عنایت خدا شامل حالم نشده بود، اکنون من هم مانند تو در میان جهنمیان بودم.

لزوم دقت جوانان در انتخاب دوست

این آیات از قرآن هشدار می‌دهد که مخصوصاً برای جوانان که سخت مراقب خود باشید که به دام و کمند دوستان و هم‌نشینان ناباب نیفتید و خود را جهنمی نسازید! حضرت امام صادق علیه السلام به یارانش فرمود: فردا جهنمیان در میان جهنم، دنبال شما می‌گردند و می‌گویند: پس چه شدند و کجا رفتند آن کسانی که ما آنها را در دنیا مشرک و منحرف از دین می‌دانستیم و از اشرار می‌پنداشتیم که در قرآن آمده است:

﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾^۱؛

می‌گویند: چه شده است و چرا ما کسانی را که از اشرار می‌شمردیم، اینجا آنها را در میان جهنم نمی‌بینیم؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، مقصودشان شما هستید که گروهی شما را اکنون از اشرار می‌پندارند ولی به خدا سوگند آن روز شما در غرفات بهشتی شاد و خرم هستید در حالی که آنها در میان جهنم دنبال شما می‌گردند و نمی‌یابند.^۲

استمداد گروه دنباله‌رو نادان از گروه پیشتاز مستکبر در جهنم! خوب حال گروه پیشتاز مستکبر و گروه دنباله‌رو نادان در میان جهنم چه مخاصمه و گفتگویی دارند؟

﴿فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۶۲.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۶۷.

مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛

گروه دنباله‌رو نادان به گروه پیشتاز مستکبر می‌گویند: ما در دنیا پیروان شما بودیم. آن همه خدمات و فداکاری‌ها برای شما داشتیم و به خاطر همان فداکاری‌ها نسبت به شما، امروز این چنین بدبخت و مبتلا به عذاب خدا شده‌ایم. حال آیا می‌شود [در عوض آن خدمات امروز به داد ما برسید و] برخی از این عذاب‌های ما را بر خودتان بپذیرید؟

﴿قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ﴾؛

آنها می‌گویند اگر خدا ما را [به راه نجات از عذاب] هدایت کرده بود، ما هم شما را [به آن راه] هدایت می‌کردیم.

ممکن است مقصودشان این باشد که خدا ما را در دنیا به راه راست هدایت نکرد و ما هم شما را هدایت نکردیم. این بهانه‌جویی هر گنهکاری است که کار خود را توجیه می‌کند و تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد. شیطان هم می‌گفت:

﴿...فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛^۱

...[خدا یا!] تو مرا اغوا کرده و گمراه نمودی؛ اینک من هم سر راه آدمیان می‌نشینم و گمراهشان می‌کنم.

مستکبران نیز در رو جزا گناه خود را به پای خدا می‌گذارند و می‌گویند: خدا ما را گمراه کرد و مجبور در ضلالت بودیم و از خود اراده‌ای نداشتیم و حال آن که خدا فرموده است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛^۲ ما انسان را به راه مستقیم هدایت کردیم؛ عقل و اراده و اختیار به او دادیم و سر دو راهی بهشت و جهنم نشانده و اعلام کردیم انتخاب هر یک از این دو راه در اختیار تو است؛ حال که با اختیار خود راه جهنم را برگزیده و سر از جهنم در آورده‌اند، با کمال وقاحت می‌گویند: تقصیر ما چیست؟ اگر خدا هدایت‌مان کرده بود، ما هم شما را هدایت می‌کردیم. بعد که می‌بینند این بهانه‌تراشی‌ها اثری ندارد می‌گویند:

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶.

۲-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحِيصٍ﴾؛

کار از اینها گذشته است؛ دیگر چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی، هر دو درباره‌ی ما یکسان است و راه نجاتی نخواهیم داشت.

اذعان به ولایت مطلقه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام مجوز ورود به بهشت

حاصل اینکه خداوند حکیم، برای حفظ نظام آفرینش، به گونه‌ای که عالم انسان در این نظام به غایت مطلوبه‌ی از خلقتش نائل شود؛ سنت و مقرراتی تکویناً و تشریحاً قرار داده و عالم انسان را نیز از آنها آگاه ساخته است و لذا بر بندگان است که زندگی خود را با آن مقررات تطبیق نمایند تا به سعادت ابدی که غایت مطلوبه‌ی از خلقتشان می‌باشد نائل شوند. از جمله‌ی آن سنت‌ها اینکه سعادت در عالم پس از مرگ، متوقف بر تحصیل ایمان به مبدأ و معاد و انجام عمل صالح در این دنیا است به گونه‌ای که نه ایمان خالی از عمل صالح کافی در نجات انسان در عالم آخرت است و نه عمل صالح خالی از ایمان؛ از این رو در آیه‌ی پیشین خواندیم که فرموده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ...﴾؛

کافران از آن نظر که ایمان به مبدأ و معاد ندارند، اگر اعمال نیکی هم داشته باشند، در سرای پس از مرگ؛ از آن اعمالشان هیچ بهره‌ای نخواهند برد و همچون خاکستر واقع شده‌ی در معرض تندباد در یک روز طوفانی بی‌ثمر خواهد شد. این سنت خداوند درباره‌ی کفار است که به اعمال نیک خالی از ایمانشان، ترتیب اثر نخواهد داد؛ اما همین خداوند حکیم، سنتی هم درباره‌ی مسلمانان دارد و به آنها نیز اعلام کرده که برای نجات شما از عذاب خدا در عالم آخرت و رسیدن به بهشت تنها ایمان و عمل صالح کافی نیست، بلکه این ایمان و عمل صالح، وقتی نجات‌بخش از عذاب خدا و رساننده‌ی به رضوان خداست که از طریق اهل بیت و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان دیگر از فرزندان معصومش علیهم السلام به دست آمده باشد و ولایت آن اولیای منصوب از جانب خدا در ردیف ایمان به توحید و معاد پذیرفته شده باشد. اینک به این آیه از قرآن توجه فرمایید:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۱

حقیقت این که، من کسی را مشمول غفران خود می‌سازم که [از شرک و کجروی] توبه کند و ایمان [به خدا و رسول و معاد] بیاورد و عمل شایسته‌ای انجام بدهد و سپس [علاوه بر همه‌ی اینها یا بالاتر از همه‌ی اینها] راه بیابد و هدایت را بیذبرد.

آیه‌ی شریفه با کمال وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که شمول مغفرت درباره‌ی مؤمن تائب صالح‌العمل، مشروط به "اهتداء" و راه‌یابی است. یعنی تنها ایمان و عمل صالح و توبه‌ی از گناه، آدمی را مشمول غفران خدا و اهل نجات از عذاب نمی‌سازد! بلکه تمام اینها وقتی مؤثر در نجات و سعادت انسان است که از راه مخصوصی که خدا مقرر فرموده است تحصیل شود و از درب معینی که حضرت غفار آن را باب‌الورود به دارالسلام مشخص نموده است آدمی داخل گردد و آن راه و آن در به حکم روایات صادره‌ی از رسول خدا و امامان معصوم علیهم‌السلام اذعان و اقرار به ولایت مطلقه‌ی امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندان معصومش علیهم‌السلام می‌باشد.

ضمن یک حدیث طولانی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است این جمله آمده که آن حضرت خطاب به علی علیه‌السلام می‌فرمود:

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْكَ وَ لَنْ يَهْتَدِيَ إِلَى اللَّهِ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْكَ وَ إِلَى وَلَايَتِكَ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ... وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى يَعْنِي إِلَى وَلَايَتِكَ﴾^۲

به یقین از راه خدا منحرف شده است کسی که از تو [ای علی] منحرف گشته است و هرگز راه به سوی خدا نخواهد یافت آن کسی که راه به سوی تو و ولایت تو نیافته است... و آن گفته‌ی پروردگار من است که من آمرزنده و غفارم نسبت به کسی که تائب و مؤمن صالح‌العمل و راه یافته باشد.

یعنی به سوی ولایت تو راه یافته باشد.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۲.

۲- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۰، حدیث ۳.

مقصود از "اهداء" در آیه‌ی شریفه

داوود بن کثیر رقی (از روایان حدیث) می‌گوید:

(دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ إِنِّي لَعَفَاؤُ
لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى فَمَا هَذَا الْاِهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ
الْاِيْمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَقَالَ مَعْرِفَةُ الْاِيْمَةِ وَ اللّٰهُ اِمَامٌ بَعْدَ اِمَامٍ)؛^۱

داخل شدم بر امام صادق علیه السلام و گفتم: من فدای شما شوم؛ مقصود از اهداء در آیه‌ی «انی... اهتدی» که بعد از توبه و ایمان و عمل صالح آمده است، چیست؟ فرمود: به خدا قسم مقصود از اهداء، معرفت و شناخت امامان یکی پس از دیگری است!

در روایت دیگر از حضرت امام باقر علیه السلام ذیل همین آیه آمده است:

(أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ لَا الْاِيْمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ
حَتَّى اهْتَدَى)؛

آیا نمی‌بینی که خدا چگونه شرط کرده است به طوری که نه توبه به حال انسان نفعی دارد و نه ایمان و عمل صالح تا آن که مُهْتَدِي گشته و راه بیابد؟

سپس فرمود:

(وَ اللّٰهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ)؛

به خدا سوگند، اگر [کسی تمام آنچه را که در قوه و قدرت خود دارد به کار اندازد و] با جدّ و جهد تمام بکوشد تا کاری [از کارهای نیک] را انجام بدهد، مقبول در نزد خدا نخواهد شد تا آن که راه بیابد!

راوی گوید:

(قُلْتُ اِلَى مَنْ - جَعَلَنِي اللّٰهُ فِدَاكَ -)؛

گفتم: به سوی چه کسی راه بیابد - خدا مرا فدای شما گرداند - .

(قال: اَلَيْسَا)؛^۲ فرمود: به سوی ما.

۱- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۴۰، حدیث ۱۰.

۲- همان، حدیث ۴.

در روایت دیگری از همان بزرگوار رسیده:

(ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وِلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ)؛

راه یابی به "ولایت ما اهل بیت" منظور است.

آنگاه فرمود:

(فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عُمُرَهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ

يَحِيَّ بَوْلَايَتِنَا لَأَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ)؛^۱

به خدا سوگند، اگر مردی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام [در

مسجد الحرام و در جوار کعبه] به عبادت خدا بپردازد و سپس بمیرد در حالی

که با ولایت ما همراه نباشد به طور حتم خدا او را با صورت در میان آتش

سرنگون خواهد ساخت!

شرط عبودیت: حذف منیت، لزوم تبعیت

خداوند متعال به شیطان فرمود: در مقابل آدم سجده کن؛ گفت: من برای آدم سجده

نمی‌کنم اما برای خودت تا بخواهی سجده می‌کنم!

در نهج البلاغه آمده است که شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود.^۲ به هر

حال خدای تعالی به او فرمود:

(عِبَادَتِي مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ)؛^۳

عبادت من از راهی که خودم خواسته‌ام [باید انجام شود] نه از راهی که تو

خواسته‌ای!

عبادت من سجده‌ی بر آدم است. به مسلمانان هم گفته‌اند: آن دینی دین من و آن

اسلامی، اسلام است که سر به آستان علی و آل علی عليهم السلام نهاده انجام شود که:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ

۱- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی طه.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۲.

۳- بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه‌ی ۲۷۴.

الإِسْلَامَ دِينًا...»^۱

امروز [روز نصب علی به ولایت امت] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر

شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین پسندیدم...

با انحراف از علی علیه السلام نه دینتان دین من است و نه اعمال نیکتان از نماز و روزه و حج

و...مقبول درگاه من است. در آیه‌ی:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾؛

ملاحظه می‌فرمایید: شرط اهداء، پس از سه شرط توبه و ایمان و عمل صالح و

با ﴿ثُمَّ﴾ هم آمده است! از نظر اهل تحقیق، اشاره به «اصالت شرط اهداء» است و تباعد^{*} در

رتبه و فضیلت را افاده می‌کند. همان گونه که در سوره‌ی بلد پس از ذکر ﴿عِتْقُ﴾ و ﴿إِطْعَامُ﴾ به

عنوان راه وصول به سعادت، سخن از ایمان با کلمه‌ی ﴿ثُمَّ﴾ به میان آمده و فرموده است:

﴿فَكَرَّرَبَّةٍ ﴿۱۰﴾ أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ... ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۲

با اینکه مسلم است که ایمان، تقدّم وجودی بر ﴿عِتْقُ﴾ و ﴿إِطْعَامُ﴾ به عنوان عبادت

دارد؛ زیرا در زمینه‌ی ایمان است که هر عمل خیری جنبه‌ی عبادت پیدا می‌کند و لذا این

تأخّر در ذکر و همراه بودن با ﴿ثُمَّ﴾ دلالت بر تقدّم رتبی و اصالت ایمان دارد! در آیه‌ی:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾؛

نیز ﴿ثُمَّ اهْتَدَى﴾ که هم تأخّر در ذکر و هم تقارن با ﴿ثُمَّ﴾ دارد، دلالت بر اصالت

اهداء و راه‌یابی به ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله می‌کند!

راه نجات، ایمان به مبدأ و معاد و پذیرش ولایت علی و آل علی علیهم السلام

خلاصه اینکه خدا - خالق عالم و آدم - به کافران اعلام کرده که ای کافران! اگر

بخواید در عالم آخرت بهشتی شوید، باید ایمان به مبدأ و معاد عالم بیاورید. تنها اعمال

نیکتان نجات‌بخش شما در آن سرا نخواهد بود! به مسلمانان نیز اعلام کرده که ای مسلمانان!

شما هم اگر بخواید در عالم آخرت بهشتی شوید، باید تن به ولایت علی و آل علی علیهم السلام

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

* تباعد: برجستگی.

۲- سوره‌ی بلد، آیات ۱۳ تا ۱۷.

بدهید و دستورات دستان را از آنها بگیرید. تنها اعمال نیکتان از هر قبیل که باشد نجات بخش شما در آن سرا نخواهد بود!

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...﴾^۱

... و بگو این حقیقتی است از سوی پروردگارتان، حال، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد...

در این گونه موارد، در برخی اذهان این سؤال طرح می شود: پس چرا مسئله ی ولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام با این اصالت که در دین دارد؛ در قرآن با صراحت تمام مطرح نشده است؟

جواب این سؤال در مباحث گذشته مکرراً عرض شده است که ذکر صریح اسامی امامان علیهم السلام در قرآن، سبب تحریف قرآن از سوی حاکمان بی ایمان می شد و این تنها سند آسمانی نبوت، لکه دار گشته و از حجیت می افتاد و در نتیجه اسلام از اساس منهدم می گردید و لذا روی این مصلحت بسیار مهم و حیاتی، آیات مربوط به ولایت اهل بیت علیهم السلام در لابه لای آیات مربوط به موضوعات دیگر به گونه ی سخن سر بسته گویی آمده است. آنگاه به کمک قرائن از آیات و روایات تفهیم و تبیین مقصد شده است. می گویند: مگر خدا وعده ی حفظ قرآن نداده و فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

ما قرآن را نازل کرده ایم و خودمان نگهدار و پاسدار آن خواهیم بود.

عرض می شود: آری، اما این حقیقت را نیز فرموده اند که:

﴿أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ﴾^۳

خداوند، پیوسته کارها را از طریق اسباب عادی خاص به خودشان انجام می دهد.

از جمله ی طرق و اسباب عادی حفظ قرآن از تحریف، همین سر بسته گویی در

آیات مربوط به ولایت است که انجام شده و نتیجه بخش هم گشته است. پس آیه ی ﴿ثُمَّ

۱- سوره ی کف، آیه ی ۲۹.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ی ۹۰.

اَهْتَدَى﴾ بسیار روشن نشان می‌دهد که دین‌شناسی و دینداری و سرانجام نیل به سعادت ابدی، راه مخصوص و مشخصی دارد و هر مسلمانی موظف است آن راه را بیابد و آن راه اگر چه در صریح قرآن به جهت خاصی که اشاره کردیم ارائه نشده است لیکن به کمک بیاناتی که از رسول خدا ﷺ و امامان علیهم‌السلام رسیده است نشان داده شده است که آن، ولایت اهل بیت رسول ﷺ می‌باشد و بس!

حضرت فاطمه علیها السلام حجت خدا بر امامان معصوم علیهم‌السلام

ایام فاطمیه است و همه جا سخن از جلالت و عظمت فاطمه علیها السلام آن یگانه یادگار رسول خدا ﷺ در میان است. این جمله‌ی بسیار پرمحتوا را از حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام بشنویم که فرموده است:

(نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنَا)؛^۱

ما امامان، حجت‌های خدا بر خلق خدا هستیم؛ اما جدّه‌ی ما فاطمه حجت خدا بر ما امامان است.

این مقام آن چنان بلند و رفیع است که چشم فکر و عقل از درخشش پرتوی از اشعه‌ی تابناک آن خیره می‌شود و به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿...يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ﴾؛^۲

...چشمت به سوی تو باز می‌گردد در حالی که خسته و ناتوان و از تصوّر جلالت آن مقام متحیر و سرگردان است!

امام عصر علیهما السلام: من از مادر خود الگو می‌گیرم!

نظیر این بیان از یکی از توقیعات حضرت بقیة الله الاعظم امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده که فرموده است:

(وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛^۳

در [زندگی] دختر رسول خدا برای من سرمشق نیکویی است!

۱- تفسیر اطیب البیان، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۲۶.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰، ضمن حدیث توقیع ۹.

یعنی من از مادرم در کار خودم الگو می‌گیرم؛ همان گونه که خدا راجع به رسول
اکرمش ﷺ فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۱

برای شما [آدمیان] در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکویی است...

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که خود مصلح کل عالم و احیا کننده‌ی اهداف
مقدّسه‌ی تمام انبیاء و مرسلین علیهم السلام است، می‌فرماید: فاطمه‌ی رسول خدا ﷺ اُسْوَهُ و
سرمشق نیکوی من است و لذا چه به جا فرموده‌اند که فاطمه علیها السلام خود، سرّی از اسرار
ربّ العالمین است!! و به همین جهت از تمام عالمیان در حجاب است و جز خالقش، کسی
آگاه از حقیقت او نمی‌باشد! در قرب منزلت او نسبت به خالقش همین بس که رسول
خدا ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا﴾؛

خشم فاطمه، خشم خدا و خشنودی او خشنودی خداست.

معنادار بودن این عبارت که: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام!!

و لذا ضمن خطبه‌ی شورانگیزش که در مسجد مدینه در مجمع مهاجرین و انصار
القاء فرمود و دستگاه حاکم جبار را به پای محاکمه کشید فرمود:

﴿أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ﴾؛ ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام.

مردم که می‌دانستند او فاطمه است؛ اما این فاطمه در اثنای سخن، معنادار بود! یعنی

مردم من همان فاطمه‌ام که رسول خدا ﷺ که:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲

از روی هوا و هوس حرفی نمی‌زند و جز وحی خدا سخنی نمی‌گوید.

درباره‌ی من گفته است: خشم من، خشم خدا و رضای من رضای خداست! اینک

که من در مقام اعتراض به دستگاه حاکم به سخن ایستاده و اظهار خشم می‌کنم همین

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

خود دلیلی است روشن و سندی است مُتَقِن بر باطل و غاصب بودن این حکومت.

(أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ)؛

آیا از روی عمد و قصد کتاب خدا را رها کرده و آن را به پشت سرتان انداخته اید؟

در پایان فرمود:

(أَلَا وَ قَدْ قُلْتُمْ مَا قُلْتُمْ عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخِدْلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ)؛

هان! آگاه باشید که من، آنچه لازم بود گفتم و در عین حال می‌دانم از شما نصرتی حاصل نخواهد شد. این هم سرریزی از اندوه دلم بود که اظهار کردم و اتمام حجتی بود که انجام دادم و رفتم.

آری، با قلبی آتشین به مسجد رفت و با روحی افسرده و غمگین به خانه برگشت!

حوادث جانسوز دیگر پیش آمد و بستری شد. دیگر از بستر برنخاست!

(ذَابَ لَحْمُهَا وَ جَفَّ جِلْدُهَا عَلَىٰ عَظْمِهَا)؛

گوشتش آب شد و پوستش به استخوان چسبید.

تاروی که کودکانش پریشان حال به سوی مسجد دویدند ای پدر! بیایی مادر شدیم!!

علی آن قهرمانی که در مقابل هیچ حریفی از پانینتاده بود وقتی کودکانش را دید گریان رو به مسجد می‌آیند؛ آن چنان دگرگون شد که از پا درآمد و بیهوش شد!! به هوشش آوردند. چند بار بین راه نشست تا به خانه رسید و دید چراغ خانه اش خاموش شده است...

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ فَاطِمَةُ الزَّكِيَّةُ؛

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ؛

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل

خاتمة امرنا خيراً؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٢٢﴾ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ
وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ
فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَمْؤَا أَنْفُسِكُمْ مَا أَنَا
بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا
أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
﴿٢٣﴾ وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

و شیطان هنگامی که کار تمام می شود [در مقام تخاصم با دوزخیان برآمده] می گوید خدا به شما وعدهی حق داد [اعتنا به آن نکردید] و من به شما وعده دادم [آن را پذیرفتید] و من تخلف کردم و [حال آن که] من بر شما هیچگونه تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید. بنابراین مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید [اکنون] نه من می توانم فریادرس شما باشم و نه شما می توانید فریادرس من باشید. من نسبت به شرک شما دربارهی خودم که از پیش داشتید [و مرا همردیف خدا در اطاعت قرار دادید] کفر می ورزم مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند داخل باغهایی از بهشت جاودان می شوند که نهرها از زیر درختانشان در جریان است و به اذن پروردگارشان برای همیشه در آن می مانند و تحیت آنها در آنجا سلام است.

دو صحنه‌ی مخاصمه در جهنم

ذیل آیات گذشته عرض شد: خداوند حکیم، دو صحنه از صحنه‌های دردناک جهنمیان را نشان داده است تا تنبیه^{*} برای ما مدعیان پیروی از قرآن باشد و مبادا طوری زندگی کنیم که مبتلا به آن صحنه‌های دردناک جهنمی بشویم. صحنه‌ی اول، صحنه‌ی مخاصمه‌ی جهنمیان با خودشان است.

﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ﴾^۱

این حقیقتی است که اهل آتش، باهم به گفتگوی خصمانه می‌پردازند و هر کدام می‌خواهد مسئولیت جهنمی شدن را به گردن دیگری بیندازد و خودش را بی‌تقصیر معرفی کند.

صحنه‌ی دیگر صحنه‌ی مخاصمه‌ی شیطان با جهنمیان است. راجع به مخاصمه‌ی اول توضیح داده شد که در آن مخاصمه، یک طرف مستکبران گردنکش هستند و طرف دیگر به فرموده‌ی قرآن «ضعفا» یعنی مردمی ضعیف‌العقل کم‌خرد که مجذوب ثروت ثروتمندان و مرعوب قدرت قدرتمندان می‌شوند، دنبال زوردارها و پولدارها به راه می‌افتند و زنده‌باد و مرده‌باد می‌گویند از این‌ها در قرآن تعبیر به «ضعفا» و در نهج‌البلاغه تعبیر به «همج رعاء» شده است.

(أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ)^۲

همچون مگس‌های کوچک که اطراف چشم و گوش الاغ می‌نشینند و برمی‌خیزند دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی خم می‌شوند. نه از علمی برخوردارند و نه تکیه به ستون محکمی از بزرگان عالم زده‌اند.

مخاصمه‌ی پیشروان مستکبر با پیروان خود در جهنم

آیات دیگری از قرآن راجع به این مخاصمه داریم که بد نیست برخی از آنها را هم برای عبرت‌انگیزی بخوانیم:

* تنبیه: بیداری.

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۶۴.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷.

﴿...وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾^۱؛

...روزی برسد که متجاوزان [از مرز بندگی] ببینند تمام قوه و قدرت در دست خدا و او شدیدالعذاب است.

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^۲؛

در آن هنگام، پیشروان مستکبر، از دنباله‌روهای خود بیزاری می‌جویند و از یک سو عذاب خدا را و از دیگر سو، کوتاه شدن دستشان را از همه جا می‌بینند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا...﴾^۳؛
 و [در آن حال دنباله‌روها] می‌گویند: ای کاش بار دیگر ما به دنیا برمی‌گشتیم تا [از این پیشروهای بی‌وفا] بیزاری جویم آن چنان که این‌ها امروز از ما بیزاری جستند...

﴿...كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۴؛

...آری این چنین خدا اعمال آنها را به صورت حسرت‌انگیز به آنان نشان می‌دهد و هیچگاه آنان از آتش جهنم خارج نخواهند شد.

﴿...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا...﴾؛
 ...هر زمان گروهی وارد جهنم می‌شوند، گروه دیگر را لعن می‌کنند تا همگی با ذلت در آن جا می‌گیرند...

در این هنگام:

﴿...قَالَتْ أَخْرَاهُمِ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ...﴾؛

۱-سورہ یقره، آیه ۱۶۵.

۲-همان، آیه ۱۶۶.

۳-همان، آیه ۱۶۷.

۴-همان.

گروه دنباله‌رو درباره‌ی گروه پیشرو می‌گویند: خدا یا! این‌ها بودند که ما را گمراه ساختند؛ حال ای خدا، آنها را دو برابر عذاب کن. [یک عذاب برای گمراهی خودشان و عذاب دیگر برای گمراه کردن ما].

﴿... قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۱

... [خدا] می‌گوید برای هر دوی شما عذاب دو برابر هست ولی شما نمی‌دانید!

زیرا اگر آنها شما را گمراه کردند شما هم در همان راه، آنها را حمایت نموده، بر خود و دیگران مسلط‌شان ساختید! این صحنه‌ی مخاصمه‌ی دوزخیان با یکدیگر بود.

و اما مخاصمه‌ی شیطان با دوزخیان

صحنه‌ی تخاصم شیطان با دوزخیان را در این آیه می‌خوانیم: ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...﴾؛ کلمه‌ی شیطان به معنای موجود شریر و خبیث، وسوسه‌انگیز و مضرّ است. حال ممکن است جنّی یا انسی باشد. انسان مضرّ وسوسه‌انگیز هم شیطان است. در سوره‌ی ناس می‌خوانیم:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿۴﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۵﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿۶﴾﴾

پناه بر خدا می‌بریم از شرّ وسواس خناس. از شرّ وسوسه‌گری که گاه آشکار و گاه پنهان می‌شود: ﴿مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾؛ آن وسواس خناس، ممکن است از طایفه‌ی جنّ باشد و ناپیدا که از درون آدمی را وسوسه می‌کند و ممکن است از طایفه‌ی انس باشد، در قیافه‌ی دوست و رفیق و فامیل از گویندگان و نویسندگان و... به اصطلاح آقایان طلبه‌ها می‌شود گفت: نسبت میان شیطان و جنّ، نسبت عموم و خصوص من وجه است که دو ماده‌ی افتراق و یک ماده‌ی اجتماع دارد که ممکن است جنّ باشد و شیطان نباشد مثل جنّ مؤمن - چون طایفه‌ی جنّ همانند طایفه‌ی انس، مؤمن و کافر و فاسق و متقی دارند. حال جنّ مؤمن، جنّ هست؛ اما شیطان نیست و ممکن است شیطان باشد و جنّ نباشد. مثل انسان خبیث وسوسه‌گر که شیطان هست اما جنّ نیست و ممکن است هم شیطان باشد و هم جنّ

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۷.

مثل ابلیس که هم جنّ است و هم شیطان و فرق میان شیطان و ابلیس این است که «شیطان» به اصطلاح ادبی اسم جنس است و به هر موجود شریر و خبیثی اطلاق می‌شود اما «ابلیس» اسم شخص است و فرد مشخصی از شیاطین و سردسته‌ی آنان است و همان است که با حضرت آدم ابوالبشر علی‌الطرف بوده است:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ آنها سجده کردند؛ تنها ابلیس امتناع کرد و کبر ورزید و از کافران شد.

ابلیس از طایفه‌ی جنّ بود

داستان ابلیس هم واقعاً داستان عجیبی است! او ابتدا عابد و ساجد بود تا آنجا که از کثرت عبادت، آن چنان ترقّی کرد که با آن که از طایفه‌ی جنّ بود، ملک نبود. در صف فرشتگان قرار گرفت و به همین جهت وقتی امر به سجود در برابر آدم از جانب خدا صادر شد، او را هم شامل گردید:

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...﴾^۲

این جمله‌ی «کان من الجنّ» احتمالاً در مقام دفع این شبهه است که ملائکه معصومند و هرگز از اطاعت فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند. پس چگونه ابلیس سرپیچی کرده است؟

در جواب می‌فرماید: او ملک نبود، از طایفه‌ی جنّ بود. جنّ نیز مانند انسان مکلف به تکالیف الهیه می‌شود و گاهی مطیع و گاهی عاصی می‌گردد. ابلیس هم از طایفه‌ی جنّ بود و بر اثر کثرت عبادتش - که در نهج البلاغه شش هزار سال نشان داده شده است^۳ - ارتقای مقام پیدا کرد و در جرگه‌ی ملائکه قرار گرفت و همچون ملائکه مأمور به سجده در برابر آدم شد؛ ولی نتوانست این شرف هم طراز بودن با فرشتگان را برای خود نگه

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴.

دارد؛ تکبّر و ورزید و مطرود از جوار رحمت حق گردید.

معرفی سه موجود نامرئی در قرآن

در قرآن کریم سه نوع از موجودات نامرئی و پنهان نشان داده شده است:

۱- موجودات شریف و نافع و خیرانگیز به نام ملائکه:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا...﴾؛^۱

ستایش از آن خدایی است که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است؛ خدایی که فرشتگان را رسولانی قرار داد...

اعتقاد به وجود ملائکه، در ردیف اعتقاد به خدا و پیامبران و قیامت قرار داده شده است.

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ

مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾؛^۲

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده است و

مؤمنان نیز، به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و رسولانش ایمان آورده‌اند...

۲- موجودات خبیث و مضرّ و مفسد و شرانگیز به نام شیاطین:

﴿...إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...﴾؛^۳

...شیاطین، به دوستان خود مطالبی [مخفیانه] القا می‌کنند...

۳- موجوداتی که مانند بشر، بد و خوب و مؤمن و کافر و مضرّ و نافع دارند به نام جنّ:

﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾؛^۴

[ای رسول! بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فرا

داده‌اند و سپس گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم.

صرف ندیدن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست

حال که ما مسلمانیم و مؤمن به صدق و حَقّانیت قرآن، دلیل قاطع بر وجود این

۱- سوره فاطر، آیه‌ی ۱.

۲- سوره بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

۳- سوره انعام، آیه‌ی ۱۲۱.

۴- سوره جن، آیه‌ی ۱.

موجودات داریم و دلیل ما همان وحی خدا و اخبار خالق عالمیان است و بدیهی است که روشن ترین دلیل بر محتویات یک ساختمان، گفتار سازندهی آن ساختمان است که:

(رَبُّ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ)؛

صاحب خانه، آگاه تر از همه کس به محتویات خانه اش می باشد.

صرف ندیدن شیطان و جنّ و ملک دلیل بر نبودن آن نمی باشد. ما از معده و روده ی خود بی خبریم، آنگاه چگونه می توانیم درباره ی آنچه در درون این عالم موجود است داوری کرده و نفی و اثباتی بنماییم؟!

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

پشه ای از میان لجن تولید گشته، بال و پری باز کرده و روی برگ درخت چنار پانصد ساله ای از میان باغ پر از درخت های کهنسال فراوان نشسته و می خواهد درباره ی آن درخت چنار و آن باغ و باغبان آن باغ نظر بدهد و کمّ و کیف آنها را تشریح و در مورد میوه و محصولشان نفی و اثباتی بنماید! داوری کردن بشر تولید گشته ی از نطفه و تبدیل شونده به جیفه* درباره ی این عالم بزرگ و نفی و اثبات محتویات آن، روی فکر ناتوان خویش، از قبیل همان داوری پشه درباره ی آن چنار و آن باغ است. در صورتی که:

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

ایمان به غیب اساسی ترین اصل اعتقادی

انسان عاقل، آن است که پس از شناختن و معتقد شدن به وجود خالق حکیم علیم قدیر عالم، خاضع در مقابل وحی او و تسلیم گفتارش شود. اوست که می گوید: من انواع گوناگون از موجودات نامرئی به نام شیطان و جنّ و ملک آفریده ام که از دید شما پنهانند. اساساً اصلی ترین اصول اعتقادی ما به حکم عقل، ایمان به «غیب» است که این عالم حسّ و طبیعت در هستی خود، متکی به عالمی غایب از حسّ و پنهان از عالم طبع است. در همین ساختمان وجود خود می یابیم که این بعد جسمانی و محسوس ما، متکی به بُعد دیگری به نام «روح» است که حقیقت ذات ما و غایب از حسّ است! این عالم کبیر

* جیفه: مردار.

نیز در ماوراء بُعد جسمانی اش حقیقت حقّه‌ای را واجد است که ذات اقدس الله جل جلاله است و غایب از حسّ و پنهان از عقل ما. در پرتو نور ذات اقدس او مصادیق دیگری از غیب وجود دارند که ما ایمان و اعتقاد به وجود آنها داریم اگر چه از دید ما پنهانند. ما ایمان به وحی و نبوت و امامت و برزخ و محشر داریم که همه از مصادیق غیبند. اعتقاد به وجود اقدس امام حجّة بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - داریم که هم اکنون به اذن خدا عهده دار تدبیر امور عالم و غایب از حسّ است. آقایان جوانان عزیز باید متوجّه این نکته باشند که به هنگام مباحثه با کسی - در مسائل مربوط به معارف - ابتدا باید اعتقاد به عالم غیب را در فکر و ذهن او به وجود بیاورند، آنگاه به مسائل دیگر از معارف - از وحی و نبوت و امامت و شفاعت و معراج و جنّ و شیطان و ملک - بپردازند و گرنه بحث با یک فرد مادی مسلک منکر عالم غیب در این سنخ از مطالب، بی نتیجه خواهد بود!

درک ضعیف بشر از میکروب در هزار سال قبل

آری، باید اوّل به او فهماند که صرف دیده نشدن و پنهان بودن چیزی از حسّ، دلیل بر موجود نبودن آن نمی باشد. قرن ها بر بشر گذشت که اطلاع از وجود میکروب های مضرّ وبا و آبله نداشت! در حالی که این موجودات نامرئی از همه طرف او را احاطه کرده بودند و افراد بسیاری را علیل و کور و آبله گون می نمودند و جمعیت ها با میکروب وبا می مردند! آثارشان در زندگی آدمیان در جسم و جانشان کاملاً پیدا و خودشان ناپیدا بودند! در همان ازمه و اعصار که بشر از وجود میکروب ها و ویروس ها و دیگر موجودات پنهان بی خبر بود، شارع مقدّس اسلام از آنها خبر داشت و با دادن دستورات غذایی و بهداشتی و صادر کردن احکام طهارت و نجاست، افراد بشر را از تماس با آنها بر حذر می داشت و از ابتلا به آثار شومشان مصونیت می داد!! می گفت: بول و غائط نجس است، مردار و خون نجس است، سگ نجس است و آب دهانش پلید که اگر به ظرفی برسد تطهیر آن تنها با آب محقّق نمی شود و باید خاک مالش کنند و سپس با آب بشویند. آن روز بشر نمی دانست سرّ نجاست و پلیدی این ها چیست. اما پیروان شرع مقدّس بر اثر تعبّد و تبعیت از دستورات شارع حکیم، از آثار شوم میکروب های این

موجودات، در امان بودند. تا این که عصر ترقی علم پیش آمد و آلات اکتشافی در دسترس بشر قرار گرفت و با اختراع میکروسکوپ، توانستند موجودات ریز ذره‌بینی را ببینند و پی به وجود میکروب‌های مضرّ و مفسد در بول و غائط و مردار و خون و خوک و سگ ببرند؛ تازه فهمیدند دیده‌ی حقیقت‌بین شارع مقدّس اسلام، موجوداتی را می‌دیده است که چشم دیگران از دیدن آنها عاجز بوده است. فهمیدند برای این که آب‌های آشامیدنی یا خوراکی‌ها آلوده به میکروب‌های خطرناک نشود، شارع اسلام می‌گفت: شب ظرف‌های آب و غذای خود را بی‌سرپوش نگذارید، زیرا جنّ به آنها دهان می‌زند؛ یا شب زیر درخت نخواستید که جنّ صدمه می‌زند.

مفهوم گسترده‌ی جنّ در معارف دینی

در هزار سال پیش مردم معنای میکروب وبا و آبله را نمی‌فهمیدند و این که شب از تنفس برگ‌های درختان نوعی موجود نامرئی سمّی به نام گاز کربنیک تولید می‌شود و به حال انسان مضرّ است، از درک و پذیرش آن ناتوان بودند لیکن روی تعلیمات انبیاء علیهم‌السلام و ادیان آسمانی، از وجود موجودات پنهان به نام جنّ باخبر بودند و لذا پیامبران علیهم‌السلام برای این که مردم را از آلودگی و ابتلا به آثار میکروب‌ها و گازهای مهلک پرهیزشان بدهند، گاهی از آنها تعبیر به جنّ می‌کردند تا بترسند و ظرف آب و غذای خود را شب بی‌سرپوش نگذارند و شب زیر درختان نخواستند البته اشتباه نشود! منظور این نیست که در هر جا از آیات و روایات سخن از جنّ به میان آمده است، مقصود همان میکروب‌های مضرّ و گازهای سمّی است؛ خیر، این که تکذیب قرآن و کفر است؛ بلکه منظور این است که ممکن است گاهی در شرایط خاصّی از زمان و مکان و مخاطب، از میکروب مضرّ و گاز سمّی - از آن جهت که نامرئی است - تعبیر به جنّ کرد و این تعبیر هم خلاف واقع نیست؛ زیرا ماده‌ی جنّ در لغت عرب، به معنای پنهانی است و در تمام الفاظ مشتقّ از این ماده معنای پنهانی ملحوظ است. مثلاً جنین طفل پنهان در شکم است. جنان قلب پنهان در سینه و مجنون آدمی است که عقلش پنهان است. جُنّه سپری است که سر و گردن رزمنده‌ی در میدان جنگ زیر آن پنهان می‌شود. جَنّت باغی است که زمینش زیر درختان

و گیاهان پنهان است. جنّ هم موجودی پنهان از چشم آدمیان است. آنها هم مانند انسان، دارای عقل و شهوت و غضب می‌باشند و مکلف به تکالیف دینی. منتهی خلقت انسان از خاک است و خلقت جنّ از آتش که خدا فرموده است:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ۖ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾^۱

انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید و جنّ را از شعله‌ی متحرکی از آتش و هر دو گروه از جنّ و انس آفریده شده‌اند که خدا را عبادت کنند و به مقام قرب خدا نائل شوند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲؛ و سرانجام کار هر دو گروه، اگر از مسیر عبادت تخلف کنند، دوزخ خواهد بود که فرموده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...﴾^۳

به طور مسلم، ما بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم آفریدیم... [که با سوءاختیار خود، سر از جهنم در می‌آورند].

شیطان، دشمن نامربی اما قطعی برای انسان

حاصل این که شیطان، موجودی است نامرئی و پنهان از چشم ما، دشمن سرسخت ما و آماده برای اغوا و اضلال ما که خدا فرموده است:

﴿...إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۴

...حقیقت این که شیطان، دشمن آشکار انسان است!

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...﴾^۵

شیطان به طور مسلم دشمن شما انسان‌هاست؛ شما نیز او را دشمن خود بدانید...

و به خصوص اینکه او در کمینگاهی نشسته که:

﴿...إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾^۶

۱- سوره رحمن، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- سوره زاریات، آیه ۵۶.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- سوره یوسف، آیه ۵.

۵- سوره فاطر، آیه ۶.

۶- سوره اعراف، آیه ۲۷.

... او و دار و دسته‌اش، شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید...

سرّ قرار گرفتن شیطان بر سر راه انسان‌ها چیست؟

اینجا ممکن است این سؤال در برخی از اذهان طرح شود که چه سرّی است در این که خداوند رحیم این چنین حریف قوی پنجه‌ای را در سر راه ما انسان‌ها قرار داده و او را آماده برای اغوای ما ساخته است؟

در جواب عرض می‌شود: این نشان از عظمت و جلالت آفرینش انسان می‌دهد که برای نیل به هدف و مقصدی بسیار بزرگ آفریده شده است و آن «لقاء و دیدار خدا» است و استعداد رسیدن به این غایت فوق‌العاده عظیم را هم در نهاد انسان قرار داده‌اند. لیکن شکوفا شدن این استعداد را، مشروط به سعی و تلاش و مخصوصاً مقاومت در مقابل وسوسه‌های مردافکن، این اغواگر ماهر و در یک کلام کشتی گرفتن با این قهرمان اضلال ساخته‌اند. آنها که به مقامات عالیه از تقوا رسیده و به خدا نزدیک گشته‌اند؛ در اثر همین کشتی گرفتن با شیطان این قهرمان اغوا بوده است و از این نظر می‌شود گفت که وجود شیطان در مسیر تکامل انسان نه تنها شرّ نیست، بلکه خیر است و سبب ترقّی و تعالی او در مدارج تقرّب به خدا است! و لذا خداوند حکیم از طرفی شیطان را مجهّز به جهازات اضلال و اغوا کرده و میدان را برای کار او باز گذاشته و فرموده است:

﴿وَأَسْتَفِزُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ...﴾^۱

...هر یک از انسان‌ها را که می‌توانی با صدای خودت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در اموال و اولادشان شرکت جوی و آنها را با وعده‌های خود سرگرم کن...

از طرف دیگر هم انسان را مجهّز به جهاز مقابله‌ی با شیطان نموده و اولاً فطرت کمال‌طلبی و خداجویی در سرشت او نهاده و ثانیاً نیروی فوق‌العاده بزرگ عقل را به او عنایت فرموده و ثالثاً مشعل فروزان وحی را، فرا راه او قرار داده و لطف و رحمت خود را به

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۴.

عنوان تکیه گاهی محکم به او ارائه نموده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا...﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی نکنید! هر کس قدم جای قدم‌های شیطان بگذارد [گمراهش می‌سازد] چرا که او امر به فحشاء و منکر می‌کند و اگر فضل و رحم خدا به سراغ شما نیاید، احدی از شما هرگز از آلودگی‌ها پاک نمی‌گردد و راه نجات نمی‌یابد...!

کار شیطان فقط آرایش و تزیین است

آنچه که توجه به آن لازم است این که شیطان با تمام جهازاتی که برای اغوای بشر دارد، تنها می‌تواند تزیین کند و خواسته‌های نفس آدمی را برایش بیاراید! چنان که خودش هم گفته:

﴿...رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲
...خدایا! حال که مرا مطرود از رحمت کردی، من هم می‌کوشم که هر چه را از [نعمت مادی] که روی زمین است در نظر آدمزادگان زینت دهم و آنها را [به آن مشغول سازم و سرانجام] گمراهشان نمایم.

خدا هم فرموده است:

﴿...رَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳
...شیطان، اعمال آنها را در نظرشان زینت داد....

او هرگز این توانایی را ندارد که تسلط بر انسان پیدا کرده و از او سلب اختیار بنماید؛ آنگونه که نتواند از فرمان او سرپیچی کند؛ خیر، او تنها آرایشگری می‌کند. در باغ سبز به روی انسان باز می‌کند و چهره‌های فریبنده از مال و مقام و زن و... نشان آدم

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۳.

می دهد. این خود انسان است که فرمان فطرت و عقل و وحی را زیر پا می گذارد و اطاعت از شیطان می کند و گرنه خدا به شیطان فرموده است:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾^۱

به یقین آنها که بنده‌ی من هستند، تو نمی توانی بر آنها تسلط پیدا کنی...

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...﴾^۲

تنها تسلط شیطان بر کسانی است که تن به ولایت او می دهند و حاکمیت او را بر خود می پذیرند!!!

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَتَهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾^۳

بر او مقرر شده که هر کس تن به ولایت او بدهد، به طور مسلم گمراهش ساخته و به آتش سوزان راهنمایی اش می کند.

ضرورت مبارزه‌ی بی امان انسان با شیطان بیرون و درون

البته وقتی انسان خود را مانند یک اسب زین کرده برای شیطان آماده ساخت او سوارش می شود و به هر سو که دلش خواست می تازد! خلاصه این که تقدیر حکیمانه‌ی خدا این شده که انسان در مسیر تکامل و حرکت به سوی لقای خدا که غایت اصلی از خلقت اوست باید دائماً در حال مبارزه با اهواء نفسانی خویش از درون و مبارزه با شیطان قهرمان اضلال از بیرون باشد! این گفتار خداست که:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾^۴

آنان که در [مورد] ما و نزدیک گشتن به ما مجاهده می کنند [و تلاش و کوشش

از خود نشان می دهند] ما آنها را به راه‌های خودمان هدایتشان می کنیم!

هیچگاه از تنبلی و سستی و بی حالی، به هیچ مقصدی از مادی و معنوی نتوان

رسید! تنها گوشه‌ای گرفتن و ذکر و وردی را پیشه‌ی خود ساختن که روزی صد بار آن

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۰.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴.

۴- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.

ذکر را بگو و هزار بار آن ورد را... آدمی را به قرب خدا نمی‌رساند و بهشتی‌اش نمی‌سازد. این گفتار صدق را باز هم از خدای خود بشنویم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿۱﴾
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ يَعْفُو لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۳﴾﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را راهنمایی کنم به تجارتی که از عذاب الیم نجاتتان می‌دهد [آن تجارت این که] ایمان به خدا و رسولش بیاورید و در راه خدا با اموال و جان‌هایتان جهاد کنید. این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید [در این صورت است که] خدا گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاودان جای می‌دهد و این پیروزی عظیمی است.

چنان که ملاحظه می‌فرمایید در این آیات، تنها وسیله‌ی تأمین حیات ابدی و تحصیل سعادت جاودان را دو چیز ارائه فرموده است: ایمان و جهاد. جهاد یعنی تلاش و فعالیت فکری و عملی از هر طریق ممکن که گاهی نیاز به بذل مال و گاهی نیاز به بذل جان دارد. در یک جمله، دستورات خدا را فرا گرفتن و طبق آن عمل کردن والسلام.

سرکوفت شیطان به فریب‌خوردگان خود در جهنم

حال آیه‌ای که در ابتدای سخن تلاوت شد، تخاصم شیطان با دوزخیان را نشان می‌دهد:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾

وقتی کار گذشت و شیطان وسوسه‌گری‌های خود را کرد و آنها را که می‌توانست فریب بدهد فریب داد، تازه روز قیامت به تخاصم با فریب‌خوردگان خود برمی‌خیزد و آنها را سرکوفت می‌دهد و می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ﴾؛

خدا به شما وعده‌ی حق داد و من نیز به شما وعده دادم و از وعده‌ی خود تخلف کردم؛ این را خودتان هم می‌دانستید و در عین حال اعتنا به وعده‌ی خدا نکردید و دل به وعده‌ی من دادید. او می‌گفت: اگر از دین من اعراض کنید، زندگی دشوار در دنیا و عذاب الیم در آخرت خواهید داشت. من می‌گفتم: دنیا فعلاً نقد و آخرت نسیه است. دمی را خوش باش، آخرت را که دیده است؟! اینک دیدید که وعده‌ی خدا راست درآمد و وعده‌ی من دروغ! در دنیا با دشواری زندگی کردید و اینجا هم به عذاب الیم مبتلا گشتید:

﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾؛

من، هیچ‌گونه تسلطی بر شما نداشتم! جز این که فقط دعوتان کردم و شما هم با میل و اراده‌ی خود، دعوتم را پذیرفتید.

﴿فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛

بنابراین مرا سرزنش نکنید بلکه خودتان را سرزنش کنید که چرا دعوت شیطنت‌بار دروغینم را اجابت کردید؟ الحال:

﴿مَا أَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي﴾؛

نه من می‌توانم اکنون به فریاد شما برسم [و شما را از عذاب خدا برهانم] و نه شما می‌توانید به فریاد من برسید [و مرا از عذاب برهانید].

﴿إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ﴾؛

من هم اکنون اعلان بی‌زاری از کار پیشین شما می‌کنم و از این که مرا در دنیا شریک خدا قرار دادید و به جای اطاعت از فرمان خدا، اطاعت از فرمان من کردید تنفر دارم و نسبت به شرک شما کافرم.

﴿إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

برای تجاوزگران از مرز بندگی، عذابی دردناک است!

زندگی سعادت‌بار مؤمنان در بهشت

دوّمین آیه از دو آیه‌ی مورد بحث، اشاره‌ی کوتاهی به زندگی سعادت‌بار و

خوش فرجام مؤمنان صالح‌العمل کرده می‌فرماید:

﴿وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾؛

آنها که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، در باغ‌های بهشت داخل می‌شوند. آن باغ‌هایی که نه‌های آب از زیر درختانشان در جریان است، در آن باغ‌ها جاودانه به اذن پروردگارشان می‌مانند.

﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾؛ در آنجا، درود و تحیتشان سلام است.

احتمالاً معنای این جمله آن است که بهشتیان به هم که می‌رسند، درود و سلام به یکدیگر می‌گویند یا ملائکه بر آنها وارد شده و سلام می‌کنند. چنان که فرموده است:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٤﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛^۱

فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتی که در دنیا از خود نشان دادید و اینک چه پایان خوب این سرانصیبتان گردید!

احتمال این نیز هست که بالاتر و لذت‌بخش‌تر از همه، سلام و تحیتی است که از جانب خداوند متان به آن نیک‌بختان بهشتی اعلام می‌گردد. چنان که در سوره‌ی یاسین آمده است:

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾؛^۲

برای بهشتیان سلام [و تحیتی فوق‌العاده ارزشمند] از ناحیه‌ی پروردگار مهربانشان [ابلاغ می‌شود].

این لطف و عنایت خاصی است که به طور مستقیم از سوی خالق متان ابراز می‌گردد و سلامت همه‌جانبه‌ی بهشتیان را اعلام می‌کند! وه که چه نعمت و عزت و شوکتی!

(هَنِيئًا لَازِبَاتٍ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ)؛

۱- سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۸.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبِحَقِّهِمْ مَنْ عَلَيْنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ
أَصْحَابِ جَنَّتِكَ وَرِضْوَانِكَ؛

پوچ شدن عبادات شیطان بر اثر یک نافرمانی

اینجا مناسب است این چند جمله موعظه را از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم
که می فرمایند:

(فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ
الْجَهِيدَ)؛

پس، از کار خدا درباره‌ی ابلیس عبرت بگیرید که بر اثر یک نافرمانی که از
خود نشان داد [و سجده در برابر آدم نکرد، خداوند] تمام عبادات طولانی و
سعی و کوشش بسیار پرتلاش او را پوچ و بی اثر گردانید.

(وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ)؛

و حال آن که او، خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود!

(عَنْ كَبِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ)؛

و این تباهی عباداتش به جهت یک ساعت تکبر بود.

که خود را برتر از آدم دانست و گفت:

﴿...لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾؛^۱

...من، هرگز سجده نمی کنم برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از

گیل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای.

البته ساعت در اینجا به معنای اندکی از زمان است که لحظه را هم شامل می شود.

آری یک نافرمانی یک لحظه‌ای، عبادات چندین هزار ساله‌اش را به تباهی کشید!

آنگاه امام علیه السلام می فرماید:

(فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ)؛

پس چه کسی بعد از شیطان بار تکاب همانند معصیت او از عذاب خدا سالم می ماند؟!

(كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بَأْمُرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكَاً)؛

حاشا هرگز نخواهد شد که خداوند سبحان بشری را به بهشت ببرد با کاری که به سبب آن فرشته‌ای را از آن بیرون کرده است.

(اینجا امام از شیطان تعبیر به ملک کرده، از آن نظر که گفتیم او از کثرت عبادت در زمره‌ی ملائکه به حساب آمده بود).

(إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ)؛

فرمان خدا، در اهل آسمان [فرشتگان] و اهل زمین [آدمیان] یک فرمان است!

حکم خدا نسبت به همه یکسان است. هر که و در هر جا باشد، همین که نافرمانی کرد، از رحمت خدا دور و مبتلا به عذاب الیم می‌گردد.

(فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعْذِبَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يَسْتَفْزِكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ)؛^۱

حال ای بندگان خدا! بر حذر باشید از دشمن خدا [شیطان] نکند شما را به درد خود [تکبر از اطاعت فرمان خدا] مبتلا سازد و با صدای خود شما را تحریک کند و سواران و پیادگان لشکرش را در میانتان گسیل دارد!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ

طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

﴿٢٥﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

﴿٢٦﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ

الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

﴿٢٧﴾ يُشِيتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه‌ی طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه‌ی آن [در زمین] ثابت و شاخه‌ی آن در آسمان است. میوه‌های خود را در هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند شاید پند پذیرند و کلمه‌ی خبیثه مانند درخت ناپاکی است که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد. خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار ثابتشان در زندگی دنیا و در آخرت ثابت قدم می‌دارد و ستمگران را گمراه می‌سازد [از آنها سلب توفیق می‌کند] و خداوند هر کار بخواهد [و صلاح بداند] انجام می‌دهد.

تشبیه و مثال در قرآن برای تفهیم مطلب

خداوند حکیم، از آن نظر که هدفش تربیت انسان است به گونه‌ای که سرمایه‌ی زندگی جاودانه‌ی پس از مرگش را از همین زندگی موقت پیش از مرگش به دست آورده با اتصاف به صفات فاضله و دارا گشتن ملکات عالیه از دنیا به آن عالم منتقل شود، از این رو برای تنزل دادن مطالب بلند معارف و نزدیک ساختن آن به سطح فکر عامه‌ی مردم، مثل‌ها می‌زند، تشبیه‌ها می‌آورد و حتی فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا...﴾^۱

خدا، ابا از این ندارد که به پشه و کوچک‌تر از آن مثل بزند! آنگاه اهل ایمان از هدف آگاه می‌گردند و پی به مقصد حق پروردگارشان می‌برند. اما کافران نمی‌فهمند و می‌گویند: خدا از این مثل زدن‌ها چه نظری داشته است...!

و گاهی سخن از خانه‌ی عنکبوت به میان آورده می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكُبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنْ أَوْهَنْ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكُبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

کسانی که در زندگی خود تکیه به غیر خدا می‌زنند، کارشان مانند کار عنکبوت است که [با لعاب دهانش تار می‌تند و] خانه می‌سازد؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است که با نسیمی متلاشی می‌گردد و با قطراتی از باران فرو می‌خوابد. اینان نیز دم جان دادن خواهند دید که طوفان مرگ، اساس زندگی‌شان را به هم ریخت و ساخته‌هایشان را بر سرشان فرود آورد و با کوله‌باری از رذائل اخلاق و قبیح اعمال، از دنیا رخت بریستند و در جایگاه برزخی‌شان به خاک سیاه نشستند. آری: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛ ای کاش این مردم این حقایق را می‌دانستند و از این مثل‌های ساده، پی به معارف عالی می‌بردند و علاج واقعه پیش از وقوع می‌کردند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۱.

تشبیه کلمه‌ی طیبه به درختی محکم و استوار

در آیه‌ای هم که امروز می‌خوانیم، موجودات نافع را تشبیه به درختی بارور کرده و موجودات غیر نافع را همانند درختی بی‌ثمر نشان داده است و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾؛

ندیدی که چگونه خدا مثل می‌زند؟

قبلاً عرض شد: عبارت ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ در قرآن زیاد داریم؛ آیا ندیدی یا ندیدید؛ با این جمله دعوت به تفکر می‌کند و می‌خواهد انسان‌های عاقل بیندیشند و با چشم فکرشان ببینند. عرض شد: اگرچه ظاهراً خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ است ولی در واقع همه‌ی اندیشمندان عالم مخاطبند که ببینند خدا مثل زده:

﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾؛

سخن پاک همچون درختی پاک است. البته «کلمه» در لغت به معنای سخن و گفتار است ولی در آیه با توجه به مصادیق مختلفی که آقایان مفسران ارائه فرموده‌اند، احتمالاً می‌توان گفت: مطلق موجود و مخلوق، مقصود است. در قرآن از «موجودات» تعبیر به «کلمات» شده است. درباره‌ی حضرت عیسی بن مریم ﷺ می‌خوانیم که از آن حضرت تعبیر به «کلمه» شده است:

﴿...إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أُنقَاها إِلَى مَرْيَمَ...﴾^۱

عیسی بن مریم، رسول خداست... با «انما» آمده، به اصطلاح اهل ادب، افاده‌ی حصر اضافی می‌کند. یعنی نسبت به آن تفکر الحادی که نصاری درباره‌ی عیسی ﷺ داشته‌اند، تنها شأن رسول اللّٰهی را واجد است. نصاری معتقد بودند که عیسی ﷺ خدا یا پسر خداست!

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾^۲

به طور مسلم، کافر شدند آنها که گفتند: خدا، همان مسیح پسر مریم است...

﴿...وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...﴾^۳

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۱.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۷.

۳- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۳۰.

...نصاری گفتند: مسیح پسر خداست...

آیه تخطئه می‌کند این هر دو گفتار باطل را و می‌گوید: عیسی علیه السلام نه خدا و نه پسر خداست بلکه او اولاً از شکم زنی بیرون آمده و ثانیاً رسول و فرستاده از جانب خداست و ثالثاً کلمه‌ی خداست که او را به مریم القا نموده است. مقصود این که در این آیه، از حضرت مسیح علیه السلام تعبیر به «کلمه» شده است. او «کلمة الله» است یعنی مخلوق خداست. همانگونه که کلام، مخلوق متکلم و نشان دهنده‌ی افکار و روحيات اوست، هر موجودی هم مخلوق خدا و در حدّ خود، نشان دهنده‌ی صفات خداست.

آیه‌ی دیگری هم داریم که از همه‌ی موجودات تعبیر به کلمات الله شده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي...﴾؛^۱

بگو: اگر دریا مرکب شود برای نوشتن کلمات خدای من، دریا به پایان می‌رسد پیش از این که کلمات خدای من به پایان برسد...

اینجا «کلمات خدا» یعنی «مخلوقات خدا». در آیه‌ی مورد بحث هم مقصود از کلمه‌ی طیبه احتمالاً موجود و مخلوق پاک است که با خدا، طیب حقیقی در ارتباط است و از این جهت تشبیه به درخت پاکی شده است که:

﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۚ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾؛

ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش سر به آسمان کشیده و میوه‌اش را به اذن پروردگارش در همه وقت می‌دهد.

بشر همواره برخوردار از میوه‌های شجره‌ی طیبه

درختی را شما به نظر بیاورید که ریشه‌اش در اعماق زمین فرو رفته به گونه‌ای که هیچ طوفان و تندبادی نمی‌تواند آن را تکان داده و از جا برکند. شاخه‌هایش به آسمان بالا رفته و بر اثر دور بودن از آلودگی‌های زمین و برخوردار از هوای سالم، میوه‌های شاداب دارد و در تمام فصول سال هم میوه می‌دهد. بدیهی است که چنین درختی چه درخت پربرکتی

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹.

خواهد بود! این کلمه‌ی «باذن ربّها» که در وسط آیه آمده در بسیاری از آیات در اثنای بیان مطالب گوناگون دیده می‌شود، در واقع برای حفظ تفکر توحیدی است که هیچ موجودی را مستقل در خاصیت اثربخشی ندانیم و همه‌ی موجودات را به اذن ربّشان مؤثر بشناسیم. آن شجره‌ی طیّبه هم به اذن ربّش در همه وقت، آدمیان را برخوردار از میوه‌اش می‌گرداند:

﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

خدا مثل‌ها برای مردم می‌زند تا زمینه برای اندیشیدن و متنبه گشتن در فکرشان پدید آید. آری، قرآن که تمام همش هدایت افکار عموم افراد بشر است، در مسائل تربیتی، آن چنان سخن می‌گوید که همه کس فهم باشد! در ریزه کاری‌های علوم و فنون وارد نمی‌شود و می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

ما قرآن را برای تذکر [و فهمیدن] آسان ساختیم، حال آیا کسی هست که متذکر بشود و پند پذیرد؟

تشبیه کلمه‌ی ناپاک به درختی کنده شده

بعد می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۱

کلمه‌ی ناپاک، همانند درخت ناپاک است که از روی زمین کنده شده است و قرار و ثباتی ندارد.

بر اثر طوفان‌ها هر دم به گوشه‌ای پرتاب می‌شود و جز زیان و ضرر برای مردم فایده‌ای ندارد. در واقع این آیه از قرآن کریم، موجودات را دو نوع ارائه فرموده است. نوعی موجودات پاک و نافع و پربرکت که مانند درخت ریشه‌دار پرتاب نمی‌شوند، برکات وجودشان از هر سو در دسترس مردم قرار می‌گیرد. افکار و اخلاق و اعمالشان تعالی و ترقی به جامعه‌ی بشری می‌بخشد. در رأس آنها انبیاء و اولیای خدا ﷺ می‌باشند که می‌بینیم مانند ماه و خورشید آسمان، در جامعه‌ی آدمیان می‌درخشند و نورافشانی می‌کنند و نوع دیگر

۱- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱۷.

موجودات پست و رذل و زیان‌بخش به جامعه‌ی بشری هستند که جز ظلم و جنایت و خیانت، از آنها چیزی عائد عالم انسان نمی‌گردد!

شادابی و استواری انسان‌های متقی

آنگاه می‌فرماید:

﴿يُتَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾؛

خداوند، آنان را که ایمان آورده‌اند، به خاطر اعتقاد و ایمان ثابت و پایدارشان ثابت قدم [در مسیر ایمان] نگهشان می‌دارد [آنگونه که] هم در دنیا [زندگی پاک و دور از دشواری‌ها دارند] و هم در آخرت [به زندگی سعادت‌بار جاودان نائل می‌شوند]...

و راستی انسان‌های مؤمن متقی در همین دنیای پر بلا، در سایه‌ی ایمانشان به خدا، یک زندگی منور و مطهری دارند. در عین دشواری‌های فراوان - که لازمه‌ی طبیعی عالم دنیا است - روحاً شاداب و خرمند و از صمیم جان می‌گویند:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست



در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

حضرت زینب کبری علیها السلام - آن کلمه‌ی طیبه با تمام آن مصیبت‌ها که می‌دانیم بر سرش آمد - در جواب آن کلمه‌ی خبیثه - ابن زیاد - که گفت:

(كَيْفَ رَأَيْتِ فِعْلَ اللَّهِ بِأَهْلِ بَيْتِكَ)؛

چگونه دیدی کار خدا را درباره‌ی خاندانت.

فرمود:

(مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً)؛ من [از خدا] جز کار زیبا چیزی ندیدم!

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد!
 در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او
 این زندگی منور مطهری است که مؤمنان به خدا و روز جزا دارند.

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾

بهره‌مندی کامل مؤمنین در نگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام

این بیان نورانی را هم از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا
 أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا
 بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ... ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ
 وَ الْمَتَجَرِّ الرَّايِحِ... وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ عَدَا فِي آخِرَتِهِمْ)؛^۱

بدانید ای بندگان خدا! پرهیزکاران، هم سود این دنیای در حال گذر را بردند و
 هم سود آخرت در حال آمدن را. در نتیجه آنها با اهل دنیا در سود دنیویشان
 شریک گشتند؛ ولی اهل دنیا نتوانستند در سود اخروی با آنها شریک گردند.
 آنها در دنیا در بهترین مسکن‌ها جا گرفتند و بهترین خوردنی‌ها را خوردند
 [زیرا، نه مساکنشان جهتم آفرین بود و نه خوردنی‌هاشان، آنها هم مانند
 دیگران، هم خانه داشتند و هم غذا، ولی چون متقی بودند، هم مساکنشان
 بهشت آفرین بود و هم سفره‌هایشان] و لذا:

(سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ)؛

در بهترین منازل دنیا منزل کردند و بهترین غذاهای دنیا را خوردند و سرانجام
 با توشه‌ای رسانده‌ی به مقصد از دنیا رفتند و با تجارتي پرسود از بازار دنیا
 خارج گشتند و به سرای جاودانی غرق در سرور و بهجت وارد شدند چه آن
 که قبلاً باورشان شده بود که فردا در آن سرا، همسایگان خدا خواهند بود.

مفهوم اضلال خدا

در جمله‌ی آخر آیه آمده است:

﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾؛

خدا ظالمان را گمراه می‌کند و خدا آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد.

این مطلب مکرراً گفته شده که اضلال خدا، عبارت از سلب توفیق از کافران و فاسقان است. ابتدا خدا همه‌ی انسان‌ها را هدایت کرده یعنی راه نیل به سعادت ابدی را نشان‌شان داده و آنگاه اهتداء و پذیرش هدایت را به اختیار خودشان گذاشته است. آنها را که پذیرفته‌اند توفیقشان می‌دهد و در راه حرکت به سوی سعادت ابدی تأییدشان می‌نماید و آنها را که نپذیرفته‌اند و با اختیار خود به راه کج افتاده‌اند، از باب کیفر نپذیرفتن هدایت، به حال خودشان رها می‌کند. طبعاً اهوای نفسانی از درون و وسوسه‌های شیطان از بیرون، آنها را در همان کجروی سوقشان می‌دهد و سر از جهنم در می‌آورند. این است معنای ﴿يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾ که خدا ظالمان را که از مرز بندگی تجاوز کرده‌اند گمراهشان می‌سازد.

﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾؛

خدا خواسته‌ی خود را - که همان سلب توفیق از ظالمان است - در موارد مقتضی انجام می‌دهد. حاصل اینکه در راه تحصیل سعادت، «هدایت از جانب خدا» و «اهتداء از جانب انسان» است. اما در راه شقاوت، ضلالت از انسان آغاز می‌شود و سلب توفیق به عنوان کیفر از جانب خدا تحقق می‌یابد!

مصادیق کلمه‌ی "طَّيِّبَه"

در اولین آیه از سه آیه‌ای که امروز خواندیم، پروردگار حکیم، کلمه‌ی طَّيِّبَه و موجود پاک را تشبیه به درختی فرمود که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌هایش به آسمان بالا کشیده و میوه‌هایش را همه وقت در دسترس آدمیان قرار می‌دهد. این کلمه‌ی طَّيِّبَه اگرچه مصادیق متعدّد دارد، لیکن در رأس تمام آنها وجود اقدس رسول الله الاعظم، حضرت محمّد مصطفی ﷺ واقع شده است که به معنای واقعی کلمه‌ی طَّيِّبَه و وجود پاکی است که اصلی ثابت در اعماق عالم انسان دارد و روح مقدّسش به عالم ربوبی متصل گشته و

مشعل فروزان هدایتش - که میوه‌ی شاداب این شجره‌ی طیبه است - زوایای قلوب آدمیان را در پوشش نور آسمانی خود قرار داده است. در روایتی ذیل همین آیه از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود:

(إِنَّ الشَّجَرَةَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَرْعُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ وَتَمْرَتُهَا أَوْلَادُهَا وَأَعْصَانُهَا وَأُورَاقُهَا شِيعَتُنَا ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا لَيَمُوتُ فَيَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَّةٌ وَإِنَّ الْمَوْلَدَ مِنْ شِيعَتِنَا لَيُؤَلِّدُ فَيُورِقُ مَكَانَ تِلْكَ الْوَرَقَةِ وَرَقَّةٌ)؛^۱

درخت [یعنی اصل و ریشه‌ی درخت] رسول خدا و ساقه‌ی آن علی و عنصر درخت فاطمه است و میوه‌ی آن فرزندان فاطمه و شاخه‌ها و برگ‌های آن شیعیان ما هستند. آنگاه [امام علیه السلام] فرمود: وقتی فردی از شیعیان ما می‌میرد، برگی از آن درخت می‌افتد و وقتی فردی از شیعیان ما متولد می‌شود، برگی در آن درخت می‌روید.

در این حدیث می‌بینیم که از فاطمه علیها السلام تعبیر به «عنصر درخت نبوت» شده است؛ یعنی آنچه که مایه و قوام درخت نبوت و میوه دادن درخت بسته به آن است، فاطمه است. اوست که درخت نبوت را مایه‌دار کرده و به میوه و محصول نشانیده و هم از این رو است که ملقب به لقب «ام ابیها» شده است آن گونه که مادر در تکوین و ابقای وجود فرزند اثرگذار است، فاطمه نیز در ابقای شخصیت آسمانی پدرش از طریق فرزندانش اثرگذار است. اگر نبود فاطمه و فرزندان فاطمه اثری از دین و تعالیم آسمانی قرآن - که تمام شخصیت آسمانی پدرش می‌باشد - در دنیا باقی نمانده بود.

فاطمه علیها السلام مادر نبوت و امامت

در زیارت حضرت زهرا علیها السلام اطهر علیها السلام می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ

۱- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی ابراهیم.

الصِّدِّيقَةُ... وَ سَلَّتَ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَيْمَةِ؛^۱

خدایا! صلوات و رحمت خود را نازل کن بر محمّد و اهل بیتش و بر بتول

طاهره و صدّیقه‌ای که انوار امامان را از وجود اقدس او متکوّن ساخته‌ای.

این جمله، نشان می‌دهد که مادر بودن فاطمه علیها السلام برای امامان، از سنخ مادر بودن مثلاً حضرت فاطمه‌ی بنت اسد برای امیرالمؤمنین علیه السلام و مادر بودن حضرت نرجس برای امام زمان علیه السلام نبوده است که آنان، مادر جسم امامان بوده‌اند. اما فاطمه علیها السلام مادر نور امامت است. (سَلَّتَ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَيْمَةِ)؛ بنابراین، فاطمه هم مادر نبوت است و هم مادر امامت! در جمله‌ی بعدی زیارت آمده: (وَ أَرْخَيْتَ دُونَهَا حِجَابَ النَّبُوَّةِ).

خدایا! تو علاوه بر این که نور امامان علیهم السلام را از دامن نور فاطمه علیها السلام متلاکؤ ساخته‌ای، علاوه بر این، خود او را هم در پشت پرده‌ی نبوت نشانده‌ای که کسی می‌تواند از جمال آسمانی او آگاه گردد که پرده‌ی نبوت را کنار زده و آن پرده‌نشین حریم الهی را در حدّ توانایی اش بشناسد و مرتبه‌ای از مراتب نبوت را به دست آورد که امام صادق علیه السلام فرموده است:

(وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى)؛^۲

او صدّیقه‌ی کبری است که تمام امت‌های پیشین، بر محور معرفت او می‌چرخند و به احتمال قوی - بنا به گفته‌ی اهل تحقیق - مراد از «قرون اولی» انبیای سلف علیهم السلام می‌باشند و هر پیامبری به میزان معرفتی که نسبت به مقام و منزلت آن نورالانوار در پیشگاه حضرت خالق الانوار داشته است، به مرتبه‌ای از مراتب نبوت دست یافته است. در حدیث دیگری نیز به این عبارت آمده:

(مَا تَكَامَلَتِ النَّبُوَّةُ لِنَبِيِّ حَتَّى أَقَرَّ بِفَضْلِهَا وَ مَحَبَّتِهَا)؛^۳

نبوت برای هیچ پیامبری کامل نشد تا اقرار به فضل و محبت زهراء نمود!

وجه تسمیه‌ی آن حضرت به زهراء علیها السلام

و همچنین راجع به وجه تسمیه‌اش به زهراء در حدیثی می‌خوانیم که وقتی ملائکه

۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام.

۲- بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۱۰۵.

۳- نقل از مدینه المعاجز بحرانی.

در مورد اشراق خاصی که در آسمان مشاهده کردند؛ از خدا پرسیدند:

(إِلَهِنَا وَ سَيِّدِنَا مَا هَذَا النُّورُ)؛

ای خدای ما! این نور چه نوری بود که مایه‌ی حیرت ما شد؟!

جواب آمد:

(هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي خَلَقْتُهُ مِنْ عَظْمَتِي أَخْرَجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَأُخْرِجُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أُمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي...)^۱؛

این نوری از نور من است که از عظمت خویش او را آفریده‌ام! او را از صلب پیامبری از پیامبرانم بیرون می‌آورم و بر تمام پیامبران تفضیلش می‌دهم و از این نور، امامانی را ظاهر می‌سازم که قیام به امر من می‌نمایند [و عالم انسان را به سوی من می‌خوانند].

در روایت دیگری به حقیقت حیرت‌انگیزی بر می‌خوریم که به راستی عقل‌ها را متحیر می‌سازد و آن این که راوی گفته است. خدمت حضرت امام هادی علیه السلام یا حضرت امام عسکری علیه السلام عرض کردم:

(لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ [الزَّهْرَاءُ علیها السلام])؛

چرا فاطمه به عنوان زهراء نامیده شده است؟

(چون زهراء یعنی درخشان، درخشنده روی). امام فرمود:

(كَانَ وَجْهُهَا يَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ وَ عِنْدَ الزَّوَالِ كَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ وَ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ كَالكَوْكَبِ الدَّرِّيِّ)؛^۲

[از آن جهت زهراء نامیده شده است که روزی سه بار برای امیرالمؤمنین علیه السلام درخشندگی داشت] [اول روز صورتش مانند خورشید فروزان برای امیرالمؤمنین می‌درخشید. وسط روز مانند ماه تابان و هنگام غروب آفتاب، مانند ستاره‌ی درخشان!]

۱- بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۲.

۲- همان، صفحه ۱۶.

تجلیات حضرت فاطمه علیها السلام در سه نوبت بر امام امیرالمؤمنین علیه السلام

البته می‌دانیم یک زن کامل باایمان در زندگی زن و شوهریش، وظیفه دارد خود را برای شوهرش بیاراید و زینت و جمال خود را در مرئی و منظر شوهر قرار داده و از او جلب توجه بنماید و از زینت و زیبایی خویش او را برخوردار سازد. از طرفی هم می‌دانیم که نه مناسب شأن زهراء علیها السلام این است که خود را با زر و زیور ظاهری از دست‌بند و گردن‌بند و انواع آرایش‌های زنانه بیاراید و نه امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که چشمش در مقابل این زر و زیورها خیره گشته و مجذوب آن آرایش‌های صوری بشود. بلکه آنچه که در زندگی این زن و شوهر مستثنای عالم امکان، جاذبه دارد و زینت و آرایش حساب می‌شود و بر جذبه‌ی جمال می‌افزاید، ترقی در مدارج معرفت خدا و محبت خدا و تقرب به خداست و ترقی و تعالی در این مدارج هم حدّ یقف* و نقطه‌ی پایان ندارد تا آنجا که خداوند حکیم آن کمال و جمال مطلق نامتناهی به رسول مکرمش صلی الله علیه و آله که أقرب الخلق الی الله است دستور می‌دهد:

﴿...قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾! ... بگو: پروردگار من! بر علمم بیفزأ.

از من بخواه تا بر مراتب علمت بیفزایم. مسلماً امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محتاج افزایش در مدارج تقرب به خدا از طرق گوناگون است. حال هیچ استبعادی* ندارد که طبق این حدیث شریف بگوییم: از جمله راه‌های متعددی که خداوند حکیم برای سیر و سلوک امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر تقرب به خودش قرار داده است، تجلیات زهراء علیها السلام است که روزی سه بار به اذن خدا پرده از چهره‌ی ملکوتی‌اش بردارد و مراتب عالیته‌ای از جمال خدادادی‌اش را که از تمام چشم‌ها پنهان است، برای شوهر بزرگوارش ظاهر سازد و با اذن خدا بر درجات آن حضرت در مسیر تقرب به خدا بیفزاید و در عین حال تمام این تجلیات زهراء علیها السلام تحت الشعاع شمس ولایت مطلقه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی خدا و امام بر من سوی حتی

* حدّ یقف: ایستگاه.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

* استبعاد: دور انگاشتن.

زهره است. صلواتُ الله و سلامُه علیهم اجمعین

فیض نخست و خاتمه، نور جمال فاطمه چشم دل آر نظاره در مبدأ و منتها کند
وهم به اوج قدس ناموس اله کی رسد؟ فهم که نعت* بانوی خلوت کبریا کند
دامن کبریای او، دسترس خیال نی پایه‌ی قدر او بسی، پایه به زیر پا کند
لوح قدر به دست او، کلک* قضا به شست او تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
در جبروت حکمران، در ملکوت قهرمان در نشأت گن فکان حکم به ما تشا کند

بیان امّ الحقایق در سوره‌ی کوثر

سوره‌ی کوثر، کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن کریم است که بیش از سه آیه‌ی کوتاه نیست. لیکن این سوره‌ی به ظاهر کوچک، یک حقیقت بسیار بزرگی را به عالم نشان می‌دهد که امّ الحقایق و مادر تمام خیرات و برکات الهی است. سوره‌ی کوثر در مقام منت گذاری بر پیامبر اکرم ﷺ است. خداوند منان بر پیامبر اکرم ﷺ منت می‌گذارد که ما لطف و عنایت فوق العاده بر تو روا داشته‌ایم و به تو کوثر عطا کرده‌ایم. مخصوصاً نمروده است: (أَنَا آتَيْنَاكَ)؛ به تو داده‌ایم. بلکه فرموده است: ﴿أَنَا أَعْطَيْنَاكَ...﴾؛ همانا ما به تو عطا کرده‌ایم. با آنکه درباره‌ی قرآن فرموده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾؛

ما به تو سوره‌ی حمد و قرآن عظیم داده‌ایم...

اما درباره‌ی کوثر فرموده است:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾؛ ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم.

این نشان از عظمت فوق العاده‌ی کوثر می‌دهد که به عنوان یک عطیه‌ی الهیه از سوی خدای متعال به رسول مکرمش ﷺ اعطا گردیده است. حال کوثر چیست که مایه‌ی افتخار پیامبر و مظهر انعام و اکرام خداست؟

* نعت: وصف.

* کلک: قلم.

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۸۷.

معنا و مفهوم کوثر

کوثر از نظر مفهوم به معنای خیر کثیر است. یعنی موجودی که منشاء خیرات و برکات فراوان است و در عین وحدت، مولد کثرت است و از نظر مصداق، آقایان مفسران، وجوه متعددی گفته‌اند از علم، قرآن، ذکر جمیل، نسل کثیر و نه‌ری در بهشت. ولی آیه‌ی آخر این سوره، خود دلیل واضح و قرینه‌ی روشنی است بر این که مراد از کوثر وجود کثیرالبرکات حضرت فاطمه علیها السلام است که ذریه و نسل فراوان رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله از طریق همین یک دختر گرامی در عالم منتشر گشته است.

شان نزول سوره‌ی کوثر

در شأن نزول آیه آمده است که جمعی از دشمنان و بدخواهان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را از جهت نداشتن فرزند پسر مورد شماتت قرار داده می‌گفتند: او ابتر (یعنی بلاعقب) است و با مرگش، بساط دین و آئینش برچیده می‌شود. در چنین شرایطی این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را صاحب کوثر و منشاء نسل کثیر معرفی کرد و دشمنان و بدخواهانش را ابتر و بلاعقب نشان داد و فرمود:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۖ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝﴾

ما به تو کوثر داده‌ایم و به طور مسلم بدخواه و دشمن تو ابتر و بلاعقب است.

پیشگویی قرآن در سوره‌ی کوثر

در واقع این سوره از معجزات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. زیرا این سوره در زمانی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه فاقد همه گونه امکانات ظاهری برای رسیدن به جلال و عظمت بود. از جمله این که فرزندی جز یک دختر نداشت و همین در نظر مردم آن روز، ذلت و حقارتی به حساب می‌آمد! در حالی که دشمنانش علاوه بر ثروت و قدرت، دارای پسرهای متعدّد بودند و همین نشان بقای نسل و دوام عزّت و شوکتشان به حساب می‌آمد. در چنان شرایطی این سوره نازل شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قاطعیت تمام اعلام کرد که من صاحب نسل کثیر خواهم شد و بدخواهانم مقطوع النسل و ابتر خواهند گشت.

این دو پیشگویی، چهارده قرن قبل در آن شرایط، اظهار گشته و امروز می‌بینیم

مانند آفتاب محسوس و بالعیان تحقق یافته است که رسول خدا ﷺ از نسل یک دختر دارای ذریه‌ای بی‌شمار گشته و صاحب عظمت و سیادت عمیق و بی‌پایان اما دشمنانش ابتر و فاقد همه‌گونه اثر و نشان آری:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿۲﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿۳﴾﴾

صدق الله العلی العظیم و صدق رسوله النبی الکریم

گزارش مورّخین از آمار اولاد حضرت زهراء علیها السلام

از حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نقل شده: روزی که یزید به درک واصل شد، چهارده پسر از او باقی مانده بود اکنون کوچک‌ترین اثری از آنها باقی نیست. اما حسین علیه السلام فرزند زهراء علیها السلام که برای نابود کردن خود و خاندانش آن مصیبت‌ها که می‌دانیم بر سرش ریختند و حتی به طفل شیرخوارش نیز ابقا نکردند، بعد از کشتنش، خیمه‌هایش را آتش زدند و بازماندگانش را به زنجیر اسارت کشیدند! تنها یک پسر از او باقی ماند. او هم روز عاشورا چنان بیمار و بی‌حال بود که دشمن سنگدل بر او ترخم کرد و گفت: عن قریب خودش می‌میرد و کشتن نمی‌خواهد! از همان یک پسر چه عجیب برکتی در نسل سادات حسینی به وجود آمد به طوری که جاحظ که معاصر الواثق بالله عباسی است گفته است: تنها سادات حسینی را که آن روز به حساب آوردند چندین برابر کلیه بنی امیه از زمان عبدالشمس تا آن روز بوده‌اند و همچنین نوشته‌اند: در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی آمار از سادات موجود در جهان که در کشورهای مختلف زندگی می‌کرده‌اند به دست آوردند (هر چند دقیق و کامل نبوده است). قریب به نوزده میلیون به حساب آمده است.^۱

بنابراین خود وجود سادات و فرزندان زهراء علیها السلام که روی زمین راه می‌روند، در واقع معجزه‌ی محسوس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و با همین هستی خود صدق و حقایقت جدّ بزرگوارشان رسول الله صلی الله علیه و آله را به اثبات رسانیده و کوثر بودن مادرشان را بیان می‌کنند.

انسیه‌ی حورا سبب اصل اقامت	اصلی که ببالید بد و نخل امامت
نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت	گنجینه‌ی عرفان گهر بحر کرامت

۱- سرمایه‌ی سخن، تألیف سید محمدباقر سبزواری و محمد ابراهیم آبتی، جلد ۳، صفحه ۱۷۴.

در باغ نبی طوبی افراخته قامت در ساحت بستان ولی سرو لب جو

مقصود ما از برگزاری مجالس دینی چیست؟

از جمله نقایصی که ما در جوّ دینی و مذهبی خودمان داریم و لازم است آن را بشناسیم و در رفع آن بکوشیم این است که ما نسبت به حقّی که قرآن و عترت بر ما دارند و ادای آن را از ما می‌خواهند جفاکار هستیم!! زیرا در فکر اکثر ما این، جا گرفته که حقّی که قرآن کلام خدا بر ما دارد این است که احترام برای آن قائل باشیم و آن را ببوسیم و بخوانیم و آیات و سوره‌های آن را حفظ کنیم و مفاهیم آیات را به ذهن بسپاریم و در گفته‌ها و نوشته‌های خود به آنها استناد بنماییم و دیگر هیچ!! و حقّی که عترت بر ما دارد این است که قسمتی از تاریخ زندگانی آن بزرگواران را از ولادت تا شهادت بدانیم، اعتقاد به امامتشان داشته باشیم و سپس مجالس و محافلی برای ذکر فضایل و مصائبشان تشکیل بدهیم و گهگاه هم به زیارت قبور مطهرشان برویم و دیگر هیچ و با همین کیفیت خود را عامل به وظیفه‌ی ادای حقّ قرآن و عترت می‌پنداریم و حال آن که قرآن و عترت از ما اتباع عملی را طالبند نه همین آداب و مراسم ظاهری را. این قرآن است که با صراحت و قاطعیّت تمام می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

[ای پیامبر!] به مردم [بگو]: شما اگر دوستداران خدا هستید، از من پیروی کنید تا محبوب خدا گردید...

هدف از حسن قرائت در مورد قرآن و ذکر فضیلت در مورد عترت، تحصیل معرفت و شناخت حقیقت آن دو، عامل اصلی سعادت است و طبیعی است که شناختن هر موجودی به کمال و جمال ایجاد محبت در دل انسان نسبت به آن موجود کامل و جمیل می‌نماید و محبت هم مسلم است که محب را به دنبال محبوب می‌کشاند و به اطاعت از او وامی‌دارد. پس هدف از ذکر فضیلت در مجالسی که به نام امامان علیهم‌السلام تشکیل می‌شود، تحصیل معرفت است و معرفت تولیدگر محبت و محبت از پی آورنده‌ی اطاعت

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

است. بنابراین اگر دیدیم در مقام عمل، اطاعت از امامان علیهم السلام مشاهده نمی‌گردد و یا بسیار کم مشاهده می‌شود طبعاً پی می‌بریم که محبت نسبت به آن بزرگواران ناقص است و نقص در محبت، کاشف از نقص در معرفت و نقص در معرفت، سبب تیرگی زندگی در عالم آخرت است و محجوبیت از لقای خدا و نتیجتاً معلوم می‌شود این حسن قرائت در مورد قرآن و ذکر فضیلت در مورد عترت یک سلسله آداب و رسومی است که روی عادت طبق معمول سنواتی انجام می‌شود و حق قرآن و عترت، آن چنان که لازم و واجب است ادا نمی‌گردد!! خداوند حکیم درباره‌ی بی‌خبران از سرای آخرت می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

آنان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و آنها از آخرت در حال غفلتند!

حال نکند درباره‌ی ما هم بگوید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْقُرْآنِ وَالْعِثْرَةَ وَهُمْ عَنِ الْآتِبَاعِ هُمْ غَافِلُونَ﴾

اینان تنها ظاهری از قرآن و عترت را می‌دانند و این‌ها از اتباع و پیروی در

حال غفلتند.

خداوند حکیم می‌خواهد ما را در مکتب تربیتی قرآن و عترت طوری بسازد که

سرمشق تمام جهانیان باشیم. می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾^۲

ما شما را امت میانه و معتدلی قرار دادیم که گواه [و الگو] برای مردم باشید و

پیامبر هم گواه بر شما باشد...

تأثیرپذیری ما از فرهنگ الحادی دنیای غرب!!

در اعتقاد و اخلاق و عمل، طوری باشید که مردم از شما درس اعتدال همه جانبه

بگیرند و در صراط مستقیم حق به دور از افراط و تفریط در حرکت باشند. ولی یالاسف

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۳.

که ما نتوانستیم از فرهنگ الهی خویش به دنیای غرب الگو بدهیم اما از فرهنگ الحادی دنیای غرب در بسیاری از شئون زندگی خویش الگو گرفتیم! با اینکه ما مدعی هستیم که امامان علی امیر علیه السلام است او هم می گوید:

(أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ)؛

آگاه باشید! هر مأمومی را امامی است که از او پیروی کرده از نور دانش او روشنی می جوید. توجه! امام شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است و از گرایش به زر و زیور دنیا و تجمل به دور است.

(أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَقْفَةٍ وَ سَدَادٍ)؛

هان که شما این توانایی را ندارید که همانند من زندگی کنید ولی از شما می خواهم که با پرهیزگاری و کوشش در امر بندگی و رعایت عفت و صلاح و سداد یاری ام کنید.

اگر همدوش من نمی توانید باشید، حداقل دنبال رو من که باید باشید تا معنای امامت و مأمومیت تحقق پیدا کند و من واقعاً امام مؤمنین باشم نه امام کافرین، امام متقین باشم نه امام فاسقین، امام صادقین باشم نه امام کاذبین.

شیر را بچه همی مانند بدو تو به پیغمبر چه می مانی بگو

پیروی از حضرت زهراء علیها السلام و این تجمل گرایی؟!!

بانوانی که خود را دختران زینب و زهراء علیها السلام می نامند؛ توجهی به زندگی زاهدانه‌ی حضرت صدیق‌های طاهره علیها السلام بنمایند و ببینند آیا با این تجمل گرایی که زنان ما دارند، سازگار است؟

روزی برای دیدار پدر از خانه بیرون آمد. جناب سلمان چشمش به چادر آن حضرت افتاد، دید دوازده وصله دارد. تعجب کنان گفت: خدایا! دختران قیصر و کسری در

میان حریر و دختر رسول گرامی ات این چنین!! حضرت صدیقہ وقتی خدمت پدر رسید گفت: پدر! سلمان از چادر من تعجب کرده است؛ او خبر ندارد که پنج سال است من و علی تنها یک پوست گوسفند داریم که شب روی آن می خوابیم و روز روی آن، علف به شترمان می دهیم!!^۱

تصوّر نشود که تهی دست بودند. فدک - که سرزمین حاصل خیزی بود - در اختیار داشتند و سالانه هزاران دینار از آن عایدشان می شد و علی علیه السلام از غنایم جنگی احیاناً سپری از طلا سهم می برد؛ ولی همه ی آنها به مصرف مستمندان می رسید و بهره ای از آن در زندگی شخصی خود نمی بردند!

جلوه های رفتاری حضرت زهراء علیها السلام

به گوشه ای هم از شوهرداری اش بنگرید:

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد منزل شد و از همسر گرامی اش اندکی غذا برای رفع گرسنگی خواست. او عرضه داشت سه روز است که هر چه خوردنی در منزل داشتیم برای شما آورده ام در این سه روز خودم و بچه ها غذای سیر نخورده ایم. فرمود: چرا به من نگفتی که تهیته کنم؟ عرض کرد: از خدایم حیا می کنم از شما چیزی بخواهم که توانای بر تهیته ی آن نباشید.^۲

اما رفتارش با خدمتکار خانه اش:

باز از جناب سلمان نقل است که روزی وارد خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام شدم و دیدم فاطمه علیها السلام دست آسیای پیش روی خود گذاشته و دانه های جو را با آن آرد می کند. در اثر فشار کار، کف دستش تاول زده بود. فضّه خدمتکار خانه هم ایستاده است! گفتم: بی بی، فضّه که اینجاست؛ چرا خود را به رنج انداخته ای؟ فرمود: من کار خانه را با فضّه تقسیم کرده ام؛ روزی با او و روزی با من است؛ امروز نوبت من است!!^۳

۱- بیت الاحزان، صفحه ی ۱۵.

۲- همان، صفحه ی ۱۱.

۳- همان.

چگونگی ازدواج ساده‌ی حضرت علی علیه السلام با حضرت زهراء علیها السلام

سادگی امر ازدواجشان را بنگرید و ببینید ما از آنها چه قدر فاصله گرفته‌ایم و در عین حال ادعای اتباع از آنها را داریم!!

فراوان به خواستگاری زهراء علیها السلام می‌آمدند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: اختیار او با خداست و من منتظر وحی خدا هستم. اصحاب با هم نشستند و گفتند: احتمال می‌دهیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام نگه داشته است. چه بهتر که پیش علی برویم و از او بخواهیم که به خواستگاری برود. با هیئت اجتماع به سراغ علی علیه السلام رفتند و او را در نخلستانی که مشغول آبیاری بود یافتند و جریان را به او گفتند و ترغیش کردند که به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود.

علی علیه السلام دست از کار کشید و به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و نشست و سر به پایین افکند و سکوت کرد؛ پس از لحظاتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی! گویا برای خواسته‌ای نزد من آمده‌ای و از اظهار آن شرم می‌کنی؟! بگو آنچه در دل داری، بگو.

علی با کمال شرم و حیا عرض کرد: یا رسول الله! من در خانه‌ی شما و در دامن شما بزرگ شده‌ام اکنون وقت آن رسیده که تشکیل خانواده بدهم؛ اگر راغب باشید دوست دارم فاطمه علیها السلام دخترتان را به عقد من درآورید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد و فرمود: بنشین تا من نظر فاطمه را جويا شوم. پشت پرده نزد فاطمه رفت و فرمود: دخترم! علی بن ابیطالب به خواستگاری تو آمده، آیا رضا می‌دهی که تو را به عقد او درآورم؟

فاطمه از روی شرم و حیا سر به پایین افکند و سکوت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با خوشحالی تمام فرمود:

(اللَّهُ أَكْبَرُ سُكُوتُهَا رِضَاهَا)؛ سکوتش علامت رضایش است.

دوباره پیش علی علیه السلام برگشت و فرمود: فاطمه رضا داد. حال برای ازدواج چه داری که مهر قرار بدهی؟ علی عرض کرد: یا رسول الله! از زندگی من چیزی بر شما مخفی نیست. تمام ثروتم یک شمشیر است و یک زره و یک شتر.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شتر و شمشیر برای کار و جهاد از لوازم زندگی یک مسلمان

مجاهد است و باید در دست تو باشد، تنها همان زره را مهر قرار می‌دهیم. دستور داد زره را فروختند و علی علیه السلام بهای آن را که پانصد درهم شد با دست خودش آورد و در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مقداری از آن را برداشت و به سه نفر از اصحاب داد و فرمود: با این برای فاطمه علیها السلام اسباب و لوازم زندگی خریداری کنید. آنها رفتند و از بازار اشیایی که به عنوان جهیزیه‌ی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خریدند، در حدود شصت و سه درهم شد؛ آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اعلان کنند اصحاب از مهاجرین و انصار در مسجد حاضر شوند و سپس خودشان روی منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: مردم! بدانید جبرئیل از جانب خدا بر من فرود آمد و پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی با دخترم فاطمه در آسمان با حضور فرشتگان انجام شده و امر فرموده است که من هم در زمین آن مراسم را انجام بدهم و شما را بر آن شاهد بگیرم.

آنگاه خودش خطبه‌ی عقد را جاری ساخت و سپس فرمود: ای علی! برخیز و تو هم قبولی این عقد را اعلام کن. علی برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: شاکرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا دخترش فاطمه علیها السلام را بر من تزویج کرد و مهر آن را زره من قرار داد و من راضی به این تزویج هستم. مردم هم دعا کردند و گفتند: خداوند این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و محبت و الفت در دل‌هایتان بیفکند.^۱

حالا شما بار دیگر نظری به سادگی این امر ازدواج بیفکنید و ببینید آنها چه می‌کردند و ما چه می‌کنیم؟ داماد خودش به خواستگاری آمده و مهریه‌ی اندک را قبلاً خودش آورده و در اختیار پدر دختر گذاشته و پدر دختر هم از همان مهریه که داماد آورده، جهیزیه‌ی دخترش را فراهم کرده است. آنگاه گوشه‌ی چشمی هم به وضع ازدواج‌های ما و تشریفات عجیب و غریب و مهریه‌های سنگین و جهیزیه‌های سرسام‌آور ما بیفکنید و ببینید تفاوت ره از کجا تا به کجاست؟ در این صورت از خودمان بپرسیم آیا راستی شیعه‌ی علی علیه السلام هستیم و پا جای پای علی علیه السلام گذاشته‌ایم؟ می‌ترسیم ما را در روز

جزا به خاطر همین نسبتی که از خود به علی علیه السلام می‌دهیم مورد اخذ و عقاب قرار دهند که چرا با نداشتن هیچگونه تناسبی خودتان را به ما چسبانیدید و مایه‌ی خفت ما گشتید. ما گفته بودیم:

(كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا)؛

مایه‌ی زینت ما باشید و مایه‌ی ننگ و عار ما نباشید.

مجازات سنگین همسر آزاری!

آیا امروز به جان نیست که به تناسب ایام فاطمیّه این حدیث را که مربوط به حقوق زن و شوهرداری است بخوانیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

(مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْذِيهِ لَمْ يَقْبَلِ اللهُ صَلَاتَهَا وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُعِينَهُ وَ تُرْضِيَهُ وَ اِنْ صَامَتِ الدَّهْرَ وَ قَامَتْ وَ اَعْتَقَتِ الرَّقَابَ وَ اَنْفَقَتِ الْاَمْوَالَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ كَانَتْ اَوَّلَ مَنْ تَرَدُّ النَّارَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَى الرَّجُلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْوِزْرِ وَ الْعَذَابِ اِذَا كَانَ لَهَا مُؤْذِيًا ظَالِمًا... وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَ لَمْ تُؤَافِقْهُ وَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَيَّ مَا رَزَقَهُ اللهُ وَ شَقَّتْ عَلَيْهِ وَ حَمَلَتْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ لَمْ يَقْبَلِ اللهُ لَهَا حَسَنَةً تَتَّقِي بِهَا النَّارَ وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ كَذَلِكَ)؛^۱

هرگاه زنی همسر خود را بیازارد؛ خداوند از آن زن، نماز و سایر کارهای نیکش را قبول نمی‌کند! اگرچه او در تمام عمرش روزها روزه‌دار و شب‌ها در حال عبادت و نماز باشد! بنده‌ها آزاد کرده و انفاق اموال فراوان نماید. او اولین کسی خواهد بود که به آتش دوزخ وارد می‌شود، مگر این که به یاری همسرش برخیزد و او را از خود خشنود سازد و سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردی هم دربارہ‌ی همسرش این‌گونه ظلم و ستم روا دارد، به همین منوال عذاب و عقاب شدید خواهد داشت! و هر زنی در زندگی‌اش هماهنگی با شوهرش نداشته باشد و او را بیش از حدّ توانش به رنج و تعب

بیندازد، خداوند از آن زن هیچ عمل نیکی را نمی پذیرد و او را مشمول خشم خود می سازد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ
الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً
والسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿٢٨﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

﴿٢٩﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ

﴿٣٠﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَدَاةَ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ

مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند و قوم خود را به دارالبوار جهنم کشاندند. آتشی که در آن وارد می شوند و آن بد جایگاهی است. آنها برای خدا شریک هایی قرار دادند تا مردم را از راه او گمراه سازند؛ بگو از زندگی دنیا بهره گیرید اما باز گشتن به سوی آتش است.

محور اصلی عالم هستی الله است

در این آیه نیز با جمله‌ی «أَلَمْ تَرَ» مواجه هستیم. عرض شد: در قرآن این جمله مکرر آمده و دعوت به رؤیت و دیدن می کند اما نه دیدن با چشم سر، بلکه دیدن با چشم فکر و عقل! و گفتیم: اگر چه مخاطب در این جمله ظاهراً پیغمبر اکرم ﷺ است، اما در واقع همه‌ی اندیشمندان عالم مخاطبند و چون آن حضرت در رأس متفکران قرار گرفته، خطاب به شخص ایشان شده است. تمام عقلای عالم موظفند در تاریخ گذشتگان از بدان و خوبانشان بیندیشند و از سرگذشت آنان عبرت گیرند و ببینند چگونه آن انسان نماهای حیوان صفت؛ پا روی فطرت و عقل خدادادیشان نهاده و نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند و حال آن که انسان، از آن نظر که انسان است؛ خود را موظف می داند که در

مقابل منعم، شاکر و سپاسگزار باشد. این حکم فطرت انسان است نه از آن جهت که ایمان دارد بلکه از آن جهت که انسان است باید بیندیشد و مقصد از خلقت را بشناسد و بداند که محور اصلی در این عالم هستی الله است و متأسفانه نه تنها در میان کفار، بلکه حتی در میان مسلمانان نیز عملاً فراموش شده است!!

در زندگی اکثر مردم، محور اساسی «جنبه‌های مادی» زندگی است! تنها اقلیتی هستند که «اولوالالباب» اند و با الله در ارتباطند و علی‌الدوام به سوی او حرکت می‌کنند و جز او هدفی ندارند.

توجه دادن به الله اساسی‌ترین برنامه‌ی عملی اولیای دین

از باطن عالم پیوسته این ندا بلند است و گوشداران عالم آن را می‌شنوند که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱؛

ای انسان! تو مسافری هستی که بار سفر بسته رو به سوی مقصدی بس بزرگ می‌روی و آن دیدار و لقای خدا و پروردگار تو است.

این هم بانگ بیدارباش از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا﴾^۲؛

حقیقت این که برای جان شما، بهایی جز بهشت [و رضوان خدا] وجود

ندارد؛ حال آن را جز به این نفروشید!

تو به قیمت ورای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی!

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾^۳؛

چه زیان و خسران بزرگی کرده‌اند آن کسانی که لقای خدا را دروغ انگاشته‌اند!... و

گوهر گرنامیه‌ی جان خود را با متاع بسیار اندک و زودگذر دنیا مبادله کرده‌اند!

امام امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا تعبیر به لماظه کرده است.

﴿أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا﴾^۴؛

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۴۸.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۴۸.

آیا آزادمردی نیست که این لماظه* را به اهلش [دنیاطلبان] واگذارد.
 ﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱؛

... حال هر کس که امید لقاء و دیدار خدایش را دارد، دست به کار انجام عمل صالح گردد و احدی را شریک در عبادت و اطاعت ریش قرار ندهد!

توجه دادن دل‌ها در همه جا و در همه حال به سوی الله جلّ جلاله از اساسی‌ترین برنامه‌های عملی رسول خدا ﷺ و امامان علیهم‌السلام بوده است و ما هم باید چنین باشیم و لازم است مکرراً در مباحث خود تذکر به این حقیقت داشته باشیم؛ نکند که پس از یک عمر به خود بیاییم و ببینیم همه چیز از جمادات و نباتات و حیوانات و خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و... را شناخته‌ایم، اما آنچه را که شناختن آن مقصد اصلی خلقت ما بود آن را شناخته‌ایم و داریم با جانی جاهل خالی از کمال، از دنیا می‌رویم. آن‌گاه فریاد برآوریم:

﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ﴾^۲؛

ترسم بروم عالم جان نادیده بیرون روم از جهان جهان نادیده

اساس دین، جز سوق دادن مردم به سوی خدا چیز دیگری نیست! این منظور در هیچ شأنی از شئون زندگی نباید فراموش شود. کلمه‌ی الله که اشاره به حقیقت ثابت عالم و قیوم جهان هستی است، مرکز اصلی و محور اساسی دین و تعلیمات دین است.

تمام مطالب قرآن حول محور الله

اهل تتبع و تحقیق، تمام کلمات و حروف قرآن را شماره کرده و گفته‌اند: در میان تمام کلمات قرآن، هیچ کلمه‌ای به اندازه‌ی کلمه‌ی الله و هیچ حرفی به اندازه‌ی این سه حرف «الف و لام و هاء» - که تشکیل دهنده‌ی کلمه‌ی الله می‌باشند - تکرار نشده است و این نشان می‌دهد تنها مقصدی که تمام مطالب قرآن در پیرامون آن دور می‌زند الله جلّ جلاله است.

* لماظه: ته مانده‌ی غذا که در لای دندان‌ها می‌ماند.

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

همانگونه که در این کتاب تکوین و عالم خلقت، تمام کلمات وجودی از جماد و نبات و حیوان و انسان و ماه و خورشید و کهکشان و... همه با زبان تکوینی خود فریاد می‌کشند. شما یک برگ گل را بردارید و با دقت و روشن بینی در آن نگاه کنید. می‌بینید آن لطافت و آن رنگ و بو و آن نظم‌بندی عجیب، با زبانی روشن تر از زبان قال می‌گوید:

(اللَّهُ، اللَّهُ سُبْحَانَ الْمَوْصُورِ، سُبْحَانَ الْمَقْدَّرِ، سُبْحَانَ الْمَدْبُرِ)؛

﴿...وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾^۱؛

﴿سَبِّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...﴾^۲؛

هر چه که در آسمان‌ها و زمین هست، همگی تسبیح خدا می‌گویند...

و لذا کتاب تدوین و تشریح هم به هماهنگی با کتاب تکوین، علی‌الدوام می‌گوید:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛

(لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛

﴿وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۳؛

﴿...جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۴؛

﴿وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۵؛

اذانش با الله شروع می‌شود «الله اکبر» و با الله ختم می‌شود! «لا اله الا الله». نمازش با الله شروع می‌شود: «الله اکبر» و با الله خاتمه می‌یابد «السلام علیکم و رحمة الله» و شخص نمازگزار در تمام حالات نماز - از قیام و قعود و رکوع و سجود - ذکرش یا الله اکبر است و یا سبحان الله. آنگاه انسان متدین به معنای واقعی کلمه در تمام شئون زندگی‌اش پایه و اساس کارش امتثال امر الله است و قربت الی الله. اگر دنبال تحصیل علم می‌رود؛ اگر ازدواج می‌کند؛ اگر دست به کسب و کار و انحاء فعالیت‌های اجتماعی از هر قبیل می‌زند در تمام این امور انگیزه‌اش امتثال امر الله و تحصیل رضای الله است و بس.

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۴- همان، آیه‌ی ۲۱۸.

۵- همان، آیه‌ی ۱۹۰.

زندگی دشوار، نتیجه‌ی غفلت از پروردگار

ولی یاللاسف که ما اکثراً بر اثر دور افتادن از تعلیمات اصلی دین و اکتفا کردن به یک سلسله اعمال خشک بی‌روح - تحت عنوان آداب و رسوم دینی - آنچه را که از متن زندگی بیرونش کرده‌ایم همان الله است و بس و آنچه را که در متن زندگی جایش داده‌ایم، اهواء و خواسته‌های نفسانی ضدّ الله است و نتیجتاً دچار معیشت ضنک و زندگی پیچیده و دشوار همچون کلاف سر درگم شده‌ایم که هر چه می‌کوشیم، سر از جایی در نمی‌آوریم و خود حضرت خالق حکیم فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۱

هر که روی گردان از من شود، دچار معیشت ضنک و زندگی دشوار می‌گردد...

این وضع زندگی دنیایی ماست و ویل و واویل‌هایی بس سنگین و دردآور در زندگی پس از مرگمان خواهیم داشت! دوری از خدا و محرومیت از لقای خدا، سوز و گدازها دارد و اکنون نسبت به آن ما در حال تخدیریم* و احساس درد نمی‌کنیم. آدمی که تحت عمل جراحی تخدیرش کرده‌اند؛ احساس درد نمی‌کند. اما همین که به هوش آمد دلدش بلند می‌شود. الان ما بر اثر هجوم مشتیهات* - از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و مال و مقام و فرزند و زن و فامیل و دوست و رفیق و معاشر - که از هر طرف ما را احاطه کرده و سرگرممان نموده‌اند، در حال تخدیریم و احساس درد فراق و جدایی از حضرت محبوب را نمی‌کنیم!! ولی عاقبت ساعتی فرا می‌رسد که تمام این مُخَدِّرَات* از ما دور شده ما را در خانه‌ی تاریک قبر تنها گذاشته‌اند. در آن ساعت است که به خود می‌آییم و خود را در میان آتش سوزان فراق و محرومیت از لقاء و دیدار الله - آن محبوب فطری خود - می‌یابیم؛ آنجاست که فریاد:

﴿...یا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾

از عمق جان خود بر می‌آوریم و نتیجه‌ای نمی‌گیریم. حال پس از این که انسان

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

* تخدیر: حالت بی‌حسی.

* مشتیهات: خواسته‌های دل.

* مخدّرات: تخدیرکننده‌ها.

عاقلمتفکر با این سیر فکری خود به این نقطه رسید که مقصد اصلی از خلقتش "لقاءالله" است و الله آن خالق منان نیز برای رساندن او به لقاء خودش وسایل و اسباب فراوان از داخل و خارج وجود وی در اختیارش قرار داده است و از آنها تعبیر به نعمت می‌شود که فرموده است:

﴿...وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾^۱

...به یاد آورید نعمت‌هایی را که خدا به شما عنایت فرموده است...

مفهوم نعمت و چگونگی تبدیل آن به نعمت

و نعمت هم‌چنان که گفتیم به حکم سرشت اولیّی‌ی انسان، موجب شکر در برابر منعم است و شکر هم فرموده‌اند:

(صَرَفَ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيمَا خُلِقَ لِأَجَلِهِ)؛

این است که بنده تمام آنچه را که خدا به او انعام کرده است؛ به همان مصرف برساند که خدا آن را برای آن خلق کرده است.

بنابراین تا وقتی که ما اسباب و وسایلی را که خدا از درون و بیرون وجودمان در اختیار ما قرار داده است در مسیر تقرب به خودش صرف می‌کنیم، تمام آنها نعمت می‌شوند و ما هم شاکر به نعمت می‌شویم. اما همین که آنها را از مسیر تقرب به خدا منحرف کردیم و در راه عصیان و طغیان بر خدا به کار انداختیم، آنها نعمت می‌شوند و ما هم کافر به نعمت می‌شویم و مصداق این آیه‌ی شریفه:

﴿...الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...﴾^۲

کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند...

آن چشم و گوش و دست و پا و زبانی که خدا به ما داده است که در راه حرکت به سوی خودش به کار اندازیم، متأسفانه آنها را در راه عصیان و طغیان بر او به کار انداخته و رو به جهنم سوزان پیش می‌رویم و به همین زودی خواهیم فهمید که این نعمت‌ها چه نعمتی

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۱.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.

برای ما شده‌اند و چه بلایی بر سر ما آورده‌اند! این خطاب تهدید آمیز قرآن را بشنوید:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۴۰﴾﴾^۱

نه چنین نیست که برای همیشه بی خبر از کار و بار خود بمانید، در آینده‌ی نه چندان دور آگاه می شوید!

باز هم نه چنین است که برای همیشه بی خبر از کار و بار خود بمانید، در آینده‌ی نزدیک آگاه می شوید.

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۲

روزی که آدمی آنچه را که از پیش فرستاده است [گفته‌ها و کرده‌های خود را] می‌نگرد [از شدت وحشت و نفرت از اعمال خود] آدم کافر [که نعمت‌های خدا را به کفر و نقیمت تبدیل کرده است] می‌گوید: ای کاش من خاکی بودم [و زیر پاها لگدمال می‌شدم و این روز را به خود نمی‌دیدم].

آری، آن روز آرزو می‌کنیم: ای کاش من کور و کر و لال بودم و این آتش‌ها که با چشم و گوش و زبان به جان خود افروخته‌ام، امروز مبتلا به آن نمی‌شدم. این جمله از گفته‌های بزرگان است:

(فُرْسَانُ الْكَلَامِ فِي الدُّنْيَا مُشَاهِدَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛

سوارگان بر مرکب سخن در دنیا پیادگان در روز قیامتند!

(لَوْ كَانَ سَحْبَانُ عَاقِلًا لَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ بَاقِلًا)؛

سحبان اگر عاقل بود، آرزو می‌کرد ای کاش باقل بود.

سحبان مرد سخنوری بوده که در فصاحت و بلاغت در سخن، شهرت به‌سزایی داشته است. در نقطه‌ی مقابل او باقل، آدم بی‌زبان‌الکنی بوده است. در روز قیامت که آثار شوم زبان‌آوری و بی‌پروایی در سخن آشکار می‌شود، آن مرد سخنور آرزو می‌کند ای کاش من لال عاجز از سخن‌گفتن بودم و مردم به سراغم نمی‌آمدند و به محافلی که نباید بروم نمی‌رفتم. مدح و ثنای کسانی را که نباید بکنم نمی‌کردم و امروز مبتلا به این آتش‌های سوزانی که از

۱- سوره‌ی نکاتر، آیات ۳ و ۴.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۴۰.

ناحیه‌ی زبانم برای خویش افروخته‌ام نمی‌شدم.

چگونگی نعمت شدن نعمت‌ها

ما هم اکنون اگر از روی انصاف و داوری وجدان به زندگی خود بنگریم می‌بینیم، به‌راستی مصداق این آیه‌ی از قرآن شده‌ایم:

﴿...الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...﴾؛

نعمت‌های خدا را از مسیر شکران خارج کرده در مسیر کفران به راه انداخته‌ایم! چشممان، گوشمان، زبانمان، ثروتمان، مقاممان، همسرمان، اولادمان، همه برای ما نعمت شدند چون نخواستیم دین خدا در زندگی ما حاکم باشد! از دین که منحرف شدیم تمام نعمت‌ها بر ما نعمت شد! دور افتادن از خدا و منحرف گشتن از مقصد اصلی خلقت، در واقع سرچشمه‌ی کلّ نعمت‌ها و بدبختی‌هاست! ما در زندگی شخصی و خانوادگی کفران نعمت می‌کنیم. در صحنه‌های گوناگون زندگی اجتماعی کفران نعمت می‌کنیم. امروز تمام جامعه‌ی بشری واقعاً کافر به نعمت است! مواهب و نعمت‌هایی که خدا به بشر امروز داده است در ابعاد مختلف از موادّ غذایی و پوشاک و مسکن و مرکب، تجارت و صنعت و بهداشت و فرهنگ و وسایل ارتباط جمعی از تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون، کامپیوتر و اینترنت و... این‌ها همه مواهبی است که خدا به بشر امروز داده و به بشر دیروز نداده بود و یاللاسف که طغیان و عصیان‌ی که بشر امروز نسبت به خدا و نعمت‌بخش خود دارد، بشر دیروز نداشته است. امروز نعمت‌های خدا بر بشر بیشتر و طغیان بشر بر خدا نیز بیشتر شده است؛ در صورتی که این بشر می‌توانست با همین نعمت‌های خداداد، دنیا را برای خود بهشتی بسازد که از آن بهشت ابدی آخرت تولید گردد. ولی می‌بینیم که بر اثر طغیان بر خدا، همین نعمت‌ها را تبدیل به نعمت کرده و دنیا را برای خود جهنّم سوزانی درست کرده است. همه جا جنایت است و کشتار است و ناامنی؛ قرآن با چه بیانی رسا و توییح‌آمیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَلْحُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئْسَ الْقَرَارُ﴾؛

آیا نمی‌بینید این مردم چگونه نعمت‌های خدا را به کفران تبدیل نموده

و جامعه‌ی بشری را به جایگاه هلاکت بار جهنم فرود آورده‌اند در حالی که هم خود آتش می‌افروزند و هم خود می‌سوزند و چه بد جایگاهی برای خود به وجود آورده‌اند.

منشاء این کفران نعمت

ما معتقدیم این کفران نعمتی که امروز دامنگیر بشر شده و زندگی را جهنم سوزان کرده است نشأت گرفته‌ی از کفران نعمتی است که هزار و چهارصد سال پیش، پس از رحلت رسول اکرم ﷺ با تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده واقع شد. آن روز، اعظم نعمای الهی - امام امیرالمؤمنین علیه السلام - را که به حکم آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾؛ نعمت تام و تمام خدا بر عالم انسان بود کنار زدند و دیگری را که هیچ گونه اهلیت نداشته بر مسند خلافت رسول خدا ﷺ نشانند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾؛ نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند:

﴿وَ أَهْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ۗ جَهَنَّمَ﴾؛

مردم خود را به سوی دارالبوار - جهنم - سوق دادند و این جهنم سوزان همچنان ادامه خواهد داشت تا روزی که حضرت قائم به حق قیام کند و از نو کفر را به نعمت تبدیل بنماید و این جهنم دنیا را به بهشت برین مبدل گرداند.

عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ جَعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ؛

الآن دنیا تشنه‌ی انسان کامل است که با تشکیل حکومت عدل الهی اقدام به اصلاح کلی عالم بنماید و این شتر مست مهاردریده را رام گرداند و به طور قطع این کار از عهده‌ی احدی جز یازدهمین فرزند علی و فاطمه علیهما السلام بر نمی‌آید و لذا هم اکنون این جهان پراضطراب از اعماق جاننش فریاد «الْمُسْتَعَاثُ بِكَ يَا صَاحِبَ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ» برآورده است و می‌گوید:

زین بیشتر منشین خمّش

ای مهدی دجال کش

زین بیش طغیان پرورد

مگذار تا این رو ترش

پرواز ده بابل را	بشکن شکوه پیل را
خون سیه کن نیل را	تا جان قبطان پرورد
شو تیغ حیدر و ارزن	بر فرق این فرتوت زن
کو صد هزاران اهرمن	در اهرمندان پرورد

ای صد هزاران لعنت حق بر روح و روان آن سردسته ی منافقان و دستیاران شیطان
بی ایمان که:

﴿بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ﴿۱۰۰﴾ جَهَنَّمَ...﴾؛
اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

علت العلل حکومت طاغوت ها و مستکبران

این چند جمله ی درد آور را که از قلب دردمند مولای عزیزمان، امام
امیرالمؤمنین علیه السلام آن اول مظلوم عالم برخاسته است بشنویم که می فرماید:

(ما بال أقوام غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَخَافُونَ
أَنْ يُنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ
اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ﴿۱۰۰﴾ جَهَنَّمَ...﴾ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ النَّعْمَةُ
الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَ بِنَا فَازَ مَنْ فَازَ؛

چرا گروه هایی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصیتش اعراض
نمودند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آنها نازل شود؟ آن گاه این آیه را
تلاوت فرمود ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى...﴾ و سپس فرمود: به خدا قسم، ما هستیم آن نعمت
خدا که به بندگانش عطا فرموده است و به سبب ما رستگار شده هر کس که
رستگار شده است.

امام علیه السلام ضمن این بیان به مردمی که این نعمت بزرگ خدا را به کفر تبدیل
کرده اند هشدار داده است که باید در همه حال انتظار نزول عذاب از جانب خدا داشته
باشند و امت اسلامی در طول این چهارده قرن، به کیفر این کفران نعمت، دچار انواع
عذاب ها شده است و هم اکنون نیز از دست طاغوت ها و مستکبران جهان سیلی ها

می خورد و تعجب توأم با تأسف این که هرگز به فکر ریشه یابی این کیفر نمی افتند تا به جای مبارزه با علل سطحی و ظاهری آن، در مقام دفع و رفع علت اصلی آن برآیند و علت اصلی آن، طغیان بر خدا و زیر پا نهادن احکام دین خداست. تا این امت دست از این طغیان برندارد، طاغوت ها در هر زمان دست از او بر نخواهند داشت! دربارهی بنی اسرائیل که پس از رهایی از چنگال فرعون طاغی، خودشان طاغی شدند؛ فرموده است:

﴿...بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانُوا عَدُوًّا مُّفْعُولًا﴾^۱

...مردانی جنگجو بر شما برانگیختیم [شما را سخت کوبیدند و حتی برای به دست آوردن افراد] تا درون خانه ها می رفتند و این یک وعده ی قطعی تخلف ناپذیر از جانب ماست که با طاغیان این چنین عمل می کنیم.

﴿...وَ إِنْ عُدْتُمْ عَدُوًّا...﴾^۲

...شما اگر به سوی ما باز گردید [و توبه کار شوید] ما هم به سوی شما باز می گردیم [و لطف و رحمت خود را شامل حالتان می سازیم]....

و اگر دست به طغیان و افساد بیازید، باز هم ما شما را به کیفر شدید گرفتار می کنیم! تا تو با من روشنی من روشتم.

بیان مثالی برای روشن شدن مطلب

از باب مثال اگر کسی چند سگ ها دارد و آنها را به جان مردم انداخته است و لت و پارشان می کنند، آیا به سراغ سگ ها باید رفت و با آنها گلاویز شد یا باید به سراغ صاحب سگ ها رفت و از او علت کار را جویا شد؟ طاغوت ها و جبّاران هر زمان به حکم: ﴿...عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ...﴾؛ سگ های هاری هستند که خدا خلقشان کرده و انحاء جهازات در اختیارشان قرار داده و آنها را مأمور دریدن و لت و پار کردن گروه هایی از بندگان ساخته است. در این صورت طبیعی است که باید سراغ خدا رفت و از او

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۵.

۲- همان، آیه ی ۸.

جویای علت این کار شد. اینجاست که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

اگر این اهالی آبادی‌ها مؤمن و متقی بودند، ما درهای برکات از آسمان و زمین به رویشان می‌گشودیم. ولی این‌ها سنن و قوانین ما را تکذیب نمودند و ما هم به کیفر اعمالشان گرفتیم و عذاب از هر طرف بر زندگیشان نازل کردیم.

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید و ببینید با آنها چگونه برخوردی شده است؟

﴿الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۱﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۲﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۳﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۲

آنان که در شهرها طغیان کرده و اکثار فساد نمودند، خدای تو تازیانه‌ی عذاب بر پیکر [زندگی] آنان فرود آورد و به یقین خدای تو در کمین است [و این سنت در همه وقت در جریان است].

باز هم به آیه‌ی مورد بحث خود بر می‌گردیم:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿۱﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ﴾^۳

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند و مردم خود را به دارالبوار جهنم کشاندند و آن بد قرار گاهی است!

﴿وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۴

آنها شریک‌هایی [در امر اطاعت] برای خدا قرار دادند تا مردم را بدین وسیله از راه او گمراه سازند [و خود به نوایی از زندگی مادی برسند]!

﴿قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾^۵

[اکنون ای پیامبر! به آنها بگو:] از این زندگی مادی زودگذر بهره بگیرید اما [بدانید] عاقبت کار شما آتش است!

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۱ تا ۱۴.

غفلت از حیات ابدی نشانه‌ی بی‌خردی

در آیه‌ی دیگر آمد است:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾^۱

...بگو: اندکی از کفر خود بهره گیر اما به یقین [بدان که سرانجام] از یاران

آتش خواهی گشت!

آیا این هشدارهای تهدیدآمیز قرآن کافی نیست که در روح ما مدعیان پیروی از قرآن تکانی ایجاد نموده؛ ما را به وظایفمان آشنا سازد تا مبتلا به عذاب‌های خدا در دنیا و آخرت نشویم؟ ما فعلاً روی زمینی زندگی می‌کنیم که با همه‌ی این بزرگی‌اش در جنب خورشید ذره‌ای است. خورشید هم با تمام عظمتش در جنب کهکشان ذره‌ای است؛ کهکشان نیز با تمام عظمتش در جنب عوالم دیگر بسیار کوچک به شمار می‌رود! حال ما یک عمر است روی این کره‌ی خاکی - که در جنب عوالم دیگر ذره‌ای هم به حساب نمی‌آید - زندگی می‌کنیم، اما نه خودش را شناخته‌ایم و نه به وجود آورنده‌اش را! نه خانه را شناخته‌ایم و نه صاحب‌خانه را! دیدیم در خانه‌ای باز است و سفره‌ی رنگینی گسترده است. تشریف فرما شدیم سر سفره نشستیم، خوردیم و نوشیدیم و از دست و دهان هم قاپیدیم و اصلاً نفهمیدیم صاحب‌خانه که بود و مقصودش از گستردن این سفره چه بود؟!

راستی شرم‌آور است و خجالت‌بار اگر روزی صاحب این دستگاه ما را به پای توییخ و ملامت بکشد که به خانه‌ی من آمدید و از نعمت‌های بی‌حدّ و حصر من بهره‌ها بردید و اعتنایی به من نکردید و دستت درد نکند هم به من نگفتید!!

﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾^۲

افزون‌طلبی‌ها [چنان] سرگرم‌تان کرد که ذأب و دَیدَن* انسانیت و آدمیت هم فراموش‌تان شد و اصلاً به فکرتان نرسید که آخر این خانه صاحبی دارد و برای ورود و خروج به خانه‌اش؛ روز حسابی در کار است.

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی تکوین، آیه‌ی ۱.

* دَیدَن: روش و رفتار.

﴿ثُمَّ لِنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱!

به طور مسلم؛ شما را به پای پرسش از نعمت‌ها خواهند کشید و به ناسپاسی هایتان کیفرها خواهند داد! واقعاً تعجب آور است که وقتی در زندگی روزمره‌ی مردم مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم: اکثریت مردم تمام عمر خود را صرف تأمین حوائج زندگی مادی می‌کنند و جز فراهم ساختن لوازم خوراک و پوشاک و مسکن و انحاء تجملات روزافزون مادی، هدفی ندارند و هیچ عشق و علاقه‌ای به شناختن حیات ابدی و ماجرای پرغوغای پس از مرگ از خود نشان نمی‌دهند!! و خود همین مطلب که به تمام قوا غرق در حیات مادی زودگذر شدن و از حیات روحی و زندگی همیشگی بی‌خبر افتادن، نشان بی‌خردی و سفاقت آدمی است! خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...﴾^۲!

وقتی به آنها گفته می‌شود: آخر شما هم ایمان بیاورید چگونه که دیگران ایمان آورده‌اند، می‌گویند: مگر ما سفیه و ابلهیم که مانند سفیهان ایمان بیاوریم.

﴿...أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾^۲!

...هین آگاه باشید! آنها خودشان سفیهند و خود نمی‌فهمند.

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند و گرنه انسان فهمنده و درآک، تا از سرنوشت آینده‌ی خود مطلع نگردد و ابهامات آینده‌ی زندگی را با سرانگشت تفکر و تحقیق و تدبّر حل نکند؛ آرام نمی‌گیرد و شربت آبی به گوارایی از حلقش پایین نمی‌رود و الا گفتن این جمله‌ی مستانه که ای بابا خوش باش و فکر نکن، فردا را که دیده‌ام؟ می‌را عشق است! این کار ابلهان و کودک‌صفتان عالم است.

انسان عاقل اینگونه عمل می‌کند

آدم عاقل آن است که فشار به مغز خود آورده و نیروی عقل و قوای ادراکی خود را یک جا متمرکز کند و ببیند یشد تا راهی به سوی آینده‌ی خود پیدا کرده و خبر از ماجرای پس

۱-سوره‌ی تکوین، آیه‌ی ۸.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳.

از مرگ خود بگیرد. ما که پیروان وحی و قرآنیم بحمدالله در پرتو نور چراغ عقل، خود را به در خانه‌ی وحی و پیامبر ﷺ رسانده‌ایم و با راهنمایی‌های مشعل دار وحی و نبوت، از سرنوشت آینده‌ی خود و ماجرای پس از مرگ خود باخبریم. می‌دانیم به محض این که عمر دنیایی ما به پایان رسید و این مرغ روح از قفس تن پرید، چه حوادثی پیش می‌آید و چه صحنه‌های بهجت‌زا و یا وحشت‌افزا سر راه ما پیدا می‌شود. اگر مؤمن صالح باشیم چه خواهیم دید و اگر فاسق ناصالح باشیم چه خواهیم دید. در پرتو نور وحی از تمام جزئیات آن باخبریم و همین آگاهی از جریانات عالم پس از مرگ است که دینداران هوشیار را در زندگی دنیا تعدیل می‌کند و آنها را از هرگونه انحراف فکری و عملی باز می‌دارد و افرادی امین و صادق‌القول و متقی بار می‌آورد که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف حال آنها می‌فرماید:

(فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ)؛

آنها، بهشت در نظرشان آن چنان قطعی است که گویی آن را دیده‌اند و مدتی هم از نعمت‌های آن برخوردار بوده‌اند و جهنم چنان در نظرشان حتمی است که گویی آن را دیده‌اند و مدتی هم در میان آن معذب بوده‌اند.

(وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛

و اگر این نبود که عمر موقتی برای آنها مقرر شده باشد در دنیا بمانند، از جهت شدت اشتیاقی که به بهشت و خوف عقابی که از جهنم دارند یک چشم به هم زدن هم روحشان در نشان آرام نمی‌گرفت.

وصف حال انسان مُحْتَضِر از زبان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

چند جمله‌ی دیگر هم از مولای بزرگوارمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم در وصف حال انسانی که در بستر بیماری افتاده و احساس می‌کند که مورد هجومی مرگ قرار گرفته است و دارد از دنیا و همه چیزش جدا می‌شود:

(كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا
يَأْمَنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَىٰ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ)؛

می‌بیند که چگونه بر او فرود آمد آنچه که باورش نمی‌شد و چگونه جدا شد
از او آنچه که اطمینان به بقایش داشت و به عالم آخرت که وعده داده شده
بود، وارد گشت.

(فَعَبِيرٌ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ)؛

آنچه که در آن حال به انسان نازل می‌شود، به وصف در نمی‌آید [تا آدمی
خود را به حال احتضار نبیند از درک شدائد آن ناتوان خواهد بود]!

(اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ)؛

سختی جان دادن از یک سو و اندوه جدا گشتن از محبوبات از دیگر سو به او
هجوم آورده است!

(فَفَتَّرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ)؛

دست و پایش سست و رنگش دگرگون شده است!

(ثُمَّ ارْتَدَادَ الْمَوْتِ فِيهِمْ وَ لُوجًا فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ)؛

تدریجاً مرگ در او پیشروی کرد و میان او و گفتارش حائل شد [و از سخن
گفتن باز ماند].

(وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَىٰ صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ
مِنْ لُبِّهِ)؛

او در میان افراد خانواده‌اش چنین شد که با چشمش [اضطراب و نگرانی آنها
را] می‌بیند و با گوشش [آه و ناله‌ی آنها را] می‌شنود و عقلش بجا و فهم و
ادراکش برقرار است!

(يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَىٰ عُمْرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَعْمَصَ
فِي مَطَالِبِهَا وَ أَحَدَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ
جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَىٰ فِرَاقِهَا)؛

در آن حال، به فکر می‌افتد که عمر خود را چگونه به سر برده و روزگارش را چگونه گذرانیده است و به یاد می‌آورد اموالی را که جمع کرده و در به دست آوردن آنها [از حلال و حرام] چشم پوشیده و آنها را از راه‌هایی که [حلیت و حرمت آن] آشکار و مشتبه بوده به دست آورده است و اکنون دچار پیامدهای آن گشته و هنگام جدایی از آن فرار رسیده است.

(تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعُمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا)؛

آن اموال، اینک می‌ماند برای بازماندگانش که پس از او منتعم می‌شوند و خوش می‌گذرانند!

(فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِعَيْبِهِ وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ)؛

آری، خوش گذرانی با آن اموال از آن دیگران می‌شود و بار سنگین آن بر دوش او می‌ماند!

(فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَرْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ)؛

در آن موقع، حال ندامت و پشیمانی در او پیدا می‌شود و دست خود را به دندان می‌گزد و نسبت به تمام آنچه در ایام زندگانش به آن رغبت داشت، بی‌رغبت می‌شود!

(فَلَمَّ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَاً بِهِ فَقَبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ)؛

همچنان مرگ در بدنش پیشروی می‌کند تا این که گوشش هم مانند زبانش از کار می‌افتد و میان خانواده‌اش طوری می‌شود که نه می‌تواند سخنی بگوید و نه می‌تواند سخنی بشنود؛ تنها چشمش را می‌چرخاند و به چهره‌های اطرافیان بسترش نگاه می‌کند و حرکات زبان آنها را می‌بیند اما سخنانشان را

نمی‌شود. هم چنان مرگ پیش می‌رود تا این که چشمش را هم فرا می‌گیرد و دیگر چیزی را نمی‌بیند.

(وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ)؛

سرانجام روح از بدنش بیرون می‌رود و او مرداری می‌شود در میان اهلس که از او وحشت می‌کنند و از نزدیک شدن به او دوری می‌جویند!
(ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَىٰ مَحَطٍّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَىٰ عَمَلِهِ)؛
آنگاه او را بر می‌دارند و به سوی خانه‌ی قبرش می‌برند و آن جا او را به عملش می‌سپارند!

ندای امیر مؤمنان علیه السلام

اینک به این ندای دلسوزانه‌ی مولای بزرگوارمان نیز گوش فرا دهیم:

(عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَأَعْمَلُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَعْضَاءُ لَذَنَةٌ وَ الْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِرْهَاقِ الْفَوْتِ وَ حُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ)؛^۲

ای بندگان خدا! هم الان دست به کار شوید، هم الان که زبان‌ها باز و بدن‌ها سالم و اعضا در فرمان و جای آمد و شد فراخ و فرصت باقی است، کار کنید! پیش از فوت وقت و فرار سیدن مرگ از زندگی زود گذر بهره‌ی خود را بگیرید! آمدن مرگ حتمی را مسلم بدانید و همچون شخص منتظر بیکار ننشینید!

و چه خوب است ما این چند جمله‌ی کوتاه تکان دهنده را از مولایمان به خاطر بسپاریم و ساعتی از آخر شب بیدار شویم و همانگونه که در بستر نشسته‌ایم این جملات را به خاطر آورده به خود بگوییم: (عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَأَعْمَلُوا...)؛ ای بنده‌ی خدا! هم الان برخیز و دیگر نخواب! برخیز آبی به صورت بزن و در محضر خالقت بایست و بگو:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۸۷.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛

به یاد آور که هم اکنون خفتگان در دل خاک آرزو می کنند شبی به دنیا برگردند و دو رکعتی بجا آورند و بمیرند. در بیمارستان ها اسیران بستر بیماری آرزو می کنند شبی سلامت بدن را دریابند و توشه ای از سلامت خود بگیرند. اکنون که ما هم زنده ایم و هم سالم، به بطالت و غفلت نگذرانیم که افسوس ها خواهیم خورد و ندامت ها خواهیم داشت!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا معرفتَهُمْ وَ
 محبتَهُمْ وَ احشِرْنَا فِي زمَرَتِهِمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا
 وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿٣١﴾ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ

بگو: به آن دسته از بندگان من که ایمان آورده‌اند، نماز را برپا دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق کنند، پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی هست و نه دوستی و رفاقتی [نه با مال می‌توانند از جنگ کيفر خدایان را بپند و نه با پیوندهای مادی].

تذکر

سال‌های گذشته که بنده در جلسات صبح جمعه شرکت می‌کردم، آنجا بحث تفسیری داشتیم و تا سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم طی رسیده بودیم که عارضه‌ی بیماری برای بنده پیش آمد و پس از آن نتوانستم بقیه‌ی بحث را ادامه بدهم. ولی اکنون پس از گذشت چند سال به این فکر افتادم که باقیمانده‌ی آیات سوره‌ی مبارکه اگر توفیق الهی شامل حال باشد، طی چند جلسه‌ی مورد بحث و ترجمه و توضیح قرار داده شود.

ویژگی شاخص بندگان مؤمن خدا

سوره‌ی ابراهیم مشتمل بر ۵۲ آیه است و ما قبلاً تا آیه‌ی ۳۰ را تفسیر کرده بودیم. آیه‌ای که اکنون مورد بحث قرار می‌گیرد، آیه‌ی ۳۱ آن سوره است. در این آیه خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بگو به آن دسته از بندگان من که ایمان آورده‌اند نماز را برپا دارند و از آنچه که روزی‌شان نموده‌ایم انفاق کنند. در این آیه

ملاحظه می‌فرمایید آن کسانی که موظف به اقامه‌ی نماز و انفاق مال شده‌اند، تحت عنوان «عبادی‌الذین امنوا» معرفی شده‌اند؛ یعنی بندگان مؤمن که هم بنده‌ی خدا هستند و هم دارای ایمان به خدا و آخرت، در قدم اول باید بنده باشند نه آزاد و به حال خود رها. آن هم بنده‌ی خدا نه بنده‌ی دنیا و دنیاداران.

بنده آن باشد که هر چه گویندش بکن گوید به چشم.

در اینکه ما همه خود را بنده می‌دانیم و نیازمند به خارج از خود، تردیدی نداریم.

آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

ما در وجود خود سراپا فقر و نیازیم، مالک یک نفس کشیدن از پیش خود نمی‌باشیم، منتهی باید آن کسی را که در همه جا و در همه حال احتیاج به او داریم بشناسیم که او کیست؟ اندکی که در خود بیندیشیم، به وجود آن کسی که ما را به این صورت (مجهز به جهازات بیشمار از اعضاء و جوارح داخل و خارج بدن گرفته تا لوازم حیات از آب و هوا و نور و زمین و آسمان) ساخته است پی می‌بریم اوست که علی‌الدوام با دست لطف و عنایتش ما را می‌پرورد و تر و خشکمان می‌کند.

وظیفه‌ی ما اجرای برنامه‌های دینی

آری تنها اوست که خالق و آفریدگار ماست، مَلْجَأٌ و مَنجَى و تکیه‌گاه و مورد نیاز ماست پس باید ما بنده‌ی او و مطیع فرمان او باشیم و از همین آثار صنع حکیمانه‌اش که در آفرینش ما آدمیان و جهان هستی نشان داده است، پی می‌بریم که حتماً برنامه‌ی حکیمانه‌ای هم برای زندگی ما تنظیم کرده است. از همین جا پی به لزوم وحی و نبوت و امامت و معاد می‌بریم و خود را موظف به اجرای برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب او که همان برنامه‌ی دینی است می‌دانیم.

حال او در این آیه، خطاب به رسول گرامی‌اش فرموده که بگو به اینان که هم خود را بنده‌ی من می‌دانند و هم ایمان به من و رسول من و ایمان به حتمیت معاد و قیامت آورده‌اند و باورشان شده است که من در مقابل قانونی که تحت عنوان **برنامه‌ی دینی** مقرر کرده‌ام مطیع و متخلف را یکسان نمی‌بینم! بلکه در عالم پس از مرگ به «مطیعان»

پاداش و به «متخلفان» کیفر خواهم داد.

آری به اینان بگو که «یقیموا الصلوة» نماز را برپا دارند «و ینفقوا ممّا رزقناهم سراً و علانیة» و از آنچه که به عنوان رزق و روزی به آنها داده‌ایم، اعمّ از مواهب مادی و معنوی به دیگران نیز انفاق کنند. البتّه انفاق مال در میان توده‌ی مردم، لزوم و بروز بیشتری دارد و لذا گاهی در شرایط خاصّی انفاق سرّی و پنهانی مطلوب می‌شود که هم آبروی افراد مستمند محفوظ می‌ماند و هم کار انفاق‌کننده عاری از ریا می‌باشد و در شرایط دیگری انفاق علنی و آشکار مطلوب می‌شود که سبب تشویق دیگران نیز به انفاق می‌گردد، از اینرو فرموده است:

﴿يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً﴾؛

انفاق آشکار و پنهان در شرایط خاصّ به هر یک مطلوب است. آنگاه برای اینکه افراد مؤمن متمکّن در انجام امور خیر مخصوصاً در انفاق مال تعجیل داشته باشند و بر اثر یک سلسله و سوسه‌های شیطانی تأخیر روا ندارند می‌فرماید:

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلالٌ﴾؛

پیش از اینکه فرارسد روزی که در آن روز نه خرید و فروشی در کار است و نه دوستی و رفاقتی.

در دنیا ممکن است افرادی که محکوم به مجازاتی شده‌اند، با خریدن و فروختن متاعی پولی تهیه کنند و خود را آزاد سازند و یا از طریق ایجاد واسطه بین خود و مقامات و به اصطلاح «پارتی» و غالب شدن «روابط» بر «ضوابط»، از چنگال کیفر رهایی یابند؛ اما در روز قیامت نه کسی مالک چیزی هست که آن را بفروشد و پولی تهیه کند و نه کسی را می‌یابد که بین او و مقامات عالی‌ی محشر وساطت کند و او را از شمول قانون خدا مستثنی سازد. به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾؛^۱

روزی است که کسی نمی‌تواند به کسی نفعی برساند و یا دفع ضرری از او

۱-سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۹.

نماید. آن روز منحصرأً فرمان از آن خداست.

نفی رابطه‌ی مادی و خویشاوندی در روز قیامت

اما مسأله‌ی شفاعت اولیای خدا در پیشگاه خدا، رابطه‌ای روحی و امری معنوی است و آن هم حدود و شرایط خاصّ به خود را دارد. در آیه‌ی مورد بحث آنچه نفی شده است، رابطه‌های دنیوی و پیوندهای مادی است که به کلی قطع شده و هیچ خویشاوندی از حال خویشاوندش جويا نمی‌شود که در کجاست و چه وضعی دارد بلکه همه از هم فرار می‌کنند.

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿۱﴾ وَأُمِّهِ ﴿۲﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿۳﴾﴾^۱

[روز قیامت] روزی است که هر کسی از پدر و مادر و همسر و فرزند و برادرش می‌گریزد که مبادا گریبان یکدیگر را بگیرند و حقوق پایمال شده‌شان را از هم مطالبه نمایند. در آیه‌ی شریفه «خلال» یعنی دوستی و رفاقت، «خلیل» یعنی دوست صمیمی. حضرت ابراهیم علیه السلام ملقب به لقب «خلیل الرحمن» است که دوست صمیمی خداست و در راه خدا چه فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها که نشان نداده است.

البته این معنا از خلال و خُلَّتْ که رابطه‌ی روحی و معنوی است بین خدا و بندگان خدا در روز قیامت باقی است و منشأ سعادت‌های بی‌پایان است، آنچه که روز قیامت از ارزش می‌افتد و بی‌اثر می‌گردد رابطه‌های مادی است.

آتش سوزان حسرت در روز قیامت

در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا

بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲﴾﴾^۲

کافران در روز قیامت چنان در تنگنا قرار می‌گیرند که اگر تمام آنچه در روی زمین هست با همانندش مال آنها باشد، حاضر می‌شوند که بدهند تا از

۱- سوره‌ی عبس، آیات ۳۴ تا ۳۶.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۶.

عذاب قیامت در امان باشند ولی از آنها قبول نمی‌شود و محکوم به عذاب دردناک می‌گردند.

از جمله اسامی روز قیامت «یوم الحسرة» است یعنی روزی که انسان به یاد روزهای گذشته‌ی در دنیایش می‌افتد که می‌توانسته است اعمال خیر از عبادات بدنی و مالی انجام بدهد و امروز به سعادت ابدی نائل گردد، ولی بدون هیچ عذری کوتاهی کرده و انجام نداده است و امروز به زیان و خسران غیر قابل جبرانی مبتلا شده است. اینجاست که آتش سوزان حسرت و افسوس از جانش شعله می‌کشد و او را می‌سوزاند و می‌گوید:

﴿...یا حسرتی علی ما فرطتُ فی جنبِ الله...﴾!

ای افسوس بر آن عمر گرنامه‌ی که بگذشت.

و افسوس بر آن امکاناتی که خدا به من داده بود و من می‌توانستم با آنها اعمال سعادت آفرین امروزم را انجام بدهم و از الطاف و عنایات خدا بهره‌ها برگیرم و انجام ندادم و امروز در آتش حسرت می‌سوزم. مثلاً در دنیا پنج تومان از مخارج سال خود و عائله‌ام زیاد آمد، خدا فرمود یک تومان آن را به عنوان خمس مالت بده تا مبتلا به عذاب جهنم نشوی، ولی من بخل ورزیدم و ندادم و اکنون آرزو می‌کنم ای کاش تمام آنچه که در روی زمین است با همانندش مال من می‌شد و من همه را می‌دادم تا از عذاب جهنم مصون بمانم، ولی از من قبول نمی‌کنند. آن روز یک تومان را از من می‌پذیرفتند، ولی امروز میلیاردها را هم از من نمی‌پذیرند آیا این حسرت و افسوس ندارد؟!

اینک آیه‌ی شریفه مورد بحث می‌فرماید: ﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به این بندگان من که ایمان به این حقایق آورده‌اند بگو: اقامه‌ی نماز و انفاق مال کنند ﴿مَنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا خِلالُ﴾ پیش از اینکه برسد آن روزی که نه مال و ثروتی می‌تواند آدمی را از عذاب جهنم برهاند و نه جاه و مقام و قدرتی.

آری تا فرصت و مهلتی باقی است بکوشند تا ارتباط خود را با خالق رحیم کریم محکم و محکم‌تر سازند، در مقابل فرامین او سر تسلیم فرود آورند و مطیع محض فرمانش

باشند. البتّه احکام آسمانی الهی که به عنوان **برنامه‌ی دینی** مقرّر شده است، منحصر به نماز و انفاق مال نیست بلکه در تمام ابعاد و شئون زندگی آدمیان تحت عناوین مختلف جریان دارد. منتهی در آیه‌ی مورد بحث به دو عنوان از آنها اشاره شده است یکی **نماز** و دیگری **انفاق مال**.

البتّه انفاق هم منحصر به مال نیست، بلکه در تمام مواهب الهی که به انسان اعطا شده است از قبیل قدرت و علم و آبرو و اعتبار اجتماعی و... امکان تحقّق دارد، ولی در میان توده‌ی مردم آنچه که ظهور و بروز بیشتری دارد، در مورد مال است و در آیه‌ی شریفه هم می‌شود گفت به قرینه‌ی قید «سراً و علانیّه» مراد انفاق مال است. به هر حال احتمالاً سرّ اینکه از میان انواع عبادات اشاره به این دو عبادت شده است، این است که نماز اعلان ارتباط روحی انسان با خداست و انفاق مال، اعلان ارتباط تعاونی او با دیگر بندگان خداست و هر دو ارتباط باید در زندگی یک مسلمان ثابت و برقرار باشد و دیگر اینکه خوب می‌دانیم که مال دنیا محبوب انسان است و کسی به این سادگی و آسانی حاضر نمی‌شود مال از خود جدا کند؛ ولی یک فرد مسلمان بایمان برای اطاعت امر خدایش با کمال خوشحالی و افتخار طبق دستور دین مقدّس آن را از خود جدا می‌کند یعنی محبوب اَدْنی* را فدای محبوب اَعْلَا* می‌نماید.

انفاق محبوب

خداوند متعال هم فرموده است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾^۱

شما هرگز به خیر و سعادت نخواهید رسید تا از آنچه که دوستش دارید انفاق کنید...

یعنی انفاق متاع محبوب است که نزد خدا ارزش پیدا می‌کند و سبب نیل انسان به خیر و سعادت گردد، و گرنه لباس کهنه و غذای مانده را که مورد علاقه‌ی خودتان نیست به دیگری

* ادنی: پایین‌تر.

* اعلا: بالاتر.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

بخشیدن که ارزشی ندارد. در سوره‌ی دهر که خاندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام مورد مدح و تمجید خدا قرار گرفته‌اند، از آن جهت بوده که سه شب غذای منحصر خود را به سائل مستمند انفاق کردند و خود با آب خالی افطار نمودند. در آن سوره‌ی مبارکه می‌خوانیم:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۱

مرجع ضمیر (حبه) طعام است یعنی طعامی که محبوبشان بود در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر انفاق کردند. طبیعی است آدمی که سه روز گرسنه مانده است میل شدید به غذا دارد و غذا طبعاً محبوب و مورد علاقه‌ی اوست. وقتی او آن غذای محبوب خود را در راه خدا به سه گرسنه‌ی دیگر انفاق کرد، آن انفاق محبوب لَوْجَه الله است که خدا هم از زبان حال آن خاندان نقل می‌کند:

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۲

اطعام ما به مستمندان نه برای اخذ پاداش از آنها بود و نه حتی برای شنیدن اظهار تشکر از جانب آنها بلکه تنها جلب رضای خدا منظور ما بود و بس. یعنی آن انفاقی نشان از بندگی و ایمان انسان می‌دهد که محضاً برای جلب رضای خدا باشد و جز خدا توقع پاداش از کسی نداشته باشد.

محبوب اصلی بندگان مؤمن

آری بندگان مؤمن خدا در سراسر عمرشان محبوب اصلی جز خدا ندارند و محور تمام افکار و اعمالشان، حبّ خدا می‌باشد و دیگر محبوب‌ها را از هر قبیل که باشند، در سایه‌ی حبّ خدا به دل راه می‌دهند و همه‌ی آنها را به هنگام لزوم، فدایی راه آن محبوب اصلی می‌نمایند. اینک خداوند حکیم در آیه‌ی مورد بحث به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾

به بندگان مؤمن من بگو اقامه‌ی نماز کنند و از آنچه که به آنها داده‌ایم، انفاق نمایند تا از این دو طریق ارتباط خود را با خدا و بندگان خدا برقرار سازند و نتیجتاً سعادت هر دو

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۸.

۲- همان، آیه‌ی ۹.

سرای خود را تأمین نمایند.

تمام سعی قرآن این است که دست این بشر را بگیرد و به دامن خدا که قلب جهان هستی است برساند تا از الطاف و عنایات او تغذیه شود و به وجود و حیات و دیگر کمالات انسانی خود نائل گردد. این بدن و جثه‌ی انسان، دارای قلبی است که علی‌الدوام باز و بسته می‌شود و خون را در میان رگ‌ها پخش می‌کند و باز پس می‌گیرد، تصفیه می‌کند و مجدداً به رگ‌ها بر می‌گرداند. دائماً در حال قبض و بسط است یعنی خون به رگ‌ها می‌دهد و پس می‌گیرد.

این عالم کبیر و این جهان هستی نیز دارای قلب است که علی‌الدوام در حال قبض و بسط است و او ذات اقدس خداست که قبض می‌کند و بسط می‌کند یعنی برکات هستی را به کل کائنات بر اساس تقدیر و مشیت خود می‌دهد و پس می‌گیرد. وجود و هستی، حیات و علم و قدرت و ثروت، عزت و ذلت و فقر و غنی می‌دهد و پس می‌گیرد.

﴿يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ...﴾^۱

همه‌ی آسمانیان و زمینیان دست‌گدایی به سوی او دراز کرده‌اند و همه چیز خود را از او می‌خواهند او هم هر روزی در کار مخصوص به خودش که قبض و بسط کائنات در حیطه‌ی تدبیر و تقدیرش می‌باشد در کار است، تمام قبض و بسط‌ها که موجودات در میان خود دارند همه سرچشمه گرفته از آن قبض و بسط عالم هستی است.

این همه عکس می‌و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

یک جلوه از آن جمیل مطلق که کلّ الجمال است بر صفحه‌ی تیره‌ی خاک افتاده

این همه جمال‌ها و زیبایی‌ها از این صفحه‌ی تیره و خاک جوشیده و دل‌ها را برده است.

بار دیگر همه‌ی اینها به خاک بر می‌گردند و زیبایی‌ها را از دست می‌دهند. خود آن

جمیل جمال‌آفرین فرموده است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا...﴾^۲

۱- سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

من خودم این زیبایی های زمینی را [از خاک] آفریده و زینت زمین قرار داده‌ام...

﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾^۱

و من خودم باز اینها را تبدیل به خاک و زمین خشک خالی از هر گیاه می‌کنم و منظورم از این جریان این بوده که: ﴿...لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲؛ خواستم آدمیان را بیازمایم تا صف واقع‌بینان و هوشمندان از صف ظاهرینان و فریب‌خوردگان جدا شوند.

ناکام مُردن بسیاری از انسان‌ها

صیاد در میان بیابان دام می‌گستراند، دانه در وسط آن می‌باشد و در کمین می‌نشیند. برخی از پرندگان در هوا که تیزهوشند، دام را می‌شناسند و اعتنا به دانه‌های در وسط آن نمی‌کنند و از آن دور می‌شوند اما برخی دیگر که کم‌هوش و بی‌خبر از دام و صیادند، حریصانه به سمت دانه‌ها فرود می‌آیند و به دام می‌افتند. ما آدمیان نیز مانند پرندگان در هوا هستیم و خداوند حکیم روی مصلحت حکیمان‌اش این صفحه‌ی زمین را پر از دانه‌های فریبنده‌ی زیبانه ساخته و در چشم‌انداز ما قرار داده است، حال آن دسته از ما که واقع‌بینان هوشمندانند و از صحنه‌ی امتحانی خدا آگاه، اعتنایی به این دانه‌های فریبنده‌ی زیبانه نمی‌کنند، دل به آن جمیل جمال آفرین می‌دهند و با او نرد عشق می‌بازند. اما آن دسته‌ی دیگر که ظاهرینان فریب‌خورده‌اند و می‌پندارند که هر چه هست همین چهره‌های زیبا و سفره‌های رنگین و مسکن و مرکب‌های عالی و مقام و منصب‌های اعلا و دیگر هیچ؛ از این رو حریصانه به سوی آنها می‌دوند و به دام شیطان بی‌ایمان می‌افتند و محکوم به عذاب ابدی می‌گردند.

در واقع انسان بر حسب فطرت و سرشت اولیّه‌اش، طالب جمال باقی و کمال نامحدود است و لذا به هر جمال و کمالی که می‌رسد، به پندار اینکه همان جمال و کمال مطلوب فطری اوست دنبالش می‌رود، ولی می‌بیند اشباعش نکرد و حال طلب همچنان در او باقی است، او را رها می‌کند دنبال دیگری می‌رود و همچنین تا مرگش فرا می‌رسد و به مطلوب

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸.

۲- همان، آیه‌ی ۷.

اصلی‌اش نرسیده ناکام می‌میرد و عاقبت نمی‌فهمد که مطلوب فطری او ذات اقدس الله (جل جلاله) است که جمال باقی و کمال نامحدود است و غیر او هر چه هست، جمال فانی و کمال محدود است و حال طلب نامحدود را اشباع نمی‌کند و شایسته‌ی دلبستگی نمی‌باشد و لذا حضرت خالق حکیم برای راهنمایی بندگانش فرموده است:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۱

...توجه! تنها [با شناخت خدا و انس و] ارتباط با خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد و

حال طلب انسان اشباع می‌گردد و همچنین فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ﴾؛^۲

ای انسان! تو [بر حسب فطرت و اقتضاء جوهر جانت] در حال حرکت به سوی

پروردگارت می‌باشی و [او را می‌طلبی و سرانجام] به دیدار او خواهی رسید

[و تا به او نرسیده‌ای آرام نخواهی شد].

دعا، برقراری رابطه‌ی روحی بین ما و خالقمان

این چند جمله‌ی عاشقانه را هم از امام العارفین سیدالسااجدین علیه السلام بشنویم که در مناجاتش به پیشگاه خدایش عرضه داشته است: (الهی... وَ لَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَائُكَ)؛ خدایا... من آتشی در جانم شعله‌ور است. تنها آبی که می‌تواند آن را خاموش کند آب لقاء و دیدار توست.

(وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَّتِي وَ شِفَاءٌ غَلَّتِي)؛

خدایا من تنها به هنگام مناجات با تو است که احساس آرامش و آسایش

روحی می‌کنم و داروی درد و شفای جوشش جانم را در نزد تو می‌یابم.

اینکه به ما دستور داده‌اند در شبانه‌روز چند بار نماز بخوانیم، علاوه بر نمازهای

واجب نمازهای مستحبی و در فواصل ساعات روز و شب و پیش از غذا و بعد از غذا،

هنگام خوابیدن و بیدار شدن، وقت خروج از منزل و ورود بر محل کار و در تمام این

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

اوقات دستور دعا داده‌اند و اذکار فراوان، آیا هیچ فکر کرده‌ایم منظور از این همه اذکار و ادعیه چیست؟

آیا فقط برای این بوده که زبان ما عادت به تکرار این الفاظ مقدّس پیدا کند و به ثواب برسیم و گشایشی هم در زندگی و کسب و کار ما به وجود آید؟! اینکه یک مقدّس بازی خشک بی روحی می‌شد و مناسب با شأن انبیاء و پیامبران خدا ﷺ که این دستورات را داده‌اند نمی‌بود.

بلکه هدف این بوده که در طول مدّت این عمر زودگذر بین ما و خالقمان تناسب روحی ایجاد کنند و جان ما را با مبدأ هستی که منبع کلّ کمالات است آشنا سازند و لحظه به لحظه بر اثر تکرار اذکار و ادعیه و مناجات و راز و نیاز بر درجه‌ی آشنایی ما با خدا بیفزایند و بیگانگی را تبدیل به یگانگی کرده و داخل در زمره‌ی مقربان درگاه و شایسته برای لقاء و دیدار حضرت معبود محبوب بسازند و از این عالم به عالم قدس انتقالمان دهند و به هنگام انتقال، این ندای شورانگیز فرح‌بخش از ناحیه‌ی ربّ ارحم و اکرم به گوش جانمان طنین‌انداز گردد که:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۱﴾ اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿۲﴾
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿۳﴾ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ﴿۴﴾؛^۱

وظیفه‌ی اساسی ما در دنیا اقامه‌ی نماز است

ولی یاللاسف که اکثر ما توجهی به این حقیقت نداریم و همین نماز را که اصلی‌ترین عامل برای تأمین این هدف و مهم‌ترین وسیله برای تقرّب به ذات اقدس ربوبی است به سهل‌انگاری از کنارش می‌گذریم و اصلاً خود را موظّف به این نمی‌دانیم که حداقل در ردیف سایر کارها و امور زندگیمان به رشد و نموّ دادن کیفیت روحی نمازمان نیز بیفزاییم.

ما تمام امور مربوط به زندگی مادّی خود را کمّاً و کیفاً ترقّی داده‌ایم و تر و باشکوه‌تر ساخته‌ایم، خانه‌ها بهتر، اثاث زندگی زیباتر، مرکب‌ها رهوارتر، ثروت‌ها بیشتر و

خلاصه همه چیزمان چاق تر و فربه تر شده، اما نمازمان همچنان لاغر و مردنی باقی مانده، بلکه لاغرتر و مردنی تر هم شده است همان نمازی که در پانزده سالگی می خواندیم، در پنجاه سالگی نیز همان را می خوانیم از لحاظ کیفیت و حضور قلب و توجه روحی و نهی از فحشاء و منکر که خاصیت قرآنی نماز است، ترقی و رشدی نکرده بلکه بعضاً تنزل کرده و رو به ضعف و سستی رفته است.

در صورتی که کار اساسی انسان در دنیا نماز است، یعنی برقرار ساختن ارتباط روحی با خدا و انس با او و تقرب جستن به او نه وسعت دادن و آراستن زندگی مادی و اشباع شهوات حیوانی که دنیای بشر امروز و حتی امت های مدعی اسلام و ایمان را به خود مشغول کرده و مسأله‌ی نماز و ارتباط با خدا را از متن زندگی بیرون برده و در حاشیه نشانده است؛ آنگونه که آنها که به زعم خود، اهل نمازند اکتفا به صورت ظاهری از آن نموده و در مقام درک هدف و منظور از تشریح آن بر نمی آیند و خود را در این کوتاهی اصلاً قاصر و مقصر هم نمی دانند بلکه متنی هم بر خدا دارند که در میان دنیای بی نمازان ما اهل نمازیم و آنها به این نکته توجه نکرده اند که خدا فرموده است: ﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱.

منظور من از تشریح نماز، این بوده که یاد من در دلها مستقر گردد و بندگان من بر اثر تداوم و تکرار آن در فواصل ساعات شبانه روز، پیوسته خود را در محضر من ببینند و بدیهی است که ممکن نیست در محضر خدا کسی کاری ناپسند که موجب خشم خدا گردد انجام دهد. بنابراین اگر دیدیم ما نماز می خوانیم و در ارتکاب گناهان نیز بی پرواییم، باید بفهمیم این آن نمازی نیست که خدا از ما خواسته است، زیرا خدا در قرآن کریمش اثر و خاصیت نماز واقعی را بازداشتن از گناه و عصیان نشان داده و فرموده است:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۲؛

...یقیناً نماز آدمی را از [ارتکاب] کارهای زشت و منکر باز می دارد...

پس این چه نمازی است که با هر گناهی قابل جمع است؛ هم با رباخواری رفیق است و هم با رشوه خواری، هم نمازخوان است و هم کلاهبردار. اهل نماز است و اهل

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

جلسه و مسجد و در عین حال در میان خانواده‌اش بدخلق است و بدزبان. در میان مردم دروغگو و غیبت کن است و تهمت زن، نه چشمی پاک دارد و نه قلبی صاف. آیا این است آن نمازی که خدا خواسته است؟

خداوند می‌فرماید: من از تو نمازی خواسته‌ام که در همه جا و در همه حال تو را به یاد من بیفکند و در حضور من نگهت بدارد. تو که در عین حال که نماز می‌خوانی از محضر من غایبی و اصلاً من را به حساب نمی‌آوری و اعتنا به امر و نهی‌ام نمی‌کنی. به این نکته نیز باید توجه کنیم که خدا از ما اقامه‌ی نماز را خواسته و فرموده است:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾؛ نماز را به پا دار.

﴿أَقِمْوَا الصَّلَاةَ﴾؛ نماز را سرپا نگه دارید.

﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ...﴾؛

به بندگان مؤمن من بگو نماز را سرپا نگه دارند... و نگذارند که بیفتد و از پا درآید.

از این تعبیر معلوم می‌شود که ممکن است کسی نماز بخواند، اما در حفظ و مراقبتش کوتاهی کند و او از پا درآید و بی‌اثر گردد آنچه که نماز را از پا در می‌آورد و بی‌اثرش می‌سازد همانا ارتکاب گناه است که چون تیری به سینه‌ی نماز می‌خورد و او را از پا می‌افکند. چون حقیقت نماز **خدا یادآوری** است و رمز گناه، **خدا فراموشی** است و این دو با هم در یک دل نمی‌گنجند و لذا ما اگر اندکی در کار خود دقت کنیم، می‌بینیم به یک چنین خطا و آفت مهلکی مبتلا هستیم؛ نماز می‌خوانیم، بلافاصله تیر به سینه‌اش می‌زنیم و به جای اقامه اسقاطش می‌کنیم.

اول صبح رو به خدا می‌ایستیم و می‌گوییم: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ای خدا من فقط بنده‌ی تو هستم بعد تا ظهر انواع و اقسام گناهان از خود صادر می‌کنیم یعنی بنده‌ی هوای نفس می‌شویم و سر به آستان اهواء نفسانی خود می‌گذاریم و در واقع نماز صبح خود را تیرباران می‌کنیم. باز ظهر رو به خدا می‌ایستیم و می‌گوییم «ایاک نعبد...» باز همان جریان پیش از ظهر را تکرار می‌کنیم و اول شب مجدداً رو به خدا می‌ایستیم و می‌گوییم «ایاک نعبد...» و...

در اصلاح نماز خود بکوشیم

سال‌های سال است که کار ما همین است، نماز خواندن و سپس آن را تیرباران نمودن!! حال ای وای بر من که چقدر نماز کشته‌ام در طول عمر هفتاد و هشتاد ساله‌ام، صدها و هزارها جسد کشته و در خون غلطیده‌ی نماز سر راه خود به خاک افکنده‌ام. ای عجب که هیچ تروریست جنایتکاری به پای من نمی‌رسد. پس من به جای اقامه‌ی نماز که خدا خواسته است اِماتهِی نماز کرده‌ام و نماز را میرانده‌ام، آن وقت توقع دارم که این نمازهای مرده مرا زنده کند و به خدای حیّ لایموت نزدیک گردانیده و در غرفه‌های بهشتی جایگزینم سازد و حال آنکه این نماز من خیلی هنر کند، از جهنمی شدنم مانع شود، زیرا من به طور مسلم تارک الضلوة نیستم، من نماز می‌خوانم و لذا به آن حُفْرَه از حفره‌های جهنم که جای بی نمازهاست، مرا نمی‌برند ولی بهشتی شدن نیاز به نماز زنده و سالم دارد که من دستم از آن تهی است. بنابراین لازم است تنبّهی پیدا کنیم و تا فرصت و مهلتی از عمر زودگذر باقی است، در اصلاح نماز خود بکوشیم که خدا و ربّ ما به پیامبرش ﷺ دستور داده که:

﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾

به بندگان من که به من ایمان آورده‌اند بگو نماز را زنده و سرپا نگه دارند و کاری نکنند که از پا درآید. ما ابتدا باید مراقب باشیم که نماز را زنده و سالم از پریشان فکری و با حضور قلب و توجه دل انجام بدهیم و سپس آن را با ارتکاب گناهان تیربارانش نکنیم. متأسفانه ما در همان قدم اوّل لنگی داریم و حاضرالقلب در حال انجامش نیستیم.

آشفستگی حال ما به هنگام نماز

این هم شنیدنش بد نیست که نقل شده است از شخصی به نام صلاح صفدی که با زبان شعرای عرب آشنایی کامل داشته است پرسیدند معنای این یک بیت شعر چیست که شاعر گفته است:

أَصَلِّيَ فَلَا أَدْرِي إِذَا مَا ذَكَرْتُهَا أَتَيْتَنِي صَلَّيْتُ الضُّحَى أَمْ ثَمَانِيَا

من وقتی به نماز می‌ایستیم، ناگهان به یاد معشوقه‌ام می‌افتم آنچنان پریشان

فکر می‌شوم که وقتی به خود می‌آیم هیچ نمی‌فهمم از نماز ظهر دو رکعت خوانده‌ام یا هشت رکعت.

از صلاح صفدی می‌پرسند: مقصود شاعر از شکّ بین دو و هشت چیست؟ در شکّیات نمازهای چهاررکعتی شکّ بین دو و سه، سه و چهار و پنج شنیده‌ایم، اما شکّ بین دو و هشت تا به حال نشنیده‌ایم مقصود شاعر از شکّ بین دو و هشت در نماز چهاررکعتی چیست؟

او در جواب گفت: آری آن شاعر بیچاره هنگام نماز که به یاد معشوقه‌اش می‌افتاده و حواسش پرت می‌شده، ناچار شماره‌ی رکعاتش را با انگشتانش نگه می‌داشته است. وقتی به خود می‌آمده و می‌دیده که دو تا از انگشت‌ها خمیده و هشت تای دیگر آویخته است، شکّ می‌کرده که آیا به تعداد انگشت‌های خمیده رکعت به جا آورده و یا به تعداد انگشت‌های آویخته و لذا گفته است:

أصَلِّيَ فَلَا أَدْرِي إِذَا مَا ذَكَرْتُهَا أَتَنْتِنِ صَلِيَّتُ الضُّحَى أَمْ ثَمَانِيَا

حالا وضع نماز ما هم غالباً به همین کیفیت است همین که تکبیر الاحرام را گفتیم اوهام از هر سو به فکر ما هجوم می‌آورد، آنگونه که اصلاً نمی‌فهمیم در کجا هستیم و چه می‌کنیم و چه می‌گوییم! جز خدا با همه چیز و همه کس سرگرم صحبتیم، از آن سو مردانی الهی هستند که با گفتن تکبیر الاحرام و الله اکبر، جز خدا هر چه که هست از خانه‌ی دل بیرون می‌ریزند و به احدی جز خدا حقّ ورود به خانه‌ی دل نمی‌دهند و به زبان حال و دل می‌گویند:

من هماندم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق

هفت تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست

اشتیاق بهشت به نمازگزار

از یکی از آنان نقل شده که گفته است: اگر مرا مخیر کنند بین دو رکعت نماز خواندن یا به بهشت رفتن، من نماز خواندن را بر بهشت رفتن ترجیح می‌دهم. چون در نماز با خدا طرف صحبتیم، ولی در بهشت به کیف و لذّت خودم مشغولم. دیگری هم به زبان

شعر گفته است:

گر مخیر بکندم به قیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

البته افق این فکر و این سخن خیلی بالا و بلند است و از حیطةی درک امثال من بیرون! به حافظه سپردن و به زبان جاری کردن آن بسیار آسان است، اما تحقق دادن به آن در جوهر جان، بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

این سخن نیز ظاهراً از رسول اکرم ﷺ منقول است:

(الْجَنَّةُ إِلَى سَلْمَانَ أَشَوْقٌ مِنْهُ إِلَى الْجَنَّةِ)؛^۱

اشتیاق بهشت به سلمان بیشتر است از اشتیاق سلمان به بهشت.

زیرا سلمان در آن حالی که با خدایش در ارتباط است، اصلاً به یاد بهشت نمی‌افتد تا اشتیاق به آن پیدا کند، ولی بهشت در همان حال به یاد سلمان است و اشتیاق به سلمان دارد.

وظیفه‌ی ما، احیای نماز

حاصل اینکه آیه‌ی مورد بحث، رسول گرامی ﷺ را مأمور کرده که «قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة» به بندگان من که اهل ایمان به مبدأ و معاندند بگو: نماز را اقامه کنند و آن را سرپا نگه دارند و از افتادنش جلوگیری نمایند. بنابراین ما که ان شاءالله از زمهری «عبادی الذین امنوا» هستیم، موظفیم هم خودمان نماز را زنده نگه داریم و با ارتکاب گناهان نابودش نکنیم و هم در حدّ توانایی، نماز دیگران را هم سرپا نگه داریم. آخر نه مگر ما شیعه‌ی امام حسین علیه السلام هستیم و در زیارتش می‌خوانیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ)؛

من شهادت می‌دهم که تو ای عزیز خدا، نماز را اقامه کردی.

نمی‌گوییم: (أَشْهَدُ أَنَّكَ صَلَّيْتَ)؛ شهادت می‌دهم که تو نماز خواندی، می‌گوییم شهادت می‌دهم که تو نماز را سرپا نگه داشتی و از افتادنش جلوگیری نمودی. اگر تو و قیام خونین تو نبود ای حسین، نماز از پا افتاده بود، دین خدا و قرآن خدا نابود گشته و اسم

خدا از زبان‌ها افتاده بود.

روز عاشورا وسط میدان زیر باران تیر دشمن به نماز ایستاد.

یک سجده کرد و داد سر اندر رضای دوست

اهل نماز را در دو جهان سرفراز کرد

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا اِبَاعِدَاللهِ الْحُسَيْنِ؛

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ؛

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و وَقَّفْنَا لِمَا

تَحَبَّ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ اَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٢﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ
الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ
﴿٣٣﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
﴿٣٤﴾ وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

خداوند، همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان، آبی نازل کرده و به وسیله‌ی آن میوه‌ها از زمین بیرون آورده و روزی شما قرار داده است و کشتی را مسخر شما گردانیده که در دریا به فرمان او حرکت کند و نهرها را [نیز] مسخر شما گردانیده است. خورشید و ماه را که با برنامه‌ی منظمی در کارند به تسخیر شما درآورده و شب و روز را [نیز] مسخر شما کرده است و از هر چیزی که از او تقاضا کرده‌اید به شما داده است و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را احصاء نخواهید کرد [ولی] انسان ستمگر کفران‌کننده است.

در این آیات اشاره‌ای شده به یک قسمت از نعمت‌های خدا بر عالم انسان؛ چون قرآن کریم نشان می‌دهد که هدف از خلقت عالم و آدم «معرفت الله» است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

منظور من از آفریدن جنّ و انس، این است که عبادتم کنند.

عبادت هم این است که انسان معرفت پیدا کند و خالق عالم و صاحب عالم را بشناسد به صفات کمال، سپس طبق برنامه‌ای که تنظیم کرده است به او تقرّب جوید و خودش را به او نزدیک کند. قبلاً نیز گفته شده که این نزدیک گشتن، نزدیک گشتن بر حسب جوهر جان است نه از حیث زمان و مکان، یعنی انسان باید با عمل کردن به برنامه‌ای که خدا تنظیم کرده است، جوهر جان خود را حرکت داده به خدا نزدیک گرداند، زیرا خدا کمال مطلق است و انسان نیز با عمل به این برنامه، در حدّ خودش متّصف به صفات کمال واقعی می‌گردد و به خدا نزدیک می‌شود.

توجه به نعم الهی، راهی برای معرفت بیشتر به خدا

حال یکی از راه‌هایی که انسان از آن راه آشنایی بیشتری به خدا پیدا می‌کند، توجه داشتن به نعمت‌های بی‌شمار خداست و لذا خداوند در همه جا و در همه حال، نعمت‌های خود را از داخل و خارج وجود انسان، نشان انسان می‌دهد تا او را با خودش آشنا گرداند، چون سرشت انسان این است که خودش را در مقابل مُنعم بدهکار می‌داند. از هر کس احسان و انعامی نسبت به خودش ببیند، خودش را موظّف می‌داند که نسبت به او اظهار تشکر و سپاسگزاری بنماید، حالا هر چقدر آن نعمت ارزشمندتر باشد، طبعاً سپاسگزاری هم محکم‌تر و جدّی‌تر خواهد بود و لذا وقتی انسان به خود آمد و خود را از درون و بیرون وجودش، غرق در نعمت‌های بزرگ از بینایی و شنوایی و عقل و هوش و...دید، طبعاً در پی شناختن آن کسی بر می‌آید که این همه نعمت در اختیار او گذاشته است تا در مقام شکر و سپاسگزاری از او برآید، اینجاست که حضرت منعم یعنی ذات اقدس الله (جلّ جلاله) متّ بر انسان گذاشته و خود را به او معرفی کرده و فرموده است:

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾؛

آن کس که این همه نعمت از زمین و آسمان به شما آدمیان داده است الله است و او با تنظیم برنامه‌ی دینی، راه شکرگزاری از خودش را به شما نشان داده است. بنابراین انسان‌های به معنای واقعی، همان کسانی هستند که با عمل بر طبق برنامه‌ی دینی اقدام به انجام وظیفه‌ی انسانی خود که سپاسگزاری از مُنعم است می‌نمایند، وگرنه مردمی که چنان سرگرم اِشباع آهواء نفسانی خود می‌باشند که اصلاً مجال این را نمی‌یابند که درباره‌ی نعمت و انعام و منعم بیندیشند و احساس وظیفه‌ای درباره‌ی خود بنمایند. اینان در واقع انسان‌نماهایی هستند که زندگی تمام عیار حیوانی دارند و عملاً منطبقشان همان منطق کفار و ملحدانی است که قرآن نقل می‌کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾؛^۱

می‌گفتند جز همین زندگی دنیا در عالم چیزی نیست، گروهی می‌میریم و گروه دیگری زنده می‌شویم آنچه که می‌میراند و زنده می‌کند، دهر است و طبیعت. در عالم نه مبدأیی هست و نه معادی، نه کتابی هست و نه حسابی، هر چه هست، همین زمین و آسمان است و آب و هوا و خوردن و خوابیدن و مردن که همه‌اش محصول دهر است و طبیعت. این منطق مادی مسلکان است و عجیب اینکه برخی از (به زعم خود) خداپرستان نیز عملاً نشان دهنده‌ی این طرز تفکر کفرآمیزند و احیاناً سخن از مهر و قهر طبیعت به میان می‌آورند و زلزله و سیل و صاعقه و طوفان را قهر و خشم طبیعت تعبیر می‌کنند.

بهار را خنده‌ی طبیعت و زمستان را گریه‌ی طبیعت به حساب می‌آورند در حالی که چگونه معقول است که طبیعت مرده‌ی کور و کر، حیات و چشم و گوش و عقل و هوش بیافریند.

آدم اگر کمترین درجه‌ی از درک و شعور را هم داشته باشد، می‌فهمد آن کسی که انسان زنده‌ی دارای چشم و گوش و عقل و هوش را آفریده است، حتماً خودش زنده است و بینا و شنوا و ذرّاک است. این حقیقت را هر آدم اندک درک و شعوردار می‌فهمد، منتهی در شناسایی او اغلب به اشتباه می‌افتند و با اسماء گوناگون او را می‌خوانند

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۴.

و لذا او خود را معرفی کرده و فرموده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛

[ای پیامبر] بگو او الله است و یگانه و بی همتاست و صمد است و از همه کس بی‌نیاز و همه کس به او نیازمندند. ضمیر ﴿هو﴾ اشاره به آن معبود معهود در فطرت می‌کند که هر انسانی به حکم فطرت و سرشت اولیه‌اش، دنبال آفریدگار خود می‌گردد و لذا آفریدگار مهربان، خود را معرفی می‌کند که بگو او «الله» است و احد است و صمد.

گفتن ان شاء الله ادب یک مسلمان عارف

در آیات مورد بحث هم به بیان دیگری خود را معرفی کرده است و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾؛

الله، همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان آبی نازل کرده و به وسیله‌ی آن، بخشی از میوه‌ها را از زمین بیرون آورده و رزق شما قرار داده است و کشتی را مستخر شما کرده که در دریا به امر او حرکت کند...

اگرچه کشتی را انسان می‌سازد، ولی مواد اولیه‌ی آن را خدا آفریده است و آن نیروی فکری و عملی که انسان در ترکیب و ساختمان آن به کار برده است نیز مخلوق خداست.

از اینرو یک جا تسخیر کشتی را به خودش نسبت داده که من چنین کرده‌ام و این درسی است که به ما می‌دهد و پیوسته فکر توحیدی را در ما زنده نگه می‌دارد که همه‌ی کارها هر چند از دست شما انسان‌ها صادر می‌شود، ولی همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند و آن ذات اقدس خداست که بی‌اراده و بی‌خواست او نه فکری کار می‌کند و نه دستی به حرکت در می‌آید. حتی به پیامبر اکرم و رسول گرامی اش ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءِ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾؛

هرگز نگو من فردا فلان کار را انجام می‌دهم، مگر اینکه بگویی که اگر خدا بخواهد...

یعنی خواست و مشیت خود را در کارهای خودت عامل مستقل و مؤثر کافی ندان، بلکه آن را متکی به خواست و مشیت خدا بدان.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۱

شما نمی‌توانید دارای مشیت در کاری باشید مگر اینکه مشیت خدا تعلق بگیرد که شما دارای مشیت باشید. آری، خواست خدا تعلق گرفته که شما موجودی صاحب اراده و اختیار باشید، آنگاه شما بر اساس آن اراده و اختیار خداداد خود، دست به انجام کاری می‌زنید. این جمله‌ی «ان شاء الله» ادب و وظیفه‌ی یک مسلمان عارف است که نباید در وعده‌هایش از زیانش بیفتد. در همه جا و در همه حال اتکاء به مشیت و خواست خدا داشته باشد و بگوید ان شاء الله فلان کار را انجام می‌دهم اگر خدا بخواهد این چنین و آن چنان می‌کنم.

ناتوانی انسان از شمارش نعم الهی

﴿سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾؛

خدا نهرها و رودخانه‌ها را در مسیر خدمت به شما به جریان انداخته است.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾؛

خورشید و ماه را که در مدار معین خود با نظمی ثابت در حال گردشند مسخّر [و خدمتگزار] شما گردانیده است و شب و روز را با رفت و آمد منظمشان طوری قرار داده که موجبات آسایش و آرامش شما را فراهم می‌سازند [و خلاصه اینکه]:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ

الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾؛

و از هر چه مورد نیازتان بوده از اعضاء و جوارح داخل و خارج بدن و وسایل زندگی از آب و هوا و نور در زندگی فردی و اجتماعی که به زبان حال و استعداد از خدا خواسته‌اید در اختیارتان قرار داده است و آن چنان شما را غرق در نعمت‌های خود قرار

۱-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

داده که اگر بخواهید آن نعمت‌های الهی را به شماره درآورید، هیچگاه نخواهید توانست آنها را احصاء کرده و به پایانشان برسید.

ولی یاللاسف که این انسان نمک‌نشناس بعد از آن همه الطاف و عنایات الهی که شامل حالش شده است، چنان بی حرمتی از خود نسبت به خالق متّان نشان داده که استحقاق صدور چنین تویخ نامه‌ای از ناحیه‌ی حضرت اکرم الاکرمین نسبت به خودش را پیدا کرده که:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾؛

حقیقت اینکه انسان موجودی است ستم‌پیشه و کفران‌کننده‌ی نعمت.

البته این انسانی که تحت تربیت دینی قرار نگرفته و پروایی از حرام‌کاری و حرام‌خواری ندارد، در واقع نعمت‌های خدا را در مصرف نامرضی خدا تلف می‌کند و با تعدی از مرز بندگی و تضییع حقوق دیگر بندگان خدا، هم ظالم به خود می‌باشد و هم ظالم به دیگران. آری این انسان است که: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾.

ای انسان، بشناس خود را و خدای خویش را

به هر حال این ندای آسمانی قرآن است که از باطن این عالم برخاسته و به گوش این انسان طنین‌انداز است و می‌گوید: ای انسان، چشم خود را باز کن که هم خودت را بشناسی و هم این عالم را و هم خالق این عالم را، آخر تو مخلوق خدایی و در خانه‌ی خدا بر سر سفره‌ی خدا نشسته‌ای. آن خدایی که قبل از اینکه تو را بیافریند تمام وسایل زندگی‌ات را مهیا کرده، مهمانسرای مجلل و باشکوه از زمین پر نعمت و چشمه‌سارهای جوشان و ماه و خورشید فروزان ترتیب داده و سفره‌ای مملوّ از انواع غذاهای رنگارنگ گسترده و آنگاه از شما انسان‌ها دعوت کرده و بر سر سفره نشانده است و علاوه بر قوای طبیعی، فرشتگان را هم مأمور پذیرایی از مهمان‌ها نموده است. حال آیا انصافاً سزاوار است که ما مهمان‌ها در خانه‌ی خدا و در سر سفره‌ی خدا با هم بجنگیم و لقمه از دهان هم بقاپیم!

از باب مثال اگر جمعیتی از جانب یک شخصیت بسیار بزرگواری دعوت به مهمانی شده‌اند و مأموران پذیرایی نیز از هر طرف آماده برای پذیرایی از مهمان‌ها هستند، آیا این

مهمان‌ها بر سر سفره‌ی آن میزبان بزرگوار چگونه عمل می‌کنند طبیعی است که همه با کمال ادب بر سر سفره می‌نشینند و هر کسی از هر چه که در دسترسش قرار داده شده است استفاده می‌کند و هیچ کس خود را مالک آن غذاها نمی‌داند و به خودش حقّ تعدّی به لقمه‌ی دیگران را نمی‌دهد، بلکه همه می‌کوشند از میزبان تشکر کنند و با کمال احترام و ادب، کنار یکدیگر می‌نشینند و غذا می‌خورند و برمی‌خیزند. در این صورت است که میزبان کریم نیز آنها را مورد تکریم و تجلیل فراوان قرار می‌دهد.

اما اگر جریان این شد که وقتی مهمان‌ها آمدند و سر سفره نشستند همین که چشمشان به غذاهای رنگارنگ و شربت‌های گوارا افتاد، با حرص و ولعی عجیب پریدند به سمت آن غذاها و شربت‌ها و اصلاً توجه نکردند که صاحبخانه حساب همه‌ی مهمان‌های خود را کرده و غذا و شربت به قدر کافی بر سر سفره گذاشته و خودش هم با خدمتکاران مراقبت کامل دارند که اگر کسی به چیزی نیاز داشت فوراً در دسترسش بگذارند اما این مهمان‌ها همه‌ی این مطالب را نادیده گرفته و حریصانه به غذاها حمله بردند و نه تنها خوردند، بلکه هر یک غذاها را از این گوشه و آن گوشه‌ی سفره جمع کرده و مقابل خود انباشتند و سپس دامن‌ها و جیب‌های خود را پر کردند و سرانجام بر سر و روی هم پریدند و با هم گلاویز شدند، این بشقاب از جلوی او برداشت و او لقمه از دهان این بیرون کشید. این قاشق بر سر او کوبید و او چنگال در چشم او فرو کرد و عجیب غوغایی برپا شد تا جایی که کار به چوب و چماق و لنگه کفش رسید!! از این جریان صاحبخانه‌ی بزرگوار سخت ناراحت شد و ناچار به خدمتکاران خود دستور داد سفره را برچینید و غذاها را از زیر دست و پای این اراذل و اوباش بردارید و بیرون کنید این فرومایگان را از خانه‌ی من که لایق خدمت نیستند.

این نتیجه‌ی حرص است و نشناختن عظمت و موقعیت صاحبخانه که هم حرمت صاحبخانه را شکستند و هم غذاها را ضایع نمودند و هم خودشان را بی‌آبرو کردند و با سرافکنندگی از خانه بیرون رفتند.

حرص و ولع به جای شکر و سپاس

حالا صاحبخانه‌ی این عالم نیز فریادش بلند است و بالحنی قاطعانه و توبیخ آمیز می‌گوید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

اگر این مردم آبادی نشین [و به قول خود متمدن] ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه

می‌کردند، ما به طور حتم درهای برکات از زمین و آسمان به روی آنها

می‌گشودیم، ولی آنها از در تکذیب وارد شده و [عالم را بی‌نظم و حساب

انگاشتند] ما هم به کیفر این ناسپاسی، آنها را مبتلا به انواع محرومیت‌ها نمودیم.

آری مردمی که بر سر سفره‌ی خدا به جای تشکر از آن میزبان کریم و رعایت

حرمت دیگر مهمانان از روی حرص و ولع تمام به جمع‌آوری و انباشتن محتویات این

سفره‌ی گسترده برای خویش و جنگیدن با سایر میهمانان پرداخته‌اند، استحقاقی جز این

ندارند که باید این سفره‌ی انعام و احسان از زیر دست و پای این فرومایگان نالایق برچیده

شود و از هر طرف دشواری‌ها و ناملایمات در زندگیشان بارز گردد که فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۲

اعراض کنندگان از یاد من، دشواری‌ها در زندگیشان خواهند داشت...

در صورتی که آن رزاق کریم اعلان عمومی داده که:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۳

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رزق او بر عهده‌ی خداست...

و همو فرموده است:

﴿...وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ...﴾^۴

...چه کسی ممکن است از خدا وفادارتر نسبت به عهدش باشد...

او روزی روزی خواران را از هر قبیل که باشد به عهده گرفته است.

۱- سوره اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۲- سوره طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۳- سوره هود، آیه‌ی ۶.

۴- سوره توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ﴾^۱

لزوم رعایت احترام صاحبخانه

حال آیا سزاوار است که ما بندگان نسبت به عهد و وعده‌ی او دلگرم و مطمئن نباشیم و برای به دست آوردن روزی بیش از مقدار لازم، دست و پا بزیم و با هم به جنگ و ستیز برخیزیم و حال آنکه او روی نظم و حساب دقیقی روزی همه را تقدیر کرده و فرموده است:

﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۲

...ما معیشت آدمیان را در زندگی دنیا تقسیم کرده‌ایم...

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾^۳

رزق و روزی شما ریشه‌ی آسمانی دارد. در عالم بالا کمّاً و کیفاً تقدیر شده است و شما بی خبر از این جریان، پیش خود فکر می‌کنید این شماست که باید رزق خود را به دست آورید و لذا خیال می‌کنید هر چه بیشتر دوندگی کنید، بیشتر به دست می‌آورید و هر چه بیشتر به دست آورید بیشتر می‌خورید؛ در صورتی که چنین نیست و رزق شما را حضرت خلاقِ رزاقِ حکیم، مقرر و معین فرموده است. کم و زیاد پذیر هم نمی‌باشد. البته ممکن است بیشتر بدوید و بیشتر به دست آورید، ولی بیش از رزق مقدر خود نخواهید خورد و انباردار دیگران خواهید شد.

آری شما مهمان‌های دعوت شده‌ی بر سر سفره‌ی خدا هستید، احترام صاحبخانه را رعایت کنید و به حقوق دیگر مهمانان نیز تعدی ننمایید. هر یک از مقدار دسترس خود از سفره، غذا بردارید.

دستور کسب و کار و کوشش که در دین مقدّس داده شده است در معنا همان لقمه برداشتن از مقدار دسترس از سفره است. آری کسب و کار و کوشش برای هر فرد مسلمانی در حدّ اقتضاء طبیعت و اذن شریعتش لازم و واجب است، تنبلی و بیکاری و

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

۳-سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

بی‌عاری در دین و شریعت ما مذموم است و حتی فرموده‌اند:

(إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ)؛ خداوند آدم جوان بیکار را دشمن می‌دارد.

ولی لزوم و وجوب کسب و کار، ربطی به مسأله‌ی رزق مقدر حضرت پروردگار ندارد. کار را برای امتثال امر خدا باید انجام داد و روزی را هم به عهده‌ی خدای رزاقِ علیم قدیر باید واگذشت که فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾؛

در روی زمین هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه رزقش به عهده‌ی خداست...

از ما جنبشی خواسته است و روزی را هم خود به عهده گرفته و گفته است تو در کنار سفره‌ی من تنها به لقمه‌ی در دسترس خویش اکتفا کن و هرگز تعدی به لقمه‌های دیگران ننما. فرضاً که تعدی کردی و لقمه از دهان دیگران بیرون کشیدی، لقمه‌ی حلال خود را از دست داده‌ای و مبتلا به گناه حرام خواری گشته‌ای و گرنه بیش از رزق مقدرت نخورده‌ای.

هر چه مقدر است، همان می‌دهند

نقل می‌کنند کسی گرسنه بود و به خانه آمد، از همسرش پرسید: غذا چه داریم گفت: امروز آش شوربا پخته‌ام. او گفت: من آش شوربا نمی‌خورم، می‌روم به خانه‌ی خواهرم. آنجا رفت دید آنجا هم آش شورباست. رفت به خانه‌ی خاله‌اش دید آنجا هم شورباست! سخت ناراحت شد و گفت: امروز من اصلاً غذا نمی‌خورم، از خدا قهر کرد و رفت به سوی بیابان. آنجا دید آدم جبار قهاری با اعوان و انصارش سفره پهن کرده‌اند و مشغول غذا خوردند. او را که دیدند، از او دعوت کردند که با آنها هم غذا شود. او وقتی آمد دید عجب آنها هم غذایشان آش شورباست؛ آن چنان ناراحت شد که با احم تمام گفت: من غذا نمی‌خورم. این تندی او به آن آدم جبار خوش نیامد. دستور داد او را به زمین بخوابانند و آش را به حلقش بریزند. او دید چاره‌ای جز خوردن ندارد. گفت: رهایم کنید که می‌خورم. باورش شد:

آنچه مقدر است نه کم می‌دهند و رستگاری به ستم می‌دهند

آن بیچاره نمی‌دانست که غذای آن روز او که در عالم ربوبیت تقدیر شده است، آش

شورباست و کسی قادر بر تغییر آن نمی‌باشد. این گفتار خداوند حکیم است که می‌فرماید:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾^۱

رزق شما و آنچه که به آن وعده داده شده‌اید در آسمان است.

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِفُونَ﴾^۲

قسم به پروردگار آسمان و زمین که این حقیقت حقی است آنگونه که شما

در حین سخن گفتن خود در ناطق بودن خود تردیدی ندارید، در رازق بودن

خدای خود نیز تردید نداشته باشید.

بهره‌مندی دل نورانی از آیات قرآنی

آیات قرآن، آدمی را تکان داده از خواب بیدارش می‌کند. داروی شفابخش

بیماری‌های جهل و ضلالت و غفلت است و ﴿...وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...﴾^۳ است. اما کو

زنده‌دلی که ندای قرآن را بشنود و بیدار شود و کو بیمار عاقلی که به نسخه‌ی آسمانی

قرآن عمل کند تا بهبود یابد؟!

گوهر پاک نباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

دل‌هایی که بر اثر بی‌پروایی در امر گناه آلوده و ناپاک گشته‌اند طبیعی است که از

تماس با حقایق قرآنی محروم می‌باشند.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۴

تنها پاکدلانند که می‌توانند تماس با قرآن پیدا کنند. ما بعضاً به افرادی بر می‌خوریم

می‌بینیم سواد ندارند و درسی نخوانده‌اند، ولی چون از دوران جوانی مرتباً به تربیت دینی

بوده و اجتناب از گناه و معصیت داشته‌اند، دارای نورانیت خاصی شده‌اند و از آیات قرآن

اسراری درک می‌کنند که درس خوانده‌ها را هم مبهوت می‌سازند.

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۲- همان، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۷.

۴- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

تأثیر تربیتی و تهذیبی استماع قرآن

تقریباً ۵۰ سال پیش که من از قم به تهران آمدم، با تهران هنوز آشنا نشده بودم. برای اصلاح سر و صورت دنبال یک مغازه‌ی سلمانی به اصطلاح آرایشگاه می‌گشتم، آن زمان اکثراً آرایشگاه‌ها ریش می‌تراشیدند و متناسب با وضع ما نبود. از رفقا و دوستان که قبل از من به تهران آمده بودند پرسیدم، مغازه‌ای را معرفی کردند در خیابان شهباز که ظاهراً هفده شهریور امروز است. خودم هم در همان خیابان منزل داشتم. آنجا رفتم مغازه‌ی ساده‌ای داشت، در پشت شیشه هم نوشته بود ریش تراشی ممنوع است، او در میان همسایه‌ها به نام مؤمن سلمانی شناخته شده بود و واقعاً هم مؤمن بود. با او آشنا شدم و هر وقت به آنجا می‌رفتم واقعاً موعظه می‌شدم.

او در همان حال که مشغول اصلاح سر و صورت بود، آیاتی از قرآن می‌خواند، آن آیات را من خودم در حافظه داشتم ولی او که می‌خواند، اثر خاصی در من می‌گذاشت و جداً وقتی از مغازه بیرون می‌آمدم، موعظه شده بودم و این حدیث برایم تداعی می‌شد که رسول اکرم ﷺ به یکی از اصحابش به نام ابن مسعود می‌فرمود: برای من قرآن بخوان که بشنوم. او می‌گفت: آقا قلب مبارک شما مهبط قرآن است و ما قرآن را از زبان مبارک شما باید بشنویم، من برای شما قرآن بخوانم؟! پیامبر ﷺ می‌فرمود: در شنیدن از دیگری، اثر خاصی است که در دانستن آن نیست. او قرآن می‌خواند و رسول خدا ﷺ اشک می‌ریخت.

تأثیر همنشین صالح

آری مطلب واقعاً همین است و تجربه هم شده است، انسان گاهی آیه یا حدیثی را خوب می‌داند و بارها هم برای دیگران گفته است، ولی در مجلسی که نشسته است و همان را از دیگری می‌شنود، آنچنان اثرگذار در او می‌شود که گویی برای اولین بار است که با آن آیه یا حدیث آشنا می‌شود و لذا فرموده‌اند: در مجالس موعظه شرکت کنید و حقایق را از دیگران بشنوید، مخصوصاً از کسانی که خود مراحل از تزکیه‌ی نفس و تطهیر قلب را پیموده‌اند.

از طریق اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که حواریون از حضرت مسیح علیه‌السلام پرسیدند: با چه

کسی مجالست کنیم؟ فرمود:

(مَنْ يُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنطِقَهُ وَ يُرَغِّبْكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ)؛^۱

با کسی همنشین باشید که دیدارش، شما را به یاد خدا می‌افکند و گفتارش بر علم شما می‌افزاید و کردارش، شما را ترغیب به آخرت طلبی می‌نماید.
ولی یاللاسف که ما از داشتن این سنخ از پاکدلان نیز بسیار کم بهره‌ایم.

مؤمن شدن غلام بت پرست

در یکی از تألیفات سابقین این داستان را خواندم که یکی از صلحا به نام عبدالواحد رازی گفته است: سالی با جمعی سفر دریا داشتیم، به وسط دریا که رسیدیم، هوا طوفانی شد و افتادیم به جزیره‌ای. آنجا غلام سیاهی را دیدم بتی را تراشیده و آن را می‌پرستد. کنارش نشستیم و گفتم: ای جوانمرد، این بت که قابل پرستش نیست. گفت: پس قابل پرستش کیست؟ این سؤال کاشف از این بود که او فطرتاً می‌داند که سراپا نیاز است و احتیاج به معبود دارد، ولی اشتباه در تشخیص و تطبیق کرده است و باید راهنمایی گردد. از اینرو پرسید: آن کس که سزاوار پرستش می‌باشد کیست و چون زبانش عربی بود گفتم:

(الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَ فِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ سَيِّبُهُ
لَا يَعْرُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ)؛

معبود و سزاوار پرستش آن کسی است که آسمان و زمین و کوه و دشت و دریا و صحرا همه تحت قدرت او قرار گرفته است و ذره‌ای از ذرات عالم از حیطة علم او بیرون نیست. اوست که سزاوار پرستش است.

گفت: از آن معبود آیا پیام و کلامی هم رسیده است؟ دیدم این سؤالش هم عاقلانه است. گفتم: آری او پیام داده و خود را معرفی کرده و شروع کردم آیات آخر سوره‌ی حشر را خواندن:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۹﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ

الْمُصَوِّرَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛

من این آیات را می‌خواندم و او با کمال توجه گوش می‌داد و عجیب اینکه اشک می‌ریخت، درست مثل آدم تشنه‌ای که در وسط بیابان سوزان به چشمه‌ی آب زلالی رسیده است و جانی تازه می‌گیرد. دیدم با خضوع تمام و چشم اشکبار گفتم: دینت را به من عرضه کن تا من هم متدین به دین تو باشم. من هم شهادتین را به او تلقین کردم و او مسلمان شد. آداب وضو و نماز را هم یادش دادم. وقتی عازم بر حرکت شدیم که سوار کشتی بشویم و برویم، او گفت: من دیگر از شما جدا نمی‌شوم، می‌خواهم با شما باشم. با ما آمد و داخل کشتی نشست. در میان کشتی آنچنان با خدا گرم گرفته بود و عرض راز و نیاز می‌کرد که همه‌ی سرنشینان کشتی را متوجه خود کرده بود.

تا اینکه شب شد و ما پس از انجام فرائض آماده شدیم که بخوابیم. او پرسید چه می‌خواهید بکنید؟ گفتم: می‌خواهیم بخوابیم. پرسید آیا آن معبود هم می‌خواهد؟ گفتم: نه: ﴿...هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾^۱

او حی قیوم است و پیوسته بیدار و هوشیار است و خواب عارض او نمی‌شود. او با تعجب تمام گفت:

(فَيْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ تَنَامُونَ وَ مَوْلَاكُمْ لَا يَنَامُ)؛

پس شما بندگان با انصافی نیستید آیا رواست که معبود بیدار باشد و شما در

حضورش پا دراز کنید و بخوابید.

عَجَبًا لِلْمُجِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُجِبِّ حَرَامٌ

بنده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بنده اندر خواب^۲

این گفتارش چنان تکانی به من داد که آتش در جانم برافروخت و پیش خود گفتم ای عجب! بیش از یک روز نیست که این آدم با خدا آشنا شده است، ولی چنان جلالت و عظمت خدا در جانش نشسته که در حضور او خوابش نمی‌برد. آنگاه به خود گفتم تو

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

۲- بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۵۹.

بیچاره بعد از یک عمر خداپرستی نتوانسته‌ای این چنین با خدا آشنا بشوی. او گناهی نکرده و هیچگونه اسائهی ادبی از خود در پیشگاه خدا نشان نداده است ولی آنچنان هیبت خدا در دلش نشسته که اصلاً خوابش نمی‌برد. پس چگونه می‌خواهد آن آدمی که غرق در گناه است و ذمه‌اش مشغول به صدها حقوق الناس است. کینه‌ها و حسدها و بغض و عداوت‌ها نسبت به برادران ایمانی خود دارد و آسوده می‌خواهد! آیا هیچ احتمال نمی‌دهد که ناگهان مرگ فرا برسد؟ طومار عمرش پیچیده شود و عقبات و گردنه‌های صعب‌العبور پس از مرگ او را در بر گیرد.

سرانجام درخشان جوان تازه مسلمان

آیا این همه آیات لرزانده‌ی قرآن راجع به عوالم پس از مرگ و عذاب‌های خدا نباید تکانی در ما ایجاد کند و از خواب غفلت بیدارمان سازد، توجهی به گوشه‌ای از این آیات ننماید که خداوند سبحان با قسم‌های متعدد دنبال هم موضوع حتمیت عذاب آخرت را بیان می‌کند که:

﴿وَالطُّورِ ﴿۱﴾ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ ﴿۲﴾ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ﴿۳﴾ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾
وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾ مَا
لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾؛

قسم به تمام این حقایق که عذاب ربّ تو تحقق یافتنی است و هیچ نیرویی جلوگیری آن نخواهد بود: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُكذِّبِينَ﴾؛^۱ پس وای بر حال و بدبختی آن کسانی که تکذیب گفتار خدا می‌کنند و روز قیامت و عذاب‌های آن را باور نمی‌نمایند.

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿۱﴾ وَ تَضْحَكُونَ ﴿۲﴾ وَ لَا تَبْكُونَ ﴿۳﴾؛

آیا از این سخن [که قیامتی هست و عذابی هست] تعجب می‌کنید و می‌خندید و نمی‌گریید.

به هر حال آن جوان تازه مسلمان با ما در کشتی نشست و تمام شب مشغول راز و نیاز

۱-سوره‌ی طور، آیات ۱ تا ۸.

۲-همان، آیه‌ی ۱۱.

۳-سوره‌ی نجم، آیات ۵۹ و ۶۰.

با خدا بود، من هم از دیدن حال او حالی پیدا کردم تا اینکه صبح شد و آن جوان حالش دگرگون شد و لرزه بر اندامش افتاد و روی زمین افتاد. من برخاستم و سرش را به دامن گرفتم و کم کم آثار مرگ در چهره‌اش ظاهر شد و پس از چند لحظه در آغوش من جان سپرد. من با تأثر تمام جنازه‌اش را تجهیز کردم و شب در خواب دیدم او در میان باغی خرم وسط قصری مجلل روی تختی مرصع* نشسته، صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و صفوفی از ملائکه در مقابلش صف کشیده‌اند. او تا مرا دید، این آیه را خواند:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱

همان آیه‌ای که خداوند در قرآن، بهشتی‌ها را با آن توصیف می‌کند که وقتی بهشتی‌ها بر روی تخت‌های مخصوص خودشان نشسته‌اند، ملائکه از طرف خداوند متعال برای تبریک و تهنیت به حضورشان می‌آیند و اینگونه خطاب می‌کنند:

...دروود و سلام بر شما، خوش آمدید. شما در دنیا صبر و شکیبایی از خود نشان دادید و انحاء مشکلات را تحمل نمودید و اکنون نائل به این مقام عالی گشته‌اید و چه خوب پایان کاری نصیبتان شده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ وَوَقِّعْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

* مرصع: آراسته به انواع جواهرات.

۱- سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٥﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي

وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

﴿٣٦﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَلْنِي كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ

الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ

تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگه دار. پروردگارا! بت‌ها، بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند، پس هر که از من پیروی کرد بی گمان او از من است و هر که نافرمانی کرد، همانا تو آمرزنده‌ی مهربانی. پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در جوار خانه‌ی مکرم تو ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، پس تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید که آنان شکر تو را به جای آورند.

آموزندگی دعاهای معصومین علیهم‌السلام

در این آیات دعاهایی از حضرت ابراهیم علیه‌السلام نقل شده است و توجه داریم دعاهایی که از انبیاء و امامان علیهم‌السلام به دست ما رسیده است، در حدّ خود برای ما درس است و آموزندگی دارد و به ما تعلیم می‌کند که با خدا چگونه حرف بزنیم و از او چه بخواهیم. همین صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه که قسمتی از دعاهای امام سیدالساّجدین علیه‌السلام است و در بسیاری از خانه‌های ما شیعه وجود دارد، دریای مواجی از معارف است و یکی از بهترین وسیله‌ها برای انس و آشنایی با خداست.

حال در این سوره‌ی مبارکه خداوند حکیم چند دعا از جناب ابراهیم علیه‌السلام نقل کرده است و می‌دانیم که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از پیامبران بزرگ خدا و از انبیای اولوالعزم است یعنی صاحب کتاب و شریعت بوده و دارای رسالت جهانی، یعنی مبعوث به عموم بشر و پس از پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افضل انبیاء و رُسل شناخته شده است و بنا بر تحقیق و تتبع برخی از مفسران در ۲۵ سوره از قرآن در ۶۹ مورد اسم آن حضرت به میان آمده و مورد تجلیل و تکریم از جانب خدا واقع شده است و شاید تنها پیغمبری باشد که شخصاً به عنوان «امام» معرفی شده است. البته از سایر انبیاء هم به صورت دسته جمعی تعبیر به «ائمّه» شده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۱

ما پیغمبران را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند...

ولی اینکه پیغمبری شخصاً اسم از او برده و به عنوان «امام» معرفی شده باشد، ظاهراً تنها حضرت ابراهیم علیه‌السلام است که شخصاً از او اسم برده شده و به عنوان «امام» معرفی شده است:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۲

خدای ابراهیم، ابراهیم را مورد آزمایش‌های خیلی سنگین قرار داد و او از این

امتحانات سنگین پیروز و بیرون آمد و خدا فرمود من تو را امام مردم قرار دادم...

امامت هم مرتبه‌ای است فوق مرتبه‌ی نبوت و رسالت. در حدیث آمده است ابراهیم

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

عبد بود و بعد از عبودیت نبی شد و بعد از نبوت، رسول شد و بعد از رسالت، خلیل الرحمان شد و سپس امام و می بینیم که امامت در اعلا مرتبه‌ی مقامات معنوی قرار گرفته است. اساساً قرآن نشان می‌دهد که پیامبران و رسولان همه در یک ردیف و یکسان نیستند، بلکه از حیث داشتن مقامات معنوی متفاوتند و دارای مراتب. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾؛^۱

ما بعض رسولان را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم...

و اگر در آیه‌ی دیگر آمده که: ﴿...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...﴾؛^۲ آن از زبان اهل ایمان است که می‌گویند ما در میان رسولان خدا - از آن جهت که دارای مقام رسالت از جانب خدا می‌باشند - فرقی نمی‌گذاریم و همه را مبعوث از جانب خدا می‌دانیم و این منافات با آن ندارد که خدا در میان رسولانش، فاضل و افضل قرار داده و بعضی را برتر از بعضی نشانده باشد.

تجلیل و تکریم حضرت ابراهیم عليه السلام

تمام مقامات معنوی از عبودیت گرفته تا امامت که برترین مقام است، دارای مراتب و درجات متفاوت است و افضل و اعلا‌ی آن مراتب مرتبه‌ی خاتمیت است که فرموده‌اند:

(الْخَاتِمُ مَنْ خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرِهَا وَ بَلَغَ نَهَائَةَ الْكَمَالِ)؛

خاتم، کسی است که تمام مراتب از مقامات معنوی را طی کرده و به مرتبه‌ی نهایی از کمال رسیده است و او وجود اقدس حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم است که از مرحله‌ی عبودیت تا به مرحله‌ی امامت در رأس همه قرار گرفته است.

در این ره انبیاء چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشته سالار	هم او آخر، هم او اول در این کار
شده او پیش و دل‌ها جمله در پی	گرفته دست جان‌ها دامن وی
ز احمد تا احد یک میم فرق است	همه عالم در آن یک میم غرق است

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۳.

۲- همان، آیه‌ی ۲۸۵.

لذا در میان همه‌ی انبیاء او خاتم انبیاء است. پس از آن حضرت، حضرت ابراهیم علیه السلام افضل سایر انبیاء به شمار آمده است و آن قدر مقامش بلند است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب شده:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾^۱

سپس به تو وحی کردیم همان راه و رسم ابراهیم را [که توحید خالی از هرگونه شرک است] تبعیت کن...

البته بدیهی است که راه و رسم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم همان راه و رسم توحید حنیف خالی از هرگونه شرک و عالی‌ترین مرتبه‌ی توحید است و خود دارای کتاب و شریعت مستقل است و هرگز وظیفه‌ی تبعیت از هیچ پیغمبری ندارد و بلکه فرضاً اگر بعد از نزول قرآن و ابلاغ دین اسلام همه‌ی انبیاء حتی حضرت ابراهیم علیه السلام زنده بودند، وظیفه‌ی اتباع و پیروی از پیامبر خاتم و آورنده‌ی قرآن و اسلام داشتند زیرا خدا در قرآنش فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۲

منحصراً دین مقبول در نزد خدا [بعد از نزول قرآن] اسلام است و بس...

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳

و هر کس دینی غیر از اسلام بپذیرد، از او هرگز مقبول نمی‌باشد و او در آخرت از زیانکاران است!

بنابراین اگر آیه‌ی شریفه دستور تبعیت از ابراهیم علیه السلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد، صرفاً برای تجلیل و تکریم حضرت ابراهیم علیه السلام است یعنی آنچنان ابراهیم خلیل الرحمن در نزد خدا صاحب جلال و مکرمت است که خداوند حکیم به اعظم و اکرم رسولانش دستور می‌دهد تو باید تبعیت از راه و رسم ابراهیم که همان راه و رسم توحید خالص است بنمایی و جالب اینکه جناب ابراهیم علیه السلام در میان پیروان تمام ادیان، اعم از یهود و نصارا و مجوس و مسلمانان مقبول و محترم است و حتی خداوند در قرآن کریمش خطاب به ما

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۳.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۳- همان، آیه‌ی ۸۵.

امت اسلامی فرموده است:

«... مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ...»^۱

...[شما از] آیین پدرتان ابراهیم [پیروی کنید] اوست که شما را مسلم نامیده است...

این هم بیان دیگری از تکریم جناب ابراهیم علیه السلام است که به عنوان «پدر امت مسلم» معرفی شده و واجب التکریم است.

هم اکنون که ما متدین به دین اسلام می‌باشیم، در موسم حج و در میان اعمال و مناسک حج از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه و قربانگاه منی و رمی جمرات، آثار باقیه‌ای از جناب ابراهیم علیه السلام مشاهده می‌شود تا آنجا که ما حج خود را به عنوان «حج ابراهیمی» می‌شناسیم چون تجدید بنا و ساختمان کعبه و اعلان دعوت عمومی به حج از ناحیه‌ی آن جناب به امر خدا انجام شده است.

اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام

اینک آیه‌ی مورد بحث ما یکی از دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام را نقل کرده که:

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾

خدایا این شهر [مکه] را شهر دارای امن و امان قرار بده.

در این آیه از مکه تعبیر به «شهر» شده است و حال آنکه در آیه‌ی دیگر در همین سوره که بعد خواهد آمد، تعبیر به وادی «غیر ذی زرع» یعنی بیابان خشک غیر قابل زراعت شده که مناسب با معنای شهر نمی‌باشد.

از اینجا شاید بشود فهمید که ابراهیم علیه السلام طی چند سفر متعدد که به مکه آمده است، در شرایط گوناگون دعاهای متعدد داشته است. در یک سفر مکه «وادی غیر ذی زرع» و بیابانی لم یزرع بوده است و در سفر بعدی صورت آبادی و شهری به خود گرفته و در این سفر بوده که این دعا را کرده است که:

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾

خدایا این شهر [مکه] را شهر دارای امن و امان قرار بده.

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

و خدا هم این دعا را اجابت کرده و آنچنان در آن شهر، امنیت برقرار گشته که در احکام مربوط به مکه در دین مقدس اسلام آمده که احدی حق ایجاد مزاحمت برای دیگری در آنجا را ندارد و حتی اگر کسی مرتکب جنایت شده و آدم کشته است و برای فرار از مجازات به مکه پناه برده است، تا وقتی که در مکه است، مقام حکومت نمی‌تواند او را دستگیر و به مجازات برساند! منتهی برای اینکه حق مظلوم از بین نرود، دستور دارند از نظر آب و نان بر او سخت گرفته و در مضیقه قرارش دهند تا خودش از مکه خارج شود؛ آنگاه او را دستگیر و مجازاتش کنند و حتی حیوانات در مکه احساس امنیت می‌کنند و دیده‌ایم در موسم حج، کبوترها در مسجد الحرام و اطراف مکه زیر دست و پای مردم می‌چرخند و استیحاشی* ندارند.

این نمونه‌ای است از اثر اجابت دعای ابراهیم علیه السلام که خدا مکه را محیط امن و امان قرار داده است،

دعای دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام

آنگاه آن حضرت در ادامه‌ی دعایش از خدا خواسته که:

﴿وَأَجْتَنِبِي وَبَيْتِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛

خدایا! من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگه دار [که بت پرست نباشیم].
با اینکه جناب ابراهیم علیه السلام پیامبر معصوم است و فرزندانش نیز که جناب اسماعیل و جناب اسحاق علیه السلام می‌باشند که دو پیامبر معصومند، در عین حال از خدا می‌خواهد که او و فرزندانش را مبتلا به بت پرستی ننماید. معلوم می‌شود که بت، منحصر به تراشیده‌های از چوب و فلزات نیست و پرستش هم منحصر به مثلاً سجده کردن در مقابل چیزی نیست! بلکه هر حاکم جبّاری در هر زمان بت است و اطاعت از فرمان او، عبادت و پرستش است. اینکه خدا فرموده است: ﴿لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾ 'شیطان را عبادت نکنید...، کسی برای شیطان سجده نمی‌کند بلکه اطاعتش می‌کند یا فرموده است:

* استیحاش: احساس ترس و وحشت.

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۴۴.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۱

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود خود قرار داده است...

کسی برای هوای نفس خود سجده نمی‌کند، بلکه اطاعتش می‌کند. بنابراین مردمی که در هر زمانی رشته‌ی اطاعت از فرمان حاکم جبار آن زمان را به گردن نهاده‌اند، در واقع بت‌پرستی می‌کنند. این هم گفتار خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲

اکثر همین مردمی که به الله ایمان دارند مشرکند [چون غیر خدا را در اطاعت شریک خدا قرار داده‌اند].

شگفت از مسلمانان مؤمنی که مشرک شدند!

بنابراین اگر بگوییم مردم مسلمان مؤمن به خدا بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اکثراً مشرک شدند راست گفته‌ایم، زیرا آنها تن به اطاعت از حاکم جباری دادند که امام و ولی منصوب از جانب خدا صلی الله علیه و آله را از مسند خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله کنار زد و خود جای او نشست و زمام حکومت بر امت اسلامی را غاصبانه و جائزانه به دست گرفت و اکثر امت نیز سر در مقابل او فرود آوردند و اطاعت فرمان نمودند و به فرموده‌ی قرآن مشرک شدند. آنگاه عجیب اینکه آنها ما شیعه را مشرک می‌دانند، در حالی که ما جز خدا و پیغمبر و دوازده امام معصوم علیهم السلام منصوب از جانب خدا، احدی را به ولایت بر امت نشناخته‌ایم و سر در مقابل هیچ حاکمی از حاکمان جبار فرود نیاورده‌ایم و نمی‌آوریم. ما طبق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مفاد روایت ثقلین که متواتر در میان رواة شیعه و سنی است، تنها قرآن همراه با بیان عترت را منبع و مرجع احکام دین خود می‌دانیم و حال آنکه آنها دنبال امثال ابوحنیفه و احمد بن حنبل و شافعی و مالکی می‌روند. ما می‌گوییم آخر آنها چه کاره‌اند که مبین کتاب خدا و آگاه از احکام آسمانی خدا باشند؟! در صورتی که خدا در قرآن کریمش رسول مکرم خود صلی الله علیه و آله را به عنوان مبین کتاب خود معرفی کرده و

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

فرموده است:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

... و مافر آن را به تو نازل کرده ایم برای اینکه شخص تو مبین آن برای مردم باشی...

و رسول اکرم ﷺ نیز جانشین خود را برای تبیین قرآن مشخص کرده و فرموده است:

﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ

بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ﴾^۲

من دو چیز گرانبه‌تر از خود در میان شما باقی می‌گذارم؛ اگر به این دو متمسک

شوید، هیچگاه گمراه نمی‌گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من

هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا روز قیامت بر من وارد شوند.

مسلمان و مبتلا به شرک در اطاعت!!

روی برتافتن از در خانه‌ی عترت و اهل بیت رسول ﷺ که عدیل قرآن معرفی

شده‌اند، ضلالت است و گمراهی و اطاعت از غیر آنها در احکام مربوط به دین خدا به

حکم خدا شرک است و بت‌پرستی که فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾

اکثر آنان که به زعم خود ایمان به الله دارند و نماز می‌خوانند و صف‌های نماز

جماعت باشکوهی تشکیل می‌دهند و با لحن و آهنگ خوش تلاوت قرآن می‌کنند، در

نزد خدا مشرک به حساب می‌آیند؛ از آن نظر که شرک در اطاعت دارند و از کسانی که

از جانب خدا منصوب به مرجعیت در احکام دین نشده‌اند اطاعت می‌کنند. حال گاهی

شرایط در اجتماع مسلمین طوری پیش می‌آید که حاکم جبّاری مسلط بر اوضاع می‌شود

و اکثریت مردم مطیع او می‌گردند و اقلیت، توانایی مقابله‌ی با او را از دست می‌دهند تا

آنجا که ولیّ منصوب از جانب خدا هم که به تنهایی و بدون داشتن یار و یاور کافی

نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، از باب تقیّه چاره‌ای جز سکوت در مقابل آن حاکم جبّار

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- المراجعات، صفحه‌ی ۱۹.

نمی‌بیند و همین سکوت از حیث ظاهر، تأیید او حساب می‌شود و شرک در اطاعت اضطراری تحقق می‌یابد.

شرک اضطراری!

در این جمله از دعای افتتاح که شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانیم تأملی بفرمایید که دعا برای وجود اقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کرده از خدا می‌خواهیم:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ كِتَابِكَ... وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِ أَمْنًا يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا)؛

خدایا آن حجّت خود را که دعوت به کتابت می‌کند تحت شرایطی قرار بده که دوران ناامنی‌اش میدل به دوران امنیت گشته و او با کمال آرامش خاطر به عبادت پردازد آنگونه که چیزی را شریک تو قرار ندهد و مشرک نشود.

ای عجب! مگر ممکن است که امام زمان علیه السلام هم مشرک بشود، آری همانگونه که گفتیم، ممکن است تحت شرایط اجتماعی خاصی قرار گیرد که حاکم جباری مسلط بر اوضاع شود و اکثریت مردم مطیع او گردند و ولیّ زمان با اقلیت ناتوان نتواند در مقابل او به مقابله برخیزد و چاره‌ای جز سکوت نبیند و قهراً مبتلا به شرک اضطراری گردد، چنانکه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدّت ۲۵ سال تمام مبتلا به چنین شرک اضطراری گردید، آنگونه که در خطبه‌ی ششقیته‌اش فرموده است:

(فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَىٰ وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا)؛^۱

صبر کردم مانند کسی که خار در چشمش رفته و استخوان در گلویش گیر کرده است.

ظهور حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شرایطی خاص

چون در هر شرایطی که قیام مسلحانه و خونریزی، صلاح اسلام و قرآن نیست تنها در زمان امام سیدالشهداء علیه السلام شرایط خاصی پیش آمد که امام علیه السلام از جانب خدا مأمور به قیام مسلحانه گشت و خود و عزیزانش به شهادت رسیدند. اما این شرایط در زمان هیچ

۱- شرح نهج البلاغه ی فیض، خطبه‌ی ۳ و بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۱.

کدام از امامان علیهم‌السلام پیش نیامد، از اینرو اولیای معصوم منصوب از جانب خدا، هر یک در زمان خود دستور تقیه و تأیید اضطراری داشتند.

دوازدهمین امام علیه‌السلام نیز اکنون در حال تقیه و تأیید اضطراری نسبت به جباران عالم است و الحال اگر ظهور و قیام کند، مسلم مانند آباء بزرگوارش به دست مردم مشرک کشته خواهد شد و لذا خود حضرتش ضمن بعض توقیعاتی* که برای نواب خاصه‌اش ارسال فرموده، خاطر نشان نموده است که من ظهور نخواهم داشت تا شرایطی پیش بیاید که من موظف به تقیه و تأیید هیچ طاغوتی نباشم و مبتلا به شرک اضطراری نگردم و لذا ما هم درباره‌اش دعا می‌کنیم که:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ كِتَابِكَ.... وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْْبُدُكَ
لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا)؛

خدایا دوران خوف و ناامنی‌اش را تبدیل به دوران امن و امان گردان تا تنها مطیع فرمان تو باشد و احدی را شریک تو در اطاعت قرار ندهد و مشرک اضطراری در اطاعت نباشد. خدا نیز در قرآن کریمش این وعده را به مؤمنان صالح‌العمل از شیعیان داده و فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ
لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾؛^۱

خدا وعده کرده که زمانی برای مؤمنان صالح‌العمل پیش آورد، در آن زمان آنها تسلط بر زمین پیدا کرده دینشان را حاکم در عالم قرار دهند؛ دوران خوف و ناامنی آنها را مبدل به دوران امن و امان گرداند، آنگونه که آنها تنها خدا را عبادت کنند و چیزی را شریک خدا در اطاعت قرار ندهند و مشرک به شرک اضطراری نشوند...

* توقیع: نامه، دست‌نویس.

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۵.

مقصود از بت پرستی، حاکمیت جباران

این مطالب را برای این عرض کردم که معنای آیه‌ی مورد بحث روشن شود که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که:

﴿وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛

خودم و فرزندانم را از اینکه مبتلا به پرستش بت‌ها بشوم برکنار بدار.

عرض شد بدیهی است که پیامبران خدا معصومند و امکان بت پرستی به ساحت قدس آنها راه ندارد، پس منظور این بوده که شرایط اجتماعی خاصی پیش نیاید که طاغوت‌ها و حاکمان جبار زمان، تسلط بر اوضاع پیدا کنند و اکثریت مردم، مطیع فرمان آنها گشته و پیامبران و امامان علیهم السلام نیز بر اثر نداشتن یار و یاور کافی نتوانند به مقابله‌ی با آنها برخیزند و از باب تقیه موظف به سکوت گشته و علی‌الظاهر برای حفظ نظام اجتماعی، رشته‌ی اطاعت از آنها را به گردن نهند و مبتلا به شرک در اطاعت گردند و این مصداقی از مصداق «عِبَادَةُ الْأَصْنَام» است و بت پرستی از باب ناچاری است که ابراهیم علیه السلام از آن به خدا پناه برده و از خدا خواسته است که او و فرزندان او را از ابتلاء به این نوع از بت پرستی دور نگه دارد.

از اینجا معلوم می‌شود که نعمت امتیث در هر محیط، از نعمت‌های بسیار بزرگ خداست و اگر نباشد، تمام شئون زندگی از مادی و معنوی اختلال پیدا می‌کند و آرامش از همه جا سلب می‌شود، در آن محیط نه مردم به دین خود می‌توانند برسند نه به دنیای خود. اجمالاً باید بدانیم که بت منحصر به تراشیده‌های از چوب و فلزات نیست بلکه فرموده‌اند:

﴿كُلَّمَا سَعَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهَوَّ صَنَمُكَ﴾؛

هر چه که تو را به خودش مشغول کرده [و از خدایت باز دارد] در واقع او بت توست.

وجود بت‌های فراوان در زندگی روزمره‌ی ما

از اینرو هر یک از ما که در اوضاع و احوال و افکار و اخلاق خود بیندیشیم، می‌بینیم بت‌های فراوان داریم و آنها را شریک خدا در اطاعت قرار داده‌ایم. مردمی همسر

و فرزندان‌شان، خانه‌ی باشکوه و مجلّشان، محلّ کسب و کار پررونقشان، پست‌های حسّاس ریاستشان و... بت و معبود و مطاعشان می‌باشد که به هنگام معارضه با امر و نهی خدا، اطاعت آنها را مقدّم بر اطاعت فرمان خدا می‌دانند و گفتیم طاغوت‌ها و حاکمان جبّار در هر زمان نیز از مصادیق بت و معبود مطاع اکثریت مردم می‌باشند و روی این اساس عرض شد که گاهی اولیای خدا از پیامبران و امامان علیهم‌السلام نیز در شرایط اجتماعی خاصی قرار می‌گیرند که جز سکوت در مقابل جبّاران و تأیید اضطراری آنان، چاره‌ای نمی‌بینند تا آنجا که امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نماز جماعت طاغوت‌های زمان خود شرکت می‌کرد و گرنه به بهانه‌ی اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده هر کس سه روز از جماعت مسلمین اعراض کند خانه‌اش را آتش بزیند آتش به در خانه‌اش می‌برند چنانکه این کار را هم کردند.

بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای جمع‌آوری قرآن چند روزی در خانه ماند و در جماعتشان حاضر نشد، به همین بهانه آتش به در خانه‌اش آوردند و آن حجّت معصوم خدا را با اجبار از خانه‌اش بیرون کشیدند و به مسجد بردند.

بت خطرناک نفس اماره در زندگی ما

حال از جمله‌ی بت‌ها که در هر زمان و در زندگی فردفرد آدمیان امکان بروز و ظهور دارد نفس اماره‌ی خود انسان است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

(أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)؛

دشمن‌ترین دشمنان تو، همان نفس توست که در پیش‌روی تو قرار گرفته و فرماندهی مطاع تو گشته و علی‌الدوام تو را به دنبال هوا و هوس‌های خود می‌کشد.

آن چهره‌ی زیبای دل‌ربا را تماشا کن، آن آواز و ترانه‌ی شورانگیز را گوش کن، آن معامله‌ی حرام پرسود را که میلیون‌ها تومان به تو نفع می‌رساند از دست نده و نگو که حرام است، توأم با ربا است، آن پست و مقام حسّاس اداری که برایت پیش آمده محکم بچسب و نگو که حق کشی می‌شود و عقب زدن دیگران از مقام و منصب لایقشان و... که اینها همه از مصادیق شرک است و بت پرستی است.

مادر بت‌ها، بت نفس شماست زان که آن بت مار وین بت ازدهاست
 و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که خدایا چنان کن که خودم و فرزندانم
 مبتلا به پرستش بت‌ها نشویم.

﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾

خدایا، این بت‌ها با انواع و اقسامشان بسیاری از مردم را به ضلالت افکنده و
 گمراهشان نموده‌اند، اینکه من مردم را دعوت به توحید و پرهیز از بت پرستی می‌کنم.

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنِ عَصَانِي فَإِنَّكَ كَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

حال از آنها هر کس دعوت مرا پذیرفت و در صراط مستقیم توحید، تابع من شد، او
 بی تردید از من است و من ضامن سعادت او هستم و هر کس نافرمانی من کرد و تابع من
 نشد، او دیگر حسابش با من نیست تا تو با او چگونه رفتار کنی، اما آنچه مسلم است اینکه
 تو آمرزنده‌ی مهربانی.

این بیان نشان می‌دهد که افراد بشر در پذیرش دعوت انبیاء علیهم السلام هیچگونه اجبار و
 اکراهی ندارند بلکه کاملاً دارای اختیار و آزادی در ردّ و یا قبول دعوت پیامبران می‌باشند
 و اساساً امتیاز انسان از سایر کائنات از جماد و نبات و حیوان، داشتن خصیصه‌ی «اختیار»
 در عمل است که انسان هر کاری را می‌تواند انجام بدهد و می‌تواند ترک کند، در امر
 پذیرش دعوت انبیاء علیهم السلام هم مطلب چنین است که خدا فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا﴾^۱

ما راه را به انسان نشان داده و او را به راه راست سعادت و خوشبختی دائم هدایت
 کرده‌ایم و گفته‌ایم این راه، راه بهشت و سعادت جاودان و این هم راه جهنّم و شقاوت
 دائم است و تو در انتخاب هر یک از این دو راه بهشت و جهنّم مختار و آزادی اگر با
 اختیار خود به راه بهشت رفتی، شاکر محسوب خواهی شد و اگر به راه جهنّم رفتی، کافر
 شناخته خواهی شد. اینک بنگر که برای خود چه می‌پسندی.

ابراهیم علیه السلام هم گفته است: خدایا، من مردم را دعوت به توحید می‌کنم و از شرک و

۱-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

بت پرستی تحذیرشان می‌نمایم، ولی پذیرفتن یا نپذیرفتن آنها دعوت من را و در نتیجه بهشتی یا جهنمی شدنشان در اختیار من نیست، من همین قدر می‌توانم بگویم که ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ کسی که در راه توحید و مبارزه‌ی با شرک از من تبعیت کرد از من محسوب و بهشتی خواهد شد.

تبعیت عملی نشانه‌ی صداقت در اظهار محبت

این جمله از قرآن کریم، یکی از ارکان اساسی منطق انبیاء علیهم‌السلام را در دعوت به توحید نشان می‌دهد که تنها ملاک نجات و سعادت در عالم آخرت، تبعیت از برنامه‌های انبیاء علیهم‌السلام است و بس. ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾؛ تبعیت عملی از من، نشانه‌ی ارتباط با من است نه به زیان ادعای دوستی داشتن با من و عملاً دور بودن از من. چه میزان خوبی است این میزان که باید دائماً نصب‌العین ما مدعیان تشیع و دوستی اهل بیت رسالت علیهم‌السلام باشد.

آری، ما هم فراوان داد محبت‌خاندان رسول می‌زنیم؛ در ایام ولادتشان جشن و چراغانی داریم و در ایام شهادتشان ناله و افغان سر می‌دهیم و هر چندی به زیارت خاک قبرشان می‌رویم و... ولی عملاً نشانه‌ای از تبعیت در زندگی از زندگی آن مقرّبان الهی از خود نشان نمی‌دهیم.

این جمله‌ی ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ از قرآن، تکلیف ما را روشن می‌کند که: ای مسلمانان و ای مؤمنان و ای قاریان قرآن و ای دوستان امامان از شما تبعیت عملی از برنامه‌های آسمانی آن داعیان الی الله خواسته‌اند، دستور اتیان واجبات و ترک محرّمات داده‌اند.

شما بسیاری از واجبات دین را زیر پا نهاده و بسیاری از محرّمات و گناهان را مرتکب می‌شوید و در عین حال خود را عزیز دردانه‌های خدا و جای گزیدگان در غرفات جَنَّةِ الْمَأْوَى می‌پندارید.

آیا داستان پسر نوح پیغمبر علیه‌السلام را در قرآن نخوانده‌اید که به پدرش ایمان نیاورد و در جرگه‌ی کافران باقی ماند و مبتلا به عذاب طوفان گشت و به حال غرق شدن درآمد، در آن هنگام حضرت نوح علیه‌السلام که علاقه‌ی عاطفی به پسر داشت دست به دعا برداشت:

﴿و نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ...﴾^۱

ای خدای من پسر من [نیز] از اهل و خاندان من است و [تو وعده کرده ای که خاندانم را از طوفان نجات دهی او هم اکنون در حال غرق شدن است او را نجات ده و به درستی که] وعده‌ی تو حق است...

جواب از سوی خدا آمد آن هم با تندی و توأم با توبیخ و ملامت که:

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾^۲

[خدا] گفت: ای نوح، او از خاندان تو نیست؛ او عملی غیر صالح است [و از شدت کفر و بدعملی که گویی سراپا کاری ناشایسته است] پس دیگر راجع به مطلبی که آگاهی از حقیقت آن نداری از من درخواست نکن...

نجات پسرت را از من مخواه که اجابت نخواهد شد، او از غرق شدگان است. در پایان نیز فرمود:

﴿...إِنِّي أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۳

...من تو را موعظه می‌کنم که مبادا [حرفی بزنی و از من چیزی بخواهی که در نزد من] از جاهلان و افراد نادان به حساب آیی.

منطق رسول الله ﷺ منطق جناب ابراهیم عليه السلام

حال آیا راستی ما هیچ نمی‌ترسیم که روز قیامت هم پیغمبر ما درباره‌ی ما به خدا بگوید ای خدا، اینها امت من هستند و تو به من وعده کرده‌ای که امت مرا از جهنم برهانی و بهشتیشان کنی و تو هرگز خُلف وعده نمی‌کنی. آنگاه از جانب خدا جواب آید نه، اینها از امت تو نیستند! اینها بدعملان و زشتکارانی هستند که خود را به زعم و گمان خود به تو چسبانده بودند.

آری، همانگونه که به جناب نوح عليه السلام راجع به پسرش گفته ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ به

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۳.

۲- همان، آیه‌ی ۴۴.

۳- همان.

پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز راجع به ما بگوید «أَنَّهُمْ لَيَسُوْنَ مِنْ أُمَّتِكَ» آیا می‌توانیم از پیش خود بگوییم خیر حساب پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حساب جناب نوح عَلَيْهِ السَّلَام و از حساب همه‌ی انبیاء جداست و حساب ما هم از حساب پسر نوح و از حساب همه‌ی امت‌ها جداست؛ در صورتی که خدا خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۱

بگو: من پیغمبر نوظهوری از میان رسولان نیستم [که منطقی جدا از منطق آنها و راه و رسمی جدا از راه و رسم آنها داشته باشم، من همان راه را می‌روم که آنها رفته‌اند و همان حرف را می‌زنم که آنها زده‌اند] و من هیچ نمی‌دانم آینده‌ی من چه خواهد شد و آینده‌ی شما چه خواهد شد من جز آنچه که از جانب خدا به من وحی می‌شود، تبعیت از هیچ برنامه‌ای نمی‌کنم...

من هستم و وحی خدا، شما هم که امت من هستید، تبعیت از هیچ برنامه‌ای جز برنامه‌ی من نباید داشته باشید، منطق من همان منطق جناب ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام است که خدا نقل کرده: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ آن کس که عملاً از من تبعیت کند، از من است و از امت من به حساب است و گرنه که مشمول فرمان ﴿أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ خواهد شد.

ای مردم! ملاک برتری تقوای الهی است

این جریان تکان دهنده را هم بشنویم که پس از فتح مکه که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر مشرکین غالب گشته و جزیره العرب تحت سیطره‌ی اسلام درآمده و عظمت و جلالت حضرت خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه‌ی چشم‌ها را خیره کرده است و قهراً قبیله‌ی بنی‌هاشم که پیوند نسبی با آن حضرت دارند و در میان همه‌ی قبائل از این جهت احساس عزت و کرامت خاص استثنایی برای خود می‌کنند، در این شرایط بود که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالای کوه صفا رفت و در نقطه‌ی بلندی که مشرف به انبوه جمعیت بود ایستاد و با صدای هر چه رساتر فرمود:

۱- سوره احقاف، آیه ۹.

(یا بَنِي هَاشِمٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، اِنِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ)؛

ای بنی هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب! که همه عموزاده‌های من و از بستگان نزدیک من هستید این را بدانید که من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم همانگونه که فرستاده‌ی خدا به سوی دیگران می‌باشم مرا به همین عنوان بشناسید و پیام‌آور از جانب خدا بدانید، نه اینکه چون پسر عمومی شما و از خویشان نزدیک شما هستم، پس حساب جداگانه‌ای با شما خواهم داشت جدا از حساب دیگران که عفو و اغماض در کار باشد. آنگاه این جمله را فرمود:

(لَا تَقُولُوا اِنَّ مُحَمَّدًا مِّثًّا)؛ ننشینید دور هم بگوئید محمد از خود ماست.

اینک که رئیس شده و همه کاره است، دیگر به قول معروف نانمان در روغن است و امتیازاتی خواهیم داشت، چون در دنیای امروز چنین است که وقتی یکی رئیس یا وزیر و وکیل می‌شود، تمام افراد فامیل و نورچشمی‌ها دست به کار می‌شوند و هر یک داعیه‌ای سر می‌دهند و می‌خواهند قوانین مملکتی را به استخدام خود درآورند از این رو پیامبر اکرم ﷺ خواست از همان روز اول به قول ما آبِ پاکی روی دست همه بریزد و فرمود انتساب خودتان را به من معیار و میزان برای هیچ امتیازی ندانید. در نظر من شما و دیگران یکسانید و در ادامه‌ی سخن فرمود:

(وَ اللَّهُ مَا اَوْلِيَّائِي مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِلَّا الْمُنْفِقُونَ)؛^۱

ای فرزندان عبدالمطلب اینک به خدا سوگند من چه از شما و چه از غیر شما تنها کسانی را به دوستی خود می‌پذیرم که متقی و پرهیزکار از گناهان باشد. من با احدی جز افراد باتقوا دوست نمی‌شوم. خدای پیامبر هم در قرآن کریمش همین را فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقَاكُمْ...﴾^۲

۱- کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۸۲.

۲- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

ای مردم! حقیقت اینکه ما شما را از یک مرد و زنی [آدم و حوا] آفریده‌ایم و نیره‌ها و قبیله‌ها قرار داده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید؛ یقیناً گرامی‌ترین شما در نزد خدا، با تقواترین شماست...

از پیش خود عرب و عجم سفید و سیاه آسیایی و آفریقایی نسازید، آنچه که معیار ارزش در نزد من است، داشتن ملکه‌ی تقواست و لذا با ارزش‌ترین شما در نزد من با تقواترین شماست.

ملاک مقرّبت پیوند مکتبی است نه پیوند نسبی

باز رسول اکرم ﷺ در ادامه‌ی کلامشان فرمود:

(أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ)؛

به هوش باشید، ای مردم من بین خود و شما هیچ راه عذری باقی نگذاشتم.

آنچه لازم بود گفتم و حجّت را بر شما تمام کردم که جز تقوا چیزی ملاک نجات و سعادت در عالم آخرت در نزد خدا نخواهد بود تا آنجا که سلمان عجمی را به خاطر ایمان و تقوایش جزء خاندان خود به حساب آورده و فرموده است: «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ».

اما ابولهب هاشمی را به خاطر کفر و عصیانش طرد کرده و جهنمی‌اش نامیده است:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ... سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾؛

هلاک و تباه باد ابولهب... که میان آتش شعله‌ور خواهد در آمد.

در حالی که او عمویش بوده و از نزدیکترین کسانش و نداریم در قرآن کسی را که شخصاً نام برده شده و یک سوره مستقلاً در مذمت او نازل شده باشد جز ابولهب عمومی پیامبر و این نشانگر این است که در منطق انبیاء و پیامبران خدا ﷺ پیوند نسبی نقشی ندارد و تنها پیوند مکتبی است که ملاک مقرّبت در نزد خدا و اولیای خدا می‌باشد ﴿... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾.

این حدیث نیز از حضرت امام باقر علیّه السلام نقل شده که فرمود:

(مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا)؛ کسی که ما را دوست دارد، او از ما [اهل بیت] است.

راوی از روی تعجب پرسید: آیا واقعاً دوستدار شما از شما خاندان است؟ امام علیه السلام در جواب او فرمود: «مِنَّا وَ اللهُ» آری از ما اهل بیت است به خدا قسم. بعد فرمود:

(أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي)؛

آیا نشنیده‌ای سخن ابراهیم علیه السلام را که در قرآن آمده و گفته است: آن کس که از من تبعیت کند، از من است.

یعنی تبعیت از ما، شرط پیوند خوردن با ماست، نه صرف ادعای محبت عاری از تبعیت که ارزشی نخواهد داشت.

حاصل اینکه نه قرآن کریم و نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نه امامان علیهم السلام هیچ کدام از بیان حقایق و دادن دستورات تربیتی کوتاهی ننموده‌اند، آنچه لازم بوده گفته‌اند و ما را آگاه ساخته‌اند این ما هستیم که گویی خود را اصلاً موظف به گوش کردن و اخذ دستور از آن منابع آسمانی نمی‌دانیم و از کنار آنها با بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری می‌گذریم اینجا سخن بسیار داریم و اگر ادامه دهیم، از توضیح آیات بعدی می‌مانیم.

باری حضرت ابراهیم علیه السلام آن پیامبر بزرگوار خدا بعد از اینکه تبعیت از برنامه‌ی آسمانی‌اش را شرط اساسی ارتباط با خودش - که تنها راه تقرب به خدا می‌باشد - ارائه نمود، در مقام تصریح به درگاه خدا برآمده و هدف و انگیزه‌ی اصلی خودش را از آمدن به بیابان خشک و سوزان مکه و همراه آوردن همسر و کودک نوزادش را به پیشگاه خدا عرضه داشت که:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيْتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛

خدایا! من برخی از ذریه‌ام را آوردم در این بیابان خشک غیر قابل کشت و زرع اسکان دادم در کنار بیت محرم‌ت ای خدا به این منظور که نماز را به پا دارند.

حجاج بیت الله الحرام و تجدید دو خاطره از هاجر و اسماعیل

اجمالاً می‌دانیم که حضرت ابراهیم علیه السلام در عالم عبودیت و بندگی خدا صحنه‌های امتحانی سنگینی را پشت سر گذاشته و از همه‌ی آن صحنه‌ها، مظفر و پیروز بیرون آمده

است از جمله‌ی آن صحنه‌ها اینکه آن حضرت دو همسر داشت، همسر اوّلش به نام ساره که هم سنّش بالا بود و هم عقیم و نازا که فرزنددار نشده بود و دوّمی به نام هاجر که جوان بود و فرزندی به نام اسماعیل از او متولّد شد و طبعاً مشکل هووداری پیش آمد و ساره نتوانست تحمّل کند و از جناب ابراهیم عليه السلام خواست که هاجر و نوزادش را از چشم‌انداز او دور کرده و جای دیگری ببرد.

ابراهیم عليه السلام نیز از جناب خدا مأمور شد تقاضای ساره را عملی کند، اما کجا ببرد؟ آیا از این اطاق مثلاً به اطاق دیگر یا از این خانه به خانه‌ی دیگر یا از این شهر به شهر دیگر باز اشکالی نداشت ولی خیر باید ببرد آنها را در میان بیابان خشک و سوزان حجاز بگذارد و بدون درنگ برگردد، آن هم با آن مسافت طولانی و نبودن وسایل و امکانات سفر. معنای سنگینی امتحان در عالم بندگی همین است. وقتی آنها را بُرد در آن صحرای خشک و به تعبیر خود قرآن «وادی غیر ذی زرع» گذاشت و خواست برگردد، زن بیچاره گفت: ای ابراهیم ما را در این بیابان بی آب و گیاه و بی انیس و مأنوس به که می‌سپاری؟ گفت: آن کس که به من مأموریت داده شما را بیاورم و اینجا بگذارم و برگردم، او حافظ و پناه شما می‌باشد. او خدا و خالق مهربان شماسست، من هم بنده‌ای از بندگان گوش به فرمان او هستم و باید برگردم.

او برگشت و یک زن تنها با یک کودک شیرخوار در یک بیابان خشک فاقد همه‌ی امکانات زندگی باقی ماند. طبیعی است که بچه پس از ساعتی گرسنه و تشنه می‌شود و در آغوش مادر ناله می‌کند و دل مادر را می‌سوزاند، اما کاری از دست او بر نمی‌آید.

از شدّت ناراحتی بچه را روی ریگ‌های داغ بیابان خواباند و خودش شتابان رفت و بالای کوه صفا ایستاد و از عمق جان صدا زد: آیا در این بیابان کسی نیست که دادرس من باشد؟ جوابی نشنید. از کوه پایین آمد به سمت کوه مروه دوید، آنجا ایستاد و صدا زد؛ همان دو کوه صفا و مروه که اکنون حجاج مابین آن دو سعی می‌کنند، آن مادر بینوا جوابی نشنید، دوباره به سوی کوه صفا برگشت، تا هفت بار از این کوه به آن کوه رفت و صدا زد و جوابی نشنید تا در مرتبه‌ی هفتم روی کوه صفا که ایستاده بود، ناگهان چشمش

افتاد دید از زیر پای بچه آب می جوشد، خوشحال شد و با عجله آمد در همان نقطه‌ی زیر پای بچه ریگ‌ها را کنار زد و چاله‌ای درست کرد و آب را در میان آن جمع کرد و قطراتی از آن در گلوی بچه ریخت و بچه سر حال آمد.

اکنون چاه زمزمی که در مکه هست و حجاج از آب آن شفا می‌طلبند، همان چشمه‌ی آبی است که از زیر پای اسماعیل کودک شیرخوار هاجر جوشیده است و هنوز هم پس از هزاران سال می‌جوشد. ما وقتی به مکه می‌رویم، برای انجام حج دو خاطره از آن مادر و کودک یعنی هاجر و اسماعیل تجدید می‌کنیم، یکی سعی بین دو کوه صفا و مروه است که هفت بار از این کوه به آن کوه رفت تا فرجی برایش حاصل شد و دیگری آشامیدن از آب چاه زمزم است که یادگاری از چشمه‌ی جوشیده‌ی از زیر پای اسماعیل علیه السلام است.

باری چندی نگذشته بود که کاروانی از قبیله‌ی «جُرهم» عبورشان به آن بیابان افتاد و دیدند آنجا چشمه‌ای می‌جوشد، در همان‌جا بار انداختند و با هاجر و کودکش مأنوس شدند. البته جریان مفصلی دارد و منظور من این بود که توضیحی راجع به آیه‌ی مورد بحث عرض کنم که حضرت ابراهیم علیه السلام به خدا عرض کرده:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛

خدا یا! من هدفم از اسکان ذرّیه‌ام در این وادی غیر ذی زرع، اقامه‌ی نماز و سرپا نگه داشتن نماز بوده است.

پروردگارا،

به حرمت مقربان درگاهت در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما.

توفیق توبه‌ی نصوح به ما عنایت فرما.

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما.

گناهان ما را بیامرز.

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْنِكَ
الْمُحْرَمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعِدَةً مِّنَ النَّاسِ
تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در جوار
خانه‌ی مکرم تو ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، پس تو دل‌های گروهی از
مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید که آنان شکر تو
را به جای آورند.

امتحان سنگین حضرت ابراهیم علیه السلام

در گذشته عرض شد که حضرت ابراهیم علیه السلام از جانب خدا مورد امتحان‌های
سنگینی قرار گرفته و از همه‌ی آنها پیروز بیرون آمده است چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...﴾^۱

خدای ابراهیم، ابراهیم را در صحنه‌های آزمایش قرار داد و او همه‌ی آنها را به
اتمام رسانید [و پیروز شد]...

خدا هم در مقام تکریم و تجلیل از او فرمود:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۲

...من هم منصب امامت بر مردم را [که عالی‌ترین منصب از مناصب معنوی
است] به تو عطا کردم...

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۳- همان.

حال از جمله‌ی آن صحنه‌های امتحانی سنگین این بود که وقتی فرزندش اسماعیل از مادرش هاجر متولد شد، دستور از جانب خدا رسید که باید این کودک نوزاد را با مادرش از شهر بابل - که شهر آباد و پر جمعیتی است - برداری و ببری در بیابان خشک و سوزان حجاز بگذاری و برگردی.

این کار جداً کاری است بسیار دشوار که آدم فرزند دل‌بند خود را که در سنّ پیری قریب به صد سالگی از او متولد شده است با یک زن جوان ببرد در بیابان خشک سوزان خالی از مسکن و مأوی و عاری از انیس و مونس بگذارد و برگردد که راستی جز نیروی قوی ایمان و تسلیم گشتن بی چون و چرا در مقابل فرمان خالق سبحان، هیچ چیز توجیه کننده‌ی این کار نمی‌باشد. در سوره‌ی عنکبوت آمده است:

﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۗ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

آیا مردم گمان کرده‌اند همین که گفتند: ایمان آوردیم [ما می‌پذیریم و بدون امتحان به حال خودشان رها می‌کنیم و] امتحانشان نمی‌کنیم [خیر، این چنین نیست، ما سنت امتحان و آزمایش داریم] ما کسانی را هم که قبل از اینان بوده‌اند در صحنه‌ی امتحان آورده‌ایم باید همه مورد آزمایش قرار گیرند تا صف صادقان در ایمان از صف کاذبان و مدّعیان کاذب، جدا و شناخته شود.

هدف از امتحانات الهی

البته این امتحان خدا برای این نیست که مؤمنان و کافران از بندگان خود را بشناسد، او که همه را می‌شناسد و خالق همه است و به فرموده‌ی خودش:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲

آیا آن کس که آفریده نمی‌داند چه آفریده است در حالی که او آگاه از تمام

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۳.

لطائف و دقائق خلق خود می‌باشد.

این امتحان برای این است که انسان خودش را بشناسد و دیگران نیز آگاه از وضع و حال او گردند که آیا صادق در ادعای ایمان است یا کاذب و لذا به طور قطع و مؤکد فرموده است:

﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ﴾^۱

ما به طور مسلم همه‌ی شما آدمیان را [اعم از انبیاء و اولیاء و دیگران] مورد امتحان و آزمایش قرار می‌دهیم [و هر یک را به نوعی خاص] از ترس و فقر و بیماری و از دست دادن عزیزان و دیگر مصائب گوناگون امتحان می‌کنیم در این میان آنان که صبر و شکیبایی بیش بگیرند [و ثبات و استقامت و تحتل هرگونه دشواری از خود نشان دهند] اهل بشارت [و تقدیر و تحسین از جانب خدا] خواهند بود.

آنگاه آن گروه از مقربان درگاه خدا که در مقام معرفت و ایمان و اخلاص از مرتبه‌ی بالاتری برخوردارند، طبعاً مسئولیت سنگین‌تری خواهند داشت و قهراً اجر و پاداش عظیم‌تری نصیبشان خواهد گشت.

حال از جمله‌ی آن مقربان درگاه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است که از سن ۱۶ سالگی و بحبوحه‌ی جوانی تا قریب به صد و ده بیست سالگی بارهای متعدّد مورد امتحان‌های فوق‌العاده سنگینی قرار گرفته است. یکی از آنها همین مأمور گشتن به این است که باید طفل نوزاد را با مادرش ببرد در بیابان خشک و سوزان بدون هرگونه وسایل زندگی بگذارد و برگردد؛ این کاری است که هم طبع آدمی از آن متنفر است و هم عقل عادی از آن متوحش، تنها عبودیت و تسلیم گشتن در مقابل وحی الهی است که توجیه‌کننده‌ی این کار است و می‌گوید:

﴿...إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۲

۱-سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲-سوره انعام، آیه ۵۰.

...من جز فرمان صادر شده‌ی از عالم وحی الهی، تبعیت از فرمان هیچ فرماندهی [از طبع و عقل و عرف و...] نمی‌کنم...

البته عقل رشید و کاملی که از تحت سیطره و استیلاء شهوت و غضب رها گشته و عظمت و جلال مقام وحی را در حدّ خود درک کرده است، او هم دستور تبعیت از مقام وحی را صادر می‌کند، چرا که اذعان و اقرار به این دارد که عالم وحی، فوق مرتبه‌ی عقل است آنجا که وحی دستوری می‌دهد که عقل عادی از درک رمز و کنه آن عاجز است، چاره‌ای جز تسلیم گشتن در مقابل آن ندارد، اینجا هم وحی به جناب ابراهیم علیه السلام دستور داده که باید کودک نوزاد را با مادرش ببری در «وادی غیر ذی زرع» مکه بگذاری و برگردی.

آن زمان که ابراهیم علیه السلام مأمور به این کار شد سرزمین مکه به تعبیر خود قرآن وادی غیر ذی زرع یعنی بیابان خشک بی آب و گیاه و غیر قابل کشت بود و شنزاری در میان کوه‌های خشن و حتی ساختمان کعبه هم آنجا نبود. البته آنجا معبد و عبادتگاه بود، اما نه به این کیفیت که اکنون هست در خود قرآن هم می‌خوانیم:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

اول معبدی که در روی زمین قرار داده شده، همان است که در بگه است آن مبارک است و وسیله‌ی هدایت جهانیان است.

بگه، اولین معبد در روی زمین

مکه و بگه هر دو صحیح است، اسم خود شهر مکه است و آن نقطه‌ای که کعبه در آن واقع شده و محلّ طواف است بگه است. اولین معبد در روی زمین، همان «بگه» بوده ولی کعبه در آن نبوده است. وقتی که حضرت آدم علیه السلام از جنتی که بود به زمین هبوط کرد خداوند قبه‌ای از دُرّ سفید در بگه ایجاد کرد که معبد و مطاف* آدم علیه السلام باشد، بعد از آن حضرت نیز سایر انبیاء علیهم السلام تا زمان حضرت نوح علیه السلام در همان نقطه برگرد همان قبه طواف می‌کردند.

طوفان نوح علیه السلام که عالمگیر شد آن قبه را خدا به آسمان بالا برد و دیگر قبه‌ای نبود،

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۶.

* مطاف: محلّ طواف.

ولی جا و مکان آن باقی بود و پیامبران بعد از نوح علیه السلام بر گرد همان نقطه طواف می کردند تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام رسید. آن حضرت از جانب خدا مأمور شد در همان نقطه ساختمان کعبه را بنا کند. در قرآن کریم می خوانیم:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...﴾^۱

ما جا و مکان بیت [کعبه] را برای ابراهیم مشخص کردیم... و گفتیم اینجا باید بنا شود و در آیهی دیگر فرموده است:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...﴾^۲

دستور دادیم ابراهیم و اسماعیل [پدر و پسر] پایه های بیت [کعبه] را بالا ببرند... و ساختمان کعبه را در همان جا که قبّه ی بیضاء از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است بنا کنند. از این آیه معلوم می شود که بنا کننده ی ساختمان کعبه حضرت ابراهیم علیه السلام است، بنابراین می شود گفت که حضرت ابراهیم علیه السلام هم مُجَدِّدِ مَعْبَدِ است و هم مؤسس آن، زیرا از آن نظر که جا و مکان کعبه از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان ابراهیم علیه السلام معبد انبیاء علیهم السلام بوده است و ابراهیم علیه السلام با ساختن کعبه آن معبد را تجدید کرده است پس مُجَدِّدِ مَحْسُوبِ می شود، ولی از آن نظر که ساختمان کنونی کعبه به دست حضرت ابراهیم علیه السلام بنا شده و پایه هایش به دست او بالا رفته است، پس مؤسس و بنیانگذار کعبه شناخته می شود.

آیا اقامه ی نماز در نزد خدا تا این حدّ مهم است؟

حال آنچه در آیهی مورد بحث شایان توجه و تذکر است این است که ابراهیم علیه السلام پس از بنای ساختمان کعبه چند دعا به پیشگاه خدا داشته که یکی از آنها این بود که:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾

پروردگارا! من برخی از ذریه ام را آوردم و در این وادی غیر ذی زرع در جوار بیت محرمّت سکنا دادم به این منظور که نماز را برپا دارند.

۱- سوره ی حج، آیه ی ۲۶.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۷.

حال عرض می‌کنیم ما باید درباره‌ی این مطلب بیندیشیم، آیا واقعاً نماز دارای این مقدار از اهمیت است که باید جناب ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگوار الهی از جانب خدا مأموریت پیدا کند که رنج و محنت یک کار بسیار دشوار عادتاً غیر قابل تحمل را به جان تحمل کند و کودک نوزاد شیرخوار را با مادرش ببرد در یک بیابان خشک بی آب و گیاه بگذارد و برگردد؛ به این منظور که برنامه‌ی نماز را زنده نگه دارند و مانع از سقوطش گردند. آیا راستی نماز این قدر مهم و باارزش است؟

در جواب عرض می‌شود: آری، علت اینکه ما به این مطلب با دیده‌ی تعجب می‌نگریم این است که ما نه حقیقت انسان را آنچنان که هست شناخته‌ایم و نه به هدف اصلی از آمدن انسان به این دنیا پی برده‌ایم و نه از موقعیت و جایگاه نماز در تأمین آن هدف آگاه گشته‌ایم و لذا طبیعی است که از کار و گفتار ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام متعجب می‌شویم و پی به راز و رمز کار و گفتارش نمی‌بریم. بنابراین پیش از همه چیز باید انسان را بشناسیم و بدانیم انسان به معنای واقعی همین یک متر و چند سانت قامت متشکل از دست و پا و چشم و گوش و دهان نیست که می‌خورد و می‌نوشد و اعمال شهوات می‌کند و با رقیبانش می‌جنگد؛ اینها را که همه‌ی حیوانات دارند.

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغب* است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز مکان آدمیت

تعریف انسان در معنای واقعی آن

انسان به معنای واقعی آن روحی است که وقتی خالق حکیم پس از ساختن پیکر آدم از خاک در آن دمید و به تمام فرشتگان آسمان دستور داد که سجده به پیشگاهش بپردازند و فرمود:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

* شغب: فتنه و فساد.

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

پس از اینکه من پیکر آدم را مجهز ساختم و از روح خودم در او دمیدم، شما در مقابل او به حال سجده در آیید.

با تعبیر به «روحی» یعنی روح خودم که اضافی تشریفی است عظمت فوق العاده‌ی روح را نشان می‌دهد تا آنجا که او را مسجود فرشتگان آسمان قرار داده و همچنین او را خلیفه و جانشین خود در زمین معرفی نموده و فرموده است:

﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱

و لذا امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در مقام تنبّه دادن به جلالت روح فرموده است:

أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۲

تو می‌پنداری ای انسان که تو همین جرم و جسم کوچک هستی؟ بی‌خبر از آنی که عالم اکبر در وجود تو خلاصه گشته است.

در عالم اکبر، تدبیر خدا کار می‌کند؛ در عالم اصغر نیز که عالم انسان است، روح انسان که مظهر صفات خدا و خلیفه‌ی خداست، به اذن و تسخیر خدا کار می‌کند.

پس اجمالاً پی بردیم که انسان موقعیت و جایگاه بزرگی در نظام آفرینش دارد و هدف حضرت خالق حکیم از آوردن او به این دنیا، این است که در مدّت عمرش در دنیا طبق برنامه‌ی منظمی که به نام احکام دین در اختیارش گذاشته شده است در مسیر معرفت و شناخت آفریدگار عالم پیش برود و لحظه به لحظه بر درجه‌ی انس و آشنایی‌اش با خدا بیفزاید و بداند که درجات سعادتش در عالم آخرت، به میزان درجات شناخت و انس و آشنایی‌اش با خدا در دنیا می‌باشد. هر چه در دنیا با خدا آشناتر در آخرت درجات سعادتش بالاتر خواهد بود.

ویژگی بارز انسان مؤمن عاقل

در این تردیدی نیست که انسان فطرتاً طالب کمال است و در هر جا و در هر چه کمالی سراغ بگیرد، دنبالش می‌رود منتهی بر اثر عدم شناخت، اشتباه در تطبیق می‌کند و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲- دیوان امام علی علیه السلام، صفحه‌ی ۱۷۵.

کثیراً ناقص‌ها را کامل می‌پندارد و عمری را در راه آنها تباه می‌سازد و لذا دین مقدّس با دستورات آسمانی‌اش می‌کوشد این تنبّه را به انسان بدهد آن کمالی که فطرتاً در طلب آن هستی او منحصرّاً ذات اقدس «الله» است که خالق و آفریدگار هرگونه کمال و جمال است. اوست که کمال مطلق و همیشه باقی است و غیر او هر چه که هست، مخلوق است و مخلوق در حدّ ذات خود نقص است و در مسیر فناء است و قابل دل‌بستگی نیست.

از این روست که انسان عاقل مؤمن به الله نه از اقبال و رو آوردن مخلوقات به سوی او خوشحال می‌شود و نه از ادبار و پشت کردنشان به او غمگین می‌گردد. او تربیت یافته‌ی دامن قرآن است که می‌گوید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۱

اگر [مردم] از تو روگردان شدند [و رفتند] بگو خدا برای من بس است و جز او معبودی در عالم نیست و من توکل به او کرده‌ام و او ربّ عرش عظیم است. اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است تو مینداز که مخدول تو را ناصر نیست امام سجّاد علیه السلام می‌فرمود:

(لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ)؛^۲

اگر همه‌ی مردم روی زمین که در مشرق و مغرب عالمنند بمیرند، من وحشت نمی‌کنم چون قرآن با من است.

و همچنین می‌گوید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ﴾؛^۳

اگر همه به تو پشت کردند و رفتند، تو بگو خدا برای من کافی است.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۴

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۹.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۰۲.

۳- همان، صفحه‌ی ۶۲۵.

۴- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

آنان که تن به ولایت الله داده‌اند و تکیه به او کرده‌اند، نه ترسی از آینده به دل راه می‌دهند و نه غم برای از دست رفته‌ها و گذشته‌ها می‌خورند.

آنها تمام همشان جلب رضای خدا نسبت به گذشته و آینده است.

لطف خاص ربّنا و بار عاطفی آن

حال از جمله‌ی آن اولیاء الله و دل به خدا دادگان، ابراهیم خلیل علیه السلام است که در بیابان خشک سوزان مکه دست به دعا برداشته و می‌گوید:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ؛

پروردگارا! من طبق فرمان تو این بچه را آوردم و در این «وادی غیر ذی زرع» و این بیابان خشک فاقد هرگونه وسایل زندگی در کنار خانه‌ی محترمت گذاشتم و می‌روم در حالی که اینان نه آب و نانی دارند و نه سرپناهی و نه یار و یاور، اما تو را که دارند همه چیز و همه کس را دارند. من تمام شرف و افتخار خود و ذریه‌ام همین است که در همه جا و در همه حال با تو و در کنار تو باشیم. میان بیابان خشک و سوزان باشیم ولی با تو باشیم، یک زن و یک طفل ناتوان بی‌هرگونه یار و یاور و تنها بمانند ولی با تو باشند. آری:

﴿...حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ...﴾؛

این کلمه‌ی «ربّنا» که در آیات قرآن کریم فراوان آمده است، در میان دیگر کلمات که خطاب به خدا می‌شود، دارای لطافت خاصی می‌باشد. ما غالباً به هنگام مخاطبه‌ی با خدا می‌گوییم «اللّهُمَّ» یعنی بارالها و خدایا، «الهی» یعنی ای معبود من، ولی ربّ و ربّنا از نظر جلب رحمت و رأفت و عطوفت اثر روحی ویژه‌ای در بر دارد که می‌گوییم ای ربّ و ای پروردگار من، ای سرپرست و مدبّر امور من، ای سرپرست و صاحب اختیار من. مثل اینکه فرزندی به پدر بگوید: ای پدر عزیز من! یا پدر به او بگوید: ای فرزند عزیز من! این واژگان اظهار محبت بیشتری را نشان می‌دهد تا کلمات دیگر. در برخی آیات دیده می‌شود که ضمن یک جمله‌ی کوتاه، چند بار کلمه‌ی «ربّنا» تکرار شده است.

از باب نمونه در اواخر سوره‌ی آل عمران می‌خوانیم:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا
عَلَىٰ رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱

در همین آیه از سوره‌ی ابراهیم که می‌خوانیم:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛

کلمه‌ی «رَبَّنَا» دو بار تکرار شده است، حالا جناب ابراهیم علیه السلام که با حال تضرع و
ابتهال* به درگاه خدا دست به دعا برداشته است، در مقام بیان هدف از اسکان ذریه‌اش در
وادی غیر ذی زرع عرضه می‌دارد مقصود من از این کار، ای خدا این بوده که ذریه‌ام نماز
را به پا دارند و جلوگیری از سقوطش باشند.

البته معلوم است که منظور جناب ابراهیم علیه السلام این بوده که ذریه‌اش حافظ اساس دین
و زنده نگه دارنده‌ی کل احکام و شرایع آسمانی خدا در بین جامعه‌ی بشری باشند و
همه‌ی بندگان خدا را در مسیر معرفت و عبادت خدا به حرکت درآورند. ولی برای توجه
دادن به اهمیت و جایگاه نماز در مجموعه‌ی برنامه‌های دینی، نماز را آینه و جلوه‌گاه
چهره و جمال حقیقت دین قرار داده است آنگونه که با بقاء نماز حقیقت دین باقی و با
کنار رفتن نماز، اساس دین منهدم است. در روایات هم آمده است که:

(الصلوة عمود الدین)؛^۲ نماز ستون خیمه‌ی دین است.

بدیهی است که با فرو ریختن ستون، خیمه‌ای سرپا نخواهد ماند. ساختمان دین هم
روی ستون نماز استوار است و با فرو ریختن ستون نماز، ساختمان دین نیز منهدم می‌شود.

(إِنْ قِيلَتْ قَبْلَ مَا سَوَّاهَا وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سَوَّاهَا)؛^۳

نماز اگر [در نزد خدا] مقبول واقع شد، سایر عبادات [از هر قبیل که هست]

مقبول است و اگر نماز مردود شد، سایر عبادات نیز مردود است.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

* ابتهال: دعا و زاری کردن.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۷.

۳- مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۵، با اندکی تفاوت.

چرا بی نمازان در ردیف کفارند؟

در روایت دیگر هم آمده که:

(مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ)؛^۱

کسی که نماز را عمدتاً [بدون هرگونه عذری] ترک کند، کافر شده است.

آدم بی نماز در ردیف کفار محسوب می شود. در همین رابطه از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا شما سایر گنهکارها را کافر نمی دانید؟! مثلاً افراد شرابخوار و قمارباز و زناکار و رباخوار را نمی فرمایید که کافرند اما آدم بی نماز را می فرمایید کافر است؟

در جواب فرمودند: کسی که گناهی مرتکب می شود، بر اثر این است که شهوتی در وجودش گُل می کند و او برای درک لذتی آن گناه را مرتکب می شود، اما آیا ترک نماز چه لذتی دارد که برای درک آن لذت، ترک نماز می کند یا آیا نماز خواندن چه رنج و زحمتی دارد که تحمل آن دشوار است و از آن فرار می کند.

فرضاً روزه گرفتن و مکه رفتن رنج دارد، خمس و زکات دادن و به میدان جنگ با کفار رفتن رنج دارد و ترک آنها قابل توجه است، اما آیا نماز خواندن چه رنج غیر قابل تحملی دارد و ترک آن چه لذتی که نمی تواند از آن بگذرد و لذا ترک نماز هیچ علتی جز استخفاف و سبک شمردن فرمان خدا ندارد و بی اعتنایی به فرمان خدا کردن و خدا را به حساب نیاوردن کفر است.

از اینرو باید به جوانان عزیز هشدار داده شود که شما (خدا ناخواسته) اگر به هر نوع گناهی هم که آلوده هستید نماز را مراقب باشید که ترک نشود.

نقل شده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: فلان جوان در نماز جماعت شرکت می کند و همه ی نمازها را می خواند، اما فلان گناه را هم مرتکب می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عاقبت نمازش اصلاحش می کند. چندی نگذشت گفتند یا رسول الله! آن جوان خیلی صالح و پاک سیرت گشته است.

جوانان عزیز! اقامه‌ی نماز مایه‌ی سرافرازی شماست.

آری ای جوانان عزیز، سعی کنید که مرتکب گناه نشوید گناه آدمی را از خدا دور و به شیطان نزدیک می‌کند حالا اگر مقهور شهوات واقع شدید و آلوده به گناهانی گشتید، تا می‌توانید ترک نماز نکنید و این رشته‌ی ارتباط بین خود و خدا را اگرچه باریک هم شده باشد قطع نکنید و مطمئن باشید که عاقبت این رشته شما را به سوی خدا خواهد کشید.

عرض شده است که منظور اصلی از آوردن ما به این دنیا تحصیل ارتباط با خداست و اولین قدم در تحصیل این ارتباط «نماز» است و لذا فرموده‌اند: پدر مسلمان، وظیفه دارد به گوش بچه‌ی پنج ساله‌اش حرف نماز بزند پیش از اینکه گوش او با صدای پول و پولدار آشنا شود با صدای نماز و عبادت خدا آشنا گردد. در هفت سالگی او را به تمرین نماز وادارد و گهگاه او را رو به قبله نگه داشته نحوه‌ی قیام و رکوع و سجود را به او بیاموزد و در ۹ سالگی اگرچه پسر هنوز به سنّ بلوغ نرسیده است ولی اگر تمرّدی از او نسبت به نماز دید تنبیهش کند تا او بفهمد که نماز را وظیفه‌ی حتمی باید دانست و نباید آن را سرسری گرفت تا وقتی بعد از سال‌ها تمرین و آشنا گشتن با نماز به سنّ بلوغ و تکلیف رسید، از همان شب اول بلوغ به نماز بایستد و احتیاجی به تذکر نداشته باشد.

سفارش جالب مرحوم سیّد بن طاووس به فرزندش

مرحوم سیّد بن طاووس - که از بزرگان علمای شیعه به شمار است - ضمن وصیّتی که برای فرزندش نوشته متذکر شده است:

ای پسر! آن روزی را که به سنّ بلوغ و حدّ تکلیف رسیدی به خاطر داشته باش که بهترین و مبارک‌ترین روز در عمر تو همان روز بلوغ توست که به حدّ تکلیف رسیدی. تاریخ آن روز را به خاطرت بسیار و هر سال آن روز را عید بگیر، نماز بخوان و صدقات بده. به شکرانه‌ی این نعمت که توفیق شرفیابی به محضر خدا نصیب گشته که رو به خدا بایستی و بگویی «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» من هم اگر زنده بمانم و روز بلوغ تو را درک کنم، ۱۵۰ دینار طلا صدقه می‌دهم برای هر یک سال از عمرت، ده دینار و اگر مُردم و روز بلوغ تو را درک نکردم، به وصیّم سفارش می‌کنم که روز بلوغ تو را جشن

بگیرد و تو اگر کنار قبر من آمدی، برای من بگو که آیا به این وصیت من راجع به تو عمل شده است یا نه که از پیشوایان دین به ما رسیده که اموات از آمدن زنده‌ها کنار قبرشان آگاه می‌شوند و با آنها انس می‌گیرند و سخنان آنها را می‌شنوند.

حال منظور این بود که این عالم بزرگوار، فرزند نابالغش را اینگونه وصیت می‌کند و روز بلوغ و رسیدن به حد تکلیف نماز را مورد توجه قرار می‌دهد در حالی که ما مردم، روز تولد فرزند خود را جشن می‌گیریم. پدرها به پسرها می‌گویند اگر من زنده بمانم و روز عروسی تو را ببینم، ببین که چه کارها خواهم کرد. او سخن از روز تکلیف به میان آورده و ما سخن از روز عروسی می‌گوییم آیا کدام عاقل تریم!؟

تنها عبادت استثنای پذیر نماز است

نکته‌ی دیگری که راجع به نماز باید مورد توجه قرار گیرد، اینکه در میان تمام عبادات، تنها «نماز» است که به هیچ وجه استثنای پذیر نمی‌باشد و به فرموده‌ی آقایان فقها در هیچ حال نباید ترک شود. سایر عبادات در شرایط خاصی از مکلف ساقط می‌شود. روزه از بیماران و پیران نخواستہ‌اند. حج از افراد غیر مستطیع ساقط است. خمس و زکات تحت شرایط خاصی واجب می‌شود. اما نماز از احدی در هیچ جا و در هیچ حالی ساقط نمی‌شود و بر همه کس و در همه حال واجب است مگر زن در حال حیض و دیوانه‌ی در حال جنون و عدم توجه.

حتی فتوای آقایان فقها این است که اگر کسی در میان بیابان مورد حمله‌ی درنده‌ای واقع شده است، در همان حال فرار که آفتاب را در شرف غروب دید و هنوز نماز ظهر و عصر را نخوانده است، در همان حال باید نماز را بخواند منتهی ایستادن و رو به قبله شدن لازم نیست. تکبیرة الاحرام را می‌گوید و قرائت را می‌خواند و رکوع و سجود را هم با اشاره انجام می‌دهد یا در میان دریا افتاده و در حال غرق شدن است و خورشید در حال غروب، آنجا نمازش یک تکبیرة الاحرام است و یک اشاره.

همچنین اگر کسی در حال احتضار است و دم جان دادن، اعضای بدن همه از کار افتاده زبان کار نمی‌کند، لب‌ها نمی‌جنبند، پلک چشم‌ها روی هم افتاده، حتی قادر بر

اشاره کردن هم نیست فقط نفسی به زحمت می‌آید و می‌رود، ولی هنوز هوشش به جاست اگر فهمید که نماز نخوانده است، در همان حال، نماز از او ساقط نیست، منتهی نمازش تنها یک توجّه قلب است و توجّه روح به خدا که چه بسا همان نماز خالی از حرکت همه‌ی اعضا و آن نماز بی سر و صدا، زنده کننده‌ی تمام نمازهای عمر هفتاد و هشتاد ساله‌اش گردد چون حقیقت نماز همان ذکر و یاد خداست که فرموده است: ﴿...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛^۱ و توجّه قلب به خدا در حال احتضار ذکر خداست. اما به این مرحله از تقیّد به نماز و ذکر خدا رسیدن که انسان مورد حمله‌ی درنده‌ای واقع شود یا در حال غرق شدن در دریا باشد و یا در حال جان دادن به فکر نماز و یاد خدا باشد، آری به این حدّ از تقیّد رسیدن نصیب هر کسی نمی‌شود. بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سرّ تکرار نمازهای شبانه‌روزی

یک عمر مراقبت کامل نسبت به نماز لازم است تا بر اثر تداوم و مراقبت شبانه‌روزی چندین ساله، حال تقیّد به نماز و توجّه به خدا ملکه‌ی راسخه‌ای در روح و جان انسان گردد، آنگونه که حتّیّ دَم جان دادن که آدمی همه چیز را فراموش می‌کند، او نماز و ذکر و یاد خدا را فراموش نکند. رابطه‌اش را با همه چیز قطع کرده، ولی رابطه‌اش را با خدا قطع نکند و سرّ اینکه به ما دستور تکرار نمازهای شبانه‌روزی داده‌اند که صبح و ظهر و شب مکرّر رو به خدا بایستیم و بگوییم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همین است که خواسته‌اند این رابطه‌ی با خدا در طول مدّت عمر آدمی در دنیا محکم و محکمتر گردد تا در لحظه‌ی انقطاع از این دنیا با روحی کاملاً آشنا و مرتبط با خدا به عالم برزخ منتقل شود و آنجا مورد لطف و عنایت خاصّ خدا قرار گیرد.

از باب مثال اگر یک شخصیت بسیار بزرگ دارای ثروت و قدرتی با ما آشنا شده و هفته‌ای یک بار به ما زنگ می‌زند و با تلفن صحبت می‌کند، طبیعی است که ما خوشحال و با او رفیق می‌شویم، حال اگر این صحبت هر هفته‌ای مبدّل به صحبت هر روزی شد، طبعاً این ارتباط قویتر و محبّت بیشتر می‌شود تا آنجا که مَحْرَم اسرار ما می‌گردد و در

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

فضای رفاقت با او، تمام مشکلات زندگی خود را حل شده می‌یابیم.

چرا با خدای خود رابطه‌ی صمیمانه‌ای نداریم؟

حالا بیایید این جریان را در بین خود و خدا خالق مهربان خود که شخصیتی بزرگتر و ثروتمندتر و قدرتمندتر از او در عالم متصور نیست بنگریم و درباره‌اش بیندیشیم، ما هم طبق دستور خود آن خالق مهربان نه هفته‌ای یک بار و نه روزی یک بار، بلکه در هر شبانه‌روز پنج بار به نماز می‌ایستیم و حضوراً به پیشگاهش عرضه می‌داریم ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ جز تو ای معبود محبوبم نه سر در مقابل کسی فرود می‌آورم و نه دست حاجت به سوی کسی دراز می‌کنم.

آیا این چنین ارتباط شبانه‌روزی طی سال‌های متمادی با آفریننده‌ی عالم و آدم ما را نباید با او رفیق گرم صمیمی کرده باشد، پس چرا نشده‌ایم؟! بلکه چنان از او بیگانه‌ایم که گویی اصلاً با او آشنایی نداشته‌ایم. ما اگر ساعتی رو به آفتاب بایستیم، گرم می‌شویم و روشن و شاداب می‌گردیم، ولی یک عمر است که رو به «الله نورالسموات و الارض» می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم، اما روحاً گرم و روشن و شاداب نمی‌شویم. آیا نقص و عیب و علت در کجاست؟ معلوم می‌شود ما در همین نماز شبانه‌روزیمان که اولین و استوارترین پایه برای ساختمان خداشناسی و خداپرستی است صادق نمی‌باشیم. هر روز صبح رو به قبله می‌ایستیم و می‌گوییم:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

من چهره‌ی قلبم را رو به خدایی قرار داده‌ام که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است من تسلیم محض در پیشگاه او هستم و احدی را شریک او در اطاعت قرار نمی‌دهم.

الله اکبر، من خدا را بزرگتر از همه چیز و همه کس می‌دانم. آیا نمی‌ترسیم در همان حال خدا بگوئید: ای دروغگو، چهره‌ی قلبت رو به من است در حالی که اکنون در دل با

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

غیر من سرگرم صحبتی، به یاد همسر و فرزند و کسب و کار و رونق بازاری می‌اندیشی؛ با طلبکار می‌جنگی، با بدهکار می‌غُری. آیا من واقعاً در نزد تو اکبرم یا پول و مقام و منصب اکبر است؟ ادامه‌ی بحث در آینده ان شاء الله.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْنِكَ
الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعَدَةً مِنَ النَّاسِ
تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در جوار
خانه‌ی مکرّم تو ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، پس تو دل‌های گروهی از
مردم را متوجّه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید که آنان شکر تو
را به جای آورند.

انبیاء ﷺ اسوه‌ای برای اهل ایمان

در گذشته بیان شد حضرت ابراهیم عليه السلام که بعد از حضرت خاتم ﷺ افضل از تمام
انبیاء به شمار می‌آید، در راه دعوت به توحید و مبارزه‌ی با شرک، فداکاری‌های زیادی از
خود نشان داده و خدا هم او را در صحنه‌ی امتحانات بسیار بزرگ قرار داده است تا
عظمت روح و قوّت ایمانش برای همگان روشن بشود و در حدّ خود برای اهل ایمان به
عنوان اُسوه باشد. اساساً جایگاه انبیاء و پیامبران خدا ﷺ در عالم انسان همین است که به
عنوان اُسوه برای بندگان خدا باشند و در مسیر ایمان و عمل الگو شمرده شوند. قرآن کریم
نیز صریحاً رسول اکرم ﷺ را در سوره‌ی احزاب به عنوان اُسوه معرفی می‌کند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۲

رسول خدا برای همه‌ی شما اسوه‌ای نیکوست...

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام را در سوره‌ی ممتحنه به عنوان اُسوه معرفتی کرده و فرموده است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾^۱

ابراهیم علیه السلام و همراهانش برای شما اسوه‌ی حسنه‌اند...

حالا ما خودمان را راحت می‌کنیم و می‌گوییم آنها پیغمبر و امام بوده‌اند، ما افراد عادی هستیم، ما کجا و آنها کجا؟ چگونه می‌توانیم ما مثل آنها باشیم در صورتی که اگر این بود، دیگر پیغمبر به عنوان «اُسوه» و «الگو» برای مردم معرفی نمی‌شد. او را خدا «اُسوه» قرار داده که مردم از او در رفتار و گفتار الگو بگیرند. البته از ما نخواستند که همدوش با پیغمبر و امام باشیم، بلکه خواسته‌اند تابع و پیرو آن اسوه‌های الهی باشیم.

ای مدعیان تشیع یاور من باشید.

این جمله از مولای خودمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده است:

(أَلَا وَانْكُم لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنُّ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ)؛^۲

توجه که شما نمی‌توانید [در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا] همانند من باشید، ولكن با پرهیز از گناهان و کوشش در امر بندگی و رعایت پاکدامنی و استواری در عمل، کمک کار من باشید [و خود را شبیه من سازید].

آخر مگر نه این است که من امام شما و شما هم مأموم من هستید، آیا رابطه‌ی بین امام و مأموم جز تبعیت و پیروی مأموم از امام چیز دیگری هست؟ مأموم در نماز جماعت وقتی صادق در اقتدا می‌باشد که در افعال نماز از قیام و رکوع و سجود تابع امام باشد، اگر تخطی کند، دیگر مأموم نخواهد بود. اینک که شما هم خود را مأموم من و مقتدای به من می‌دانید، باید در محیط دینداری و عمل به احکام الهی تابع و پیرو من باشید و با رعایت ورع و پرهیز از معاصی و انجام واجبات، در ردیف کمک کاران من قرار گیرید.

۱- سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۴.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

آری فرموده است: (أَعِيْنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ)؛ از مدعیان محبت و تشیع استعانت کرده و یاری خواسته است همچنان که خدا نیز از بندگان مدعی ایمان استنصار* کرده و یاری خواسته و فرموده است:

﴿...إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱

...اگر شما خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و استوارتان نگه می دارد.

بدیهی است که یاری کردن و کمک رسانی به خدا، کمک رسانی به دین خداست، یعنی دین خدا را با عمل به دستوراتش زنده نگه دارید و ترویجش کنید. امام علیه السلام نیز از مدعیان تشیع استعانت کرده و کمک کار طلبیده است. معلوم می شود امام علیه السلام هم در دنیا برای اقامه ی دین در جامعه و تشکیل حکومت برای مبارزه ی با دشمنان دین نیاز به کمک کار دارد و باید امت اسلامی به یاری اش برخیزند و هم در آخرت برای اقامه ی امر شفاعت در پیشگاه خدا نیاز به ایجاد زمینه از جانب امت مسلمان در دنیا با تحصیل ایمان و تسلیم بودن در مقابل فرمان خدا و رعایت ورع و کوشش در امر بندگی دارد؛ زیرا مسأله ی شفاعت هم مشروط به شرایط خاصی و محدود به حدود معینی است که باید در دنیا به وسیله ی مردم فراهم گردد. اینگونه نیست که هر آدم بی پروا و بی بندوبار در گناه و طغیان بر خدا مشمول شفاعت گردد.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

حاصل اینکه پیغمبران و امامان علیهم السلام از جانب خدا به عنوان اُسوه و الگو معرفی شده اند و مردم باید در تمام شئون زندگی از آنها تبعیت کنند و در عین حال توجه به این نکته هم داشته باشند که انبیاء علیهم السلام بر حسب درجه ی اعلای از معرفت که نسبت به مبدأ هستی دارند، مکلف به تکالیف خاصی می باشند که از عهده ی امثال ما بر نمی آید و احیاناً در میزان و ترازوی عقل و درک ناقص ما، توأم با اعتراض هم می گردد.

* استنصار: کمک خواهی.

۱- سوره ی محمد، آیه ی ۷.

مثلاً همین که می‌بینیم حضرت ابراهیم علیه السلام از جانب خدا مأمور می‌شود یک طفل نوزاد را با مادرش از یک شهر آباد پر نعمت بردارد و ببرد در یک بیابان خشک و سوزان خالی از هرگونه وسایل زندگی بگذارد و برگردد، این کار از دیدگاه ما یک کار عقلائی نیست و چرا انگیز است و این حالت حیرت‌زدگی ما منحصر به کارهایی که پیامبران از سوی خدا مأمور به انجام آن بوده‌اند نمی‌باشد، بلکه در احکام و دستوراتی هم که به نام دین از آن مقرّبان درگاه خدا به دست ما رسیده است وجود دارد که چرا فلان کار واجب و فلان کار حرام شده است، چرا میان مرد و زن در برخی از برنامه‌های زندگی خانوادگی و اجتماعی تفاوت داده شده است و چرا و چرا و چرا...؟!

در پاسخ به این چراها به این نکته باید توجه داد که نحوه‌ی جهان بینی ما با نحوه‌ی جهان بینی انبیاء علیهم السلام فرق دارد؛ انبیاء می‌گویند این جهان هستی، مبدئی دارد علیم و قدیر و حکیم و سریع الحساب و شدیدالعقاب، انسان را خلق کرده که با برنامه‌ی معینی که خودش آن را تنظیم کرده است او را حرکت داده به عالم قرب و لقاء خودش که حیات ابدی و سعادت جاودانه است برساند و آن برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب خدا، همان برنامه‌ی دین است که از طریق وحی به انبیاء علیهم السلام القا شده و آنها به بشر ابلاغ نموده‌اند و بشر چون به جهت محدود بودن عقل و درک و شعورش قادر به احاطه‌ی بر آغاز و انجام جهان نمی‌باشد چاره‌ای جز سر تسلیم فرود آوردن در مقابل انبیاء علیهم السلام و پذیرش بی چون و چرای احکام و دستورات آنها نخواهد داشت.

فاصله‌ی زیاد ما با منطق انبیاء علیهم السلام

این نحوه‌ی جهان بینی انبیاء علیهم السلام است که جز خدا و آفریدگار جهان واقعیتی نمی‌شناسند و جز اجرای دستور و فرمان او، وظیفه‌ای برای خود نمی‌دانند. اما نحوه‌ی جهان بینی ما آدمیان با صرف نظر از ارشاد و هدایت انبیاء همان است که قرآن کریم از زبان کافران نقل می‌کند که:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾^۱

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۴.

گفتند: در عالم واقعیتی جز همین زندگی دنیا نیست که نسلی می میریم و نسل

دیگری زنده می شویم و آنچه که ما را می میراند، دهر است و طبیعت...

طبیعت است که زنده می کند و می میراند، نه خدایی در کار است و نه معادی و

بازگشت و حساب و کتابی. این منطق کفار است که جز همین زندگی دنیا، واقعیتی در

کار نیست. آن هم منطق پیامبران است که:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۱

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیزی نیست و به یقین سرای آخرت

است که زندگی به معنای واقعی است.

فرق و فاصله‌ی بین این دو منطق از زمین تا آسمان است ولی مع الاسف ما مردمی

که ادعای اسلام و ایمان به مبدأ و معاد داریم، آنچنان دلبستگی به دنیا و شئون دنیوی پیدا

کرده‌ایم که گویی عملاً منطق کفار را تأیید می کنیم و وقتی سخن قرآن را می شنویم که

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیزی نیست، تعجب می کنیم و شاید در دل

پوزخندی هم بزنیم که یعنی چه مگر ما بچه‌ایم که با چیزی بازی کنیم؟ آیا این قصرها و

کاخ‌ها، برج و باروهای سر به فلک کشیده، خانه‌های مجلل و باشکوه، پست و مقام‌های

عالی و چشم پرکن، ریاست‌ها و سلطنت‌ها و... اینها همه بازیچه‌اند و مایه‌ی سرگرمی؟!

در جواب عرض می شود آری، ما همه بچه‌ایم و اینها همه بازیچه‌اند، منتهی بچه‌گی

دوران‌های متعدّد دارد و بازیچه هم اشکال گوناگون.

دورانی بر ما گذشت که بچه‌ی شش هفت ساله بودیم در آن دوران اسباب بازی ما

تبله‌های سنگی یا فلزی یا هسته‌های خرما بود و بر سر همان‌ها با همبازی‌ها دعوا می کردیم

و بر سر و صورت هم می پریدیم و به هم بد و بیراه می گفتیم. شب که می شد بازی تمام

می شد و همه به خانه‌های خود می رفتیم، ولی تازه در خانه با خشم و تویخ مادر مواجه

می شدیم و ما را کتک می زد که چرا خودت و لباست را کثیف کردی. آب و صابون

می آورد و ما را شستشو می داد.

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

حال آن دوران شش هفت سالگی سپری گشته و دوران شصت هفتاد سالگی رسیده و اسباب بازی‌ها هم فرق کرده است، آن بچه‌ی هفت ساله اسباب بازی‌اش تپله‌های سنگی و هسته‌های خرما بود، اما این بچه‌ی هفتاد ساله اسباب بازی‌اش خانه و مغازه بیلاق و قشلاق، انواع و اقسام سازمان‌ها و مؤسسات ثروت اندوزی و ریاست سازی است که هم اکنون می‌بینیم در دنیا این بچه‌های شصت هفتاد ساله بر سر همین اسباب بازی‌ها چگونه بر سر و کله‌ی هم می‌کوبند و خانواده‌ها را بی‌سر و سامان و ملت‌ها را به خاک و خون می‌کشند. اینان شب مرگشان که فرا رسید، تمام اینها را می‌ریزند و با روحی کثیف و سیاه و ظلمانی وارد خانه‌ی قبر می‌شوند و آنجا با خشم و غضب فرشتگان موکل بر عذاب مواجه می‌شوند آنگونه که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۖ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۱

اگر ببینی آن هنگامی را که ملائکه جان کافران را می‌گیرند در حالی که بر صورت و بر پشتشان می‌زنند و می‌گویند بچشید عذاب آتش سوزان را، این همان است که با دست خودتان از پیش فرستاده‌اید و گرنه خدا که به بندگان ستم روا نمی‌دارد.

بنابراین وقتی از قرآن کریم که منطبق انبیاء و پیامبران علیهم‌السلام خدا را بیان می‌کند بشنویم که: ﴿وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ﴾ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست، باورمان بشود که واقع مطلب همین است و ما که دل به مال و جاه دنیا بسته‌ایم به راستی بچه‌هایی هستیم که با این بازیچه‌ی دنیا بازی می‌کنیم.

آن روز به رشد و بلوغ عقلی می‌رسیم که این بازیچه‌ها را از خانه‌ی دل بیرون بریزیم و با حضرت خالق علیم حکیم عشق بورزیم. این ندای آسمانی قرآن است که در گوش دل انسان‌های رشید عاقل طنین انداز است که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان، تو خود را بشناس و پی به ارزش وجودی خود ببر، تو را آفریدگار حکیم آنچنان ساخته که می‌توانی او را بشناسی و عشق و محبت او را که کل‌الکمال و کل‌الجمال است در دل نشانی و برای رسیدن به عالم قرب او به پرواز درآیی و سرانجام به لقاء و دیدار او نائل گردی. حال آیا حیف نیست تو که می‌توانی عرش نشین باشی این چنین خود را خاک نشین و مزبله نشین گردانی.

دلا تا کی در این کاخ مجازی	کنی مانند طفلان خاکبازی
تویی آن دست پرور مرغ گستاخ	که بودت آشیان بیرون از این کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی	چو جغدان مرغ این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پرز آمیزش خاک	بپر تا کنگره‌ی ایوان افلاک
خلیل آسادر مُلک یقین زن	نواى لا أَجِبُ الْأَفْـلِـيـنَ زن

اوصاف پرهیزکاران از نگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف انسان‌های متقی یعنی دل‌به‌خدادادگان فرموده است:

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ)^۲

خدا در آینه‌ی قلبشان بزرگ و با عظمت تجلی کرده و لذا هر چه که غیر خداست در چشمشان کوچک و بی ارزش آمده است [همینان نسبت به بهشت و جهنم عالم آخرت چنان معتقدند و باوردار شده‌اند] که اشتیاقشان به بهشت آنچنان است که گویی آن را دیده‌اند و مدت‌ها مستنعم به نعمت‌های آن بوده‌اند و ترسشان از جهنم آنچنان است که گویی آن را دیده‌اند و مدت‌ها معذب به عذاب‌های آن بوده‌اند [و اینک چنان با اشتیاق به بهشت و ترس از جهنم زندگی می‌کنند که]:

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛

اگر نبود آن مدّت مقرّری که خدا برای آنها تقدیر کرده که باید در دنیا
بمانند، یک چشم به هم زدن مرغ روحشان در قفس نشان آرام نمی گرفت بس
که شوق بهشت و ترس از جهنّم در جانشان نشسته است.

این نمونه‌ی بسیار اندکی است از مواعظ و نصایح بسیار فراوان امام المتّقین و
امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی آن کسی که پیشوای اهل تقوا و فرماندهی اهل ایمان است و نشانه‌ها
و علائمی از دارندگان تقوا و ایمان را ارائه کرده و طبعاً از ما مدّعیان پیروی از او خواسته
است که آنچنان باشیم.

حال آیا این وظیفه‌ی ما نیست که جدّاً در وضع و حال خود بیندیشیم و ببینیم از این
علائم و نشانه‌هایی که مولای ما نشان داده تا چه حدّ در ما دیده می‌شود و آیا عظمت خدا
و حتمی بودن آخرت در جان ما چنان نشسته است که غیر خدا در چشم ما بی ارزش و
دنیا با همه‌ی آبادی‌اش در جنب آخرت، ویرانه‌ی غیر قابل دل بستن در دل ما شده باشد یا
خیر هنوز چنان هستیم که خدا فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿۱﴾ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿۲﴾﴾؛^۱

نه، هرگز [چنین نشده‌اید بلکه] نقدینه‌ی دنیا در نظرتان محبوب و آخرت
متروک است.

از خدا تقویت یقین را طلب کنیم

آری ما به زبان، اقرار به همه‌ی مسائل اعتقادی از مبدأ و معاد داریم و در مرتبه‌ی
سطح قلب هم معتقدیم، ولی آن اعتقاد در مرتبه‌ی زیرین قلب و عمق جان استقرار نیافته و
به حدّ یقین و باور نرسیده است. به فرموده‌ی قرآن:

﴿...لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۲

۱-سوره‌ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

...هنوز ایمان به داخل قلب شما راه نیافته است...

و خدا حاکم بر تصمیمات و انگیزه‌های باطنی شما نگشته است! آنچه که شما را از درون تحریک می‌کند و به فعالیت و طرح نقشه‌های گوناگون و امی دارد، دلبستگی به شئون دنیوی از مال و جاه است و لذا وقتی به خواسته‌های دنیایی خود می‌رسید، از شدت خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید و چون داشته‌های دنیایی را از دست می‌دهید، از شدت غصه و غم می‌خواهید دق کنید و حال آنکه خدا که دم از محبتش می‌زنید، علامتی نشان داده و فرموده است:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾؛^۱

[نشانه‌ی محبوب بودن من در قلب شما این است که] برای آنچه که از دست شما رفته است غمگین نشوید و به خاطر آنچه که به دست شما رسیده است شادان نگردید...

تنها شادابی‌تان به خاطر جلب رضای خدا باشد و اندوهتان برای محروم گشتن از لطف و عنایت خدا. پیامبران خدا آمده‌اند انسان را با تعالیم آسمانی خودشان تربیت کرده و او را یک موجود الهی بسازند آنگونه که تمام افکار و اخلاق و اعمالش بر محور قرب و رضای خدا بچرخد و به معنای واقعی مرتبا به تربیت الهی گردد. معنای مرتبا را که تا حدی می‌دانیم مثلاً «به» را که یک میوه‌ی درختی است با شکر می‌جوشانند و... در نتیجه رنگ و بو و طعم و خاصیتش عوض می‌شود آنگونه که با به قبل از مرتبا شدن خیلی فرق می‌کند و مقبولیتش بیشتر می‌شود.

انسان نیز وقتی در دامن تربیت انبیاء عليهم السلام قرار گرفت و با تعالیم آسمانی آنها جوشید، دگرگون می‌شود و واقعاً موجود دیگری می‌گردد در عین اینکه در میان دیگر انسان‌ها می‌آید و می‌رود، می‌نشیند و برمی‌خیزد؛ اما از جهت فکر و خلق و عمل، در افق دیگری قرار گرفته که جداً قابل مقایسه با دیگران نمی‌باشد. او می‌گوید:

﴿وَمَا هِيَ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ...﴾؛

۱-سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

این دنیا همه چیزش بازیچه است و قابل دل بستن نیست و زندگی واقعی در آخرت است...

اما دیگران می گویند:

﴿... مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾^۱

...جز همین دنیا [و زر و زیور] آن چیز دیگری در کار نیست و مرگ و حیات ما در دست دهر است و طبیعت [و پس از مردن دیگر خبری نیست]...

نقص و کمبود اساسی ما

ما باید اعتراف کنیم که هنوز مرتباً به تربیت دینی نشده ایم و با تعالیم آسمانی دین آنچنان که باید نجوشیده ایم و لذا رنگ و بو و طعم و خاصیت دین را به خود نگرفته ایم، بلکه هنوز در مقابل جلوه گری های فریبنده ی دنیا خود را می بازیم و برای وصال به مظاهر زیبانمای آن از پول و مقام و منصب و زن فعالیت می کنیم و در عین حال احیاناً خود را یک مسلمان کامل عیار هم می پنداریم و از اینرو مبتلا به بیماری غرور هم می باشیم و پیش خود فکر می کنیم در این دنیا که همه جا را کفر و فسق و فجور و بی ایمانی گرفته است من مسلمانم، با ایمانم، نماز می خوانم، روزه می گیرم، مکه می روم، امام جماعتم، گوینده ی مذهبی ام، پس چه کم دارم؟

آری آنچه تو کم داری، همان رنگ و بو و طعم اسلام و قرآن است که در فکر و خلق و عملت دیده نمی شود. آنچه که شمردی یک سلسله ظواهر گولزن است که در حد خود تعینی* از تعینات دنیوی است که در لباس دین نشان داده شده است و این ممکن است عاقبت سر از بیماری نفاق که بدترین نوع بیماری های مهلک است در آورد که خدا درباره ی اینان فرموده است:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۲

۱- سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

* تعین: امتیاز.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

بیمار دلانی هستند و خدا بر بیماری‌شان افزوده است آنها استحقاق عذابی در دناک دارند به خاطر اینکه [در ادّعیای ایمان] دروغ گفته‌اند.

آدم کافر صادق در کفر است اما آدم منافق، کاذب در ایمان است و لذا خطر منافق برای مسلمانان به مراتب بیشتر از خطر کفار است و راستی لطمات و صدماتی که اسلام از دست منافقان خورده است، از دست کافران نخورده است. آیا آن ناجوانمردانی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام امام منصوب از جانب خدا را از مسند خلافت کنار زدند و خودشان جای او نشستند و امت اسلامی را به خاک سیاه نشانند، ادّعیای اسلام و ایمان نداشتند؛ آنها که خود را اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی می کردند، حاکمان بنی امیه و بنی عباس همه در لباس اسلام، اسلام را لگه دار و مسلمانان را به تباهی کشیدند!

برای اسلامی شدن خون دل‌ها باید خورد

حاصل اینکه مربّتا به تربیت اسلامی شدن که هدف از بعثت پیامبران خداست، دشواری‌ها دارد و چاره‌ای هم جز تحمّل آنها نیست تا آدمی به حیات ابدی و سعادت جاودان نائل گردد. خود پیامبران خدا صلی الله علیه و آله که اسوه و الگو برای بندگان خدا هستند سخت‌ترین دشواری‌ها را تحمّل کرده‌اند آنگونه که در ظرف تصوّر ما نمی‌گنجد. همین کاری که از حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر بزرگوار خدا در آیه‌ی مورد بحث می‌خوانیم که طفل نوزاد را با مادرش برده در یک بیابان خشک سوزان گذاشته و برگشته است، ما از شنیدن آن وحشت می‌کنیم.

نظیر این جریان داستان حضرت موسی علیه السلام است که در مصر از ناحیه‌ی گماشتگان فرعون احساس ناامنی کرد و به سوی مدّین محلّ سکونت جناب شعیب پیامبر علیه السلام رفت. آنجا با دختر او ازدواج کرد و پس از هشت یا ده سال تصمیم گرفت به مصر بازگردد. همسرش را با فرزندش که کودکی بود برداشت و به سمت مصر حرکت کرد؛ این در زمانی است که هنوز از جانب خدا مبعوث به نبوّت نشده است.

در بین راه در یک شب تاریک و هوای سرد بورانی راه را گم کرد، در همین اثناء زن هم‌درد زایمان گرفت و بر حال تحیّر و اضطرابش افزود. از طرفی نیاز به آتش دارد تا

خود و همراهانش را از سرما نجات دهد و از سوی دیگر زن در حال زایمان نیاز به کمک کار دارد. طبیعی است که چنین وضعی برای هر کسی نگران کننده است همچنان که با اضطراب به اطراف بیابان نگاه می کرد، از یک نقطه‌ی دوردست بیابان آتشی به چشمش خورد که خدا می فرماید:

﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ
أَوْ أُجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾^۱

آتشی دید و به همسرش گفت: شما بمانید، من آتشی دیده‌ام می‌روم شاید پاره‌ای از آن برای شما بیاورم و یا راهی به سوی آتش بیابم.

رفت دید آتشی در کار نیست، بلکه از درختی نوری مخصوص شعله‌ور است؛ از آن نور و از آن درخت صدایی برخاست:

﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۲

[ای موسی] من خدای توام، اینجا وادی مقدّس است، کفش از پا بیفکن و با برهنه بیا.

﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۚ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي...﴾^۳

من تو را برگزیدم، اینک گوش فراده که چه گفته می‌شود. به یقین من آری من الله‌ام و جز من معبودی نیست و تنها مرا عبادت کن...

اولین بار است که موسی عليه السلام به مرحله‌ی کلیم الهی نائل می‌شود و با خدا هم صحبت می‌شود و گفتگویی بین خدا و موسی عليه السلام به میان می‌آید، آنچنان محفل انس و شب‌نشینی با خدا گُل کرده که موسی عليه السلام اصلاً فراموش کرده که زن بیچاره در میان بیابان تاریک و هوای سرد و سوزان درد زایمان گرفته و او برای بردن آتش به اینجا آمده است. سرانجام دستور رسید:

﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾^۴

۱- سوره طه، آیه ۱۰.

۲- همان، آیه ۱۲.

۳- همان، آیات ۱۳ و ۱۴.

۴- همان، آیه ۲۴.

[هم اکنون از همین جا] برو به سوی فرعون، او طغیان کرده است.

این چنین بگو و آن چنان بکن. موسی اصلاً نگفت خدایا زن و کودکم در میان بیابان انتظار کمک‌رسانی من را دارند. از همان جا برای ابلاغ رسالت خدا رفت به سوی فرعون. اما ما که اکنون این قصه را می‌شنویم، به فکر فرو می‌رویم که عاقبت آن زن چه کرد و کارش به کجا رسید؟ موسی علیه السلام سراغ زنش را نگرفت که چه کرد و چه شد. ما سراغ زن او را می‌گیریم که چه کرد و چه شد؟!

وظیفه‌ی ما اطاعت و بندگی است

آری همین است فرق دید ما با دید پیامبران خدا. آنها که خدا را دیدند و شناختند، همه چیز را فراموش کردند و تمام همشان این شد که خدا چه می‌گوید و از ما چه می‌خواهد، ولی ما که خدا را ندیده و نشناخته‌ایم، با دیدن زن و فرزند و مال و مقام، خدا را فراموش می‌کنیم و تمام هممان این می‌شود که زن و فرزند و مال و مقام چه می‌گویند و از ما چه می‌خواهند. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!!

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز زنش را با کودک شیرخوارش در بیابان خشک سوزان بی هرگونه وسایل زندگی رها کرد و برگشت و در جواب زن که می‌گفت ما را به که می‌سپاری و می‌روی؟ گفت: به همان خدا که به من امر کرده شما را بیاورم اینجا بگذارم و برگردم می‌سپارم. من یک مخلوق مأمور از جانب خدا هستم، شما هم یک مخلوق دیگر خدا، تنها خداست که عهده‌دار تدبیر امور بندگانش می‌باشد، ما وظیفه‌ای جز اطاعت امر و عرض بندگی نداریم.

رعایت اقامه‌ی نماز به وقت عروسی و عزا

حالا نکته‌ای که در آیه‌ی مورد بحث شایان توجه می‌باشد این است که حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام دعا به پیشگاه خدا عرض کرده است:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛

خدایا، من این مأموریت را انجام دادم و ذریه‌ام را در این وادی غیر ذی زرع

گذاشتم و می‌روم، تنها هدفم این است که خدایا، نماز را برپا دارند و مانع از سقوطش گردند.

از این بیان به خوبی روشن می‌شود که جایگاه نماز در تحکیم اساس دین فوق‌العاده مهم و عظیم است؛ آنگونه که با بقای آن دین باقی می‌ماند و با سقوط آن دین ساقط می‌شود. این اهمّیت موقعیت نماز از دیدگاه پیامبران خدا ﷺ است، حال باید دید از دیدگاه ما که مدّعی پیروی از پیامبران هستیم چگونه است و دارای چه موقعیتی است؟ آیا این تقید در ما هست که برنامه‌های زندگی خود را اعمّ از عروسی و عزا طوری تنظیم کنیم که تزاممی با نماز نداشته باشد و سبب تأخیر یا تعطیل آن نگردد.

از باب مثال اگر در مجلسی بسیار وزین و سنگین نشسته‌ایم و وقت نماز فرارسید و صدای اذان طنین‌انداز شد، فرضاً من در آن مجلس موقعیتی دارم که اگر برخیزم مجلس به هم می‌خورد، آنگونه که هم صاحب مجلس ناراحت می‌شود و هم بی حرمتی نسبت به حضار در مجلس تلقی می‌گردد ولی اطمینان دارم که با این کار من تعظیم امر و فرمان خدا تحقّق می‌یابد و اهمّیت نماز برای حاضران در آن مجلس تا حدّی نشان داده می‌شود، آیا من این کار را می‌کنم و برمی‌خیزم یا خیر، پیش خود توجیه می‌کنم که باید حرمت صاحب مجلس و میهمانان را رعایت کنم و نماز را آخر وقت یا قضاءً به جا آورم. این استخفاف شأن نماز و سبک شماری فرمان خداست که باید از آن به خدا پناه ببرم.

توجه ویژه‌ی امام رضا علیه السلام به نماز اوّل وقت

اینجا مناسب آمد داستان مجلس مأمون و رفتار حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در آن مجلس را به طور مختصر هم که شده ذکر کنیم:

مأمون عباسی حاکم قهّار عصر خود بعد از اینکه امام هشتم علیه السلام را به بهانه‌هایی که عمده‌اش تحت نظر نگه داشتن امام علیه السلام بود از مدینه به خراسان و مرو منتقل کرد. آنجا هم از راه‌های گوناگون می‌کوشید شخصیت امام را در نظر مردم پایین بیاورد و از عظمت و جلالت آن بکاهد! از جمله‌ی آن راه‌ها این بود که مجلس بسیار عظیمی از علمای سرشناس از یهود و نصاری و زرتشت و ادیان و مذاهب دیگر تشکیل داد که با امام

رضا علیه السلام مناظره‌ی علمی و دینی داشته باشند و هدفش این بود که امام علیه السلام در میدان بحث با عالمان زبان آور ادیان مختلف شکست بخورد.

به هر حال مجلس تشکیل و مناظره شروع شد. آنها هر یک ادله‌ی خود را بیان می‌کردند و امام علیه السلام یکایک جوابشان را می‌داد تا نوبت رسید به یکی از آنها به نام عمران صابی که در دین خود هم عالمی قهار بود و هم سخنوری توانا و سؤالات علمی مشکلی داشت و امام علیه السلام به یک یک سؤالاتش جواب می‌داد تا اینکه او کم کم دلش نرم شد و متمایل به اسلام گشت. در این اثنا صدای اذان مؤذن از مأذنه‌ی مسجد بلند شد که رسیدن وقت نماز را اعلام می‌کرد.

امام علیه السلام به محض شنیدن صدای اذان از جا برخاست. طبیعی است که وضع مجلس به هم خورد و عمران که از برخاستن امام علیه السلام متعجب شده بود گفت: آقا کجا می‌روید؟ فرمود: آماده برای نماز می‌شوم. او گفت: آقا من دلم نرم شده و تنها به یک سؤال من جواب بدهید من مشرف به شرف اسلام می‌شوم. امام علیه السلام فرمود: نماز می‌خوانیم و بعد ادامه‌ی بحث می‌دهیم. عمران صابی بعد مسلمان شد و مورد احترام امام قرار گرفت.

منظور اینکه مسلمان کردن یک کافر اگرچه عبادتی بسیار بزرگ است، ولی امام رضا علیه السلام آنچنان به نماز اهمیت می‌داد که به خاطر انجام آن عبادت بزرگ، نماز را از اول وقت تأخیر نینداخت و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: خدایا من این کار بسیار رنج آور را طبق امر تو انجام دادم و ذریه‌ام را در این بیابان خشک سوزان نهادم و بر می‌گردم. تنها به این منظور که آنها نماز را برپا دارند و بازنده نگه داشتن نماز، اساس دین تو را زنده نگه دارند.

ادامه‌ی بحث ذیل آیه‌ی شریفه به آینده موکول می‌شود. ان شاء الله

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره واجعل خاتمة
امرنا خيراً؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْنِكَ
الْمُحْرَمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعِدَةً مِّنَ النَّاسِ
تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در جوار
خانه‌ی مکرّم تو ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، پس تو دل‌های گروهی از
مردم را متوجّه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید که آنان شکر تو
را به جای آورند.

در گذشته نیز این آیه‌ی شریفه مورد بحث بوده و نکاتی از آن به عرض رسیده
است؛ نکات دیگری هم باقی مانده که ان شاء الله بیان می‌شود.

لطیفه‌ای در بیان «مِنْ ذُرِّيَّتِي»

حضرت ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت که: خدایا هدف من از اسکان
ذریه‌ام در این وادی غیر زرع، این بوده که پاسدار دین تو و به پا دارنده‌ی نماز باشند.
اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند اینک، نگفته است: «أَسْكَنْتُ ذُرِّيَّتِي» بلکه گفته
است «مِنْ ذُرِّيَّتِي» فرق بین این دو تعبیر این است که در تعبیر دوم، کلمه‌ی «مِنْ» دلالت بر
تبعیض می‌کند و نشان می‌دهد که بعضی از ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام این اهلیت را دارند که
پاسدار دین خدا و زنده نگه دارنده‌ی نماز باشند نه همه‌ی آنها. چون ابراهیم علیه السلام دو فرزند
داشته به نام‌های اسماعیل و اسحاق علیه السلام، از اسحاق طایفه‌ی بنی اسرائیل و از اسماعیل،
اعراب و طایفه‌ی بنی هاشم به وجود آمده‌اند که همه‌ی این دو طایفه ذریه‌ی ابراهیم هستند

ولی همه که افراد صالح و متدین به دین حق نبوده‌اند!

سامری که گوساله‌ی طلایی ساخت و انبوه عظیمی از مردم را به بت‌پرستی کشانید، از بنی اسرائیل و از ذریه‌ی ابراهیم است. در میان اعراب مشرکان و بت‌پرستان فراوان بوده‌اند از نسل اسماعیل علیه السلام، حتی در میان بنی هاشم آدمی مثل ابولهب که یک سوره از قرآن در مذمت او نازل شده و عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و همچنین حاکمان جبّار بنی عباس از نسل اسماعیل علیه السلام و همه از ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام هستند. البته تعدادی از انبیاء سلف مانند حضرت یعقوب و یوسف، موسی و عیسی، داود و سلیمان و ایوب علیهم السلام از نسل اسحاق و همچنین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام از نسل اسماعیل علیه السلام و ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام هستند.

اصل، پیوند مکتبی است نه پیوند نسبی

پس نتیجه این شد که برخی از ذریه‌ی ابراهیم اهلیت این را داشته‌اند که پاسداران دین خدا و برپا دارندگان نماز باشند. از این روست که حضرت ابراهیم علیه السلام در دعایش گفته:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛

بارالها! من بعضی از ذریه‌ام را آوردم که نماز را به پا دارند و قبلاً گفته بود: ﴿...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾^۱ تنها ملاک و معیار اینکه کسی انتساب به من داشته باشد و از من محسوب شود، تبعیت و پیروی از من در مسیر توحید است و با این جمله اعلام کرده بود که در منطق من، پیوند نسبی دارای اهمّیت و ارزش نیست که فلان آدم چون پدر یا پسر من یا برادر و قوم و خویش من است پس، از من است و محترم. خیر، آن کس که پیرو من در مسیر دین من است، از من است. خدا هم به پیامبر بزرگوار خود حضرت نوح علیه السلام درباره‌ی پسرش چون پیوند مکتبی با او نداشت و منحرف از مسیر توحید بود، با لحنی قاطع و محکم اعلام کرد:

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶.

﴿... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾^۱؛

او [در عین حال که پسر توست، در نظر من] از اهل و خاندان تو محسوب نمی‌باشد...

جناب ابراهیم علیه السلام نیز عمومی خودش آزر را که بت پرست بود و گرایش به توحید

نداشت از خودش طرد کرد. در سوره‌ی مریم می‌خوانیم:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ... اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

وَ لَا يُبْصِرُ...﴾^۲؛

ابراهیم به پدرش گفت... ای پدر چرا موجودی را می‌پرستی که نه می‌شنود،

نه می‌بیند...

در آیه اگرچه تعبیر به پدر شده، ولی از روایات استفاده می‌شود که آزر بت پرست

پدر ابراهیم علیه السلام نبوده بلکه عمومی او بوده است. در لغت عرب به عمو، پدر گفته می‌شود.

در قرآن می‌خوانیم:

﴿... اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ

اِلَهَكَ وَ اِلَهَ اَبَائِكَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحَاقَ اِلَهًا وَّاحِدًا وَ نَحْنُ

لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۳؛

... هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید در آن هنگام به فرزندانش گفت: پس

از من شما چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و

اسماعیل و اسحاق، خدای یکتا را می‌پرستیم و ما در برابر او تسلیم هستیم.

در آیه‌ی شریفه چنانکه می‌بینیم اسماعیل علیه السلام جزء آباء و پدران یعقوب علیه السلام به

حساب آمده در حالی که اسماعیل علیه السلام عمومی یعقوب علیه السلام بوده نه پدر او. در مورد آزر

بت پرست هم مطلب همین است که او عمومی ابراهیم علیه السلام بوده نه پدر او، چون آباء و

اجداد انبیاء علیهم السلام تا به حضرت آدم علیه السلام برسد، جملگی موحد بوده‌اند. در حدیث معروفی

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده است:

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی مریم، آیات ۴۱ و ۴۲.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۳.

(لَمْ يَزَلْ يَنْقَلِبْ إِلَىٰ أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّىٰ
أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يُدْنِسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ)؛^۱

همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل
می ساخت و هرگز مرا به آلودگی های دوران جاهلیت آلوده نساخت.

به هر حال آزر به ابراهیم علیه السلام می گفت:

﴿...أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَ
أَهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾؛^۲

...آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردان شده‌ای؟ اگر از این بیراهه روی
خود دست برداری، به طور حتم سنگسارت می کنم، برو که دیگر نبینمت.

او ابراهیم را از خود طرد کرد، ابراهیم علیه السلام نیز از او کناره گرفت و گفت:

﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾؛^۳

من از شما و از آنچه که به جای خدا آن را می پرستید، کناره گیری می کنم...

شرافت و کرامت انسان به پیوند مکتبی است

حاصل اینکه نوح پیامبر علیه السلام پسر خود را که پیوند مکتبی با او نداشت، به امر خدا از
خود طرد کرد. ابراهیم علیه السلام از عمومی خود که منحرف از مسیر توحید بود کناره گیری نمود
و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از عمویش ابولهب برید و او را شدیداً مورد ذم و نکوهش قرار داد
و به زبان قرآن فرمود: مرگ و تباهی باد بر ابولهب و از آن طرف سلمان عجمی را که پیوند
مکتبی با او داشت به خودش جذب کرد تا آنجا که او را جزء خاندان خود به حساب
آورد و در ردیف اهل بیت خود قرار داد و فرمود: «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ». بلال سیاهپوست
حبشی را به خاطر نور ایمانش چنان مورد لطف و عنایت قرار داد که وقت اذان نماز که
می رسید می فرمود: «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ» (با صدای اذان خویش) ای بلال آرامشمان ده.

خلاصه با این گفتارها و رفتارها خواسته اند همان حقیقت قرآنی را تثبیت و تحکیم

۱- تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۳۰۵.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۴۶.

۳- همان، آیه‌ی ۴۸.

بنمایند که تمام ملاک در انتساب به من، تبعیت از من است و بس، بقیه هر چه که هست، ظواهری است بی محتوا و خالی از ارزش، حتی پیوند نسبی با پیامبران و امامان علیهم السلام از قبیل پدری و فرزندی و برادری و دیگر عناوین خویشاوندی در صورت عاری بودن از پیوند مکتبی در نزد خدا شرف و کرامتی به انسان نمی دهد و بلکه مسئولیت را سنگین تر می کند.

ناسازگاری تجمل با روحانیت

نکته‌ی دیگری که از آیه‌ی شریفه استفاده می شود اینکه آن گروه از ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام اهلیت پاسداری از دین را خواهند داشت که در «وادی غیر ذی زرع» زندگی کنند و مسکن و مأوای آنها ساده و دور از تجملات دنیایی باشد؛ زیرا طبیعی است که روحانیت و معنویت دین به دست کسانی تحکیم و ترویج می شود که محیط زندگیشان روحانی و مبرا از زرق و برق زندگی دنیا داران باشد. خانه‌ی مجلل با شکوه و فرش‌ها و قالی‌های گرانبها و مرکب آخرین سیستم و مقام و منصب عالی جزء تجملات است و تجمل با روحانیت سازگار نمی باشد و سبب تنفر مردم از دین می گردد؛ به همین جهت تمام انبیاء و امامان علیهم السلام که ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام بوده‌اند محیط زندگی شان «وادی غیر ذی زرع» بوده است. نمونه‌ای از آنها را امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه‌ی شریف ارائه فرموده است.

می دانیم که حضرت موسی علیه السلام از کودکی در محیط پر از موجبات رفاه فرعون‌ی پرورش یافت و پس از اینکه به سنّ رشد رسید و از انحراف فرعون آگاه شد، از قصر او بیرون رفت و در میان بیابان زندگی می کرد که امام علیه السلام می فرماید:

(كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ)؛^۱

علف بیابان می خورد تا حدی که سبزی علف از زیر پوست شکمش دیده می شد.

درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام فرموده است:

(فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْحَشِينَ.... وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ)؛^۲

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۶۰.

۲- همان.

سنگ را بالمش زیر سرش قرار می‌داد و لباس زیر و خشن می‌پوشید.... و خورشش گرسنگی بود [غذا نمی‌خورد تا وقتی که گرسنه می‌شد].

در حال گرسنگی غذا می‌خورد و برایش لذت بخش می‌شد و احتیاج به خورش دیگر نداشت، اینکه ما تا خورش نباشد غذا نمی‌خوریم، برای این است که گرسنه نیستیم، آدم گرسنه از خوردن نان خالی هم لذت می‌برد، اما خیال نکنیم که حضرت عیسی علیه السلام دسترسی به غذای خوب لذت بخش نداشت، او که به اذن خدا مرده را زنده می‌کرد و کور مادرزاد را بینا می‌کرد و بیماری را علاج را شفا می‌بخشید، آیا نمی‌توانست غذای لذت بخش برای خود ایجاد کند؟ به طور مسلم می‌توانست، ولی او می‌خواست محیط زندگی اش «وادی غیر ذی زرع» باشد دور از هرگونه رفاه و تجمل.

(دَائِبْتُهُ رِجَالَهُ وَ حَادِمُهُ يَدَاهُ)؛^۱

مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش.

نه مرکب رهواری سوار می‌شد و نه کلفت و نوکری استخدام می‌نمود. در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده که روی زمین خاکی می‌نشست و غذا می‌خورد. بساط و سفره‌ی خاصی نداشت، زنی بادیه‌نشین از کنارش می‌گذشت دید آن حضرت روی خاک نشسته نان می‌خورد. تعجب کنان ایستاد و گفت: ای رسول خدا می‌بینم مانند فقرا نشسته‌ای نان می‌خوری. فرمود: از من فقیرتر کیست؟ زن گفت: از آن نان که می‌خوری به من بده. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لقمه‌ای درست کرد و جلو برد، آن زن که زن خوش سلیقه‌ای بوده گفت: نه به خدا قسم این را نمی‌گیرم، آن لقمه‌ای را که در دهانت هست می‌خواهم. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فوراً لقمه را از دهان مبارک خود بیرون آورد و به او داد و او خورد. مرحوم محدث قمی نقل می‌کند که آن زن تا آخر عمرش بیماری به سراغش نیامد.

با آنکه می‌توانست سوار بر اسب و استر شود ولی سوار بر الاغ می‌شد و یک نفر را هم پشت سرش سوار می‌کرد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: این جبه‌ام را آنقدر وصله زده‌ام که از وصله زنده‌ی

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۶۰.

آن خجالت می کشم. کسی به من گفت آیا وقت آن نرسیده که این جبهه‌ی وصله‌دار را از خود جدا و دورش بیفکنی! به او گفتم:

(أَعْرَبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ الشَّرِي)؛^۱

دور شو از من که سحرگاهان مردم شبر و آفرین می شنوند.

یعنی کاروان شبانه حرکت می کند تا فردا گرفتار آفتاب سوزان نشود و در نتیجه مورد مدح دیگران قرار گیرد. علی علیه السلام هم در این شب دنیا رنج بیخوابی و بی غذایی‌ها و بی لباسی‌ها را تحمل می کند و هر چه را که به دست می آورد در اختیار دیگران می گذارد تا صبح قیامت که دمید، در نزد خدا مقبول و ممدوح واقع شود؛ از این روست که گفتیم از آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث استفاده می شود آن گروهی که با تبعیت از پیامبران و امامان علیهم السلام می خواهند از دین خدا پاسداری کنند و با حفظ حریم روحانیت در ارشاد و هدایت مردم کوشا باشند، باید تا آنجا که می توانند محیط زندگی خود را شبیه به «وادی غیر ذی زرع» و دور از موجبات رفاه و تجمل گردانند تا در نظر مردم به عنوان «عالم عامل» شناخته شوند و با دیدن ساده‌زیستی آنها گرایش به دین پیدا کنند.

زندگی دور از تجمل شیخ انصاری (قدس سره)

تاریخ زندگی بسیاری از علمای دینی ما نشان می دهد که در زهد و بی‌اعتنایی به شئون دنیوی، جداً نمونه‌ای از زندگی زاهدانه‌ی انبیاء علیهم السلام را داشته‌اند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف متقین:

(أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا)؛^۲

دنیا به سراغشان آمد ولی آنها دست رد به سینه‌ی دنیا نهادند [و از خود طردش کردند].

در حالات مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله علیه) که از اعظام علمای شیعه به حساب است و کتاب‌های علمی او هنوز هم در حوزه‌های علمیه از کتب درسی شناخته می شود در نجف اشرف بعد از رحلت مرحوم صاحب جواهر که مرجعیت مطلقه داشت اجماع

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۶۰.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۹۳.

علمای نجف بر این شد که شیخ مرتضی انصاری، مرجعیت را بپذیرد و فتوا در مسائل احکام دین به دست مردم بدهد.

البته می‌دانیم که مرجعیت در میان شیعه مقامی بس عظیم شناخته می‌شود که هم دل‌های مردم مجذوب او می‌گردد چون در مسائل دینی خود از او تقلید می‌کنند و هم اموال مردم تحت عنوان وجوه شرعیّه و سهم مبارک امام علیه السلام به سوی او سرازیر می‌شود. در آن زمان در شهر نجف، علما و مجتهدینی که شایسته‌ی مرجعیت باشند فراوان بود اما به این سادگی تن زیر بار نمی‌دادند و حواله به یکدیگر می‌نمودند تا اتفاق بر این نمودند که جمعی از آقایان علما را نزد شیخ بفرستند و از او بخواهند که بپذیرد. او در جواب آنها گفت: با بودن عالم بزرگوار آقای سعیدالعلماء مازندرانی من حق افتاء ندارم. او اعلم از من است (چون در زمانی که پای درس استادشان شریف العلماء می‌نشستند شریک در بحث بوده‌اند و آگاهی از مراتب علمی یکدیگر داشته‌اند) گفتند: آقای سعیدالعلماء از نجف رفته و اکنون در مازندران است. فرمود: اشکالی ندارد، آقایان بروند در مازندران از ایشان تقاضای قبول بنمایند.

بالاخره جمعی به مازندران رفتند و به آقای سعیدالعلماء گفتند: شیخ شما را معرفی کرده و از شما خواسته که فتوا به دست مردم بدهید. ایشان فرمودند: فرضاً که من در زمانی که با آقای شیخ شریک درس و بحث بودم از نظر ایشان اعلم بوده‌ام ولی مدّتی است که من از حوزه بیرون آمده‌ام و آقای شیخ در این مدّت اشتغال به درس و بحث و تألیف داشته است، اکنون او به طور حتم اعلم از من است و شرعاً وظیفه‌ی افتاء دارد.

وقتی جواب ایشان به شیخ اعظم ابلاغ شد، دید شرعاً وظیفه‌ای جز قبول مرجعیت و افتاء ندارد؛ از باب اداء وظیفه قبول کرد. در نتیجه هر دو عالم بزرگوار شدند مصداق فرمایش امام امیرالمؤمنین علیه السلام که دنیا به سراغشان آمد، ولی آنها دست ردّ بر سینه‌ی او نهادند و از خود طردش کردند.

آنگاه بعد از قبول مرجعیت که گفتیم مرجع، هم محبوب دل‌های مردم می‌شود و هم مرکز اموال مردم. با آن همه اموال فراوان که به دست شیخ اعظم می‌رسید و به وسیله‌ی او

صرف حوزه‌ی علمیّه شد، نوشته‌اند که خودش یک زندگی بسیار ساده و فقیرانه‌ای داشت.

تذکر لطیف اخلاقی شیخ انصاری به همسرش

زندگی شیخ انصاری نمونه‌ای از «وادی غیر ذی زرع» بود، تا حدّی که همسرش شکایت نزد یکی از علمای نجف برد که آقای شیخ به ما سخت می‌گیرد و حتّی به اندازه‌ی یک طلبه‌ی فقیر هم خرج زندگی خود و خانواده‌اش نمی‌کند. آن آقای عالم نزد شیخ آمد در خلوت با او صحبت کرد که آقا شما الان مرجع هستید و بیت‌المال در اختیار شماست و به دست شما به دیگران می‌رسد، حدّاقل خودتان را هم یک طلبه حساب کنید، این قدر به افراد خانواده‌ی خود سخت نگیرید.

آقای شیخ به احترام آن آقای عالم سکوت کرد و چیزی نگفت و بعد از رفتن او همسرش را صدا زد و گفت: امروز که رخت‌ها را شستی، آب چرکین داخل طشت را نگه دار من با آن کار دارم. خانم رخت‌ها را شست و به آقا اطلاع داد آب چرکین حاضر است.

آقای شیخ کنار طشت پر از آب چرکین آمد و به خانم دستور داد این را بخور. خانم با کمال تعجب از این دستور گفت: آقا اینکه قابل خوردن نیست. شیخ فرمود: ای همسر محترم، این پول‌ها و اموالی که نزد من هست مال من نیست، من یک وسیله‌ای بیش نیستم که باید اینها را از مردمی بگیرم و به مردم دیگر برسانم، این پول‌ها در نظر من از این آب کثیف هم کثیف‌تر است. من نمی‌توانم از اینها بیش از مقدار ضرورت زندگی خود و خانواده‌ام خرج کنم، اگر می‌خواهی با من زندگی کنی باید تحمّل کنی و با زندگی فقیرانه‌ی من بسازی.

آری، این همان زندگی در «وادی غیر ذی زرع» است که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که ذریّه و پیروانش در آن وادی زندگی کنند و محیط زندگی‌شان دور از تجمّل باشد تا مقتدا و اسوه و الگو برای امت مسلمان باشند.

تذکر مرحوم وحید بهبهانی به فرزندش

از مرحوم وحید بهبهانی (رحمة الله علیه) که یکی دیگر از علمای بزرگ در عصر خود بوده است نقل شده که روزی دید عروسش یک پیراهن اعیانی خوشرنگ فاخر پوشیده

است. پسرش یعنی شوهر آن خانم را احضار کرد و گفت: فرزندم این لباس مناسب با شأن تو نیست. پسر هم که مردی عالم بود در جواب پدر آیه‌ای از قرآن را خواند که:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾^۱

بگو: چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا حلال کرده است...

لباس خوب و فاخر پوشیدن که حرام نیست. آقا فرمود: آری، من هم این آیه را می‌دانم و حرف شما صحیح است و من نمی‌گویم لباس زیبا و مزین پوشیدن حرام است، من می‌گویم ما یک خاندان روحانی هستیم، مردم از ما توقع ندارند که زندگی ما تجملی و اشرافی باشد. بسیاری از مردم فقیرند و دستشان به زندگی مرفه نمی‌رسد، از دیدن وضع زندگی اغنیا و اعیان و اشراف دلتنگ و افسرده خاطر می‌شوند، اما وقتی به زندگی ما نگاه می‌کنند و می‌بینند ما هم مانند آنها زندگی ساده و عادی داریم، آرامش خاطر پیدا می‌کنند چون خودشان را هم طراز با ما می‌بینند. حال اگر ما هم مانند اعیان و اشراف زندگی کنیم، این مقدار سبب آرامش خاطر را هم از فقرا سلب کرده‌ایم، این بود که گفتم این لباس مناسب شأن تو نیست.

مسئولیت سنگین علمای اعلام در سراسر کشور

خلاصه اینکه آقایان علما و پاسداران روحانیت دین، مسئولیتی سنگین‌تر از دیگر اصناف امت دارند و محیط زندگی شان باید در مقایسه با زندگی دیگران نزدیک به «وادی غیر ذی زرع» باشد که حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریه‌اش خواسته است و از طرفی هم فرموده است:

﴿...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾^۲

...کسانی که تابع [و پیرو آیین] من می‌باشند، از من [و از خاندان و ذریه‌ی

من] محسوب می‌شوند...

بنابراین ما که ان شاءالله تابع ابراهیم علیه السلام و پیرو آیین توحیدی او می‌باشیم از ابراهیم

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶.

و ذریه‌ی او محسوب می‌شویم. خدا هم او را پدر ما امت مُسَلَّم خوانده و فرموده است:

﴿...مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ...﴾^۱

... شما امت مسلم به آیین پدرتان ابراهیم می‌باشید و او شمارا مسلم نامیده است...

سرانجام او ملت مُسَلَّم را همدوش با خود و فرزندش، مشمول دعا قرار داده و از خدا

خواسته است که:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...﴾^۲

پروردگارا، ما را [ابراهیم و اسماعیل، پدر و پسر را] تسلیم فرمان خود قرار ده

و از ذریه‌ی ما امتی که مسلم [و تسلیم فرمان تو] باشند به وجود آور...

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

حال امیدواریم از لطف و کرم خدا که مشمول دعای پدرمان ابراهیم علیه السلام بوده و

تسلیم فرمان خدا باشیم و محیط زندگی‌مان نیز تا حدی شبیه محیط زندگی ذریه‌ی

ابراهیم علیه السلام (وادی غیر ذی زرع) شده باشد، یعنی حبّ دنیا و دلبستگی به شئون فناپذیر

دنیوی از دل و جان ما رخت بر بسته باشد. البتّه به این نکته هم باید توجه داشت که دل

کندن از شئون فناپذیر دنیا متفرّع بر داشتن رشد عقلی خاصی می‌باشد که استعداد به

دست آوردن آن را به انسان داده‌اند و او را هم برای تحصیل همان به این دنیا آورده‌اند و

آن بر اثر تداوم تفکر در نظام آفرینش، طیّ مراحل عمر آدمی حاصل می‌شود.

از باب مثال ما در یک مرحله از عمر خود بچه بودیم و عروسک‌باز، برای به دست

آوردن انواع عروسک و اسباب بازی با هم می‌جنگیدیم و بر سر و کله‌ی هم می‌کوبیدیم،

ولی اکنون که به سنّ چهل و پنجاه و شصت رسیده‌ایم، اعتنایی به عروسک و اسباب بازی

نمی‌کنیم چرا نمی‌کنیم چون به مرحله‌ای از عقل و تمیز رسیده‌ایم و در این مرحله دیگر

عروسک و اسباب بازی جاذبه‌ای نسبت به ما ندارد.

این نشان می‌دهد که انسان دارای این استعداد هست که طیّ مراحل رشد عقلی برسد به

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۸.

جایی که همه چیز دنیا از مال و مقام و جاه و شهرت و... در نظرش عروسک و اسباب بازی غیر قابل اعتنا گردد. جز خدا کمال مطلق جاذبه‌ای برای او نداشته باشد. آری: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

صلاحیت پاسداری از دین زبنده‌ی هر کس نیست

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف این دسته از انسان‌ها که به آن مرحله از رشد عقلی رسیده‌اند فرموده است:

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)؛^۱

خدا آنچنان در فضای جان و قلبشان بزرگ و با عظمت تجلی کرده که مادون او هر چه که هست در چشمشان کوچک و غیر قابل اعتنا آمده است.

آن امام بزرگوار دیدگاه خود حضرتش را هم نسبت به دنیا فرموده است:

(لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَنْ)؛^۲

این دنیای شما، [آری این دنیایی که آنچنان در نظر شما زیباست که برای به دست آوردن بر سر و کله‌ی هم می‌کوبید و آبروی یکدیگر را می‌ریزید] در نظر من از آب بینی بزرگتر و بی‌ارزش‌تر است.

بنابراین کسانی که دل به دنیا بسته‌اند و محور فکر و کار و فعالیتشان نیل به شئون دنیوی از ثروت و قدرت و شهرت است، اینان به مرحله‌ی رشد عقلی نرسیده‌اند و هنوز در مرحله‌ی کودکی باقی مانده و با عروسک و اسباب بازی مال و مقام دنیا بازی می‌کنند و طبیعی است که اینان نمی‌توانند محیط زندگی خود را «وادی غیر ذی زرع» و همانند ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام سازند و پاسداران دین و حافظان حریم روحانیت اسلام و قرآن باشند و لذا لازم است با تفکر و اندیشیدن مداوم در تغیر پیوسته‌ی کائنات، این یقین در قلبشان پیدا شود که به فرموده‌ی قرآن:

(...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...)^۳

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- همان، خطبه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۶.

...همه چیز جز ذات پاک خدا در معرض فنا و نابودی است [و شایسته‌ی دل

بستن نمی‌باشد]...

انسان عاقل هرگز نمی‌تواند این سرمایه‌ی گرانبهای عمر را که باید تمام لحظاته‌ش در راه جلب رضای خدا و تأمین حیات جاودانه‌ی عقبا صرف شود در عشق‌ورزی با عروسک و اسباب بازی دنیا تلف کند. این همان رشد عقلی است که سبب بی‌اعتنایی به همه چیز دنیا می‌شود و قهراً زندگی زودگذر دنیا را تبدیل به «وادی غیر ذی زرع» می‌نماید.

خدایا! مردم را عاشق فرزندانم قرار ده

اما سؤمین نکته که باز از آیه‌ی شریفه استفاده می‌کنیم اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام پس از اینکه دید ذریه‌اش در دنیا برای پاسداری از دین باید محیط زندگی‌شان دور از هر گونه مظاهر دنیاداری و «وادی غیر ذی زرع» باشد، از طرفی هم پیشرفت در هر کاری در دنیا نیاز به نیرو و پشتوانه‌ی خاصّ مناسب با آن کار دارد؛ بعضی با پول فراوان و ثروت سرشار کار خود را پیش می‌برند و برخی با نیروی ارتش و اسلحه‌ی جنگی پیروز می‌شوند. آیا ذریه‌ی ابراهیم برای تبلیغ و ترویج آیین توحید و جلوگیری از تجاوزات جبّاران دنیا با تکیه به چه نیرویی و با داشتن کدام پشتوانه می‌توانند در کار خود پیش بروند و از حریم دین حق پاسداری نمایند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و از خدا خواست که:

﴿فَجَعَلَ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛

خدایا! من برای ذریه‌ام نه ثروت سرشار می‌خواهم و نه ارتش جبّار، بلکه از تو می‌خواهم که دریای دل‌های مردم را به سوی آنها سرازیر سازی و آنها را محبوب‌القلوب مردم گردانی. راستی که چه نیروی قوی و چه پشتوانه‌ی محکمی است دل‌های پر از مهر و محبّت مردم که به دنبال آن نیروی مالی و نیروی انسانی مردم نیز به همان سو سرازیر می‌شود که دریای دل‌ها سرازیر شده است.

در نوشته‌ای خواندم که یکی از پادشاهان با یکی از ندیمان خود مشورت کرد که به نظر تو من ثروت سرشار تهیّه کنم بهتر است یا ارتش قهّاری در اختیار داشته باشم، او گفت: از نظر من اگر پولدار باشی بهتر است زیرا با پول، مردم را می‌شود خرید و ارتش هم

می‌توان تشکیل داد. شاه گفت: آیا دلیلی بر این حرف داری؟ گفت: دستور بدهید ظرفی پر از عسل بیاورند، ظرف عسل آمد و لحظاتی نگذشته بود که اطاق پر از مگس شد که دور ظرف عسل پر می‌زدند. ندیم گفت: قربان دیدی اینجا هیچ مگس نبود، عسل که آمد مگس‌ها جمع شدند، هر جا که پول باشد، مردم آنجا جمع می‌شوند. شاه این دلیل را پسندید و به او آفرین گفت.

چند روز دیگر با ندیم دیگرش همین مطلب را به میان گذاشت و از او نظرخواهی کرد. او نظری مخالف با نظر اوّلی داد و گفت: از نظر من مردم‌دار بودن بهتر از پولدار بودن است زیرا همه‌ی مردم را در همه وقت با پول نمی‌توان جمع کرد. مردم اگر از کسی ناراضی باشند و منتظر، هر چه هم پول خرج کند، دورش را نخواهند گرفت. شاه گفت: آیا دلیلی بر این حرف خود داری؟ گفت: شب که شد دلیل عرضم را می‌آورم. شب شد و هوا تاریک، ندیم به شاه گفت: دستور بدهید ظرفی پر از عسل بیاورند ظرف عسل آمد، اما هر چه نشستند و منتظر، مگسی در شب نبود که به سراغ عسل بیاید. ندیم گفت: پادشاه‌ها دل‌های مردم اگر از کسی رمیده شد و انسان در ظلمت نفرت مردم قرار گرفت، هر کاری کند نمی‌تواند دل‌های رمیده را به خود جذب کند و لذا شما تا می‌توانی با خدمت به مردم، مردم را با خود مهربان کن تا هر زمان که نیازی به نیروی مالی یا انسانی داشتی، مردم به یاری‌ات برخیزند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به جای نیروی مالی و نیروی نظامی از خدا برای ذرّیه‌اش همین نیروی مردمی را که منبع و سرچشمه‌ی هر دو نیروی مالی و انسانی است تقاضا کرده است که: ﴿فَأَجْعَلْ أُفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾.

«افئدة» جمع فؤاد است و فؤاد به قلبی گفته می‌شود که کانون مهر و محبت باشد. «تهوی» هم تعبیر لطیفی است که معنای سرازیر شدن را می‌رساند مانند انبوه آب فراوان که از بالا به پایین سرازیر می‌شود. جناب ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته است که ذرّیه‌اش را به جعل آسمانی خودش چنان محبوب مردم قرار دهد که دل‌های سرشار از محبت آنها همچون دریای آب به سوی ذرّیه‌اش سرازیر گردد و ما بالعیان می‌بینیم که این

دعا مستجاب گشته و ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام که در رأس آنها وجود مبارک رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهار آن حضرت علیهم السلام قرار گرفته‌اند، آنچنان محبوب مردم واقع شده‌اند که به‌راستی دل‌های مردم مانند سیل جوشان و خروشان به سمت و سوی آنها سرازیر می‌گردند بدون اینکه تطمعی یا تهدیدی در کار باشد.

عشق و ارادت ویژه‌ی مردم به معصومین علیهم السلام

شما همه ساله مراسم عاشورای امام سیدالشهداء علیه السلام را دیده‌اید و می‌بینید که چه غوغای فراگیر حیرت‌انگیزی به‌وجود می‌آید. آیا مردم را از مرد و زن، پیر و جوان، خرد و کلان با پول یا سرنیزه به خیابان‌ها و بیابان‌ها می‌کشند یا به‌طور خودجوش از عمق جان مردم فریاد یا حسین برمی‌خیزد؟ دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند. تلویزیون مراسم اربعین امسال کربلا را نشان می‌داد با اینکه کشور عراق اکنون امنیت ثابتی ندارد و در عین حال عجیب بود که واقعاً سیل جمعیت در داخل و خارج شهر کربلا سرازیر شده بود در حدود ۵ یا ۶ میلیون جمعیت آمار می‌دادند با اینکه هر لحظه احتمال انفجار و خطر می‌رفت، ولی مردم همان را فوزی عظیم برای خود می‌دانستند.

در شهر مشهد در ایام شهادت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نیز همین جریان بود که می‌گفتند ۵ میلیون جمعیت، آن روز در شهر مشهد اجتماع کرده بودند. این همان اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که:

﴿فَجَعَلَ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾

البته پیامبران و امامان علیهم السلام که جای خود را دارند، حتی در میان پیروان راستین آنها در زمان غیبت دوازدهمین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف هم که صنف بسیار محترم و مقدس آقایان علما و فقها می‌باشند و در حدّ توانایی خود کار فوق‌العاده عظیم ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام را که پاسداری دین و حفظ حریم روحانیت اسلام و قرآن است ادامه می‌دهند، در میان آنان شخصیت‌های بسیار بزرگ و باعظمت بوده‌اند و هستند که چون نمونه‌ای از «وادی غیر ذی زرع» در محیط زندگی‌شان مشاهده می‌شده است و می‌شود، در دل‌های مردم محبوبیتی اعجاب‌انگیز داشته و دارند و لذا به‌هنگام لزوم و ضرورت، هم اموال مردم

مسلمان به سوی آنها سرازیر می‌شود و هم نیروی انسانی مردم در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این نیز از مظاهر استجابت دعای جناب ابراهیم علیه السلام است که:

﴿فَجَعَلُ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوَىٰ إِلَيْهِمْ﴾؛

در آیه‌ی دیگر از قرآن نیز می‌خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛^۱

خداوند رحمان، افراد مؤمن صالح‌العمل را محبوب دل‌های مردم قرار می‌دهد و این یک جَعْل و قرارداد الهی است که شرط اصلی‌اش داشتن ایمان و عمل صالح به معنای واقعی است. این جمله‌ی نورانی نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

﴿خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنَّ مِثْمَ مَعَهَا بَكَوَا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ حَتُّوَا إِلَيْكُمْ﴾؛^۲

با مردم آنگونه معاشرت و آمیزش داشته باشید که وقتی مُردید، در فراق شما بگریند و در زنده بودن‌تان به سوی شما بگردند و مجذوب شما گردند.

سرازیر شدن انواع میوه‌ها به سوی مکه

توضیحی راجع به جمله‌ی پایانی آیه‌ی شریفه عرض می‌شود:

﴿وَ أَرْزُقُهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾؛

[حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته که] از میوه‌ها رزق آنها [ذریه‌اش] قرار دهد، باشد که آنها شکر او را به جا آورند.

احتمالاً مقصود همین میوه‌های ظاهری است، چون سرزمین مکه «وادی غیر ذی زرع» و شنزار بوده و اصلاً صالح برای کشت و زرع نبوده و میوه و محصولی نداشته است از اینرو جناب ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته است از خارج مکه میوه‌ها در دسترس ذریه‌اش قرار دهد. این دعا هم مستجاب شده است و اکنون می‌بینیم که در موسم حج، انواع و اقسام میوه‌ها از اقطار و اکناف* عالم به سوی مکه حمل می‌شود و هیچگونه کمبودی از این جهت در آنجا

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۶.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۰.

* اقطار و اکناف: اطراف.

مشاهده نمی گردد و علاوه بر این، ثمرات قلبی مردم هم که ایمان و مهر محبت است و عرض احترام و ادب به آستان اقدس ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام مشهود و عیان است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ وَفِّقْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿٣٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا تُخْفِي وَمَا نَعْلَمُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

پروردگارا، بی گمان هر چه را نمان کنیم یا عیان کنیم، تو می دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نمی ماند.

مقصود و منظور حضرت ابراهیم علیه السلام از این دعا

قبلاً عرض شده است که خداوند، دعاهایی از جناب ابراهیم علیه السلام در این سوره نقل کرده که از آن جمله این دعاست: پروردگارا! تو می دانی آنچه را که ما پنهان می کنیم و آنچه را که آشکار انجام می دهیم. خدایا، تو می دانی که من در باطن چه دارم و در ظاهر چه دارم و می دانی که افکارم چگونه و اخلاقم چگونه و اعمالم چگونه است. هیچ چیز در زمین و آسمان از خدا مخفی نمی باشد.

اکنون می خواهیم بدانیم منظور حضرت ابراهیم علیه السلام از اینکه به خدا عرض کرده که «تو از ظاهر و باطن اعمال ما آگاه می باشی» چه بوده است و آیا اعتقاد به اینکه خدا آگاه از تمام افکار و اخلاق و اعمال آشکار و نمان ماست، چه اثری باید داشته باشد و آن را از ما خواسته اند، چون انبیاء علیهم السلام در دنیا کاری جز این ندارند که با تعالیم آسمانی خودشان، انسان را تربیت کنند و او را از عالم بهیمنیت حرکت داده به عالم قرب خدا برسانند. از اینرو با گفتارها و رفتارها و دعاها و مناجات ها که با خدا دارند، همین هدف را که تربیت انسان است تعقیب می کنند.

حال آیا جناب ابراهیم علیه السلام از این دعا چه منظوری داشته است؟ آیا تنها می خواسته

که ما معتقد باشیم که خدا آگاه از اعمال آشکار و نهان ماست؟ اینکه مسلم منظور نبوده است، زیرا صرف اعتقاد به این حقیقت، تأثیر تربیتی نخواهد داشت، بلکه منظور ایجاد حال مراقبت در انسان بوده است، یعنی خواسته است بگوید ای انسان تو به اقتضای فطرت و سرشت اولیّه‌ات چنین هستی که اگر در حضور شخص بسیار محترم و بزرگواری که دارای قدرت هم هست نشسته باشی، ممکن نیست در حضور او کاری که مورد پسند او نیست انجام بدهی؛ اینک ای انسان تو که به اعتقاد خودت در محضر خدایی هستی که احاطه‌ی علمی به تمام اعمال و احوال اعم از آشکار و پنهان تو دارد، آن هم خدایی که قدرتمند سریع‌الحساب و شدیدالعقاب است و برای کوچکترین عمل از اعمال تو کیفر و پاداش مقرّر کرده و فرموده است:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٧﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢٨﴾﴾^۱

به قدر سنگینی ذره‌ای از خیر و شرّ عمل خود را هر کسی خواهد دید...

نظارت خدا و فرشتگان بر اعمال انسان

خداوند متعال برای تشدید حال مراقبت در انسان در قرآن کریمش مکرراً سخن از سمیع و بصیر بودن خود به میان آورده و فرموده است:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۲

خدا از آن باریک‌ترین حرکت خائنانه‌ی مردمک چشم‌ها و پنهان‌ترین نقشه‌های خیانت در سینه‌ها آگاه است.

﴿...وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا﴾^۳... همین بس که خدا شاهد [اعمال آدمیان] باشد.

ولی در عین حال علاوه بر شاهد بودن خودش گواهان دیگر نیز قرار داده و فرموده است:

﴿وَ اِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ ﴿۲۹﴾ كِرَامًا كَاتِبِیْنَ ﴿۳۰﴾ يَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ ﴿۳۱﴾﴾^۴

نویسندگان و ضبط‌کنندگان بزرگوار [از فرشتگان] بر شما گماشته شده‌اند،

۱- سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۹.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

۴- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

آنچه را که شما انجام می دهید، آنها می دانند و ضبط می کنند.

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ ۗ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱

این را بدانید که دو گیرنده [و ضبط کننده] از سمت راست و چپ نشسته اند و هیچ سخنی از زبانی صادر نمی شود، مگر اینکه نگهبانی آماده برای ضبط در کنار آن حاضر است.

باز برای تأکید و حتمی نشان دادن مسأله‌ی ضبط اعمال فرموده است:

﴿...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲

...به طور مسلم ما آنچه را که شما عمل می کردید استنساخ می کردیم [و از آن نسخه بر می داشتیم].

پس وای به حال ما آن روز که این نسخه‌ها را در موقف حساب بخوانند که چه

رسوایی‌ها بر ملا خواهد شد. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ)؛^۳

امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست، ولی فردا روز حساب است و عملی در کار نخواهد بود.

باز هم مواعظی از مولای خودمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم که نورانیت در کلام

خودشان است و می فرماید:

(اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْنَكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ

حُقَاقِ صِدْقِي يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ)؛^۴

بدانید ای بندگان خدا دیده‌بانانی از خودتان و جاسوس‌هایی از اندامتان بر شما

گماشته شده‌اند و نگاه دارنده‌هایی [از فرشتگان] که از روی صدق و راستی

اعمال شما و حتی شماره‌ی نفس‌های شما را ضبط می کنند.

۱- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۹.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۲.

۴- همان، خطبه‌ی ۱۵۷.

این آیه‌ی قرآن است که:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آنان به تمام اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهند.

ضرورت توشه‌برداری از دنیا برای جهان جاویدان آخرت

(عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ فِي أَعْزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طُرُقَهُ)^۲

ای بندگان خدا از خدا [بترسید] از خدا بترسید درباره‌ی گرامی‌ترین و محبوب‌ترین کس در نزد خودتان [که خودتان هستید، زیرا هر کسی عزیزتر و محبوب‌تر از خودش کسی را ندارد و به فکر خود باشید و بر خودتان رحم کنید] چه آنکه خدا راه حق را برای شما آشکار نموده و راه‌های آن را روشن ساخته است.

﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾^۳

ما راه را به انسان نشان داده‌ایم [و گفته‌ایم این راه بهشت و این هم راه جهنم است او با اختیار خودش] شاکر یا کافر می‌شود.

(فَشِقْوَةٌ لِزِمَةٍ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ فَتَرَوُّدُوا فِي أَيَّامِ الْفِتَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دُلَلْتُمْ عَلَى الرَّادِّ وَ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ وَ حُثِّتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ)؛

اینک به هوش باشید که پس از مرگ یا با شقاوت و بدبختی همراه خواهید شد و یا با سعادت و خوشبختی دائم. پس تا می‌توانید در این روزهای زودگذر و فانی شونده‌ی دنیا برای روزهای باقی و جاودانه‌ی آخرت توشه بردارید که راه توشه برداشتن را به شما نموده‌اند و قرآن فرموده است:

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۴.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض‌خطبه‌ی ۱۵۷.

۳- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۱

...توشه بردارید و بهترین توشه تقواست...

به کوچ کردن از این دنیا مأمور گشته و برای سیر و حرکت به سوی مقصد دستور

شتاب و سرعت داده شده‌اید:

(فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٌ وَقُوفٌ لَا يُدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ)؛^۲

اکنون شما مانند سوارانی هستی‌اید ایستاده [که آماده‌ی رفتن می‌باشید] و

نمی‌دانید کی فرمان صادر خواهد شد.

(فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ

الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ)؛^۳

به همین زودی آنچه که از دنیا در دست داریم آنچنان از دست برود که

گویی هرگز نبوده است و آنچه که از آخرت به ما خواهد رسید آنچنان برسد

و ما را در بر گیرد که گویی همیشه بوده است.

لزوم آمادگی هر چه بیشتر انسان برای خانه‌ی قبر

(كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ)؛^۴

هر چیز قابل شمارشی بالاخره پایان می‌یابد و تمام می‌شود. این نفس‌های ما عمر

شماره‌دار ماست؛ هر نفسی که می‌کشیم، یک خشت از ساختمان عمرمان برداشته می‌شود

و عاقبت تمام می‌شود و ساختمان عمر فرو می‌ریزد. بنابراین هر چه شماره‌ی عمر انسان

بالا می‌رود، طبعاً باید آمادگی‌اش برای خانه‌ی قبر بیشتر شود، ولی یاللاسف که مطلب

برعکس است که فرموده‌اند:

(يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشِيبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ)؛^۵

آدمیزاد پیر می‌شود، ولی دو خصلت در او جوان می‌گردد یکی حرص

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.

۳- همان، خطبه‌ی ۱۰۲.

۴- همان.

۵- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه‌ی ۲۲.

دنیاطلبی و دیگری آرزوی دراز [برای ماندن در دنیا].

آدمی پیر که شد، حرص جوان می‌گردد خواب نزدیک سحرگاه گران می‌گردد خواب اول شب سبک است و آدم با کوچکترین صدا از خواب می‌پرد ولی در ساعت آخر شب که نزدیک دمیدن سپیده‌ی صبح و وقت بیدار شدن است او چنان به خواب سنگینی فرو رفته که نه با صدا بلکه با لگد هم بیدار نمی‌شود. در حدیث آمده است:

(إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَتُبْ مَسْحَ إِبْلِيسَ وَجْهَهُ وَ يَقُولُ بِأَيِّ وَجْهٍ لَا يُفْلِحُ)؛^۱

آدمی به سنّ چهل سالگی که رسید و توبه کار نشد، شیطان دستی به صورت او می‌کشد و می‌گوید پدرم قربان این صورتی که دیگر رستگار نخواهد شد.

از رسول اکرم ﷺ منقول است که فرموده است:

(مِنْ أَقَلِّ مَا أُوتِيتُمْ الْيَقِينُ وَ عَزِيمَةُ الصَّبْرِ)؛^۲

دو چیز است که شما از آن دو بسیار کم دارید یکی یقین است و دیگری صبر.

در گذشته عرض شده است که ما در موضوع ایمان از لحاظ اقرار به زبان کم نداریم و به آسانی می‌گوییم: اشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و... شهادت می‌دهیم به اینکه خدا معبود یگانه است و محمد ﷺ رسول خدا و امامان علیهم السلام منصوب از جانب خدا می‌باشند و معاد پس از مرگ هم مسلم است و معانی آنچه را هم که به زبان می‌آوریم، می‌فهمیم و در مرتبه‌ی سطحی قلب هم اعتقاد به این گفته‌ها و فهمیده‌های خود داریم، ولی این ایمان و اعتقاد به مرتبه‌ی زیرین قلب و عمق جان راه نیافته است که انگیزه و تولید کننده‌ی اخلاق و اعمال ما گردد و از آن مرتبه‌ی عمیق اعتقادی، تعبیر به «یقین» می‌شود که ما کم داریم.

آری ایمان مراتب دارد، پایین‌ترین مرتبه‌ی آن اسلام است که با نفاق قابل جمع است، یعنی آدم منافق که قلباً کافر است و به زبان اظهار ایمان نموده شهادت به توحید و رسالت می‌دهد و حتی مثلاً نماز هم می‌خواند، او نازل‌ترین مرتبه‌ی ایمان را که از دیدگاه

۱- مشکاة الانوار، صفحه‌ی ۱۶۹، با اندکی تفاوت.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۲۵.

قرآن اسلام نامیده می شود دارد چنانکه فرموده است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۱

بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید و لکن بگوید اسلام آوردیم، هنوز ایمان به داخل قلبتان راه نیافته است...

مراتب یقین

ایمان قلبی هم با تشدید مرتبه اش می شود تقوا و تقوا با تقویت مرتبه اش می شود یقین و یقین هم مراتب دارد. مرتبه ی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که قرآن کریم به هر سه مرتبه اشاره دارد. در سوره ی تکاثر می فرماید:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿۱﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿۲﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿۳﴾﴾^۲

شما اگر با قرآن مأنوس باشید و یقین به نورانیت آن داشته باشید، از خلال آیات آن، جهنم را می بینید و اگر اعتنا به آن یقین علمی خود نکنید و همچنان بی پروا در ارتکاب گناه باشید، دم مرگ آن را با چشم سر می بینید و یقین عینی به آن پیدا می کند تا عاقبت پناه بر خدا که سر از جهنم درآورده و در میان آتش سوزان آن به مرتبه ی حق الیقین می رسید که در آیات آخر سوره ی واقعه فرموده است:

﴿فَتُرَّىٰ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۱﴾ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ﴿۲﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿۳﴾﴾^۳

با آب جوشان جهنم از او پذیرایی می شود و سرانجام در میان آتش شعله ور افکنده می شود و این همان حق الیقین است.

از باب تمثیل و تقریب به ذهن می گویند اگر شما از فاصله ی دوری دیدید از جایی دود غلیظی بالا می رود، اطمینان پیدا می کنید که آنجا حتماً آتش سوزی شده است و علم الیقین به وجود آتش در شما حاصل می شود. آنگاه به سمت آن نقطه حرکت می کنید و به آنجا می رسید و با چشم خود آتش را می بینید که شعله می کشد، اینجا عین الیقین به آتش

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

۲- سوره ی تکاثر، آیات ۵ تا ۷.

۳- سوره ی واقعه، آیات ۹۳ تا ۹۵.

پیدا می‌کنید و اگر ناگهان در میان آتش افتادید و سوختید، اینجاست که مرتبه‌ی حق‌الیقین به وجود آتش تحقق می‌یابد که قرآن درباره‌ی آدم جهنمی فرموده است:

﴿فَنَزَلُ مِنْ حَمِيمٍ * وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾؛

دو چیز بسیار کمیاب و سقوط معنوی

حالا پیامبر اکرم ﷺ راجع به ایمان به حقایق مربوط به آخرت و اعتقاد به عوالم پس از مرگ و حتمیت کیفر و پاداش اخلاق و اعمال آدمیان در روز جزا فرموده است: شما دو چیز بسیار کم دارید، یکی اینکه ایمان‌تان به این حقایق هنوز به حدّ یقین نرسیده است و دیگر اینکه حالت صبر و شکیبایی و خویشنداری در مقابل امیال و هوس‌های نفسانی در حدّ عزم و تصمیم قطعی در روح و جان شما تحقق نیافته است. آنگاه آن حضرت در ادامه‌ی کلامشان فرمودند:

﴿وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا بَعْدَى فَيُنْكَرَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ يُنْكَرُكُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ﴾؛^۱

ولی من می‌ترسم بعد از من، در دنیا به روی شما باز شود و مظاهر فریبنده و پر زرق دنیا از شرق و غرب عالم در برابر چشم‌های شما جلوه‌گری بنماید، میل‌ها و هوس‌ها و آرزوها در دل‌های شما بیدار شود، حبّ مفرد و دل‌باختگی شدید نسبت به زیبایی‌های دنیا پیدا کنید. حسّ تقلید از دنیاپرستان و رقابت و چشم هم‌چشمی در به دست آوردن امتعه* و تجملات دنیایی در شما تحریک شود. دنیاطلبی را به مسابقه بگذارید سرمایه‌ی یقین و ایمان به خدا و آخرت در دل‌ها ضعیف گردد و حالت صبر و خویشنداری در مقابل شهوات و مصائب از بین برود حرص و طمع و بخل و حسد و کینه‌توزی و فتنه‌انگیزی روز به روز بیشتر شود، در این موقع است که وحدت و اتفاق شما تبدیل به تفرقه و اختلاف می‌گردد، نفاق و خصومت در تمام شئون زندگی شما به وجود می‌آید دشمن یکدیگر می‌شوید و شمشیر به روی هم می‌کشید و حقوق یکدیگر را پایمال می‌کنید.

۱- مسکن الفؤاد، صفحه‌ی ۴۱ و المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۰۷.

* امتعه: وسایل زندگی

در آن صورت است که فرشتگان خدا هم که در آسمان‌ها هستند از شما رو بر می‌گردانند و ارزشی برای شما قائل نمی‌شوند. ریشه‌ی آسمانی خود را از دست می‌دهید! از آسمان و آسمانیان بریده می‌شوید و سقوط معنوی پیدا می‌کنید. دیگر مددی از روح عالم به شما نمی‌رسد، خیرات و برکات الهی از شما سلب می‌گردد و در نتیجه زندگی دنیایی و عُقبایی شما غرق در رنج و بلا و مصیبت می‌شود.

(فَمَنْ صَبَرَ وَ اَحْتَسَبَ ظَفَرَ بِكَمَالِ ثَوَابِهِ)؛^۱

چشم پاک، دامن پاک، زندگی پاک

پس هر که بتواند در چنین اوضاع و احوال که همه در راه دنیا طلبی چهاراسبه می‌تازند او همچنان نفس خود را ثابت و قلب خود را محکم نگاه بدارد و نیروی یقین و حالت صبر را از دست ندهد، حقایق عالم را نیکو بفهمد و بر طبق آن عمل کند، او به کمال بهره‌ی زندگی در هر دو سرای دنیا و آخرت نائل خواهد شد.

این بیان نورانی رسول اکرم ﷺ نشان می‌دهد که اگر نیروی ایمان و یقین به معنای واقعی‌اش در قلب انسان مستقر شود، در پرتو نور او حالت صبر و خویشتنداری از گناه و معصیت تحقق می‌یابد و قهراً تمام اعضاء و جوارح از چشم و گوش و دست و پا و زبان مؤذّب به آداب دین و مطهر از آلودگی به اعمال زشت می‌گردد.

پس **ایمان قلبی** سبب طهارت اعضاء و جوارح می‌شود و طهارت اعضاء و جوارح خبر از ایمان قلبی می‌دهد و طبعاً آلودگی اعضاء و جوارح نیز حکایت از عدم ایمان و یا حکایت از ضعف ایمان قلب می‌نماید و لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...﴾؛^۲

به دارندگان ایمان بگو چشم‌های خود را [از نگاه‌های ناپسند خدا] فرو افکنند و دامن‌های خود را [از ناپاکی] نگه دارند...

در آیه‌ی شریفه دقت می‌فرمایید که انگشت روی هسته‌ی ایمان نهاده و ایمان را

۱- مسکن الفؤاد، صفحه‌ی ۴۱ و المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۰۷.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰.

عامل اصلی برای پاک نگه داشتن اعضاء و جوارح نشان داده و فرموده است به مؤمنان بگو چشم و دامن خود را پاک نگه دارند، یعنی ایمان قلبی به معنای واقعی است که مانع از هرزه‌گرایی چشم و دامن می‌شود.

دقت دیگر در این نکته بفرمایید که جمله‌ی «يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» در آیه‌ی شریفه بعد از جمله‌ی «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» آمده است و دلالت بر این می‌کند که یک ارتباط مسلم بین پاکی و ناپاکی دامن با پاکی و ناپاکی چشم وجود دارد به طوری که چشم ناپاک، دامن ناپاک به وجود می‌آورد. دل به دنبال چشم می‌رود زنای چشم زنای دامن را باعث می‌شود. در محیطی که زن‌ها بی پرده جلوه کنند و مردها بی پروا به اندام زن نگاه کنند طبیعی است که چنین محیطی مراکز فحشاء به وجود می‌آورد و مردان و زنان زناکار از خود تولید می‌کند، در نتیجه نطفه‌های ناپاک و به دنبال آن افراد ناپاک پست‌های حساسی از مملکت را در دست می‌گیرند و زندگی مردم را به فساد و گناه آلوده می‌سازند و لذا می‌بینیم این سه جمله در قرآن کریم به دنبال هم آمده است:

﴿...يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ...﴾؛

...مردم مؤمن چشم‌ها فرو افکنند و دامن‌ها را از آلودگی حفظ کنند، این سبب پاکی محیط زندگی‌شان خواهد شد...

یعنی محیط زندگی پاک، معلول دامن‌های پاک و دامن‌های پاک، مسبب از چشم‌های پاک می‌باشد از این رو است که دارندگان نور ایمان، شدیداً مراقب اعضاء و جوارح خود می‌باشند که آلوده به گناه نگردد.

مراقبت شدید عالمان بیدار دل

یکی از بزرگان علما (رحمة الله علیه) از خانه، خیلی کم بیرون می‌آمد، گاهی هم که بیرون می‌آمد، چه در تابستان و چه در زمستان عبا را بر سر می‌کشید و از گوشه‌ی خیابان حرکت می‌کرد و مراقب بود که چشمش به جایی نیفتد و حتی از نگاه به حوض‌ها و فواره‌ها و چمن‌ها که سر راهش بود اجتناب می‌کرد. از او پرسیدند این قدر چرا به خود سخت می‌گیرید؟ در جواب گفت: همین قدر که نگاه کنم، مقداری از نیروی روحی‌ام

در غیر مصرف لازم تلف می‌شود، در همین حد ضرر می‌کنم.

آری، آن بیدار دلانی که خود را و مبداء و منتهای خود را شناخته‌اند و از مقصد و مسیر آگاه گشته‌اند، در این گذرگاه دنیا پیوسته دست به عصا و با احتیاط کامل حرکت می‌کنند و شدیداً مراقبند از گذرگاه چشم و گوش و دیگر اعضاء و جوارحشان ناپاکی وارد قلبشان نشود. دریچه‌های وجود خود را به روی هر منظره‌ای باز نمی‌کنند، در کوچه و خیابان که راه می‌روند، چشم خود را یله و رها نمی‌کنند که به هر جا خواست نگاه کند، گوش خود را آزاد نمی‌گذارند که هر صدایی را در خود جا بدهد و حتی شامه‌ی خود را مراقبند که اگر زنی خوشبو و معطر از کنارشان عبور می‌کند، نَفَس بالا نمی‌کشند که مبادا شامه‌شان با بوی شهوت‌انگیز آشنا شود و آینه‌ی روحشان تیره و تار گردد.

البته ما به اینگونه گفتارها و رفتارها می‌خندیم و شاید اینها را به حساب نوعی مالیخولیایی بگذاریم، ولی آدمی که لباسی نو و پاکیزه پوشیده است اگر بخواهد از یک کوچه‌ی تنگ عبور کند که دیوارش از دو طرف کثیف و نجس است، حتماً اطراف لباس خود را جمع می‌کند که مبادا به دیوار دو طرف کوچه برخورد و آلوده شود، چون می‌خواهد به مجلسی که بزرگان و پاکان نشسته‌اند وارد شود. بندگان بیدار خدا هم که روحی صاف و قلبی پاکیزه دارند و لباس تقوا بر اندام جان خود پوشیده‌اند که قرآن فرموده است:

﴿...وَلِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ...﴾^۱

وقتی از باب اضطرار و ناچاری در محیطی زندگی می‌کنند که از همه جانب آن موجبات آلودگی به گناه هجوم آورده است ناگزیر خود را موظف می‌بینند که اطراف لباس جان خود را که همان اعضاء و جوارح است طوری جمع و مراقبت کنند که آلوده به گناه نگردد و لطمه‌ای به صفا و پاکیزگی روحشان نخورد؛ چون آنها در شبانه‌روز سر ساعت‌های معین وظیفه‌ی شرفیابی به حضور حضرت ربّ العالمین دارند که به نماز بایستند و با فرشتگان و آسمانیان هم مجلس شوند و لذا باید طهارت و پاکی روحشان را حفظ کنند تا مطرود از درگاه خدا و فرشتگان نگردند. این را هم بدانیم که بر حسب استفاده از روایات، آدمی که

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۶.

عشق به دنیا و لذات دنیا در جانش نشسته و رسوخ کرده است، در هنگام مردن و انقطاع روح از بدن، همان محبوب دنیوی اش که عمری دل به او داده و با او عشق ورزیده است در مقابلش مجسم می شود و از او دل می برد و او در همان دلدادگی به آن محبوب دنیایی اش جان می دهد و روز قیامت نیز با همان دلدادگی به دنیا محشور می گردد.

در قرآن کریم می خوانیم:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...﴾^۱

تبهکاران در روز جزا در حضور پروردگارش سر به پایین خواهند بود...

چون:

﴿لَا يُخْشِرُ الْمَرْءُ عَلَىٰ مَا مَاتَ عَلَيْهِ وَلَا يَمُوتُ إِلَّا عَلَىٰ مَا عَاشَ عَلَيْهِ﴾^۲

انسان به همان کیفیت که در دنیا زندگی کرده است می میرد و به همان کیفیت که مرده است محشور می شود.

یعنی آدمی که تمام عمرش در دنیا سر به پایین زندگی کرده و اصلاً سری به بالا نگرفته تا خبری از خدای آسمان نیز به دست آورد، در واقع عمری سر به پایین و رو به دنیا و پشت به خدا زندگی کرده است، طبیعی است که هنگام مردن نیز سر به پایین و رو به دنیا و پشت به خدا می میرد و روز قیامت هم سر به پایین و رو به دنیا و پشت به خدا محشور می گردد؛ آنجاست که خدا هم فرمان طرد از درگاهش را درباره ی او و امثال او صادر می کند و می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۳

نه اینان امروز هرگز راهی به سوی من نخواهند یافت اینان در دنیا از من در حجاب بودند، امروز هم از من در حجابند. آنجاست که فریاد ﴿... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي حَبِّ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ﴾^۴ از عمق جان سر می دهند ای افسوس و هزار افسوس که سرمایه ی عمر از دست دادیم و خدا را به دست نیاوردیم و مبتلا به این خسران دائم گشتیم.

۱- سوره سجده، آیه ۱۲.

۲- مجموعه وزام، جلد ۲، صفحه ۱۳۳، با اندکی تفاوت.

۳- سوره مطفین، آیه ۱۵.

۴- سوره زمر، آیه ۵۶.

پاسخ عبرت آموز جناب ابوذر به هنگام احتضار

نقل شده است که وقتی جناب ابوذر صحابی بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ در حال احتضار بود از او پرسیدند چه داری؟ گفت: اعمالی دارم که با خود می برم. گفتند: راجع به طلا و نقره از تو می پرسیم. مردم دنیا نوعاً روی پول سخن می گویند وقتی کسی بمیرد پیش از همه چیز می پرسند از خود چه گذاشته است، ثروت و مکنت و مسکن و مرکبش در چه وضعی است. در نهج البلاغه شریف از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

(إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ)؛^۱

[آدمی که می میرد] مردم می گویند چه از خود باقی گذاشته است؟ ولی

ملائکه می گویند چه از پیش فرستاده است؟

انسان مؤمن عاقل، پیش از اینکه از دنیا برود، وسائل زندگی در عالم برزخ و محشر خود را پیشاپیش به وسیله اعمال صالحه اش می فرستد تا وقتی به آنجا رسید از زندگی سالم مناسب با آن عالم برخوردار گردد.

حال از جناب ابوذر پرسیدند: از مال دنیا چه داری و از خود چه باقی گذاشته ای؟ گفت:

(مَا أَصْبَحَ فَلَا أُمْسِي وَ مَا أُمْسِي فَلَا أَصْبَحَ)؛^۲

آنچه را که صبح به دست آوردم، برای شب نگه نداشتم و آنچه را که شب به

دست آوردم، برای صبح نگه نداشتم.

بدیهی است این چنین آدمی دم مردن چیزی در بساط نخواهد داشت. آنان که نقشه‌ی ده روز بعد را امروز می کشند و پول صد سال آینده را هم اکنون در حساب‌های بانکی ذخیره کرده‌اند، آنها هستند که هنگام مردن انواع و اقسام ذخائر و تجملات از خود باقی می گذارند اما ابوذر که حتی بیش از یک گرده‌ی نان برای فردایش ندارد، دم مردن چیزی نخواهد داشت.

۱- خطبه‌ی ۲۰۳.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه‌ی ۴۵۲.

عکس‌العمل زاهدانه‌ی جناب ابوذر در قبال بخشش عثمان

عثمان که به عنوان سومین خلیفه‌ی پیامبر اکرم ﷺ بیت‌المال مسلمین در اختیارش بود، دو‌یست دینار به وسیله‌ی غلامش برای ابوذر فرستاد و گفت: به ابوذر بگو به خدا قسم، این پول از اموال شخصی خودم است و ارتباطی با بیت‌المال ندارد از من قبول کن و صرف معاش روزانه‌ات کن. ابوذر پیام داد: من احتیاجی به این پول ندارم و اکنون بی‌نیازترین مردمم.

غلام عثمان، نگاهی به خانه و زندگی ابوذر کرد و گفت: تو که الان چیزی در بساط نداری، بگو چگونه بی‌نیازترین مردمی؟ ابوذر گفت: زیر آن نمد که روی زمین افتاده است، یک گرده نان جو هست، تا آن نان جو را دارم احتیاجی به عثمان و پول عثمان ندارم. این پول را به او برگردان و بگو: باشد تا روز قیامت با هم روبه‌رو شویم.

البته ابوذر گوسفندداری می‌کرد و از این راه امرار معاش می‌نمود. دم مردن گفت: درآمد صبحم را برای شب نگه نداشتم و درآمد شبم را برای صبح نگه نداشتم. پرسیدند: پس با درآمد خود چه می‌کردی؟ گفت:

(لَنَا كُنْدُوجٌ نَضَعُ فِيهِ خَيْرَ مَتَاعِنَا)؛

ما یک کندو و انبار ذخیره‌ای داریم که بهترین متاع خود را در آن ذخیره می‌کنیم [و از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود]:
(كُنْدُوجُ الْمُؤْمِنِ قَبْرُهُ)؛^۱ قبر هر کسی انبار ذخیره‌ی اوست.

لذا من هر چه به دستم می‌رسید، در راه خدا انفاق می‌کردم و پیش از خودم به خانه‌ی قبرم می‌فرستادم و اینک آماده برای رفتن به آنجا هستم.

دعای حضرت ابراهیم عليه السلام این بود: «رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا تُغْلِنُ...»، خدا یا تو می‌دانی هر آنچه را که ما پنهان یا آشکار می‌کنیم و ذره‌ای در زمین و آسمان از خدا پنهان نمی‌باشد و گفتیم منظور آن پیامبر بزرگ خدا این بوده که حال مراقبت در بندگان خدا ایجاد کند تا در حضور خدا، بی‌پروا در ارتکاب گناه و معصیت نباشند و راستی خود ایمان و اعتقاد

قلبی به اینکه در محضر خدا هستم و خدا حاضر و ناظر بر اعمال درونی و بیرونی من است، قوی‌ترین عامل بازدارنده‌ی از گناه است و لذا خدا خودش هم فرموده است:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۱

آیا این انسان ندانسته است که خدا می‌بیند [و اعمالش در مرئی و منظر خداست].

مشکل اصلی ما، سطحی بودن اعتقاد

آری، این را همه می‌دانیم؛ اما مشکل اصلی ما همان است که عرض شد، این ایمان و اعتقاد از مرحله‌ی لفظ و فهم معنا و اعتقاد سطحی قلب فراتر نرفته و در عمق جان ننشسته و به سر حدّ یقین نرسیده است. تحصیل این مرحله از یقین نیاز به تمرین عملی مداوم و ایستادگی محکم در مقابل شهوات و امیال نفسانی دارد و این کار اگرچه دشوار است، اما نشدنی نیست. این همه بزرگان از اتقیاء و صلحا از صنف علما و غیر علما که در هر زمانی بوده‌اند و هستند، همه از طریق همین تمرین عملی مداوم به آن مقامات عالیته رسیده‌اند و خدا هم فرموده است:

﴿...إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾^۲

... شما اگر تقوارا [که همان تمرین عملی مداوم است] رعایت کنید، خدا فرقان [که نورانیت خاصّ تشخیص حق از باطل است] به شما عنایت می‌کند...

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ...﴾^۳

شما تقوا پیشه کنید و در مرحله‌ی عمل خدا را نافرمانی نکنید، خدا با نور علم خاصّ خودش جان شما را منور می‌سازد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجِ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره واجعل خاتمة امرنا خيراً؛

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱-سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

۲-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

﴿٣٩﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ
﴿٤٠﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ
دُعَاءِ

همه‌ی آنها موفق و پیروز بیرون آمده است و خدا هم متقابلاً آن بنده‌ی فداکار خود را مورد الطاف و عنایات خاصه‌اش قرار داده است.

از جمله الطاف بزرگ الهی بر او اینکه دو فرزند بسیار عظیم الشان و کثیرالبرکات به او عنایت فرموده که علاوه بر اینکه هر دو پیغمبر بوده‌اند، سر سلسله‌ی انبیاء و پیامبران بزرگ دیگر هم بوده‌اند. آن دو یکی به نام اسماعیل است که از طریق او حضرت رسول

الله الاعظم پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت اطهارش عَلَيْهِمُ السَّلَام به جناب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام منتسب می‌شوند و ذرّیه‌ی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام محسوب می‌گردند و دیگری به نام اسحاق است که از نسل او پیامبران بزرگی همچون موسی و عیسی، یعقوب و یوسف، داود و سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلَام و... منادیان توحید بوده‌اند و از ذرّیه‌ی جناب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشند و عجیب اینکه این دو فرزند در سنّ کهولت و پیری که بر حسب جریان عادی امکان فرزنددار شدن نداشته به او داده شده است.

اسماعیل در سنّ ۹۹ سالگی از او متولد گشته و اسحاق در سنّ ۱۱۰ سالگی ابراهیم و ۱۰۰ سالگی مادرش ساره به دنیا آمده است که خرق عادت در دوّمی عجیب تر بوده است و لذا وقتی ملائکه از جانب خدا به او و همسرش ساره بشارت فرزنددار شدن دادند، آنگونه که در قرآن آمده:

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَوةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾^۱

زنش فریادکنان پیش آمد و [از شدت حیا] بر صورت خود زد و گفت:

پیرزنی نازا [و بچه‌دار شدن]؟!!

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ

عَجِيبٌ...﴾^۲

گفت: ای وای بر من، آیا ممکن است من فرزنددار بشوم و حال آنکه خودم

پیرزن و شوهرم پیرمرد است، این به‌راستی که چیز عجیبی است...

حال آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی ابراهیم مربوط به این مطلب است که جناب

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در مقام شکرگزاری به درگاه خدا عرض می‌کند:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي

لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾؛

حمد و سپاس مخصوص آن خدایی است که در سنّ پیری به من اسماعیل و اسحاق را

عنایت کرده است، راستی که خدای من شنونده و اجابت‌کننده‌ی دعاست.

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۲.

من از او تقاضای فرزند کرده‌ام و او نیز اجابت کرده و این دو فرزند را به من عطا فرموده است.

نماز، از مهمترین ارکان دین

آنگاه دعای دیگری کرده که:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾؛

خدایا، از تو می‌خواهم مرا و برخی از ذرّیه‌ام را برپا دارنده‌ی نماز قرار دهی، پروردگارا دعایم را بپذیر.

انبیاء علیهم‌السلام تمام هم‌شان این است که هم خودشان پیوسته در حال ارتباط با خدا باشند و هم بندگان خدا را در مسیر ارتباط با خدا حرکت دهند و آنها را به مقام قرب خدا و حیات ابدی در سرای آخرت نائل سازند و برنامه‌ی سیرشان در این دنیا همان برنامه‌ی دین است که از جانب خدا آورده‌اند و به آدمیان ابلاغ نموده‌اند و اگر در آیه، سخن از نماز به میان آمده از آن جهت است که نماز از مهمترین ارکان دین است و طبق حدیث منقول از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

﴿إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا﴾؛^۱

[نماز] اگر مقبول در نزد خدا شد، بقیه‌ی اعمال عبادی مقبول و اگر [نماز] مردود شد، سایر اعمال نیز مردود خواهد شد.

در آیات قبلی همین سوره‌ی مبارکه نیز سخن از نماز به میان بود که حضرت

ابراهیم علیه‌السلام به خدا عرض می‌کرد:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ...﴾؛^۲

خدایا من برخی از ذرّیه‌ام [را آوردم و] در این بیابان خشک لم یزرع کنار خانه‌ی محترم اسکان دادم به این منظور ای خدا که نماز را برپا دارند [و در

۱- بحارالانوار، جلد ۸۰، صفحه ۲۰، با انکی تفاوت.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

واقع اساس دین را تحکیم نمایند]...

مروّجان آیین توحید، فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام

در آیه‌ی مورد بحث هم مانند آیه‌ی پیشین، کلمه‌ی «من ذرّیتی» با «من» که دلالت بر تبعیض می‌کند آمده و نشان می‌دهد که همه‌ی ذرّیه‌ی ابراهیم علیه السلام اهلیت و صلاحیت این را ندارند که پاسدار اساس دین و برپا نگه دارنده‌ی نماز باشند، بلکه بعضی از آنها که واجد شرایط خاصی هستند می‌توانند این منصب الهی را متصدّی گردند. در جلسات گذشته توضیح بیشتری در این زمینه داده شده است.

آن گروه از ذرّیه‌ی ابراهیم علیه السلام که صلاحیت پاسداری از دین خدا و اقامه‌ی نماز را داشته‌اند انبیاء از نسل آن حضرت بوده‌اند که افضل و اعظم از همه‌ی آنها وجود اقدس رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام معصوم از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام می‌باشند و در زمان غیبت دوازدهمین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف صنف بسیار محترم آقایان علما و فقها هستند که پاسداری از دین و اقامه‌ی نماز را به عهده داشته‌اند و دارند و همین مقدار از معارف و احکام دین که اکنون در دست ما مسلمانان هست، از برکات زحمات علمی و عملی آن بزرگواران می‌باشد که اگر فرضاً همه‌ی آنها از طریق پیوند نسبی منتسب به ابراهیم علیه السلام نباشند، ولی بر اساس گفته‌ی خود ابراهیم علیه السلام که:

﴿...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾^۱

... هر که [در آیین توحید] از من تبعیت کند، از من محسوب می‌شود...

از اینرو همه‌ی علمای دینی که مروّج آیین توحیدند، از مصادیق «مَنْ ذُرِّيَّتِي» به حساب می‌آیند و مشمول دعای ابراهیم علیه السلام می‌شوند، چون پیوند مکتبی با آن حضرت دارند.

نماز، تنها عامل رستگاری و سعادت

در پایان نیز از خدا خواسته است که:

﴿رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾؛ پروردگارا دعایم را قبول کن و به هدف اجابت برسان.

یعنی به گروهی از ذرّیه‌ام این صلاحیت را عنایت کن که مقیم الصلوة و برپا دارندگان

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶.

نماز باشند. در این آیات می‌بینیم که روی نماز زیاد تکیه شده و مکرراً سخن از نماز به میان آمده است و این نشان دهنده‌ی اهمّیت فوق‌العاده‌ی نماز است. بنابراین بر ما مدّعیان پیروی از قرآن بسیار لازم است که درباره‌ی اهمّیت نماز از دیدگاه قرآن ببندیشیم و آن را به معنای واقعی‌اش در فضای زندگی خود تحقّق بخشیم. این آیه‌ی تکان دهنده و تفکرانگیز در یکی از جلسات پیشین مورد بحث قرار گرفت و ذیل آن توضیحاتی داده شد که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۱؛

با کلمه‌ی «قد» که دلالت بر قطعیت و حتمیت مطلب می‌کند تنها سبب فلاح و رستگاری و نجات آدمی از همه‌ی آفات و بلیات در هر دو سرا و سعادت جاودانه‌اش را نماز می‌داند که بر اساس دو حقیقت باطنی انجام می‌پذیرد:

- ۱- تزکّی و پاکسازی آئینه‌ی روح از آلودگی به محبّت غیر خدا.
- ۲- ذکر و توجّه قلبی به خدا و عشق ورزی با جمال خدا که نتیجه‌اش پرواز جان به سوی خدا و معراج به عالم بالا خواهد بود که:

(الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ)^۲؛

در آیه‌ی شریفه چنانکه می‌بینیم، نماز دنبال ذکر آمده است: ﴿وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛ اوّل ذکر خدا باید باشد و سپس نماز. و ذکر هم یک امر قلبی است که به معنای یاد کسی بودن است نه تنها تسبیح به دست گرفتن و پشت سر هم «سبحان الله» و «الحمد لله» گفتن، این الفاظ اگر منبعث از یاد و توجّه قلب به خدا نباشد ارزشی ندارد. دل اگر به خدا توجّه پیدا کرد و جمال آن جمال‌آفرین را در صفحه‌ی آئینه‌ی خود منعکس ساخت، در این صورت طبیعی است که بدن نیز در مقابل او خم می‌شود و به خاک می‌افتد، زبان نیز سبحان ربّی العظیم و سبحان ربّی الاعلی می‌گوید. دل اگر مجذوب جمالی شد اعمّ از جمال صورت و سیرت، بدن نیز که فرمانبر قلب است به سمت آن جمال حرکت می‌کند و می‌کوشد که خود را به او برساند، چشمش با تعظیم به او می‌نگرد، زبانش به مدح و ثنای او می‌پردازد.

۱- سوره‌ی اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۳۰۳.

پس شرط اوّل نماز، شناختن خدا به صفات جمال و کمال است و هیچ ممکن نیست یک انسان سالم‌الوجدان خالق و آفریننده‌ی حیات‌بخش و روزی‌بخش خود را بشناسد و در پیشگاه او خاضع و خاشع نگردد. اگر کسی به انسان یک شاخه‌ی گل هدیه کند، او خود را موظف می‌داند در مقابل آن تشکری از او بنماید و این مقتضای انسانیت انسان است آیا آن کسی که این انسان را غرق نعمت‌های بی حدّ و حصر خود کرده از بینایی و شنوایی و گویایی، از عقل و هوش و... سزاوار عرض سپاس و تشکر نمی‌باشد و آیا انسان متعمّم به این همه نعمت از داخل و خارج وجودش، خود را موظف به عرض سپاس و تشکر از منعمش نمی‌داند.

آری، به طور مسلم می‌داند و نماز همان سپاس و تشکر از منعم است که انسان متفکر اندیشمند از خود نشان می‌دهد. ﴿ذَكَرَاسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛ به یاد خدایش افتاده به نماز ایستاده و سر به خاک نهاده است.

تذکری دقیق و جان‌نشین

نقل شده که پادشاهی برای شکار به بیرون شهر رفت، دیوانه‌ای را دید سگی را در کنارش بسته و شاد و خرم در گوشه‌ای نشسته است. به وزیرش گفت: بیا با او دلی خوش کنیم. وزیر گفت: مبادا بی ادبی کند؟!

شاه گفت: عیبی ندارد. آمدند و مقابلش ایستادند. شاه گفت: ای آزاد تو بهتری یا این سگ؟ دیوانه گفت: قربان این سگ، چون لقمه‌ی نانی از دستم می‌خورد هیچگاه سر از فرمان من نمی‌پیچد. پس شاه و گدا اگر مطیع فرمان خالقشان باشند از سگ بهترند و گرنه سگ از هر دوشان بهتر است. شاه از شنیدن این حرف عاقلانه و پندآمیز از آن دیوانه تکانی خورد و با شرمندگی سر به پایین انداخت و راه خود پیش گرفت و رفت.

منشأ تمام انحرافات، غفلت از یاد خدا

حاصل اینکه نماز اطاعت فرمان خالق است و سپاسگزاری از حضرت منعم و این - چنانکه از آیه‌ی شریفه استفاده کردیم - مشروط به ذکر است و شناختن خدا به صفات جمال و کمال و ذکر به این معنا هم چنانکه باز از آیه‌ی شریفه استفاده شد، مشروط به تزکّی و

پاکسازی قلب از آلودگی شهوات است، یعنی قلب آلوده به شهوات و تیره گشته‌ی از گناهان نمی‌تواند ذاکر خدا و جلوه‌گاه جمال حضرت معبود گشته مجذوب آن جمال شود و بر اثر مجذوبیت در برابر آن جمال به حال پرواز درآید و حقیقت نماز تحقق یابد که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛

آدم ناپاکدل از خدا غافل است و آدم غافل از خدا نیز افتاده به دام شیطان است و بی‌خبر از حقیقت نماز و از آدم افتاده به دام شیطان نیز جز گناه و عصیان و طغیان بر خدا، چیز دیگری نمی‌شود توقع داشت.

بنابراین منشأ تمام انحرافات و گنهکاری‌ها نداشتن ذکر و یاد خداست و گفتیم مراد از ذکر هم این الفاظ «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» نیست؛ اینها را که فراوان داریم، بلکه مقصود توجه قلب به خدا و خدا را در همه جا و در همه حال حاضر و ناظر بر افکار و اخلاق و اعمال خود دیدن و از این رو کمترین فکر و خلق و خو و کار ناپسند در نزد خدا را به حومه‌ی وجود خود راه ندادن! این توجه قلبی است که ذکر خدا به معنای واقعی است و ما اگر این چنین نیستیم بدانیم که ذاکر نیستیم و از خدا در حال غفلتیم، هر چند در شبانه‌روز هزاران بار الفاظ سبحان الله و الحمد لله را بر زبان جاری کنیم، ما خدا را از فضای قلب خود بیرون کرده‌ایم و غیر خدا از زن و فرزند و پول و جاه و مقام و شهرت را در دل نشانده‌ایم و پیوسته بر محور آنها می‌چرخیم و نقشه برای تأمین و تکمیل آنها طرح می‌کنیم.

تنها کسی که در خانه‌ی قلب خود جایی برای او نگذاشته‌ایم همان خداست. اگر خدا را در دل خود جا داده و او را حاکم و فرمانروا در کشور وجود خود قرار داده بودیم، تمام اعضاء و جوارح ما مطیع فرمان او بودند و هرگز گناه و کار ناپسند خدا از آنها صادر نمی‌شد.

معنای ذکر خدا و آثار آن در زندگی

آری، ما به زبان حرف خدا می‌زنیم و با بدن هم رکوع و سجودی انجام می‌دهیم، اما قلباً در حال غفلت از خدایم. به قول شاعر:

روی به محراب عبادت چه سود دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما زمزمه‌ی عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز
شاعر دیگر هم می‌گوید:

تا فراموشت نگردد غیر حق در حقیقت نیستی ذاکر بدان
چون فراموشت شود مادون او ذاکری گرچه نجبنانی زبان

ذکر و یاد خدا به معنای واقعی‌اش بنده‌ی خدا را در گون می‌کند و آثار آن در تمام شئون زندگی‌اش در رفتار فردی و خانوادگی و اجتماعی‌اش بارز می‌گردد. در قرآن نیز می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...﴾^۱

همانا دارندگان ایمان به خدا کسانی هستند که وقتی ذکر و یاد خدا تحقق یابد، دل‌های آنها فرو می‌ریزد [تار و پود قلبشان می‌لرزد] و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود، بر روشنایی ایمانشان افزوده می‌گردد...

شرایط قرار گرفتن در زمره‌ی ذاکران خدا

اینک که ما تمام سعیمان این است که در زمره‌ی اهل نماز و برپا دارندگان نماز قرار گیریم، به فرموده‌ی قرآن باید ابتدا در زمره‌ی ذاکران خدا به حساب آییم، یعنی اول آینه‌ی قلب را جلوه‌گاه جمال خدا قرار دهیم و آنگاه آهنگ لقاء و دیدار او بنماییم و این نیز باز به فرموده‌ی قرآن نیاز به تزکی و پاکسازی قلب از آلودگی گناهان دارد که فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾

این حقیقت نیز تا حدی طبیعی است که اگر شما بخواهید صورت خود را در صفحه‌ی آینه ببینید، باید اول صفحه‌ی آینه را از تیرگی‌ها پاک کنید، اگر آن صفحه آلوده به انواع کدورت‌ها شده و از شدت تراکم جرم مبدل به یک قطعه سنگ سیاه خشن گشته است، طبیعی است که صورت شما را در خود منعکس نخواهد ساخت، حال آیا می‌شود توقع داشت آینه‌ی قلبی که بر اثر ارتکاب گناهان تیرگی روی تیرگی بر صفحه‌ی آن آمده و از شدت تراکم جرم مثل یک قطعه سنگ سفت و سخت و خشن گشته است

۱- سوره انفال، آیه ۲.

دارای این صلاحیت باشد که جلوه گاه جمال ذات اقدس حق گردد که خودش در قرآن کریمش فرموده است:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً...﴾^۱

دل‌های شما بعد از [ارتکاب] این [همه گناهان] بسان قطعه سنگی سخت یا از آن هم سخت‌تر شده است...

در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲

چنین نیست که قیامت قابل باور نباشد بلکه اینان بر اثر اعمال زشتشان چرک و زین بر صفحه‌ی قلبشان نشسته [و صلاحیت پذیرش حق را از دست داده‌اند].

چگونه به قساوت قلب مبتلا می‌شویم؟

در روایتی هم از حضرت امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

(مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْنَاءٍ فَإِذَا أذُنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ...)^۳

هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه‌ی سفیدی هست (البته روشن است که مراد از قلب، روح است و شاید مقصود از نقطه‌ی سفید، همان فطرت صاف انسان باشد که در مسیر توحید و خداشناسی و آماده برای تحصیل فضایل روحی و اخلاقی است) پس اگر گناهی مرتکب شود، نقطه‌ی سیاهی در آن نقطه‌ی سفید ظاهر می‌شود، اگر توبه کرد آن سیاهی زائل می‌شود و اگر متمادی در گناهکاری شد و اصرار بر معاصی ورزید آن نقطه‌ی سیاه رو به ازدیاد و شدت می‌رود تا اینکه تمام آن نقطه‌ی سفید را می‌پوشاند و همین که آن نقطه‌ی سفید پوشیده شد در آن موقع است که صاحب آن قلب مبتلا به بیماری مهلک قساوت گشته و دیگر روی خیر و سعادت را نخواهد دید و همان است فرموده‌ی خداوند عزوجل:

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۲-سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۳-کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۳.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

اعمال زشت آنان، پلیدی و چرک متراکم بر دل‌های آنها نهاده است. این حدیث شریف به‌راستی که هشدار دهنده است و انسان مؤمن به آیات قرآن و گفتار امامان علیهم‌السلام شدیداً باید مراقب آینه‌ی قلب خود باشد که بر اثر تراکم آثار ظلمانی گناهان تبدیل به سنگ سیاه خشن نگردد و دیگر روی سعادت نبیند.

نماز مردود و خشم‌انگیز

به این حدیث نیز توجه فرمایید که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که خداوند خطاب به حضرت داود پیامبر علیه‌السلام فرموده است:

(يَا دَاوُدُ لَرُبَّمَا صَلَّى الْعَبْدُ فَأَضْرَبَ بِهَا وَجْهَهُ وَ اخْجُبُ عَنِّي صَوْتَهُ)؛

ای داود، چه بسا بنده‌ای نماز می‌خواند و من همان نماز را بر صورتش می‌کوبم و صدایش را قطع می‌کنم.

(أَتَذَرِي مَنْ ذَلِكَ)؛ آیا می‌دانی این چه کسی است؟

(الَّذِي يُكْثِرُ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى حَرَمِ الْمُؤْمِنِينَ بِعَيْنِ الْفِسْقِ)؛^۱

او آدم چشم‌جران‌بی‌پروایی است که به ناموس مردم بانگاه‌شهوآت‌آلود می‌نگرد. اینجا ممکن است این سؤال در ذهن کسی طرح شود که آیا یک نگاه شهوت‌آلود سبب می‌شود که نماز آدم را بر صورتش بزنند؟

در جواب عرض می‌شود: این اثر تنها از آن یک نگاه بد نیست، بلکه این نگاه بد و این خیانت چشم خبر از نیت زشت و خیانت قلب می‌دهد. دل ناپاک است که چشم را هم به ناپاکی وا می‌دارد. دل که پشت به خدا شد تمام اعضاء و جوارح به راه خطا می‌افتند و بر تیرگی صفحه‌ی آینه‌ی قلب می‌افزایند.

چه کسانی برپا دارندگان واقعی نمازند

حاصل اینکه بر ما مدعیان پیروی از قرآن که می‌خواهیم در زمره‌ی برپادارندگان نماز به حساب آییم، لازم است این آیه‌ی از قرآن را نصب‌العین خود قرار دهیم که ﴿قَدْ

۱- بحار الانوار، جلد ۸۱، صفحه ۲۵۷.

أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿۱۰﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۱﴾؛ تنها سبب برای فلاح و رستگاری، اقامه‌ی نماز است و نماز هم مشروط به ذکر است و ذکر هم مشروط به تزکیه و پاکسازی صفحه‌ی آئینه‌ی قلب از آلودگی به گناهان است.

توضیح این مطلب هم به تناسب آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم به میان آمد که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾؛

خدایا، من و برخی از ذریه‌ام را از برپادارندگان نماز قرار بده.

خدا هم در سوره‌ی مبارکه‌ی اعلا فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿۱۰﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۱﴾﴾

آن کسی از برپا دارندگان نماز محسوب می‌شود که ابتدا خود را از آلودگی‌ها پاک کند تا با جمال خدا آشنا گردد و آنگاه به سوی خدا به پرواز درآید و «الصلوة معراج المؤمن» تحقق یابد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ

الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خاتمة امرنا خيراً

وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحمةَ اللَّهِ وَ بركاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤١﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

پروردگارا، خودم و والدینم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می شود بیا مرز.

دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای والدین و مؤمنین

حضرت ابراهیم علیه السلام با این دعا به بندگان خدا توجه داده است که مراقب اعمال خود باشید و روز قیام حساب و سنجش اعمال و کیفر و پاداش را فراموش نکنید. در این دعا حضرت ابراهیم علیه السلام برای والدین خود استغفار کرده و از خدا طلب آمرزش نموده است و حال آنکه از آیات قرآن استفاده می شود که پدر آن حضرت به نام آزر مشرک و بت پرست بوده است؛ چنانکه در این آیه می خوانیم:

آیا پدر حضرت ابراهیم علیه السلام مشرک بوده است؟

﴿وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اَزْرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّى اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲

یاد آور آن هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌ها را معبودان خویش اتخاذ کرده‌ای؛ حقیقت اینکه من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم.

در آیه‌ی دیگر هم می خوانیم:

﴿وَ اذْكُرْ فِى الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۗ اِذْ قَالَ لِآبِيهِ يَا اَبَتِ
لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾^۳

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۴.

۳-سوره‌ی مریم، آیات ۴۱ و ۴۲.

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که بسیار راستگو و پیامبر بود. وقتی به پدرش گفت: ای پدر، چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی‌کند.

﴿يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾^۱

ای پدر، شیطان را پرستش نکن که شیطان نسبت به خدا عاصی بوده است. ولی او در کار خود سخت اصرار و پافشاری داشت آنگونه که در جواب حضرت ابراهیم علیه السلام:
﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ عَلَّمْتُكَ لُغَةَ الْفِرْعَوْنِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾^۲

گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روگردانی، اگر از این کارت دست برداری، سنگسارت می‌کنم، دور شو که دیگر نبینمت.

پس از این آیات استفاده می‌شود که پدر حضرت ابراهیم علیه السلام به نام آزر مشرک و بت پرست خیلی پابرجا بوده است. آنگاه در آیه‌ی دیگر از قرآن می‌خوانیم:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۳

برای پیامبر و مؤمنان شایسته نیست که برای مشرکان استغفار و از خدا طلب آمرزش کنند هر چند آنها از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه برای آنها روشن شد که این گروه از باران آتشند.

یعنی هیچ فرد باایمانی حق ندارد درباره‌ی مشرکین استغفار کند، اگر چه از خویشاوندان نزدیکش باشند، البته پس از اینکه برایش مسلم شد که آنها اهل جهنمند. ولی اگر آدم کافر و مشرکی هنوز زنده است و احتمال اینکه موحد بشود و به راه حق درآید درباره‌اش هست، در این صورت استغفار درباره‌ی او جایز است ولی اگر با حال شرک و کفر بمیرد و یا از رفتار و گفتارش پیداست که به راه حق نخواهد درآمد، در این صورت

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۴۴.

۲- همان، آیه‌ی ۴۶.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۳.

است که استغفار درباره اش جایز نیست.

استغفار برای مشرک جایز نیست

حال در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی ابراهیم می‌بینیم که حضرت ابراهیم علیه السلام درباره‌ی والدینش یعنی پدر و مادرش دعا و استغفار کرده است و حال آنکه از آیات دیگر قرآن استفاده شد که آزر - پدر ابراهیم علیه السلام - بت پرست و مشرک بوده و استغفار برای مشرک چه از ناحیه‌ی پیغمبر و چه از ناحیه‌ی سایر افراد مؤمن جایز نیست. پس این دو مطلب چگونه قابل جمع و توجیه است؟

در جواب گفته شده است که اولاً آزر بت پرست پدر حضرت ابراهیم نبوده، بلکه عمویش بوده است چون دلیل از روایات داریم که آباء و اجداد پیامبران خدا تا به حضرت آدم علیه السلام همه موحد بوده‌اند و هیچ پیامبری در صلب مشرکی قرار نگرفته است. در زیارت وارث امام سیدالشهداء علیه السلام هم می‌خوانیم که:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ)؛

من شهادت می‌دهم که تو ای اباعبدالله نوری بودی در صلب‌های پدران بزرگوار و مادران پاک.

و حضرت ابراهیم علیه السلام از اجداد امام حسین علیه السلام است و قهراً پدر او نیز موحد بوده است. پس آزر بت پرست، پدر ابراهیم علیه السلام نبوده بلکه عمویش بوده است، اما چرا در قرآن از او تعبیر به «آب» شده است؟

در جواب عرض می‌شود که در لغت عرب کلمه‌ی «آب» همیشه به پدر واقعی که انسان از او تولید شده است گفته نمی‌شود، بلکه از عمو هم تعبیر به «آب» می‌شود. در قرآن نیز آمده که:

﴿...إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ

إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا...﴾؛^۱

...وقتی حضرت یعقوب به هنگام وفاتش از فرزندانش پرسید شما پس از من

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۳.

چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: می‌پرستیم معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است...

در آیه می‌بینیم که اسماعیل در ردیف پدران یعقوب به شمار آمده است و حال آنکه اسماعیل عموی یعقوب بوده نه پدر یعقوب. در آیه‌ی مورد بحث هم می‌بینیم که حضرت ابراهیم علیه السلام از پدر واقعی خود تعبیر به آب نکرده بلکه تعبیر به «والد» نموده گفته است:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾؛

پروردگارا، خودم و والدینم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می‌شود بیامرزد.

پدر و مادر واقعی همان است که انسان از آنها تولد یافته است. پس ابراهیم علیه السلام برای والد خود یعنی پدر واقعی‌اش استغفار کرده و او موحد بوده است و بنا بر نقل اسمش تاریخ بوده نه آزر.

حال اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید و آن اینکه وقتی آزر عموی ابراهیم علیه السلام مشرک و بت‌پرست بوده است، پس چگونه ابراهیم علیه السلام برای عموی مشرک خویش استغفار کرده و حال آنکه قرآن اجازه‌ی استغفار درباره‌ی مشرک را به پیامبران و مؤمنان نداده است؟

در جواب عرض می‌شود: خود قرآن کریم پاسخ این سؤال را در آیه‌ی بعد از همان آیه که از استغفار برای مشرکین نهی کرده داده است که:

﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ...﴾؛^۱

استغفار ابراهیم برای پدرش [یعنی عمویش آزر مشرک] به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود درباره‌اش استغفار کند، چون احتمال این را می‌داد که با وعظ [و پند و نصیحت] او را از مسیر شرک برگرداند [و موحدش سازد] ولی [وقتی بر اثر لجاج و عناد او] برایش مسلم شد که او دشمن خداست [و هرگز

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۴.

موخند نخواهد شد] از او تبری کرد [و بیزاری جست و قطع رابطه نمود]...

استغفار اولیای خدا برای چیست؟

مطلب دیگر اینکه در همین آیهی مورد بحث جناب ابراهیم علیه السلام برای خودش استغفار کرده و از خدا خواسته که او را بیامرزد، در حالی که او خود پیامبر است و معصوم از هرگونه گناه است و نیازی به استغفار ندارد و البته این شبهه اختصاص به حضرت ابراهیم علیه السلام ندارد، بلکه در مورد سایر انبیاء و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نیز که همه معصومند و منزّه از گناه طرح می‌شود که در همه‌ی دعاها و مناجات‌ها که از آن بزرگواران و مقربان درگاه خدا به دست ما رسیده است می‌بینیم در دل شب‌های تاریک چه گریه‌ها و ناله‌ها داشته‌اند و از گناهان خویش استغفار کرده و پذیرش توبه‌شان را از خدا می‌خواسته‌اند.

در حلّ این شبهه عرض می‌شود آن گناهانی که پیامبران و امامان علیهم السلام در مورد خودشان اعتراف می‌کردند و از آنها استغفار می‌نمودند به آن معنا نیست که در فکر و ذهن ما هست که از قبیل ترک واجبی از واجبات یا ارتکاب محرّمی از محرّمات باشد این معنا که خلاف عصمت است و ممکن نیست از آن بزرگواران صادر شود، بلکه انبیاء و اولیای خدا علیهم السلام به میزان شناخت و معرفتی که نسبت به خدا دارند و قرب منزلتشان بیشتر است مسئولیتشان نیز سنگین‌تر است و به خاطر کمترین انصرافی که از حال توجّه و حضور در محضر خدا اگر چه برای کارهای ضروری زندگیشان در فضای روحشان پیدا شود، احساس تیرگی در صفحه‌ی آینه‌ی قلبشان نموده و لب به استغفار می‌کشایند و از آن توبه به درگاه خدا می‌برند. از این نظر آنها با ما خیلی فرق دارند، بسیاری از ما را به بسیاری از گناهانمان که از روی جهل و کم معرفتی انجام می‌دهیم اخذ و عقابمان نمی‌کنند اما آن مقربان درگاه را برای کمترین لغزش اگر چه نگفتن کلمه‌ی *إن شاء الله* در اثناء سخنانشان باشد توبیخشان می‌نمایند.

از باب مثال اگر یک بچه‌ی دو سه ساله‌ای در مجلس سلطان بازی کند و روی زمین دراز بکشد و بغلطد و آواز بخواند تنبیهش نمی‌کنند، اما اگر نخست‌وزیر اعظم در آن مجلس پا دراز کند و بی جهت بخندد، توبیخش می‌کنند و کیفرش می‌دهند. در

محضر خدا هم ما همچون بچه‌ی دو سه ساله‌ی در محضر سلطانیم که برای بسیاری از بی ادبی‌هایمان کیفر نمی‌دهند اما رسول الله الاعظم ﷺ که مقربتر از او در درگاه حضرت ربّ العالمین وجود ندارد، به خاطر نگفتن یک جمله‌ی ان شاء الله از جانب خدا مورد گلایه قرار گرفت.

علّت قطع چند روزه‌ی وحی به رسول اکرم ﷺ

جمعی از علمای یهود به حضور اقدسش شرفیاب شدند و سؤالاتی راجع به اصحاب کهف و ذوالقرنین و آفرینش روح داشتند، از آنجا که باید به تمام سؤالات از طریق وحی الهی پاسخ داده شود چنانکه خدا درباره‌اش فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

او هیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و گفتار او جز وحی از جانب خدا نمی‌باشد.

در جواب آنها فرمود: فردا به سؤالات شما پاسخ می‌دهم و نفرمود ان شاء الله و همین سبب شد که وحی از جانب خدا قطع شد و جبرئیل امین از آسمان پیامی نیاورد و این دوران فترت* تا چند روز طول کشید تا ۵ یا ۱۵ روز و برخی تا ۴۰ روز هم گفته‌اند و همین جریان موجب شد که دشمنان معاند، به شایعه پراکنی پرداخته و از پیش خود توجیهات خصمانه‌ای کردند. بعضی گفتند: خدا از پیامبر بریده و او را رها کرده است. بعضی گفتند: معلوم می‌شود اصلاً وحی‌ای در کار نبوده است. از این رو پیامبر اکرم ﷺ سخت غمگین و پریشان حال شد. پس از مدتی جبرئیل امین نازل شد و این آیات را بر رسول خدا ﷺ خواند:

﴿وَ الضُّحَىٰ ۗ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۗ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ﴾^۲

سوگند به آن ساعت از روز که آفتاب بالا آمده و نورش فراگیر شود و سوگند به شب وقتی که سکوت و آرامش بر همه جا حاکم گردد. خدای تو، تو را رها نکرده و مورد

۱- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

* فترت: قطع وحی.

۲- سوره‌ی ضحی، آیات ۱ تا ۳.

خشم خود قرارت نداده است اما:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۱

هرگز نگو من فردا فلان کار را انجام می‌دهم، مگر اینکه خدا بخواهد...

یعنی وقتی راجع به آینده وعده می‌دهی که چنین و چنان خواهم کرد، جمله‌ی «انشاءالله» را به گفتارت اضافه کن که اگر خدا بخواهد چنین می‌کنم. حالا نگفتن «انشاءالله» در اثناء وعده به انجام کاری در آینده گناهی نیست، ولی از مقرّبان درگاه این عمل یک لغزش به حساب می‌آید و ایجاب تذکّر می‌نماید که فرموده‌اند:

(حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ)^۲؛

[چه بسا] کارهای خوب نیکوکاران شایسته‌ی شأن مقرّبان نباشد [و صدورش از آنها موجب توبیخ و لغزش گردد].

تفاوت شئون افراد نسبت به اعمال و رفتارشان

از باب مثال اگر یک فرد عادی سوار بر دوچرخه‌ای شود و یک ساندویچ هم به دستش بگیرد و آن را گاز بزند و بوق زنان در میان خیابان به راه بیفتد، این عمل از آن فرد عادی کار ناپسندی به حساب نمی‌آید، اما اگر این کار از یک امام جماعت یا مرجع تقلیدی صادر شود خلاف شأن و خلاف مرّوت تلقی می‌شود و مورد ذمّ و نکوهش قرار می‌گیرد. انبیاء علیهم‌السلام نیز که مقرّبان درگاهند، در پیشگاه خدا مسئولیتشان نسبت به سایر افراد بشر سنگین تر است، از این رو است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

(إِنَّهُ لِيُعَانُ عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً)^۳؛

چه بسا تیرگی‌ها در قلبم پیدا می‌شود و همچون مه فضای جانم را می‌پوشاند از این جهت روزی هفتاد بار استغفار می‌کنم.

البته این تیرگی‌ها در قلب مبارک آن حضرت از قبیل تیرگی‌های حاصل از گناهان

۱- این آیه در سوره‌ی کهف است (۲۳ و ۲۴) و جدا از سوره‌ی ضحی است. در قرآن موارد عدیده داریم که آیه‌ای در موردی خاص نازل شده و بعد طبق دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خلال آیات دیگری قرار داده شده است.

۲- بحارالانوار، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۲۵۶.

۳- مستدرک الوسائل، جلد ۵، صفحه‌ی ۳۲۰.

نبوده است او که معصوم است و منزّه از گناه، بلکه همین کارهای عادی زندگی از قبیل چند لحظه برای خواب و خوراک و صحبت با مردم و اظهار محبت به همسر و فرزندان و اشباه این امور که در واقع عبادت هم محسوب می‌شده است، اینها را آن حضرت برای خود گناه حساب می‌کرده و پیوسته به استغفار از آنها می‌پرداخته است. چون او خود را دائم الحضور در محضر خدا می‌دیده و می‌خواسته که علی‌الدوام در حال ارتباط مستقیم با خدا باشد و قهراً وقتی اشتغال به این امور پیدا می‌کرده، از ارتباط مستقیم انصراف حاصل می‌شده و احساس تیرگی در روح مبارکش که در نهایت درجه‌ی صفا و لطافت بوده می‌نموده است. این ما هستیم که از ارتکاب انحاء گناهان احساس تیرگی در قلب خود نمی‌کنیم و با گذشت هفته‌ها و ماه‌ها لب به استغفار باز نمی‌کنیم.

از جناب امّ سلمه همسر محترم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که گفته است یک شب از خواب بیدار شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله را در بسترش ندیدم، به جستجو برخاستم و دیدم در گوشه‌ی حجره ایستاده و دست به آسمان بلند کرده و با آه و ناله به درگاه خدا این جملات را می‌گوید و می‌گوید:

(اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا)؛^۱

بار الها مرا به قدر یک چشم به هم زدن به حال خودم وا مگذار.

من از دیدن این حال و شنیدن این سخن دگرگون شدم و گریه‌ام گرفت، آن حضرت با صدای گریه‌ام متوجه من شد و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: آقا شما با این مقام و منزلتی که در نزد خدا دارید این چنین ناراحتید و اینگونه دعا می‌کنید پس وای بر حال و بر بدبختی ما بیچارگان و دور افتادگان که چه وضعی خواهیم داشتم. فرمود: ای امّ سلمه چرا این دعا را نداشته باشم و حال آنکه جناب یونس پیامبر بزرگوار خدا یک لحظه به حال خود رها شد، ترک اولایی از او صادر شد که به کیفر آن محکوم به چهل شبانه‌روز زندان در شکم ماهی در وسط دریا گردید و ترک اولایش این بود که وقتی قوم یونس علیه السلام بر اثر طغیان و عصیان‌شان محکوم به نزول بلا و عذاب از جانب خدا شدند لازم

شد که حضرت یونس علیه السلام از میان قوم طاغی عاصی بیرون برود تا زمینه برای نزول عذاب آماده گردد، ولی اندکی زودتر از آن موعد مقرر از شهر خارج شد! یعنی بهتر و اولی این بود که قدری بیشتر در میان آن مردم می ماند و به پند و اندرز آنها می پرداخت که شاید به راه بیایند و از عذاب مصون بمانند و بر اثر این ترک اولی محکوم به زندان چهل شبانه روزی در شکم ماهی گردید تا اینکه توبه کار شد و از زندان رهایی یافت.

حال آنچه که باید در ما پیروان قرآن ایجاد حال تنبّه بنماید، همین نقل حالات پیامبران خداست که وقتی بنا شد جناب یونس علیه السلام آن پیامبر بزرگوار خدا بر اثر یک ترک اولی این چنین کیفر ببیند و رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم بر اثر اشتغال به کارهای عادی زندگی روزی هفتاد بار استغفار کند و در دل شب با آه و ناله و گریه از خدا بخواهد که خدا یا مرا به قدر یک چشم به هم زدن به حال خودم وا مگذار، پس ما مدعیان پیروی از این پیامبران الهی چه وضعی خواهیم داشت که کار ما نه ترک اولی بلکه ارتکاب گناهان بزرگ است و در عین حال نه استغفار روزانه بلکه استغفار ماهانه و سالانه هم نداریم. سالها بر ما می گذرد و یک توبه‌ی جدی و یک استغفار واقعی از ما صادر نمی شود و آنچنان مبتلا به کبر و عجب و غرور هستیم که حتی خود را بزرگتر از این می دانیم که التماس دعا از پاکان عالم و بندگان صالح خدا داشته باشیم و حال آنکه رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر اینکه روزی هفتاد بار استغفار می کرد از مهاجران و انصار نیز التماس دعا می نمود و از آنها می خواست که درباره اش دعا کنند.

در هر پیرزن می زد پیمبر	که ای زن در دعاها یادم آور
بین تا خود چه کار سخت افتاد	که خواهد آفتاب از ذره امداد
یقین می دان که شیران شکاری	در این راه خواستند از مور یاری

یکی از فرصت های توبه و استغفار ماه رجب است. ماه رجب هم فرصت بسیار مغتنمی است برای کسانی که اهل دعا و مناجات با خدا و توبه و استغفار باشند. در مباحث گذشته عرض شد که ما را برای اقامه ی نماز به این دنیا آورده اند، اما نه این نمازی که بنده و امثال بنده می خوانیم؛ بلکه نماز به معنای پرواز جان به سوی خدا و آن نیاز به

تزکی و پاک کردن و پاک نگه داشتن صفحه‌ی آئینه‌ی جان از آلودگی‌ها دارد که قرآن فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛^۱

پاکی جان، شرط اول نماز

یقیناً آن کسی رستگار است که خود را پاک کرده و یاد خدا نموده سپس نماز خوانده است و این مطلب بدیهی است که وقتی انسان کسی را به جمال صورت یا سیرت شناخت، مجذوب او می‌شود و می‌کوشد که خود را به او نزدیک کند. در مورد خدا هم که جمیل جمال‌آفرین است مطلب چنین است، وقتی انسان باورش شد که تمام این جمال‌ها که در روی زمین جلوه‌گری کرده و دل می‌ربایند کلاً مخلوق خدا و ساخته‌های دست قدرت او هستند، اوست که همه را از خاک بیرون آورده و باز به خاک بر می‌گرداند. تنها خود اوست که جمال به معنای حقیقی است و همیشه باقی است و سزاوار شأن انسان این است که مجذوب او گردد و با او عشق بورزد و خود را به قرب او برساند و این شرط اولش به فرموده‌ی قرآن، تزکی و پاکسازی جان از این زشت‌های زیانما است که وقتی آئینه‌ی قلب از این تیرگی‌ها پاک و صاف شد جمال خدا که معشوق فطری آدمی است در آن منعکس می‌شود که «ذکر اسم ربّه» در آیه اشاره به همین حقیقت است و دنبال آن جان عاشق به سوی او به پرواز در می‌آید. این هم معنای کلمه‌ی «فصلی» است.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛

رستگار آن کسی است که آئینه‌ی قلب را پاک کرده و جمال خدا را در خود منعکس ساخته، سپس سوی او پرواز نموده است، ولی یا حسرتا و ای افسوس و هزار افسوس که عمر دارد به پایان می‌رسد و ما هنوز در تحصیل شرط اول نماز که تزکی و پاکسازی قلب است و وضوی جان، لنگی داریم و نه تنها به فکر تحصیل آن و پاکسازی قلب نمی‌باشیم، بلکه روز به روز آن را آلوده‌تر هم می‌سازیم از گذرگاه چشم و گوش و دست و پا و زبان انواع و اقسام تیرگی‌ها و ظلمت‌ها به صفحه‌ی آئینه‌ی دل می‌ریزیم، آنچنان که گویی اصلاً خود را موظف به تطهیر جان نمی‌دانیم و حال آنکه وقتی کسی

۱- سوره‌ی اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵.

ایمان به این داشت که باید اهل نماز باشد و پرواز به سوی خدا و پرواز به سوی خدا هم لازم‌اش شناختن خدا به جمال است و جلوه‌گر ساختن جمال خدا در صفحه‌ی آینه‌ی دل و این هم لازم‌اش پاک و صاف نگه داشتن آینه‌ی قلب است.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾؛

آری، ابتدا پاکسازی جان، آنگاه عشق‌ورزی با جمال خالق سبحان و سرانجام پرواز به سوی آن جان جانان، پس شرط اول برای اقامه‌ی نماز طبق فرموده‌ی قرآن تزکی و پاکسازی قلب است که وضوی نماز جان به حساب می‌آید همانگونه که شرط صحّت نماز بدن وضوی بدن است، شرط صحّت نماز قلب هم وضوی قلب است.

بنابراین ما که خود را مکلف به اقامه‌ی نماز می‌دانیم، هیچ چاره‌ای جز تزکی و پاکسازی قلب از آلودگی به گناهان نداریم و این تنها راهش ایستادگی و مقاومت در مقابل خواسته‌ها و شهوات و امیال نفسانی است که هر چند توأم با دشواری‌ها هست، اما امکان‌پذیر است، اگر نشدنی بود که خداوند حکیم رحیم آن را واجب نمی‌کرد.

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾؛

مسئولیت هر فرد متناسب با وسعتش

احدی را خدا به کاری که فوق طاقت و وسعتش باشد تکلیف نمی‌کند. آدمی که ایمان به مبدأ و معاد و روز حساب و جزا و کیفر و پاداش اعمال دارد، هیچ چاره‌ای جز پا نهادن بر روی شهوات و خواسته‌های نفس خود نمی‌بیند و آن را با تمام دشواری‌هایش تحمل می‌کند. به تزکی و پاکسازی دل از آلودگی‌ها می‌پردازد در نتیجه با جمال جمیل مطلق یعنی خدایش آشنا گشته با او عشق می‌ورزد و سرانجام به سوی او پرواز می‌کند و موفق به اقامه‌ی نماز به معنای واقعی‌اش می‌شود.

حال از جمله‌ی لوازم ایمان به این حقایق، اقدام فوری به توبه و استغفار جدی و حقیقی است مخصوصاً در این ایام و لیالی ماه رجب که باران رحمت خاص الهی بر توأبین از بندگانش ریزش دارد و آن ربّ رحیم کریم، علاوه بر اینکه وعده‌ی پذیرش توبه‌ی

گنهکاران را داده و فرموده است:

﴿...أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾^۱

نوید و بشارت محبت به آنها را هم عنایت فرموده که:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ...﴾^۲

...حقیقت اینکه خدا توبه‌کاران را دوست می‌دارد...

راستی چه شرف و کرامتی از این بالاتر که بندگان گنهکار پشت به خدا کرده وقتی رو به خدا باز گردند و توبه‌کار شوند، محبوب خدا واقع شوند. پروردگارا به حرمت مقربان درگاه و پاکان از بندگان، توفیق توبه‌ی واقعی و استغفار جدی به ما عنایت فرما و در زمهری برپا دارندگان نماز با شرایطش محشورمان گردان آمین یا رب العالمین

به حرمت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در فرج امام زمان تعجیل بفرما.

توفیق توبه‌ی نصح به ما عنایت فرما.

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما.

گناهان ما را بیامرز.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّعْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ

تَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿٤٢﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ
﴿٤٣﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ

گمان مبر که خدا از آنچه ظالمان انجام می دهند غافل است، [نه، بلکه کیفر] آنها را برای روزی به تأخیر انداخته است که چشم ها در آن [به خاطر ترس و وحشت] از حرکت باز ایستد. گردن ها را کشیده، سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم هایشان از حرکت باز می ماند [زیرا به هر طرف نگاه می کنند، آثار عذاب آشکار است] و [در این حال] دل هایشان [فرو می ریزد و از اندیشه و امید] خالی می گردد.

تأثیر تربیتی اعتقاد به معاد

در آیه ی قبل خواندیم که حضرت ابراهیم عليه السلام از خداوند برای خود و برای والدین خود و برای مؤمنان در روزی که حساب برپا خواهد شد طلب مغفرت کرده و از این طریق خواسته است توجه بندگان خدا را به حتمیت روز حساب معطوف داشته و حال مراقبت و آمادگی برای آن روز در دل های آنان بوجود آورد و مع الاسف که ما ایمان به روز جزا و حساب آنگونه که لازم است در جان ما ننشسته است، از این روست که بی پروایی در ارتکاب گناه از ما مشاهده می گردد و حال آنکه اگر کسی واقعاً ایمان به روز جزا و

حتمیت محاسبه‌ی اعمال آدمیان داشته باشد و کیفر و آتش عذاب باورش شده باشد، ممکن نیست بی‌پروا در ارتکاب گناه گردد و لذا به طور قاطع فرموده است:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱

...به یقین کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، عذابی شدید در انتظار آنهاست، از آن جهت که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

از آیه استفاده می‌شود که راز اصلی انحراف مردم از صراط مستقیم حق و بی‌پروایی آنان در ارتکاب گناه، همانا بی‌اعتنایی آنها نسبت به روز حساب است، آنچنان که گویی اصلاً روز حساب فراموششان شده است. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿إِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^۲

حساب مردم نزدیک شده است و آنان با حال غفلت و بی‌خبری [از آن] روی گردانند.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ﴾
 لاهیه قلوبهم...^۳

هیچ پند و اندرز تازه‌ای از سوی پروردگارشان به سوی آنها نمی‌آید، مگر اینکه با لعب و بازی و سرگرمی آن را می‌شنوند. دل‌هاشان در حال لهو است [و با فکر دیگری سرگرمند]...

در همان حال که در مسجد و در جلسه‌ی قرائت قرآن و وعظ و اعظان نشسته است و گوش می‌دهد، در همان حال دلش جای دیگری و با افکار دیگری سرگرم است. می‌خرد و می‌فروشد، با طلبکار می‌جنگد و به بدهکار می‌غرد. این است معنای ﴿اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ﴾ لاهیه قلوبهم...؛ که قرآن فرموده است و همین است معنای ﴿وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾؛ که باز هم فرموده‌ی قرآن است و نشأت گرفته از بی‌اعتنایی به روز حساب است.

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱.

۳- همان، آیات ۲ و ۳.

تحوّل درونی با شنیدن یک آیه‌ی قرآن

از آن سو ندای قرآن این بیدارگر آسمانی بلند است:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...﴾^۱

ما روز قیامت ترازوهای عدل و وسیله‌ی سنجش اعمال را به صحنه می‌آوریم و کمترین ظلمی به احدی از بندگان نمی‌شود...

﴿...وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۲

اگر به قدر سنگینی دانه‌ای از خردل هم عملی باشد، آن را می‌آوریم و همین بس در دقت و ریزینی که ما حسابرس اعمال آدمیان باشیم. بدیهی است که ذره‌ای از دید ما پنهان نخواهد ماند.

مردی بیابان‌نشین خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: یا رسول الله، من در بیابان زندگی می‌کنم و نمی‌توانم مکرراً شرفیاب خدمت شوم و دستور بگیرم. یک دستورالعمل جامعی به من بدهید که با داشتن آن نیاز به آمدن مکرر نداشته باشم. رسول اکرم ﷺ این دو آیه از سوره‌ی زلزال را به او یاد داد:^۳

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿١﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢﴾﴾

هر کس به قدر سنگینی ذره‌ای عمل نیک انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس به قدر سنگینی ذره‌ای عمل بد انجام دهد، آن را می‌بیند.

آن مرد این دو آیه را که یاد گرفت، از جا برخاست و گفت: همین مرا بس است و به راه افتاد و رفت. رسول اکرم ﷺ به حاضران در مجلس فرمود:

(إِنْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيهٌ)؛ مرد فقیه شد و رفت.

البته اینجا منظور از «فقیه» معنای اصطلاحی آن نیست که به افرادی از علما که دارای ملکه‌ی اجتهاد و استنباط احکام از کتاب و سنت می‌باشند تحت عنوان فقها گفته می‌شود. اینجا معنای لغوی آن منظور است، یعنی کسی که آشنا به وظیفه‌ی خود در امر

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۲- همان.

۳- آیات ۷ و ۸.

دین می‌باشد. رسول اکرم ﷺ منظورش این بود که آن مرد با یاد گرفتن این دو آیه، به وظیفه‌ی دینی خود آشنا شد و فهمید هر کاری که در دین به عنوان کار نیک شناخته شده است باید انجام شود و هر کاری که در دین به عنوان کار بد شناخته شده است باید ترک شود تا از پاداش کارهای نیک برخوردار گردد و از کیفر کارهای بد در امان باشد.

آری آن مرد بیابان نشین از تمام آیات قرآن همین دو آیه را یاد گرفت، اما با همین دو آیه از قرآن آدم شد. اعتقاد به روز حساب پیدا کرد و در حدّ خود یک انسان قرآنی شد. در صورتی که ممکن است یک نفر تمام آیات قرآن را حفظ باشد و حتی مفسّر خوبی هم به حساب آید و مفاهیم آیات قرآن را با فصاحت و بلاغت تمام بیان کند ولی از حیث اخلاق و اعمال هیچ رنگی از قرآن نگرفته باشد که در این صورت او قرآن‌خوان و قرآن‌دان هست، ولی یک آدم قرآنی نشده است و معارف عالی‌هی قرآن در عمق جان‌ش نشست است و از نظر رسول خدا ﷺ فقیه به حساب نمی‌آید یعنی دین شناس به معنای واقعی نمی‌باشد.

جوانان و لزوم تحکیم اصول اعتقادی

اینجا مناسب است از باب تذکر و یادآوری به جوانان محترم اعمّ از برادران و خواهران عرض شود ای عزیزان! تا می‌توانید بکوشید اصول اعتقادی خود را محکم کنید. اصل توحید و اعتقاد به خداوند علیم قدیر و اصل معاد و اعتقاد به روز حساب و جزا را در مرکز باور خود بنشانید؛ در این صورت است که اعمال عبادی از واجبات و مستحبات دارای ارزش خواهد شد. در مرحله‌ی عمل نیز آنچه در رتبه‌ی اهمّیت و اولویت قرار دارد، انجام واجبات و ترک محرّمات است. اعمال مستحبّی هم مانند نماز و روزه‌ی مستحبّی و اعتکاف در ماه رجب بسیار خوب است و دارای ارزش، ولی به شرط اینکه انسان در انجام واجبات و ترک محرّمات کوتاهی نداشته باشد که در غیر این صورت دارای ارزش الهی نخواهد بود!

هستند افرادی که اهتمام چندانی به انجام واجبات و ترک محرّمات از خود نشان نمی‌دهند، ولی با جدّ تمام به اعمال مستحبّی از خواندن دعای کمیل در شب‌های جمعه و

دعای ندبه در روزهای جمعه و مسجد جمکران شب‌های چهارشنبه و زیارت مشهد و کربلا و عمره می‌پردازند. خانم مسلمانی که شوهرش رضایت به خروج از منزل به او نمی‌دهد، او سه شبانه‌روز در مسجد جامع شهر یا در مسجد گوهرشاد مشهد به اعتکاف می‌نشیند، در صورتی که خدا فرموده است:

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

... احکام دین مقدّس، حدّها و مرزهایی است [که خدا برای زندگی بندگانش خود مقرر فرموده است] از آن حدّها و مرزها تجاوز نکنید و هر کس از حدود الهی تجاوز کند از ظالمان محسوب می‌گردد.

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۲

... هر کس از حدّها و مرزهای خدا تجاوز کند، محقّقاً به خودش ستم کرده است...

آثار شوم آن تجاوزگری‌ها در دنیا و آخرت، دامنگیر خودش خواهد شد. برخی از زنان مسلمان از بدرفتاری شوهرانشان در محیط خانه شکایت می‌کنند وقتی بررسی می‌شود، با کمال تأسّف مشاهده می‌گردد اکثر آن آقایان، افراد مسلمان اهل مسجد و جلسه و اهل اعتکاف و زیارت و عمره‌اند و در عین حال اعتنایی به وظیفه‌ی واجب خود نسبت به همسر و فرزندان نمی‌کنند و رعایت حقوق آنان را که خدا مقرر فرموده است نمی‌نمایند. ترک واجب کرده، سنّت به جا می‌آورند.

خطاب به رسول اکرم ﷺ ولی مقصود، توجّه امت

اینجا گفتنی‌ها زیاد است، ولی بر می‌گردیم به توضیح آیه‌ی مورد بحث که فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۹.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

هرگز گمان مبر که خداوند از آنچه که ستمگران انجام می‌دهند در حال غفلت و بی‌خبری است، [آنها را مهلت داده و] کیفر آنها را تأخیر به روزی انداخته است که چشم‌ها در آن روز [از شدت وحشت] از حرکت می‌ایستند.

این خطاب اگر چه به پیغمبر اکرم ﷺ است، ولی روشن است که هیچگاه آن حضرت چنین گمانی درباره‌ی خدا نداشته است که خدا را غافل از اعمال ظالمان بیندارد. در موارد متعددی از قرآن داریم که خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ آمده ولی منظور و مقصود امت است. از باب مثال این آیه خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿...لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ...﴾^۱

...اگر مشرک شوی، اعمالت بی‌ارزش می‌گردد...

بدیهی است که ممکن نیست گناه شرک به ساحت اقدس پیامبر اکرم ﷺ که رئیس الموحّدين است راه بیابد. اینجا برای نشان دادن بزرگی گناه شرک این چنین بیان شده که افراد امت توجه پیدا کنند و مراقبت داشته باشند که آلوده به شرک نگردند و اعمالشان را بی‌ارزش نسازند و بفهمند شرک آنچنان پلید و زیان بخش است که اگر بر فرض محال پیامبر هم مشرک شود، اعمالش حبط و بی‌ارزش می‌گردد. در آیه‌ی دیگر نیز آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...﴾^۲

ای پیامبر از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت منما...

آیا مگر پیامبر اکرم ﷺ از کافران و منافقان اطاعت می‌کرده که مورد نهی خدا قرار گرفته است؟ البته که خیر، اینجا هم مردم منظورند؛ یعنی ای مردم و ای امت مسلمان مراقب باشید با کافران و منافقان رابطه برقرار نکنید که به تباهی کشیده می‌شوید. در آیه‌ی مورد بحث هم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ شده که:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾

گمان مبر که خدا از اعمال ظالمان ناآگاه و بی‌خبر است.

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۵.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۱.

اینجا هم معلوم است که مخاطب واقعی مردمند نه پیامبر اکرم ﷺ، زیرا این افراد عادی مردمند که گاهی پیش خود فکر می‌کنند اگر راستی حساب و کتاب و کیفر و پاداشی در کار است، پس چرا خدا که ناظم و مدیر و مدبر عالم است این مردم ظالم ستمگر را که این همه ظلم و خیانت می‌کنند کیفرشان نمی‌دهد و آنها را به سزای اعمالشان نمی‌رساند؟!

پس معلوم می‌شود یا غافل است و خبر از اعمال ظالمان ندارد، و یا توانای بر کیفر دادنشان نمی‌باشد و لذا خدا در مقام دفع این توهم، به ظاهر خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و در واقع خطاب به مردم می‌فرماید که هرگز گمان مبرید که خدا غافل از اعمال ظالمان است. او که خود خالق و آفریدگار آنهاست و آنچه که آنها دارند از نیروهای فکری و عملی همه را او به آنها داده است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

آیا آن کس که آفریده است آگاه [از مخلوق و اعمال مخلوق خود] نمی‌باشد
و او آگاه از باریکترین حقایق هستی می‌باشد.

بنای خداوند در این عالم، مهلت دادن به انسان‌ها

﴿...أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲

او هم عالم به همه چیز است و هم قادر بر ایجاد همه چیز، اما اینکه می‌بینید درباره‌ی ظالمان اخذ و عقابی ندارد سرش این است که عالم دنیا، عالم محاسبه و رسیدگی به حساب اعمال و کیفر و پاداش دادن به بدکاران و نیکوکاران نیست، بلکه بنای خدا در این عالم، مهلت دادن به انسان است و آزاد گذاشتن او در عمل که ابتدا او را با ارسال رسل و انزال کتب به راه مستقیم سعادت هدایت می‌کند و راه بهشت و جهنم را نشان می‌دهد و سپس انتخاب و گزینش راه را به اراده و اختیار خود او می‌گذارد و می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳؛ و رسیدگی به حساب اعمال و کیفر

۱-سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۳.

۲-سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۱.

۳-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

و پاداش را هم موکول به عالم پس از مرگ و روز قیامت می‌نماید، چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾؛

[خدا] به طور مسلم کیفر ظالمان را به روزی تأخیر می‌افکند که در آن روز،

چشم‌ها از ترس و وحشت از حرکت می‌ایستند.

اهل محشر در آن رستاخیز عظیم آنچنان پریشان حال و مضطرب می‌گردند که برای آگاه شدن از جریانات هول‌انگیز که در اطراف می‌گذرد، گردن‌ها را کشیده و سرها را بالا گرفته‌اند در حالی که از شدت دهشت و وحشت، چشم‌ها چنان خیره گشته که پلک نمی‌زنند. دل‌ها فرو ریخته و از هر امید و آرزویی خالی شده است.

آری آن روز، روز رسیدگی به حساب اعمال و کیفر دادن به ظالمان است، بنابراین هر انسان عاقلی که ایمان به روز حساب و کیفر و پاداش اعمال نیک و بد دارد، چاره‌ای جز این نخواهد داشت که شدیداً مراقب اعمالش باشد که در زمره‌ی تجاوزگران از حدود و مرزهای الهی قرار نگیرد و این آیه‌ی از قرآن را جدّاً در مرکز باورش بنشانند که:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٥﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛

به قدر سنگینی ذره‌ای از گفتار و کردار انسان بی‌کیفر و پاداش نخواهد ماند.

حساسیت موقعیت متصدیان امر منبر و ارشاد و هدایت

مرحوم محدث نوری در کتاب دارالسلام خوابی را نقل می‌کند که برای امثال ما متصدیان امر منبر و وعظ و ارشاد و هدایت مردم، بسیار هشدار دهنده است. البته هر خوابی از هر کسی پیام‌دار نیست، ولی برخی از خواب‌ها از بعضی از بزرگان دارای پیام است و باید مورد توجه قرار گیرد.

مرحوم محدث نوری که خود از بزرگان محدثین و استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی است نقل می‌کند که یکی از مشاهیر خطبا و وعاظ که منبرش بازار گرمی داشت و مقبول در میان مردم بود و قهراً منفعت مادی قابل توجهی نیز از این راه نصیبش می‌شد، ناگهان دیدند منبر را تعطیل کرده و از هر جا که برای منبر دعوتش می‌کنند، نمی‌پذیرد و این مایه‌ی تعجب برای همه شده بود. جمعی از آقایان و عواظ و خطبا نزدش آمده و از راز

مطلب جو یا شدند. او گفت: من خوابی دیده‌ام آن خواب بیچاره‌ام کرده است و تصمیم بر ترک منبر گرفته‌ام.

در خواب دیدم قیامت برپا شده و عالمیان همه در محشر جمعند و ملائکه افراد را می‌گیرند و به موقف حساب می‌برند. من که با ترس و وحشت ایستاده بودم و به اطراف می‌نگریستم، دیدم دو تن از ملائکه آمدند و به من گفتند بیا در موقف حساب خود را به رسول اکرم ﷺ معرفی کن. من که ترسیده بودم از رفتن استنکاف* کردم، ولی آن دو ملک مرا گرفتند و همراه خود بردند. در مسیری که می‌رفتیم، متوجه شدم از سمت راست آن مسیر، جمعیتی محمل بسیار مجلل باشکوهی را بر دوش گرفته‌اند و می‌برند. از قرائن فهمیدم میان آن محمل حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام نشسته است، به فکر افتادم که خودم را کنار آن محمل برسانم.

از فرصت مناسبی استفاده کردم از دست مأموران رها شدم به پناه آن محمل رفتم و آنجا را پناهگاه امنی یافتم و خیلی خوشحال شدم. آن مأموران هم جرأت نمی‌کردند جلوتر بیایند. از دور مرا تهدید می‌کردند که برگردم.

در این اثنا دیدم ملکی خدمت حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام رسید و گفت: من فرستاده‌ی پدر بزرگوارتان رسول خدا ﷺ هستم، می‌فرمایند عده‌ای بر محمل شما پناهنده شده‌اند، دستور بدهید آنها را به موقف حساب بیاورند. آن حضرت اشاره کرد و مأموران آمدند و ما را گرفتند و به موقف حساب بردند. آنجا منبر بلندی قرار داشت و پیامبر اکرم ﷺ بر فراز آن نشسته بود و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم روی پله‌ی اول آن ایستاده به حساب اهل محشر رسیدگی می‌کرد. تا نوبت به من رسید وقتی جلوی امام علیه السلام ایستادم به من تندی کرد و فرمود: چرا روی منبر فلان مطلب بی اساس که مناسب با شأن حسین من نبود و بلکه سب ذلت و خواری او می‌شد گفتی!

من تأملی کردم و چون جوابی نداشتم، از در انکار وارد شدم و گفتم: من چنین مطلبی را نگفته‌ام. تا این حرف را زدم، دیدم کسی کنار من حاضر شد و طوماری به دستم داد، آن را

* استنکاف: خودداری کردن.

گشودم دیدم تمام منبرهای من در آن ثبت و ضبط شده است. آن مطلبی هم که امام فرموده بود که گفته‌ای آنجا هست و من آن را گفته‌ام. بسیار مضطرب شدم و از باب چاره‌جویی گفتم: من آن مطلب را در جلد دهم بحارالانوار مجلسی دیده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از خادمان فرمود برو جلد دهم بحارالانوار را از مجلسی بگیر و بیاور.

او رفت و جلد دهم بحارالانوار را از مجلسی که در صف علما نشسته بود و هر عالمی هم تمام تألیفاتش مقابلش نهاده شده بود گرفت و آورد و داد به دست من. امام به من فرمود: آن مطلب در کجای این کتاب نوشته شده است نشان بده. من هم می‌دانستم که در آن کتاب نیست، دنبال مفری می‌گشتم، گفتم: اشتباه کردم. آن مطلب را در کتاب مَقْتَل حَاج مَلْأَصَالِحِ بَرغانی دیده‌ام. امام به آن خادم فرمود: برو آن کتاب مقتل را از حاج مَلْأَصَالِحِ بگیر و بیاور. او رفت و دیدم خود حاج مَلْأَصَالِحِ کتاب را برداشت و آورد و در دست من گذاشت. امام علیه السلام فرمود: در کجای این کتاب آن مطلب نوشته شده است. من در همان حال اضطراب که کتاب را ورق می‌زدم از خواب پریدم. از این رو تصمیم بر ترک منبر گرفته‌ام، زیرا مطمئن شدم که غرضی این کار پر مسئولیت را ندارم.

بنابراین مسئولیت امثال ما که به زعم خود داعیه‌ی وعظ و ارشاد و هدایت مردم بر اساس آیات و روایات داریم، بسیار سنگین‌تر از سایر اصناف است و مراقبت شدید را می‌طلبد و استمداد از الطاف و عنایات ولیّ زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

سزای ابلهان خاموشی است

به هر حال ایمان به روز حساب و کیفر و پاداش در مقابل اعمال نیک و بد، از اصول اعتقادی ما امت مسلمان است و نمی‌توانیم از کنار این مطالب با سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی بگذریم. ما باید حسابمان را از حساب مردمی که این سخنان را مشت‌ی اوهام و خرافات می‌دانند جدا کنیم.

مردی مغرور از خود راضی از تیپ همین مردم به قول خود روشنفکر مآب نامه‌ای به یکی از علما نوشت: نایب الامام حجة الاسلام! آن چه آتشی است که آتش گیره‌اش سنگ است و مردم، منظورش به مسخره گرفتن آیه‌ی قرآن بود که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾؛^۱

ای کسانی که ایمان [به روز قیامت] آورده‌اید خود و خانواده‌ی خود را
برحذر دارید از آتشی که آتش گیره‌اش سنگ است و مردم...

می‌خواست بگوید: این چه حرفی است که شما می‌زنید، مگر می‌شود از برخورد
سنگ و آدم آتش شعله‌ور گردد؟ هدفش مسخره کردن بود، نه چیز فهمیدن. آن آقای
عالم هم که مرد باهوشی بود، پی بُرد او آدمی نیست که با استدلال و برهان و منطق بشود با
او سخن گفت، بلکه جواب ابلهان خاموشی است. از اینرو قطعه‌ی کاغذی برداشت و
روی آن نوشت و برای او فرستاد: بسم الله الرحمن الرحيم، می‌میری و می‌بینی، والسلام.

خدا هم به پیامبر گرامی‌اش دستور داده است: ﴿...قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ
يَلْعَبُونَ﴾؛^۲ در جواب مردمی که از روی تمسخر و استهزا با تو روبه‌رو می‌شوند بگو: الله و
سپس ره‌اشان کن بروند در گرداب اوهام و خیالات خودشان دست و پا بزنند تا بمیرند و
از پایان کارشان باخبر گردند. در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

البته با افرادی که از روی تحقیق و برای پی بردن به حقایق سؤالاتی می‌کنند باید با
کمال احترام و ادب به سخنانشان گوش داد و سپس با منطق و استدلال و برهان به
جوابشان پرداخت. این یک وظیفه‌ی انسانی و دینی است که خداوند حکیم به رسول
مکرمش دستور داده که:

﴿أدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ...﴾؛^۳

مردم را به راه خدایت دعوت کن، [گروهی را] با حکمت [که همان استدلال
است و منطق است و برهان] و [گروهی را با پند و اندرز و نصیحت که
موعظه‌ی احسن است و وسیله‌ی زدودن زنگار از دل‌ها] و [گروهی را با
گفتگوهای توأم با رعایت احترام و ادب در گوش دادن و پاسخ گفتن که به

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

فرموده‌ی قرآن [جدال احسن است].
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّقْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ
تَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٤﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّحِبِّ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعَ الرَّسُولَ
أَوْلَمَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ
﴿٤٥﴾ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسْكَانٍ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ
لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ

و مردم را از روزی که عذاب به سويشان می آید بترسان، آن روزی که ظالمان می گویند: پروردگارا، مدت کوتاهی ما را مهلت بده تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم [اما به زودی این پاسخ را می شنوند که] مگر شما قبلاً سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنايي برای شما نیست؟ [شماها نبودید که] در منازل [و کاخ‌های] کسانی که به خویشان ستم کردند سُکنی گزیدید و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم و برای شما مثل‌ها [از سرگذشت پیشینیان] زدیم [باز هم بیدار نشدید].

انذار و تبشیر، دو وظیفه‌ی خطیر انبیای الهی

اینجا خطاب به رسول اکرم ﷺ شده که مردم را انذار کن و هشدارشان بده و از آینده‌ی شومی که در انتظارشان است باخبرشان ساز. البته انبیای الهی از طرف خداوند دو وظیفه بر عهده دارند که یکی «انذار» است و دیگری «تبشیر». نسبت به بندگان نیکوکار و

مطیع فرمان خدا تبشیر می کنند و آنها را به آینده ای خوب و غرق در سعادت ابدی بشارت می دهند و نسبت به افراد بدکار نافرمان، انذار می کنند و آنها را از آینده ای غرق در عذاب و شقاوت دائم می ترسانند.

پس پیامبران خدا ﷺ هم مُبَشِّرُونَ و هم مُنذِرُونَ، ولی چون اکثر مردم، مقهور شهواتند و در حال غفلت از خدا و بی اعتنا به روز جزا زندگی می کنند، از این رو صلاحیت تبشیر نداشته و مستحق انذارند و باید از آینده ای شوم و نافرجام آگاهشان ساخت و لذا می بینیم در قرآن کریم هر جا که سخن از تبشیر به میان آمده، بعد از آن، یا پیش از آن دستور انذار هم رسیده است. مثلاً در این آیه می بینیم به رسول اکرم ﷺ خطاب شده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۱

ای پیامبر، ما تو را شاهد بر اعمال مردم و بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستاده ایم.

گاه، فقط سخن از انذار است

ولی موارد بسیار داریم که تنها سخن از انذار به میان آمده و راجع به تبشیر اشاره ای نشده است. مثلاً همین آیهی مورد بحث از سوره ابراهیم که خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾

انذار کن مردم را از روزی که عذاب به سراغشان می آید.

در هیچ جا از قرآن نداریم که خدا فرموده باشد «قم فبشِّر» ای پیامبر برخیز و بشارت ده، ولی داریم که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۲ برخیز و مردم را انذار کن.

حتی داریم مواردی را که با کلمه «انما» که دلالت بر انحصار می کند فرموده است: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ...﴾^۳ تو ای پیامبر منحصرأ انذار کننده هستی... و در آیهی دیگر:

۱- سوره احزاب، آیه ۴۵.

۲- سوره مدثر، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره نازعات، آیه ۴۶.

﴿...قُلْ... إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱... بگو... من منحصرأ نذیر و هشدار دهنده‌ام. با اینکه معلوم است آن حضرت تنها وظیفه‌ی انذار ندارد، بلکه موظف به تبشیر هم هست، ولی از آن نظر که اکثریت مردم مستحقّ انذارند و صلاحیت تبشیر ندارند، آنچنان است که گویی آن پیامبر بزرگوار خدا جز وظیفه‌ی انذار و بیم دادن تبهکاران از عذاب خدا وظیفه‌ای ندارد. آری:

﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۲؛

...اندکند [آن دسته از بندگان] که شاکر و سپاسگزار [در مقابل نعمت‌های خدا] می‌باشند [و صلاحیت تبشیر دارند و گرنه]:

﴿...أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ و ﴿...أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۴؛

اینان جز انذار و ترساندنشان از عذاب خدا استحقاق و اهلیت چیزی را ندارند. حالا در آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾؛

انذار کن مردم را از روزی که عذاب به سراغشان می‌آید.

احتمال دارد منظور از «عذاب»، عذاب استیصال باشد که در دنیا دامنگیر برخی از اقوام می‌گردد و آنها را ریشه‌کن می‌سازد. چون بعضی از طغیانگران طغیانشان به حدّی می‌رسد که دیگر چاره‌ای جز نابود کردنشان نمی‌ماند و باید از بین بروند.

مهلت به طغیانگران تا مدّتی معین

در گذشته توضیح داده شد که بنای خدا بر این نیست تا انسان‌های بدعمل شروع به بدعملی کردند آنها را در همین دنیا به کیفر برساند و کور و کر و لالشان سازد؛ بلکه به همه اعمّ از نیکوکار و بدکار مهلت می‌دهد و انتخاب راه بهشت و جهنّم را واگذار به اختیار خود انسان می‌گذارد و پاداش و کیفر اعمال را موکول به عالم پس از مرگ و روز

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۰.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

۳- همان، آیه‌ی ۲۸.

۴- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۱.

قیامت می‌نماید، ولی مَعَ الوصف اگر طغیان بعضی از اقوام آنچنان بالا گرفت که مهلت دادن به آنها سبب اختلال نظام کلی در جامعه‌ی بشری می‌گردد، در این صورت است که قهر و غضب الهی شامل حال آن قوم طاغی می‌شود و نابودشان می‌سازد.

همانگونه که در همین مجموعه‌ی بدن انسان اگر عضوی مبتلا به زخم و جراحتی باشد ابتدا طبیب به مداوای آن می‌پردازد و اگر دید چاره‌ای جز قطع کردن آن عضو ندارد که اگر بماند آن زخم به تمام بدن سرایت می‌کند، در این صورت آن عضو را قطع می‌کند تا سایر اعضای بدن سالم بمانند و لذا قرآن کریم به گوشه‌ای از تاریخ گذشتگان از جامعه‌ی بشری اشاره کرده و اقوامی را نشان می‌دهد که بر اثر بالا گرفتن طغیانشان محکوم به عذاب استیصال شده و نابود گشته‌اند مانند قوم نوح و قوم عاد و ثمود و لوط و فرعون که در سوره‌ی فجر عَنَّتْ آنها را بیان کرده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۱﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۲﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۳﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿۴﴾﴾^۱

آنان کسانی بودند که میان شهرها طغیان کردند و فسادانگیزی فراوان نمودند و در پی این طغیان فراگیر بود که خدای تو ای پیامبر تازه‌یانه‌ی عذاب [بر بیکر زندگیشان] نواخت [و نابودشان ساخت]. به یقین بدان که خدای تو همچنان در کمین نشسته [و با همه‌ی اقوام طاغی گردنکش چنین خواهد کرد].

به هنگام درک مرگ، ندامت سودی ندارد

البته عقاب و کیفری که سزاوار ظالمان است در روز قیامت تحقق خواهد یافت. در دنیا یک گوشمالی است که به برخی از آنها داده می‌شود تا شاید تنبه پیدا کنند و دست از طغیانشان بردارند و سبب عبرت برای دیگران نیز باشند.

هستند افرادی که وقتی خود را در چنگال عذاب دیدند، تنبه پیدا می‌کنند و اظهار ندامت از اعمال گذشته‌ی خود می‌نمایند. اما آن ندامت نفعی به حالشان نمی‌بخشد. فرعون جبار ظلام که یک عمر طولانی داد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» می‌زد و خود را خدای بزرگ مردم

معرفی می نمود، همین که میان امواج دریا خود را در حال غرق شدن دید، فریاد «آمَنْتُ» از عمق جان کشید اما دیگر دیر شده بود و نفعی به حالش نبخشید که قرآن می فرماید:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

...وقتی به حال غرق شدن درآمد گفت: ایمان آوردم که معبودی جز آن کس که بنی اسرائیل ایمان به او آورده اند در عالم وجود ندارد و من هم از مسلمانان شدم.

ولی این ایمان و اسلام از او پذیرفته نشد و به او گفته شد:

﴿الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲

آیا الان [ایمان و اسلام آورده و خود را مؤمن و مسلم معرفی می کنی و] حال آنکه [یک عمر طولانی به تو مهلت دادیم و] جز [عصیان و طغیان و] افساد از تو چیزی ندیدیم.

اکنون این ایمان و اسلام را از تو نمی پذیریم ولی برای اینکه تو را مایه‌ی عبرت برای آیندگان پس از تو قرار دهیم:

﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً...﴾^۳

امروز این بدن و پیکر بی روح را از میان دریا بیرون می آوریم و نمی گذاریم طعمه‌ی ماهیان و جانوران دریا بشود تا پس از تو آیندگان از ابناء بشر پیکر بی روح تو را ببینند و از ماجرای تو عبرت بگیرند.

این نوعی از «عذاب استیصال» است که در دنیا دامن برخی از ظالمان را می گیرد و آنها با دیدن عذاب اظهار پشیمانی از اعمال گذشته‌ی خود کرده و تقاضای مهلت می نمایند، ولی از آنها پذیرفته نمی شود. این معنا بنا بر این است که مراد از عذاب در آیه‌ی مورد بحث «عذاب استیصال» در دنیا باشد و محتمل است که منظور عذاب روز

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۲- همان، آیه‌ی ۹۱.

۳- همان، آیه‌ی ۹۲.

قیامت باشد. در روز قیامت نیز ظالمان و گنهکاران صحنه‌های عذاب را که می‌بینند، از اعمال خود نادم گشته و تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند تا جبران گذشته‌ها را بنمایند ولی جواب ردّ می‌شنوند. چنانکه در این آیه می‌خوانیم:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

اگر ببینی آن هنگامی را که [کافران] در کنار آتش نگه داشته شده‌اند و می‌گویند: ای کاش ما به دنیا بازگشت داده می‌شدیم و دیگر آیات پروردگار خود را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم.

اراده‌ی قرآن، بهشتی شدن انسان

آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی ابراهیم نیز می‌فرماید:

﴿وَأُنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ﴾

مردم را انذار کن و هشدارشان ده از روزی که عذاب به سراغشان می‌آید. آنگاه آن کسانی که ظلم به خود و یا دیگران کرده‌اند می‌گویند: ای خدای ما، ما را تا مدّت کوتاهی به تأخیر انداز [و به دنیا باز گردان] تا دعوتت را اجابت کنیم و از رسولان تبعیت نماییم.

اما جواب می‌شنوند:

﴿أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ۗ وَسَكَتْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ﴾

آیا مگر شما نبودید که پیش از این [در دنیا] سوگند یاد می‌کردید که هرگز زوالی نخواهید داشت [و برای همیشه در دنیا خواهید ماند] و در مساکن همان کسانی که ستم بر خود روا داشتند و [سراز وادی طغیان و عصیان بر خدا در آوردند] نشستید [و راه همانها را پیش گرفتید] در حالی که برای شما خوب

روشن شده بود که ما با آنها چه کردیم [و چه بلایی بر سرشان آوردیم] و مثل‌ها برای شما زدیم [و نمونه‌ها نشان دادیم که شاید تبتّه پیدا کرده و عبرت بگیرید اما شما متنبّه نشدید و عبرت نگرفتید و اینک که در کنار آتش جهنّم قرار گرفته‌اید تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنید این دیگر شدنی نیست.

آری، قرآن کریم می‌خواهد با دستورات آسمانی‌اش در روح و جان بشر مایه‌ای ایجاد کند که تناسب و سنخیت با بهشت و بهشتیان به دست آورد و در واقع هدف و مقصود اصلی از آوردن بشر به این دنیا، تحصیل همین مایه و ایجاد همین تناسب و سنخیت در روح بشر بوده است، وگرنه جان فرو رفته‌ی در منجلاب شهوات حیوانی چه تناسب با بهشت، جایگاه انسان‌های پاک، متّصف به صفات عالی‌ه‌ی الهی دارد؟! در سوره‌ی معارج^۱ از قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۖ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾

آیا همه‌ی این طاغیان و کافران طمع دارند که به بهشت سراسر نعمت داخلشان نمایند؟ نه [هرگز این ممکن نیست] آنها خودشان می‌دانند که ما آنها را از چه چیزی ساخته‌ایم.

نه مگر از نطفه‌ای نجس ساخته شده‌اند و ما آن نطفه را به این دنیا آورده‌ایم تا در مکتب تربیتی انبیاء و پیامبران ما تبدیل به روح طیب و طاهر گشته متناسب و مُساخته با بهشت و بهشتیان گردد. پس چه بدبخت و سیه رو خواهد شد آن نطفه‌ای که خود نجس بوده و آنگاه به این دنیا آمده و با فرو رفتن در گنداب شهوات حیوانی نجس‌تر و پلیدتر شده، آنچنان که هیچ تناسب و سنخیتی جز با دوزخ و دوزخیان ندارد.

سنخیت با بهشتیان، شرط ورود به بهشت

از باب مثال اگر الاغی را ببرند در میان یک قصر بسیار مجلّل باشکوه، یک دست جامه‌ی حریر و ابریشم بر او بپوشانند و روی تخت‌خواب نرم بخوابانند و نُقل و نبات و باقلوا

مقابلش بگذارند، آیا آن حیوان از این پذیرایی لذت می برد یا به شدت رم می کند؟ طبیعی است که رم می کند، چرا که آن وضع را اصلاً متناسب و مسانخ با طبع الاغی خود نمی یابد. او می خواهد یک پالان زبر و خشن روی دوشش بگذارند و میان یک طویله ی گرم، روی یک تخته پهن نرم بخوابانند و یک من گاه و یونجه و علف در آخورش بریزند، در این صورت است که لذت می برد، مگر اینکه ماهیت الاغی اش تبدیل به ماهیت انسانی گردد تا از آن کاخ زیبا و جامه ی دیبا و غذاهای رنگارنگ احساس لذت کند.

مردمی که یک عمر تسلیم هوی و هوس گشته و تا توانسته اند تمایلات حیوانی خود را اشباع نموده و جوهر جان خود را تبدیل به یک سنگ سیاه خشن کرده اند به فرموده ی قرآن:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ❀ وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى﴾^۱

نه عقاید حقه ای تحصیل کرده و نه اعمال صالحه ای انجام داده اند، بلکه عملاً تکذیب حقایق نموده و از حق روگردان شده اند و سرانجام با روحی کاملاً حیوانی و سیاه و ظلمانی وارد عالم قبر و برزخ گشته اند، اینان بدیهی است که هیچ سنخیتی جز با دوزخ و دوزخیان نخواهند داشت.

حقیقت آنکه آدمی تا با خارج از خود بازی می کند، بچه است و مرد نشده است، او وقتی بر کرسی عقل می نشیند و داخل در جرگه ی مردان می گردد که بتواند از هر چه که خارج از وجود خودش هست چشم بپوشد و به اصلاح داخل وجود خودش بپردازد و آینه ی قلب و روح و جان خود را آنچنان مصفّی و مهذب گرداند که جلوه گاه جمال حضرت معبود محبوب گردد، در آن موقع است که جز به آن جمال اعلیٰ، دل به چیزی نمی دهد و با احدی جز او عشق نمی ورزد و همه چیز غیر او را بازیچه ای می بیند و قابل دل بستن نمی داند. این گفتار خداوند حکیم در قرآن کریم است که در مقام توصیف مردان عالم می گوید:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۲

«رجال» جمع «رجل» است و رجل یعنی مرد. از نظر خداوند حکیم، آنهایی مرد به معنای

۱- سوره ی قیامت، آیات ۳۱ و ۳۲.

۲- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

واقعی گشته و از دوران بچگی گذشته‌اند که سوداگری‌ها و خرید و فروش‌های دنیا سرگرمشان نمی‌کند و از خدا غافلشان نمی‌سازد. دل به پول و ثروت و قدرت و جاه و مقام و ریاست نمی‌دهند جز به خدا، به چیزی نمی‌اندیشند و جز رضا و قرب خدا، چیزی نمی‌جویند. آری اینها هستند که جواب لَبَّيْكَ به ندای خدا داده‌اند که خطاب به عالم انسان فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان، تو بار سفر بسته و رو به سوی خدایت در حرکت می‌باشی و سرانجام به دیدار و لقای او خواهی رسید.

در لحظه‌ی انتقال از این دنیا نیز خطاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۲

ای جان آرام گرفته با یاد من، اینک بیا به سوی خودم، تو در تمام عمرت با من بودی و اکنون نیز با من خواهی بود. آنچنان که هم من از تو راضی هستم و هم تو از من راضی خواهی شد.

خسارتی که جبران‌پذیر نیست

حال آیا راستی حیف نیست انسان با داشتن این چنین استعداد و لیاقت برای نیل به این چنین شرافت و کرامت که خدایش برای آن خلقش کرده است آنچنان پستی و خفت پیدا کند که از اعلایین عزت، تنزل کرده و در اسفل السافلین ذلت سرنگون گردد و این سرمایه‌ی گرانقدر عمر را به لای و لجن بکشد.

شصت سال و هفتاد سال خدمتکار در و دیوار و خانه‌ی پر نقش و نگار و مغازه و بازار باشد. شب و روز فکر و ذکرش اینکه آن خانه را چگونه بخرم، آن دیوار را چه جور نقاشی کنم، پُست و مقام حساس را که دارم چطور حفظ کنم، لباس از چه جنسی بخرم،

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

به کدام حیاط بدهم، چه بخورم و چه بنوشم و... ناگهان بانگ برآمد خواجه مرد. ای عجب! آیا همین؟ آیا واقعاً انسان همین است و زندگی انسان همین؟! نه به جان خود انسان قسم که نه انسان به معنای واقعی اش همین است که ما می‌پنداریم و نه این زندگی، زندگی انسانی است که اکثر ما می‌گذرانیم.

ضعف اساسی ما در خودشناسی

ما در انسان‌شناسی که همان خودشناسی است لنگی‌های فراوان داریم. عجب معمای پیچیده‌ای است این معما که آدمی با همه چیز باشد اما با خودش نباشد. با همه چیز بازی کند، اما خودش را اصلاً به بازی نگیرد. احوالپرس از همه چیز و همه کس باشد، اما هرگز جوایای حال و احوال خودش نباشد که راستی چه هستم و که هستم، از کجا آمده‌ام؟ آورنده‌ام کیست و برای چه به اینجا آورده و کجا می‌خواهد ببرد و چه دستورالعملی برای من صادر کرده است؟ آیا انسان نباید خود را بشناسد و از وضع حال و گذشته و آینده‌اش آگاه گردد؟ تنها وظیفه‌اش شناختن جمادات و نباتات و حیوانات است؟ خودش برای خودش ارزش جماد و نبات و حیوان را هم ندارد؟ تمام همش این است که دانشمند معدن شناس و گیاه‌شناس و مورچه و عنکبوت و زنبور شناس و فرضاً ستاره شناس و کیهان‌شناس باشد، اما خودشناس نباشد. قرآن کریم دادش همین است که:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱

آیا شما انسان‌ها خودتان را نمی‌بینید و درباره‌ی خودتان نمی‌اندیشید؟ چرا کور دوربین شده‌اید زیر پای خود را نمی‌بینید، اما دورها را می‌بینید و سخن از کوهی ماه و زهره و مریخ و زُحَل به میان می‌آورید، آیا باورتان نشده است که این دنیا با همه چیزش در حال زوال و فنا می‌باشد و همین بدن چاق و چلّه و فربه شده‌تان نیز به همین زودی طعمه‌ی مار و مور زیر خاک خواهد گشت و آنچه برای همیشه باقی خواهد ماند و در عالم پس از مرگ بهشتی یا جهنمی خواهد شد، این گوهر جان و روح انسانی شماست. اندکی به خود بیایید و سر از گریبان غفلت درآورید. دست به دست گشتن مال و جاه دنیا

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۱.

را بالعیان بنگرید.

این کاخ که می‌بینی، گاه از تو و گاه از من

جاوید نمی‌ماند، خواه از تو و خواه از من



گویی که کجا رفتند، آن تاجوران یک یک

زیشان شکم خاک است آبتن جاویدان



پرویز که بنهادی، بر خوان تره‌ی زرین

زرین تره کو بر خوان رو «کم ترکوا» بر خوان

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۱﴾ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۲﴾ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿۳﴾ كَذٰلِكَ وَ اُوْرثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿۴﴾﴾^۱

چه بسیار از باغ‌ها و چشمه‌سارها و آسایشگاه‌ها از خود گذاشتند و رفتند و دیگران

جای آنها نشستند.

﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾^۲

[از این تغیر و تبدل هم خللی در نظام عالم به وجود نیامد] نه آسمان بر آنها

گریست و [نه زمین در فراقشان نالید و] نه مهلتی به خودشان داده شد.

محبّ راستین خدا، پیرو صادق رسول اکرم ﷺ

ما تمام افتخارمان این است که سر به آستان علی و آل علی علیهم‌السلام نهاده‌ایم و سعادت

هر دو سرای خود را در همین سرسپردگی به این آستان اقدس می‌دانیم. منتهی باید در شئون

زندگی خود بنگریم و ببینیم ما تا چه حدّ توانسته‌ایم از لحاظ افکار و اخلاق و اعمال، با

علی علیه‌السلام و خاندان اطهارش علیهم‌السلام شباهتی پیدا کنیم تا در این ادّعا صادق باشیم که ما

سرسپردگان به آستان اقدس آن مقربان درگاه خدا هستیم، ما که هرگاه سخن از فضایل آنها

۱- سوره‌ی دخان، آیات ۲۵ تا ۲۸.

۲- همان، آیه‌ی ۲۹.

به میان می‌آید و دعوت به تبعیت از آنها می‌شویم می‌گوییم ای بابا، ما کجا و آنها کجا، ما که نباید خودمان را با آنها بسنجیم. ای عجب! مگر این کلام خدا نیست که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۱

من پیامبر را اسوه و الگو برای شما قرار داده‌ام که در تمام شئون زندگی خویش از او پیروی نمایید و در حدّ توانتان به رنگ او درآیید و خطاب به رسول اکرمش ﷺ نیز فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۲

به این مردم مدعی ایمان بگو: شما اگر راستی خدا را دوست دارید، از من که پیام‌آور او هستم پیروی کنید...

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم بعد از نشان دادن گوشه‌ای از زندگی زاهدانه‌ی خود فرموده است:

﴿أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ﴾^۳

شما اگر چه نمی‌توانید [در زندگیتان از جهت زهد و بی‌اعتنایی به دنیا] همانند من باشید، ولی این توقع را از شما دارم که با رعایت ورع و پرهیز از محرمات و کوشش در انجام وظایف و پاکدامنی و استواری در عمل، کمک کار من باشید [تا هم بتوانم تشکیل حکومت اسلامی بدهم و هم زمینه‌ی شفاعت در روز قیامت برایم فراهم گردد].

حاصل اینکه خدا می‌گوید: پیامبر من، باید اسوه و الگوی شما باشد و شما باید از پیامبر من سرمشق بگیرید و زندگی خود را شبیه زندگی او سازید.

علی امیر مؤمنان علیه السلام نیز می‌گوید شما که مدعی تشیع و تولی نسبت به من هستید، باید در زندگی خود دنباله‌رو من باشید و با عمل به دستورات الهی و ایتیان واجبات و ترک

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

محرمات به من کمک کنید و یار و یاور من گردید.

ولی ما می‌گوییم خیر، آقا ما کجا و پیغمبر و امام کجا و با همین حرف خود را راحت می‌کنیم و آزاد و بی‌پروا در مسیر ارتکاب گناه و عصیان پیش می‌رویم و در عین حال خود را عارف کامل به مقام پیغمبر و امام می‌پنداریم و حال آنکه این طرز تفکر، جهل و بی‌معرفتی نسبت به مقام پیغمبر و امام است و ملعبه‌ی دست شیطان قرار گرفتن و در راه جهنم با شتاب پیش رفتن. پناه بر خدا می‌بریم از مفسد جهل و فریب و سوسه‌های شیطانی خوردن.

دنیا، پایه‌گذار سعادت عقبی

گویی ما باورمان نشده است که درجات سعادت در عالم آخرت در دنیا باید پی‌ریزی شود و با عمل به دستورات دین، ارتقاء یابد که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

...[بهشت آخرت] پاداشی است که در مقابل آنچه که در دنیا انجام داده‌اند به آنها داده می‌شود.

در سوره‌ی هَلْ أَتَى (انسان) که در مدح خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نازل شده است در مقام بیان راز ارتقاء درجات آن مقربان درگاه خدا می‌فرماید:

﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾^۲

چون در دنیا صبر و شکیبایی از خود نشان دادند و تحمل همه‌گونه اذیت و آزار جسمی و روحی از ناحیه‌ی دشمنان دین نمودند، خدا به آنها در سرای آخرت، مسکن عالی و لباس‌های حریر بهشتی به عنوان پاداش صبرشان عنایت فرمود. اینجا با زبری‌ها و خشونت‌ها ساختند و آنجا لباس‌های حریر و نرم و لطیف پوشیدند.

صبر در دنیا همان تحمل زبری‌ها و خشونت‌هاست که بر اثر تن دادن به تکالیف دینی به سراغ انسان‌های باایمان می‌آید تا در عالم آخرت پاداش‌های بزرگ الهی نصیبشان

۱- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۲.

گردد. تلخی‌های دنیا برای مؤمنان شیرینی‌های جاودانه‌ی آخرت در پی دارد.
چه خوش گفت آن پیر داروفروش شفا بایدت داروی تلخ نوش

عظمت صبر امیر مؤمنان علی علیه السلام غیر قابل درک است

خاندان علی علیه السلام در دنیا سراسر زندگیشان توأم با زبری‌ها و خشونت‌ها بود. آن شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در تمام عمر شریفش نه غذایی نرم و لطیف خورد و نه لباسی نرم و لطیف پوشید، چنان که خودش فرموده است:

(أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ)؛^۱

هان این امام شماست که از دنیای خویش به دو کهنه جامه و دو قرص نان جوین اکتفا کرده است [و از دست و زبان مردمش جز اذیت و آزار روحی و جسمی چیزی ندیده و نشنیده است].

ما نمی‌دانیم آن امام مظلوم از مواجهه‌ی با اخلاق تند و خشن غاصب حقّ مسلمش پسر خطّاب و رفتار و گفتار نیشداری که او داشته چه کشیده است که ضمن خطبه‌ی ششقیّه‌اش فرموده است:

(فَصَبَّرَهَا فِي حَوْزَةِ حَسَنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَ يَحْشُنُ مَسْئَهَا)؛

من بعد از ابوبکر، گرفتار آدمی شدم بسیار تند و خشن که زبانش زخم می‌زد و دیدارش رنج می‌داد، [آنگونه که]:

(صَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا)؛

[دندان در روی جگر گذاشتم و] صبر پیشه کردم مانند کسی که خار در چشمش و استخوان در گلویش باشد.

آیا راستی ما می‌توانیم به قدر ده دقیقه در حالی که خار در چشمان فرو رفته و استخوان در گلویمان گیر کرده باشد بنشینیم و هیچ نگوئیم. پس بر مولای ما - که جان‌های ما فدایش باد - چه گذشته، آن هم نه، ده دقیقه و ده ساعت و ده روز، بلکه بیست و پنج سال تمام با این حال نشسته و صبر کرده است و لذا خدا فرموده است:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾؛

در مقابل صبرشان، خدا جنت و حریری که مناسب با شأن خدا و شأن آنهاست عطا فرموده است و نه ما می‌توانیم عظمت صبرشان را درک کنیم و نه عظمت پاداش بهشتیشان را.

سبب تکریم اهل بیت علیهم‌السلام از جانب خدای سبحان

خداوند در همان سوره‌ی «هَلْ آتَى» گوشه‌ی دیگری از پاداش بهشتی خاندان

علی علیهم‌السلام را ارائه می‌فرماید که:

﴿مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۖ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَلْفُوفُهَا تَدْلِيلًا﴾؛^۱

تکیه بر تخت‌های بهشتی کرده‌اند در حالی که نه آفتاب [سوزان] می‌بینند و نه سرمای [یخبندان]؛ درخت‌های بهشتی در حالی که سایه بر سر آنها افکنده‌اند میوه و محصول خود را با کمال خضوع و آمادگی در دسترس آنان قرار داده‌اند.

حال آیا این تجلیل و تکریم از ناحیه‌ی خدا نسبت به آن مقربان درگاه خدا پاداش کدام عملی از اعمالشان بوده است؟ به احتمال قوی می‌توان گفت: چون آن بزرگواران در دنیا پیوسته منبع خیر و احسان و کرم برای بندگان خدا بوده‌اند، در عین حال که به اذن خدا تکیه بر مسند امامت و ولایت داشته و حاکم بر تمام شئون آدمیان بودند، هیچگاه از احسان به خلق و دستگیری از درماندگان و افتادگان دریغ نمی‌کردند.

شجره‌ی طیبه‌ای بودند که پیوسته سایه بر سر مردم می‌افکندند و میوه و محصول خود را در دسترس حاجتمندان قرار می‌دادند. در به روی مردم نمی‌بستند و دامن از دست نیازمندان نمی‌کشیدند. آن زمان حیاتشان بود که تا از طرف حاکمان جبار زمان ممانعتی در کار نبود، در خانه‌شان به روی مردم باز و سفره‌ی احسانشان گسترده بود. تشنگان علم و حکمت را سیراب و گرسنگان را سیر می‌کردند، برهنه‌ها را می‌پوشاندند، از همه جهت، قبله‌ی حاجات و حلال مشکلات مردم بودند و این هم بعد از ماماتشان که می‌بینیم خاک قبرشان شفابخش بیماران است و ذکر فضایل و مناقبشان راهنمای گم‌گشتگان.

۱-سوره‌ی انسان، آیات ۱۳ و ۱۴.

روز و شب جمعیت‌های بشری است که در اطراف قبرهای منور و مطهرشان موج می‌زنند و اشک عشق و محبت می‌ریزند. ما خدا را شاکریم که دل‌های ما را کانون حبّ علی و آل علی علیهم‌السلام قرار داده است. این محبت تنها سرمایه‌ی تحصیل حیات ابدی است که خداوند کریم به ما عنایت فرموده است.

دو وظیفه‌ی مهم و عقلانی شیعیان

حال آنچه که وظیفه‌ی حتمی عقلانی ماست این است که **أولاً**: سخت مراقب باشیم این سرمایه‌ی بسیار ارزشمند و گرانقدر را از دستبرد دزدان و راهزنان عقاید که در کمین نشسته‌اند مصون و محفوظ نگه داریم و **ثانیاً**: با جدّ و جهد تمام بکوشیم این سرمایه را در مسیر اتباع عملی از دستوراتشان به کار بیفکنیم تا بهره‌های کافی و وافی برای تأمین حیات جاودانه‌ی در عالم پس از مرگ به دست آوریم و توفیق انجام این هر دو وظیفه را با توسّل به ذیل عنایت حضرت ولیّ زمان - ارواحنا له الفداء - از خداوند مَنان بخواهیم.

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و وَقَّعْنَا لِمَا
تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٦﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ

﴿٤٧﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعِدَّتْهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

﴿٤٨﴾ يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ

الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ

آنها [دشمنان دین] تا آنجا که در توانشان بود مکر خود را به کار زدند و مکر آنها در نزد خدا [در سیطره‌ی علم و قدرت خدا] است، هر چند مکرشان [چنان قوی و اثرگذار باشد که] بر اثر آن، کوه‌ها از جا کنده شوند. پس گمان مبر که خدا درباره‌ی وعده‌ای که به پیامبرانش داده [که دشمنان آنها را کیفر بدهد] تخلف کند چه آنکه خدا توانای شکست‌ناپذیر و انتقام‌گیرنده است. در آن روزی [از آنها انتقام می‌گیرد] که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] مبدل می‌شود و آنان در محضر خداوند واحد قهار آشکار و بارز می‌گردند.

معنای متضادّ و فراگیر «مکر»

در این آیات شریفه، خداوند حکیم برای تقویت روحی پیغمبر اکرم ﷺ و بی‌اثر نشان دادن نقشه‌های خائنه‌ی دشمنانش می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ﴾؛ آنها تا آنجا

که می‌توانستند مکر و حیل‌های خود را به کار بردند و نقشه‌ها برای تضعیف شخصیت تو و هَدْم* اساس دین تو طرح کردند.

﴿وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾

و تمام مکر و حیل‌های آنها در حیطه‌ی علم و قدرت خدا قرار دارد. هم خدا می‌داند که آنها چه می‌کنند و هم می‌تواند تمام نقشه‌های آنها را نقش بر آب بنماید. هر چند مکر و حیل‌های آنها آنچنان قوی و اثرگذار باشد که بتواند کوه‌ها را از جا بَرکند. ولی مطمئن باش که هیچ کاری از پیش نمی‌برند و به هدف شوم خود نائل نمی‌شوند، چون خدا ناصر و پشتیبان توست.

توضیح این نکته هم لازم است که کلمه‌ی «مکر» در ذهن ما به معنای فتنه‌انگیزی و طرح نقشه‌های تخریبی است، ما آدم مکار به کسی می‌گوییم که همه‌اش در فکر طرح نقشه‌های افساد است و برافروختن آتش فتنه و فساد، ولی در ادبیات لغت عرب چنین نیست، بلکه در آن لغت معنای عامی دارد یعنی به معنای نقشه‌های پنهانی است؛ اگرچه آن نقشه‌ی اصلاحی باشد.

مثلاً کسی نقشه‌ای محرمانه طرح می‌کند که دو نفر را با هم آشتی دهد، این مکر است، اما مکر اصلاح است یا کسی تصمیم دارد برای جمعیتی کارهای خیر اساسی انجام دهد، آنگاه برای ترتیب و تنظیم مقدمات آن کار خیر، نقشه‌های پنهانی طرح می‌کند تا به هدف نائل شود، این هم نوعی مکر است و مکر مقدّسی هم هست. ولی گاهی هدف، ایجاد فتنه و فساد در میان دو کس یا میان دو جمعیت است و آتش افروزی نمودن، این مکر خیانت است و شیطنت.

پس کلمه‌ی مکر در لغت عرب به دو معنای متضادّ آمده است، هم به معنای افساد و هم به معنای اصلاح، البته با قید پنهانی و محرمانه بودن و لذا خداوند در قرآن کریمش مکر را هم، به کفّار نسبت داده و هم به خودش که فرموده است:

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾

* هدم: ویران کردن.
۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۴.

و آنها مکر کرده‌اند و خدا هم مکر کرده است و [مکر خدا بهترین مکرها و]
خدا بهترین مکرکنندگان است.

منتهی در هر جا از قرائن کلام می‌شود فهمید که در چه معنایی به کار رفته است، چنانکه در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی ابراهیم می‌فهمیم که به معنای افساد و فتنه‌انگیزی است که می‌فرماید:

﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ
الْجِبَالُ﴾

کافران مکر خود را تا آنجا که در توانشان بود به کار بردند، ولی مکر آنها از حیطه‌ی علم و قدرت خدا بیرون نمی‌رود هر چند مکرشان آنچنان قوی باشد که بتواند کوه‌ها را از جا برکند. اینجا از قرینه‌ی مقام می‌فهمیم که مکر به معنای افساد و فتنه‌انگیزی است.

چرا خدا نقشه‌های دشمنان را خنثی نمی‌کند؟

نکته‌ی دیگری که نیاز به توضیح دارد این است که از آیات شریفه استفاده می‌شود که خدا در عین حالی که هم می‌داند دشمنان پیغمبر چه نقشه‌هایی علیه آن حضرت طرح می‌کنند و هم می‌تواند تمام نقشه‌های آنها را نقش بر آب کند، اما نمی‌کند و بنای بر این ندارد چرا چنین است؟

در جواب عرض می‌شود **أَوَّلًا**: عالم انسان، عالم اختیار است، یعنی خالق و آفریدگار انسان، انسان را موجودی مختار یعنی دارنده‌ی صفت اختیار و آزادی در انتخاب و گزینش آفریده است که به هر کاری برسد می‌تواند آن را انجام بدهد و می‌تواند آن را ترک کند و در عین حال به او آگاهی داده که هر کدام از این فعل و ترک، چه پیامدی از سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی خواهد داشت و **ثانیاً**: دنیا، جای پاداش و کیفر دادن به اعمال خوب و بد انسان نیست، بلکه آن موکول به عالم پس از مرگ است.

بنابراین اگر انسان در دنیا بر حسب داشتن صفت اختیار و آزادی در انتخاب عمل که خدا به او داده است ارتکاب گناهی یا طرح نقشه‌ی خیانتی را انتخاب کرد، خدا جلو او را نمی‌گیرد بلکه آزادش می‌گذارد، چرا که جلو گرفتن او، منافات با مختار بودن انسان

دارد؛ یعنی اگر بنای خدا بر این بود که تا، کسی خواست گناهی مرتکب شود او را ناتوان سازد، آدم چشم‌چران را کور و آدم بدزبان را لال کند، دیگر اختیار انسان معنایی نداشت. امتیاز انسان از سایر موجودات در عالم طبع همین است که تکویناً مختار و آزاد در انتخاب عمل است، البته تشریحاً مکلف به تکالیف دینی و موظف به اطاعت از امر و نهی الهی است و در عالم پس از مرگ هم متنعم به نعمت‌های بهشتی یا معذب به عذاب‌های جهنمی خواهد شد.

در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾^۱

...[به این آدم کافر] بگو [فعالاً] از کفر و بی‌پروایی خود [در دنیا که اندکی بیش نیست کیف کن و] لذت ببر، ولی بدان که [در عالم پس از مرگ] از یارانِ ملازمِ آتش خواهی شد.

خداوند در دنیا تکویناً نه تنها جلو انسان‌های بدعمل را نمی‌گیرد و راه را به روی آنها نمی‌بندد، بلکه راه‌ها را از هر جهت به روی آنها باز می‌گذارد، چنان که فرموده است:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ...﴾^۲

وقتی آن مردم طاغی، اعتنایی به تذکرات [رسولان] ما نکردند [و همچنان به راه طغیان خویش ادامه دادند] ما هم همه‌ی درها را به روی آنها باز می‌کنیم... تا از هر دری خواستند به خواسته‌های خود وارد شوند، ولی بدانند که از همان درها وارد جهنم می‌شوند و لذا در دومین آیه از آیات مورد بحث (آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی ابراهیم) می‌فرماید:

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾

پس گمان مبر که خدا وعده‌ای را که به پیامبرانش داده است تخلف کند، چرا که خدا قادر و انتقام‌گیرنده است.

قریب به همین مضمون را در آیه‌ی ۴۲ همین سوره خواندیم که:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ...﴾

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۴.

گمان مبر که خدا از آنچه که ستمگران انجام می دهند در حال غفلت و بی خبری است...

در هر دو آیهی شریفه اگرچه مخاطب به حسب ظاهر پیغمبر اکرم ﷺ است، ولی بسیار روشن است که آن حضرت منزّه از چنین گمانی نسبت به خداست، بلکه مخاطب واقعی، امتند. آنها نباید گمان کنند که خدا از کار ستمگران غافل است، بلکه چنانکه توضیح داده شد، بنای خدا بر مهلت دادن به ظالمان و تبهکاران است و عذاب مناسب و سزاوار آنها موکول به عالم پس از مرگ و جهنم آخرت است.

عذاب استیصال در انتظار طغیانگران افسارگسیخته

البته گاهی که برخی از طغیانگران بشری طغیانشان به حدی می رسد که نزدیک می شود اختلال کلی در نظام جامعهی بشر به وجود آید، در این موقع است که عذاب استیصال و ریشه کن از سوی خدا بر آن قوم طاغی فرود می آید و سطح زمین را از لوث وجود نحسشان پاک می سازد.

تاریخ گذشتهی بشر نمونه هایی از آن اقوام طاغی، را نشان داده و قرآن برخی از آنها را نقل کرده است از قبیل قوم نوح و قوم عاد و ثمود و قوم لوط و در کیفیت نزول عذاب استیصال هم فرموده است:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾^۱

ما برای نابود ساختن قومی از اقوام طاغی از آسمان لشکری فرود نیاوردیم و دأب ما هم این نیست که لشکر و توپ و تانک و تفنگ از آسمان نازل کنیم، بلکه:

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾^۲

تنها با یک صیحه و یک فریاد و یک تشر خاموش و نابودشان ساخته ایم.

دربارهی قوم لوط فرموده است:

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۖ فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ

۱- سورهی یس، آیهی ۲۸.

۲- همان، آیهی ۲۹.

حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّيلٍ؛^۱

در یک صبحگاهی صیحه‌ای در فضای زندگیشان پیچید و با همان صیحه، پنج شهر از مؤتفکات را زیر و رو کردیم و سنگبارانشان نمودیم و راجع به اصحاب فیل که با لشکریانی مجهّز برای ویران کردن کعبه آمده بودند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿۱﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿۲﴾ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿۳﴾ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾^۲

آیا ندیدی که خدایت با اصحاب فیل و آن لشکریان مجهّز چه کرد، ما توپ و تانک و لشکر از آسمان فرود نیاوردیم، بلکه تعدادی پرنده‌های کوچک به نام طیر ابابیل فرستادیم که هر کدام سه تا سنگریزه داشتند، دو تا در پنجه‌های پا و یکی در منقار، همان سنگریزه‌ها را بر سر آن لشکریان کوبیدند و آنها را مانند گاه خورد شده که حیوان آن را خورده و هضم کرده باشد روی هم ریختند و نابودشان ساختند. آری:

﴿وَ إِنَّا جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۳

به طور مسلم لشکر ما برای همیشه پیروزند.

﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرْقَنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ...﴾^۴

ما دشمنان خود را قصّه و تاریخ، درست کردیم که آیندگان از لابه‌لای تاریخ از اوضاع و احوال آنها باخبر گردند که مثلاً قوم عاد و ثمود و فرعون و نمرود که بودند و چه کردند و چه شدند؟ جز اسمی از آنها در تاریخ چیزی نمانده است همه را متلاشی کردیم و از بین بردیم و چه زیبا گفته است این شاعر:

به مصر رفتیم و آثار باستان دیدم

به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم

۱- سوره‌ی حجر، آیات ۷۳ و ۷۴.

۲- سوره‌ی فیل.

۳- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۷۳.

۴- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.

تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک

تو نقش قدرت و من نعلش ناتوان دیدم

تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت

تو صخره دیدی من سُخره‌ی زمان دیدم

تو تاج دیدی و من مُلک رفته بر تاراج

تو عاج دیدی و من مشتی استخوان دیدم

تو چشم دیدی و من دیده‌ی حریصان باز

هنوز در طمع عیشِ جاودان دیدم

این نمونه‌ای از سرنوشت جباران و گردنکشان بشری است که فرضاً اگر مهلتی روی

مصلحتی به برخی از آنها داده شود، عاقبت کارشان در دنیا چنین است.

پیروزمندی انبیاء و اولیای دین علیهم‌السلام

اما پیامبران و رسولان خدا چه وضعی داشته‌اند و خواهند داشت؟ درباره‌ی آنها

فرموده است:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۱

خدا مقدر و مقدر کرده که به طور مسلم، من و رسولانم پیروز خواهیم شد و

یقیناً خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۰۰﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾^۲

و عده‌ی قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده که به یقین آنها، آری

آنها یاری‌شدگان از جانب پروردگارشان می‌باشند.

شاید برخی از ظاهرینان ناآگاه از باطن عالم پیش خود فکر کنند که مثلاً امام

حسین علیه‌السلام آن حجت خدا در کربلا شکست خورد، آنگونه که سرش را بالای نیزه زدند و

استخوان‌های پیکرش را زیر سم اسب‌ها مالانندند و زنان و کودکانش را به اسارت بردند. آیا

۱- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی صافات، آیات ۱۷۱ و ۱۷۲.

دیگر شکستی از این بدتر هم می‌شود تصوّر کرد؟! ولی یاللعجب می‌بینیم امروز پس از گذشت قرن‌ها از جریان کربلا، پیروزتر از حسین خدا در دنیا وجود ندارد و همه ساله روز عاشورا در اقطار و اکناف عالم اعمّ از مسلمان و غیر مسلمان صدای حسین علیه السلام است که به گوش می‌رسد و نام او در زبان‌ها و مهر او در دل‌ها و اشک او در چشم‌ها.

آیا انصافاً زنده‌تر از حسین علیه السلام در دنیا کسی را سراغ دارید که هزار سال بعد از شهادتش، آوازه‌ی عزّت و محبوبیتش همه جا را گرفته باشد.

این حسین کیست که عالم همه دیوانه‌ی اوست

این چه شمعی است که دل‌ها همه پروانه‌ی اوست

هر کجا می‌نگرم نور رُخس جلوه‌گر است

هر کجا می‌گذرم، ناله‌ی مستانه‌ی اوست

آری او حجّتی از حجّت‌های خداست که وعده‌ی پیروزی او را داده و فرموده است:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي...﴾؛

من چنین مقرر داشته‌ام که من و رسولانم باید پیروز شویم و درباره‌ی دشمنانش

فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾؛^۱

آنان که با خدا و رسولش ستیزگی می‌کنند، در زمره‌ی پست‌ترین و ذلیل‌ترین

کسانند.

همه‌ی دشمنان خدا و رسولانش از فرعون و نمرود و شدّاد و از معاویه و یزید و

مروان از امویان و عباسیان، همه با ذلّت و خواری نابود شدند و پیکرشان در دل خاک

پوسید و ارواح پلیدشان محکوم به عذاب الیم ابدی گردید و هم لعنت و نفرت همیشگی

از ناحیه‌ی بندگان صالح خدا بدرقه‌ی راهشان گشته است.

انتقام الهی از ظالمان در روز قیامت

حال در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید:

۱- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۰.

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ﴾؛

پس گمان مبر که خدا راجع به وعده‌ای که به رسولانش داده که دشمنان آنها را ذلیل و خوار گردانیده و کیفرشان بدهد تخلفی کرده باشد؛ بلکه کار خدا روی حساب است و برای هر کارش زمان معینی روی صلاحدید خود مقرر داشته است. آن زمان که رسید، دیگر مهلتی نمی‌دهد. در پایان آیه هم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾؛

یقیناً خدا توانای شکست‌ناپذیر انتقام‌گیرنده است.

البته انتقام در مورد خدا به آن معنا نیست که در ذهن ما هست که اگر کسی ستمی از کسی دید و نتوانست از خود دفع ستم کند، بعد از مدتی که به قدرت رسید از او انتقام می‌گیرد این معنا شایسته‌ی شأن خدا نیست، زیرا او هیچگاه از دست بندگان خود عاجز نمی‌شود تا پس از به قدرت رسیدن انتقام بگیرد، بلکه انتقام در مورد خدا همان کیفر عادلانه‌ای است که درباره‌ی متخلفین از احکام آسمانی‌اش اجرا می‌کند. خدا از آن نظر که حکیم است برای تدبیر امور زندگی بندگانش وضع قانون می‌کند و در مقابل قانون حکیمانه‌اش، مطیع و متخلف را یکسان نمی‌بیند زیرا یکسان دیدن مطیع و متخلف از قانون مستلزم لغویت قانون می‌باشد و لذا از آن نظر که عادل است، به مطیع قانون پاداش و به متخلف از قانون کیفر می‌دهد و همین معنای انتقام خدای رب العالمین است منتهی پاداش و کیفر مطیعان و متخلفان قانون آسمانی خدا آنگونه که سزاوار و مناسب با هر مطیع و متخلفی باشد به طور عموم در عالم پس از مرگ و روز قیامت خواهد بود چنانکه در آیه‌ی ۴۸ همین سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛

آن روزی که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر مبدل می‌شود و آدمیان در پیشگاه خداوند واحد قهار حاضر می‌شوند.

آن روز، روز رستاخیز عمومی و روز کیفر و پاداش همگانی است.

البته انسان در هر عالمی باشد، زمینی دارد و آسمانی دارد، زیر پایش زمین و بالای

سرش آسمان است. بهشتیان و جهنمیان نیز زمین و آسمان دارند، اما آن زمین و آسمان دارای چه حقیقت و چه کیفیتی است فعلاً از ظرف درک و تصوّر ما بیرون است. ما راجع به جزئیات قیامت اطلاعی نداریم. ما لزوم و حتمیت معاد و کیفر و پاداش اعمال را با عقل اثبات می‌کنیم همانگونه که هستی خدا و خالق عالم و آدم را با عقل اثبات کرده‌ایم و او را به صفات علم و قدرت و حکمت شناخته‌ایم و فهمیده‌ایم چون حکیم است، وضع قانونی کرده است و قانون حکیمانه هم باید دارای کیفر و پاداش باشد و از طرفی هم این دنیا چون محدود است ظرفیت کیفر و پاداش مناسب برای همه‌ی آدمیان ندارد. مثلاً فرعون که ده‌ها یا صدها سال جباریت کرده و صدها هزار از مردان و زنان و کودکان را کشته است، آیا کیفرش این بود که چند قطره آب از دریا در حلقش بریزند و راحتش سازند؟ این کیفر که سزاوار جنایات او نبوده است پس حتماً باید عالم دیگری در کار باشد تا کیفر مناسب با جنایات او در آن عالم به او داده شود و همچنین انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام که سراسر عمرشان با عبادت خدا و هدایت بندگان خدا سپری گشته است این دنیا ظرفیت آن را ندارد که پاداش مناسب با اعمالشان را در خود بگنجاند و لذا اگر عالم دیگری نباشد، نه کیفر عادلانه به فرعون و نه پاداش عادلانه به علی‌امیر علیه‌السلام داده شده است تا این حدّ از لزوم و حتمیت وجود عالم دیگری برای کیفر و پاداش آدمیان را با عقل اثبات می‌کنیم.

اما تفصیل و جزئیات عوالم پس از مرگ، از برزخ و محشر و بهشت و جهنم از محدوده‌ی ادراکات عقلی بیرون است و تنها راه آگاه گشتن از برخی از آنها، بیانات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است و بس.

ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ

ادراکات ما متناسب با وضع و نظام این عالم است، ما با ابزار ادراکی این عالم نمی‌توانیم مُدْرکات آن عالم را درک کنیم، همان‌طور که وقتی در رحم مادر بودیم ممکن نبود که بتوانیم حقیقت این عالم دنیا را آنجا بشناسیم و معنای زمین و آسمان و آب و هوا را بفهمیم. آنجا یک وجب جا و چند قطره خون ما را کافی بود، اما اینجا صدها هزار متر

مربع زمین و برج و باروهای سر به فلک کشیده هم برای ما تنگ است، سفره‌های رنگین و خورش‌های رنگارنگ هم سیرمان نمی‌کند.

حالا نسبت این دنیا با عالم آخرت نیز چنین است، یعنی تا در دنیا هستیم، ممکن نیست بتوانیم حقیقت عالم آخرت را آنچنان که هست بشناسیم از این عالم که به آن عالم منتقل شدیم و ابزار ادراکی آن عالم را به دست آوردیم، آنجاست که آگاه از حقایق آن عالم می‌گردیم. خدا هم فرموده است:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱

وقتی دید و رؤیت آنجایی یافتی، آنگاه می‌بینی که چه زندگی غرق در نعمت و سلطنت بزرگی یافته‌ای.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم می‌فرماید:

﴿وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ﴾^۲

همه چیز دنیا شنیده‌اش بزرگتر از دیده‌ی آن است، ولی در آخرت همه چیز دیده‌اش بزرگتر از شنیده‌اش می‌باشد.

چه بسا می‌شنویم که فلان آدم، بسیار بزرگوار و خوش فهم و خوش اخلاق است، وقتی خودش را می‌بینیم، متوجه می‌شویم آن طور که شنیده بودیم نیست، اما از حقایق عالم آخرت در دنیا هر چه بشنویم وقتی در عالم پس از مرگ به آن برسیم خواهیم دید که بسیار بزرگتر از آن است که شنیده بودیم و لذا امام علیه السلام در ادامه‌ی همان کلام می‌فرماید:

﴿فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ﴾

بنابراین شما در دنیا توقع نداشته باشید که حقایق عالم آخرت را آنچنان که هست در اینجا درک کنید، بلکه برای آگاهی از حقایق آن عالم باید اکتفا به شنیدن نمایید. البته آن هم بسیار روشن است که از منابع وحی الهی باید بشنوید و آنها هم جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام کس دیگر نمی‌باشد!

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۴.

آشکار شدن باطن‌ها در روز قیامت

آری فعلاً ما تفصیل و جزئیات عالم پس از مرگ از برزخ و محشر، حساب و کتاب، صراط و میزان، بهشت و جهنم و... را از بیانات معصومین علیهم‌السلام می‌شنویم تا برسیم به مرحله‌ی دیدن که:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾؛

روزی که این زمین و آسمان مبدل به زمین و آسمان دیگری می‌شود و همه‌ی آدمیان با همه چیزشان در پیشگاه خداوند واحد قهار آشکار می‌گردند.

آن روز، روز ظهور و بروز باطن‌هاست. روزی است که همه‌ی باطن‌ها ظاهر و آشکار می‌شود و رسوایی‌ها برملا می‌گردد. در دنیا باطن‌ها در شکم ظاهرها پنهان است و ما از باطن یکدیگر بی‌خبریم و چه بسا من از باطن خودم بی‌خبرم و هستند مردمی که خیال می‌کنند خدا هم از باطن آنها بی‌خبر است و لذا بی‌پروا در ارتکاب گناه و معصیتند. ولی آن روز برای آنها هم معلوم می‌شود که خدا از باطن آنها باخبر بوده و اینک به صحنه آورده است: ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾.

آدم لاابالی شیعه‌ی ما نیست!

اکنون به تناسب ایام شهادت حضرت امام کاظم علیه‌السلام چند جمله از مواعظ انسان‌ساز آن حضرت را بشنویم که می‌فرماید:

(لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ
وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ)؛

از شیعه‌ی ما اهل بیت حساب نمی‌شود آن کسی که در هر روز به حساب اعمالش رسیدگی نکند...

این جمله باید تکان در دل‌های ما بيفکند، زیرا ما که ادعای تشیع و پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام داریم، تمام آرزوی ما این است که هنگام مردن از گروه آن مقربان درگاه خدا به حساب آییم و آنها ما را بپذیرند که شیعه‌ی امامی علوی و فاطمی و حسینی هستیم

وگرنه که هیچ بهره‌ای از سعادت عالم آخرت نخواهیم داشت. حال آیا تنها با ادعا از ما می‌پذیرند، این جمله از فرمایش امام کاظم علیه السلام جواب می‌دهد:

(لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ)؛

ما کسی را به عنوان «پیرو» از خود می‌پذیریم که در هر روز، ساعتی برای رسیدگی به حساب اعمالش داشته باشد، همانگونه که به حساب درآمد و سود و زیان کسب و کارش می‌رسد، به حساب اعمال از عبادت و معصیتش که مربوط به سود و زیان سرمایه‌ی گرانقدر عمرش می‌باشد نیز برسد.

هر شب که می‌خواهد بخوابد دقایقی چند تنها با خود بنشیند و ببیند که امروز چه کرده‌ام، چه عباداتی و چه معصیت‌هایی از من سر زده است؛ با چشم چه گناهانی کرده‌ام، با گوشم چه گناهانی، با زبانم چه سخنانی که نبایستی گفته باشم گفته‌ام، چه لقمه‌هایی که نباید بخورم خورده‌ام، در فلان معامله چند دروغ گفته‌ام و در معاشرت با افراد خانواده و دیگران چه دل‌هایی را سوزانده‌ام. آنگاه امام علیه السلام فرموده است:

(فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ)؛

اگر حساب کرد و دید اعمال خوبی انجام داده که وسیله‌ی ارتقاء درجات اخروی‌اش خواهد شد از خدا بخواد که به توفیقاتش بیفزاید و اگر دید اعمال زشت و ناپسندی از او صادر شده که سبب انحطاط در ذرکات جهنم آخرتش خواهد شد بدون تأخیر و تعلل توبه کند و از خداوند مَنَّانِ غَفَّارِ طلب آمرزش آن گناهان بنماید که مرگ ناگهان فرا می‌رسد، مبادا بخوابم و فردا جنازه‌ام را از رختخواب بیرون بیاورند و چه بسیار بوده‌اند کسانی که با تن سالم خوابیده‌اند و دیگر از خواب بر نخاسته‌اند و کسانی سر سفره‌ی غذا لقمه در حلقشان گیر کرده و افتاده‌اند و بعضاً روی منبر جان داده‌اند.

به یاد داریم مرحوم آقای خندق آبادی را که در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان بالای منبر در حالی که قرآن روی سر گرفته بود و «بک یا الله» می‌گفت حالش به هم خورد و سکنه کرد و به دار باقی شتافت (رحمة الله علیه).

بنابراین انسان عاقل باایمان نباید در حال غفلت عاری از محاسبه‌ی اعمال خویش

زندگی کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: آدمی که با حال غفلت از محاسبه‌ی اعمال خود زندگی کند، از ما نیست و ما او را به خود و به گروه خود راه نمی‌دهیم. ولی ما با همه‌ی این حرف‌ها باز می‌گوییم خیر، آنها تعارف کرده‌اند، ما عزیر دُردانه‌های خدا هستیم و در غرفه‌های اعلای بهشتی جا داریم!!

ما کجا و خوف و خشیت رهبران ما کجا!

حاصل اینکه ایمان به خدا و اعتقاد به حتمیت روز حساب و جزا و ادّعی تشیع و پیروی از امامان معصوم علیهم السلام با این بی‌پروایی در زندگی و تنها دلخوش بودن به ظواهر، سازگار نمی‌باشد. واقعاً عجیب است ما وقتی به مناجات‌هایی که امامان معصوم علیهم السلام با خدا داشته‌اند می‌نگریم، آنگاه با حالات خود می‌سنجیم، می‌بینیم هیچ تشابهی با هم ندارند، آن خوف و خشیت آنها در محضر خدا کجا و این بی‌پروایی‌ها و سهل‌انگاری‌های ما نسبت به حضور خدا و حساب روز جزا کجا!! جداً نقطه‌ی مقابل یکدیگرند و اصلاً قابل نسبت با هم نمی‌باشند.

به این چند جمله از مناجات امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنگرید که چگونه با آه و ناله و افغان می‌گوید:

(وَيْلَتِي كَلَّمَا كَبُرَ سِنِّي كَثُرَتْ ذُنُوبِي وَ كَلَّمَا طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ مَعَاصِيَّ
أَمَا أَنْ لِي أَنْ اسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي)؛^۱

وای بر من، هر چه ستم بالا می‌رود، گناهانم بیشتر می‌شود، وای بر من، هر چه عمرم طولانی می‌شود نافرمانی‌هایم بیشتر می‌گردد. آیا وقت آن نرسیده که از خدای خودم حیا کنم.

(فَيَا سَوْآتَاهُ غَدًا مِنَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفِينَ جُوزُوا وَ
لِلْمُثْقَلِينَ خَطُّوا أَفَمَعَ الْمُخْفِينَ أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَحَطُّ)؛^۲

پس وای از حال پریشان من، فردا به هنگام عبور از صراط که سبکباران از آن

۱- مجموعه وزام، جلد ۱، صفحه ۲۴۸، با اندکی تفاوت.

۲- همان.

می گذرند و سنگین باران میان جهتم سقوط می کنند، آیا من از سبکبارانم که می گذرم یا از سنگین باران که سقوط می کنم.

این جملات آیا انصافاً زبان حال ما غرق شدگان در گرداب گناهان نیست که آن حجت معصوم خدا بر زبان آورده است تا تکانی در ما خواب رفتگان ایجاد کرده بیدارمان سازد.

مادر! این مرد مهربان امیرالمؤمنین است

او در همان موقع که سلطان و فرمانروا در یک کشور پهناور اسلامی بود، روزی تنها در یکی از کوچه های کوفه عبور می کرد دید پیرزنی ناتوان مشک آب سنگین بر دوش گرفته می برد، جلو آمد و زانو بر زمین زد، بند مشک آب را از دوش او برداشت و بر دوش خود گذاشت و با او به راه افتاد و بین راه از وضع و حال او جو یا شد. پیرزن که امام را نمی شناخت گفت خدا داد من را از علی بن ابیطالب بگیرد، شوهرم را به میدان جنگ فرستاد و کشته شد؛ من مانده ام با چند بچه ی یتیم؛ برای خانه ها آبکشی می کنم تا نانی به دست آورم. امام علیه السلام این حرف ها را شنید و چیزی نگفت تا مشک آب را به در خانه ی او رساند و برگشت.

تمام شب را با ناراحتی گذرانید و صبح، زنبیلی پر از آرد و خرما بر دوش گرفت و به سوی خانه ی آن پیرزن به راه افتاد. بین راه یکی از اصحاب را دید، او از امام علیه السلام تقاضا کرد اجازه دهد او زنبیل را حمل کند. امام علیه السلام فرمود: من خودم باید بار خودم را بر دوش بگیرم تو به دنبال کار خود برو. او رفت و امام به در خانه ی پیرزن رسید و در زد، پیرزن از پشت در گفت کیست در می زند؟ امام علیه السلام فرمود: آن مرد دیروزی است که مشک آب به در خانه ات آورد، در باز کن برای بچه ها چیزی آورده ام. پیرزن با خوشحالی در باز کرد. امام علیه السلام فرمود: آمده ام به ثواب برسم. یا من آرد را خمیر و برای پختن نان آماده می کنم و تو از بچه ها نگهداری کن و یا من از بچه ها نگهداری می کنم و تو آرد را خمیر کن. پیرزن گفت: خمیر کردن آرد با من، تو اگر می خواهی به ثواب بررسی از بچه ها نگهداری کن. امام علیه السلام نشست کنار بچه ها و با آنها همزبانی کرد و سرگرمشان نمود و ضمناً خرما به دهان آنها می گذاشت.

پیرزن که خمیر را آماده کرد به امام علیه السلام گفت: تو زحمتی بکش هیزم در میان تنور بریز و آتش روشن کن تا من نان بپزم. امام علیه السلام هیزم در تنور ریخت و آتش افروخت. همین که شعله‌های آتش بالا آمد و تنور داغ شد؛ امام علیه السلام کنار تنور آتشین نشست و صورت خود را به شعله‌ی آتش نزدیک کرد و گفت: ای علی بچش حرارت آتش سوزان دنیا را تا حرارت آتش جهنم فراموش نشود که بی‌خبران از حال یتیمان و بیوه زنان عذاب الیم خواهند داشت.

در این اثنا زنی از همسایه‌ها رسید و امام علیه السلام را کنار تنور آتش دید تعجب‌کنان از پیرزن پرسید این آقا را تو می‌شناسی؟ پیرزن گفت: نه نمی‌شناسم، اما مرد مهربانی است، به من خیلی کمک کرده است. گفت: مادر این امام امیرالمؤمنین است که تو او را به خدمت گرفته‌ای. پیرزن تا شناخت، از خود بیخود شد و با نهایت خجالت جلو آمد و اظهار شرمندگی کرد و معذرت خواهی نمود و گفت: ای آقا و مولای من، مرا ببخشید و عفو کنید که خیلی جسارت کردم. امام علیه السلام فرمود: تو مرا عفو کن که در رسیدگی به وضع تو تا حدی کوتاهی شده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَامَامِ الْأَخْيَارِ... وَالْمُعَذِّبِ
فِي قَعْرِ السَّجُونِ وَظَلَمِ الْمُطَامِيرِ ذِي السَّقَاتِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ؛
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَلَا
تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَعَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا
مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٧﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

﴿٤٨﴾ يَوْمَ يَبْدَلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ

الْوَحِيدِ الْقَهَّارِ

﴿٤٩﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

﴿٥٠﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ

﴿٥١﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

﴿٥٢﴾ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَحِيدُ

وَلِيَذَّكَّرُوا أَهْلَ الْبَيْتِ

پس هرگز گمان مبر که خدا وعده‌ای را که به رسولانش داده است تخلف کند چه آنکه خدا توانای شکست‌ناپذیر انتقام‌گیرنده است. در روزی که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] تبدیل می‌شوند و آنها [کافران] در پیشگاه خداوند واحد قهار آشکار می‌گردند و آن روز مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی [غل و زنجیری که دست‌ها و گردن‌هایشان را به هم بسته است]. لباسشان از قطران [ماده‌ی چسبنده‌ی بدبو و قابل اشتعال] است و صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند تا خداوند هر کس را به هر آنچه که انجام داده جزا دهد؛ چه آنکه خدا سریع‌الحساب است. این [قرآن] ابلاغی است برای [عموم] مردم تا همه انذار شوند و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان مغز [و خرد] پند گیرند.

اقسام انتقام و مفهوم آن

آیه‌ی ۴۷ این سوره، در مقام بیان این مطلب است که خداوند حکیم، راجع به وعده‌ای که به رسولانش داده است که آنها را یاری کند و مخالفانش را کیفر بدهد تخلف نمی‌کند اگر به حسب ظاهر تأخیری در اخذ و عقاب دشمنان دین مشاهده می‌شود، روی حکمت و مصلحتی خاص به آنها مهلت داده شده است تا وقت مجازاتشان فرارسد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾

چه آنکه خدا قدرتمند شکست‌ناپذیر دارای [سنت] انتقام است.

توضیحی که لازم است داده شود راجع به صفت «منتقم بودن» خداوند است. چون «انتقام» به معنای «عقوبت متقابل» است. وقتی از کسی به انسان صدمه‌ی مالی یا جانی رسیده و حقی از او ضایع گشته است، تصمیم می‌گیرد در فرصت مناسبی از او انتقام بگیرد و نظیر همان صدمه و لطمه‌ای را که از دست او خورده به او برساند. حال عرض می‌شود قبلاً که انتقام و عقوبت متقابل دو قسم است، یکی انتقام شخصی و دیگری انتقام اجتماعی.

انتقام شخصی همان بود که عرض شد انسان از دست کسی تکدّر* خاطر پیدا کرده و قلبش به درد آمده است در فرصت مناسبی برای تشفی* قلب دردمندش با او مقابله‌ی به مثل می‌نماید و روشن است که انتقام به این معنا مناسب با ذات اقدس حق - عزّ و علا - نمی‌باشد، چون او منزّه از این است که محلّ حوادث باشد و از دست کسی تکدّر خاطر پیدا کرده و در مقام تشفی قلب برآید.

گر جمله‌ی کائنات کافر گردد بر دامن کبریایش ننشیند گرد

و اما انتقام اجتماعی در موردی است که کسی کاری برخلاف قانون انجام داده و حقی از حقوق امت و ملت را ضایع کرده است آن کس که عهده دار حفظ حرمت قانون و پاسدار حقوق امت است، آن فرد متعدّی و تجاوزگر را به کیفر مناسب با کارش می‌رساند تا هم حرمت قانون محفوظ بماند و هم مایه‌ی عبرت دیگران گردد و جلو هرج و مرج گرفته شود. این معنای از انتقام در مورد ذات اقدس حق - عزّ و علا - مناسب هست و باید هم باشد و

* تکدّر: آزرگی.

* تشفی: آرام بخشی.

واقع هم شده است، زیرا آن مقام اقدس اعلا حضرت ربّ العالمین هم عهده‌دار حفظ قانون آسمانی خودش یعنی دین مقدّس و قرآن کریم می‌باشد که فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

به یقین ما قرآن را نازل کرده‌ایم و به یقین ما حافظ و نگهدارنده‌اش می‌باشیم.

و هم پاسدار حقوق عالم انسان و جامعه‌ی بشری می‌باشد و به حکم فرموده‌ی خودش:

﴿...كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

...مؤمنان بر ما حق دارند که به یاریشان برخیزیم.

وقتی دید قومی و جمعیتی سر به طغیان و عصیان نهاده و تن زیر بار هیچ قانونی نمی‌دهند و هدفی جز هدم اساس دین و متلاشی ساختن جامعه‌ی بشری ندارند، در این صورت است که زمینه برای انتقام اجتماعی فراهم می‌گردد و آن اقوام طاغی گردنکش، محکوم به عذاب استیصال می‌شوند و انواع و اقسام بلیات از زمین و آسمان بر آنها هجوم می‌آورد و در اندک مدّت زمانی قلع و قمعشان می‌سازد چنانکه فرموده است:

﴿...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ

مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا...﴾^۳

...بر بعضی از آنها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنها را

صیحه‌ی آسمانی فرا گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را

غرق کردیم...

پس در مورد عذاب استیصال و کیف‌های دنیوی که خدا به اقوام طاغی و سرکش

می‌دهد، درست است که بگوییم خدا قدرتمند انتقام‌گیرنده است، آن هم به معنای

اجتماعی انتقام.

انتقام ربوبی خداوند از کافران و مجرمان

اما در مورد عذاب‌های اخروی که خداوند حکیم برای کافران و مجرمان در عالم

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷.

۳-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰.

آخرت مقرّر داشته است آیا عنوان انتقام درباره‌ی ذات اقدس حق - عزّ و علا - به چه معنا قابل توجیه است؟

در جواب باید عرض شود که در مورد عذاب‌های اخروی نه انتقام به معنای شخصی صحیح است و نه به معنای اجتماعی، زیرا گفتیم خدا منزّه از این است که محلّ حوادث قرار گیرد و تکدّر خاطر از کسی پیدا کرده و برای تشریف قلب از او انتقام بگیرد. این انتقام شخصی است که در مورد خدا محال است و تحقّق ناپذیر و اما انتقام به معنای اجتماعی هم صحیح نیست زیرا گفتیم انتقام اجتماعی به منظور حفظ انتظامات و جلوگیری از هرج و مرج و عبرت‌گیری است و حال آنکه در عالم آخرت دیگر نه خبری از اجتماعات دنیایی هست و نه کسی می‌تواند تعدّی و تجاوز به حقوق دیگران بنماید و هرج و مرجی به وجود بیاورد تا برای جلوگیری از آن انتقام به معنای اجتماعی اش صحیح باشد.

از طرفی هم آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾؛ می‌فهماند که خدا در هر دو عالم از دنیا و آخرت، دارای صفت انتقام است و منتقم است. بنابراین اگر از مجازات آخرت، تعبیر به انتقام ربوبی کنیم (البته این تعبیر از بنده است) شاید خیلی بی تناسب نباشد از آن نظر که ربوبیت خدا اقتضا می‌کند هر بذری را به محصولش برساند. در دستگاه خلقت و نظام آفرینش جریان همین است که هر بذری مناسب با خود محصولی دارد و مقتضای ربوبیت حضرت ربّ العالمین این است که آن بذر را حرکت داده به محصول مناسبش برساند، هسته‌ی خرما را تبدیل به نخل پر از خوشه‌های خرما‌ی شیرین و تخم حنظل را مبدّل به درخت پر از میوه‌های تلخ‌تر از زهر گرداند. از تخم طاووس، طاووس و از تخم کلاغ، کلاغ و از نطفه‌ی انسان، انسان بسازد. بذر ایمان و عمل صالح را در سرزمین وجود انسان تبدیل به شجره‌ی طوبای بهشت و بذر کفر و شرک و اعمال بد را تبدیل به شجره‌ی زقوم جهنّم بنماید.

خلاصه آنکه ملکات نفسانیّه که انسان در این دنیا بر اثر اعمال و اخلاق نیک و بدش در صفحه‌ی جان خویش ایجاد کرده است، در عالم آخرت به تقدیر خدا با چهره‌های مناسب با آن عالم، بارز می‌گردد و انسان، بهشتی یا جهنّمی می‌شود. این انتقام

ربوبی خداست نسبت به مجازات در عالم آخرت.

تفاوت نظام عالم دنیا با نظام عالم آخرت

آیه‌ی بعدی ظرف وقوع این انتقام را نشان می‌دهد که:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾

[این انتقام الهی در] روزی [واقع می‌شود] که زمین و آسمان‌ها مبدل به زمین

و آسمان‌های دیگری می‌گردند.

در عالم آخرت هم، زمین و آسمان هست زیرا انسان در هر جا که باشد، زیر پا و بالای سر دارد. زیر پایش زمین و بالای سرش آسمان است اما نه این زمین و آسمانی که اکنون در دنیا هست اینها که با منقضی گشتنِ عالم دنیا، نظامشان به هم خورده و از بین رفته‌اند.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا الْكُوكَبُ انْتَثَرَتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿۳﴾﴾

نه زمینِ آخرت، این زمین دنیا خواهد بود و نه آسمانِ آخرت، این آسمان دنیا. نه از

خورشید و ماه ستارگان دنیا خبری هست و نه از دریاها و صحراهای دنیا اثری.

نظام دنیا به کلی دگرگون گشته و نظام دیگری به وجود آمده است که فعلاً ما از درک و تصوّر آن ناتوانیم اگرچه صاحبان علم و تحقیق و معرفت از باب تقریب به ذهن تشبیه می‌کنند نسبت دنیا با آخرت را با نسبتِ رَحِمِ مادر با دنیا و می‌گویند نظام عالم رحم با نظام عالم دنیا در عینِ اندک تشابهی که با هم دارند، از جهات گوناگون خیلی با هم تفاوت دارند.

از باب مثال بچه در رحم مادر تغذیه می‌شود، در دنیا هم تغذیه می‌شود، اما غذای در رحم کجا و غذای در دنیا کجا. همچنین نحوه‌ی تغذیه در رحم کجا و نحوه‌ی تغذیه در دنیا کجا. آنجا غذای بچه خون بوده و راه تغذیه‌اش به جای دهان نافش بوده است اینجا غذایش شیر است و انواع خوراکی‌های مختلف و راه تغذیه‌اش دهان است و حلق و مری. آنجا اگر غذا به معده‌اش می‌رسید می‌مُرد و اینجا اگر غذا به معده‌اش نرسد می‌میرد. آنجا اگر هوا به ریه‌اش می‌رسید می‌مرد و اینجا اگر هوا به ریه‌اش نرسد می‌میرد. می‌بینیم

که نظام زندگی بچه در این دنیا با نظام زندگی بچه در رحم مادر متفاوت است و حال آنکه قانون تغذیه قانون مشترک دنیا و رحم مادر است و لذا اگر بگوید این سیب و گلابی که اکنون در دنیا می‌خورم همان است که در رحم مادر می‌خوردم، راست گفته است زیرا همین سیب و گلابی دنیا بود که مادر می‌خورد و در مزاج او تبدیل به خون می‌شد و آن خون، غذای بچه در رحم می‌شد ولی مع‌الوصف تفاوت بین سیب و گلابی دنیا با خون در رحم بسیار زیاد است. درباره‌ی انسان‌های بهشتی هم قرآن فرموده است:

﴿...كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا...﴾^۱

...هر زمان از باغ‌های بهشتی میوه‌ای به آنها داده می‌شود، می‌گویند این همان است که از قبل به ما داده شده است...

میوه‌ها را مشابه با آنچه که قبلاً داده شده‌اند می‌یابند، در عین اینکه تفاوت بین میوه‌های بهشتی با اعمال نیکی که در دنیا داشته‌اند و آن اعمال، زمینه‌ساز میوه‌های بهشتی بوده‌اند، از هر جهت تفاوت بسیار زیاد است.

خلاصه اینکه نظام عالم آخرت با نظام دنیا بسیار متفاوت است آنچنان که در ظرف درک و تصوّر ما نمی‌گنجد و لذا قرآن، نمونه‌هایی از نظام عالم آخرت را نشان می‌دهد که نقطه‌ی مقابل نظام عالم دنیا است. مثلاً می‌گوید بهشتیان در عالم آخرت هیچگاه احساس خستگی نمی‌کنند و حال اینکه ما در دنیا از زندگی یکنواخت هر چه هم مطلوب باشد خسته می‌شویم و خواهان تنوع می‌باشیم، اما بهشتیان هرگز طالب تحوّل و تنوع نمی‌باشند.

عالم آخرت، سراسر حیات و زندگی است

می‌فرماید: ﴿...إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...﴾^۲ عالم آخرت سراپا حیات است و همه چیزش حتی تخت‌هایی که بهشتیان روی آنها نشسته‌اند زنده‌اند و با انسان سخن می‌گویند. آنجا جماد و مرده و بی‌جان اصلاً وجود ندارد. جهنّم هم جان دارد چنان که

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

فرموده است:

﴿إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا﴾^۱

هنگامی که آتش شعله‌ور جهنم از راه دور [لقمه‌های مناسب خود از دوزخیان را] می‌بیند [چنان به هیجان می‌آید و نعره زنان به سوی آنها حمله می‌برد که] صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند. این قرآن است که می‌گوید: ﴿وَقَالُوا لَیْجُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا...﴾؛ آن روز آدمیان به پوست بدن خود می‌گویند آخر شما دیگر چرا علیه ما شهادت می‌دهید آیا کم به شما خدمت کردیم؟ این همه ناز و نوازشتان دادیم، چرب و نرم‌تان کردیم و لیف و صابونتان زدیم، آیا سزای آن همه خدمت این بود که علیه ما حرف می‌زنید.

﴿...قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾^۲

...[پوست‌های بدن] جواب می‌دهند [اختیار دست ما نیست] آن خدایی که همه چیز را به سخن درآورده است، هم او به ما دستور سخنگویی داده است.

همین زمین زیر پای ما آن روز به سخن در می‌آید و گزارش‌ها می‌دهد.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا...يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۳

حاصل اینکه نظام عالم آخرت، بر خلاف نظام دنیا همه چیزش حیات دارد و زنده است. این زمین زیر پا حرف می‌زند، پوست بدن انسان علاوه بر سایر اعضاء و جوارحش سخن می‌گوید. جهنم و آتش سوزانش، بینایی دارد و طعمه‌ی خود را می‌شناسد و خشم و غضب می‌کند و نعره و فریاد می‌کشد.

از دیگر روابط دنیا و آخرت اینکه دنیا کشتگاه است و آخرت دروگاه. آنچه در دنیا با اعمال و اخلاق خود در مزرعه‌ی جان خود کشت می‌کنید، در آخرت همانها را به صورت نعمت‌های بهشتی یا عذاب‌های جهنم درو خواهید کرد.

اینک به هوش باشید که اکنون در مزرعه‌ی جان خود چه دارید بذرافشانی می‌کنید

۱-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱۲.

۲-سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۲۱.

۳-همان.

۴-سوره‌ی زلزال، آیات ۱ تا ۴.

در روز محصول برداری هر چه فریاد بزنید ای امان به من مهلتی بدهید تا در زمین خودم شخمی بزنم و بذری بیفشانم، اعتنایی نخواهند کرد و مهلتی نخواهند داد.

ای بشر! بیندیش به روزی که پیش رو داری

ندای مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند است که می‌فرماید:

(عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاغْمَلُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَعْضَاءُ
لُدْنَةٌ وَ الْمُتَقَلَّبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفُوتِ وَ حُلُولِ
الْمَوْتِ)؛^۱

بندگان خدا اکنون که زبان‌ها باز و بدن‌ها تندرست و اندام فرمانبر و جای آمد و شد فراخ و فرصت باقی است کار کنید در مزرعه‌ی جان خویش بذر اعمال نیک بیفشانید پیش از اینکه مرگ فرا برسد و فرصت از دست برود و خود را در عالم پس از مرگ ببینید تهی دست از محصولات بهشتی و مبتلا به پیامدهای جهنمی. اعاذنا الله من شرور انفسنا

آیه‌ی ۴۸ این سوره‌ی مبارکه (ابراهیم) تنبّه می‌دهد که:

(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)؛

روزی را در پیش دارید که در آن روز زمین و آسمان دگرگون می‌شود و نظام دیگری به وجود می‌آید و افراد بشر با چهره‌هایی متناسب با صورت‌های باطنی‌شان در پیشگاه خداوند واحد قهار آشکار می‌گردند. طشت رسوایی بدسیرتان از پشت بام فلک می‌افتد و صدای آن در گوش همه‌ی اهل محشر طنین‌انداز می‌شود. باطن‌ها ظاهر و نهان‌ها عیان می‌گردد:

(يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)؛^۲

البته هم اکنون که در دنیا هستیم، همه چیز بر خدا آشکار و عیان است و چیزی از خدا پنهان نیست تا روز قیامت آشکار شود. اما این حقیقت در دنیا برای آدمیان روشن نشده است و اکثراً می‌پندارند که خدا از باطنشان آگاهی ندارد از این جهت است که

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۶.

۲- سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹.

مرتکب انواع گناهان می‌شوند؛ ولی روز قیامت بر همه روشن می‌شود که خدا آگاه از باطن همه چیز و همه کس بوده است و اکنون به همه‌ی باطن‌ها جزا می‌دهد. مالک و صاحب اختیار روز جزا خداست:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۱

روزی که کسی برای کسی کاری نمی‌تواند انجام بدهد، آن روز فرمان تنها به دست خداست. آن روز ندا می‌دهد: ﴿... لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ...﴾؛ امروز پادشاهی از آن کیست؟ آنگاه خودش جواب می‌دهد: ﴿... لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ...﴾؛ از آن خداوند یگانه‌ی قهار است.

عذاب اخروی تجسم اعمال زشت دنیوی

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾

آن روز می‌بینی که تبهکاران را به زنجیرها بسته‌اند.

«اصفاد» جمع صفد است به معنی غل و زنجیر. احتمالاً معنای مقرنین این باشد که گنهکاران در حالی وارد محشر می‌شوند که دست‌های آنها را با زنجیر به گردنشان بسته‌اند و محتمل است که به این معنا باشد که جمعیت‌های گنهکار را در حالی که همه از یکدیگر نفرت دارند با قیافه‌های موحش با زنجیرها به یکدیگر بسته‌اند که خود همین به هم بسته شدن عذاب دیگری است برای آنها.

﴿سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ﴾

لباس‌های آنها از قطران است و حتی آن آتش صورت‌های آنها را هم پوشانده است.

«قطران» روغنی است بدبو و سیاه و سوزان که به بدن می‌مالند تا سوزندگی آتش را بیشتر احساس کنند و سرپای آنها و حتی صورت‌هایشان را آتش سوزانی فراگرفته است. تمام اینها تجسم اعمال و اخلاق زشت نفرت‌انگیزی است که آنها در دنیا داشته‌اند، وگرنه نه آن زنجیرها از خارج وجود انسان به سراغش آمده و نه آن لباس قطران و لذا می‌فرماید:

۱-سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۹.

۲-سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

﴿لِيَجْزِيََ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾؛

سنت خدا این است که در روز جزا به هر کسی همان را می‌دهد که در دنیا با اعمال و اخلاق زشت و زیبایش در ظرف جان خویش انباشته است. به کسی جز اندوخته‌های دنیایی‌اش در آخرت چیزی داده نمی‌شود. آنچه مسلم است اینکه مجازات در آخرت با سنخ مجازات در دنیا متفاوت است. مجازات در دنیا جعلی و قراردادی است که امکان کم و زیاد کردن و یا عفو نمودن دارد.

از باب مثل مجازات دزدی صد ضربه شلاق قرار داده شده است که ممکن است با صلاح‌دید حاکم از آن کاسته و یا بر آن افزوده شود و یا اصلاً مورد عفو قرار گیرد ولی مجازات آخرت تجسم خودکار سرقت و دزدی است که به صورت زنجیر آتشین به دست و پای آدم دزد پیچیده می‌شود.

در دنیا کیفر غیر عمل است، عمل کار دزد است و کیفر کار مأمور حاکم است، اما در آخرت کیفر، عین خود عمل است که در دنیا به صورت دزدی انجام شده است و در آخرت به صورت زنجیر آتشین درآمده است که به وجود آورنده‌ی آن در هر دو سرا خود انسان است و آنجا به آدمیان گفته می‌شود این عذاب‌ها که در حومه‌ی وجود خود مشاهده می‌کنید، عین اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اید و اینجا به این صورت درآمده و شما را در بر گرفته است.

رسیدگی به حساب اعمال آدمیان در یک لحظه

﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛

خدا سریعاً به حساب اعمال همه کس می‌رسد. دیگر از این سریعتر نمی‌شود تصور کرد که در یک لحظه تمام اعمال یک عمر انسان مقابل چشمش حاضر شود. این سخن قرآن است:

﴿...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...﴾؛

... آنچه [را که در دنیا] کرده‌اند در پیش خود حاضر می‌یابند...

میلیاردها انسان از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تا روز قیامت در محشر حاضرند و همه‌ی اعمال سراسر عمر خود را در یک آن در پیش خود حاضر می‌بینند. همان خدا که رزق و روزی میلیاردها روزی خوار از حیوان و انسان را در یک لحظه می‌رساند، آری همان خداست که در موقف حساب محشر نیز در یک لحظه به حساب اعمال تمام آدمیان می‌رسد بدون اینکه ساعت‌ها یا روزها در صف‌های طولانی به انتظار بایستید تا نوبت به شما برسد.

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذَرُوا بِهِ﴾

این قرآن است که پیام خدا را به همه‌ی مردم ابلاغ می‌کند تا به وسیله‌ی قرآن انداز و هشدار داده شوند و به فکر تأمین آینده‌ی خود در عالم پس از مرگ بیفتند و باورشان بشود که هم اکنون با اخلاق و اعمال زشت و زیبای خود دارند جهنم یا بهشت آخرت خود را پی‌ریزی می‌کنند.

﴿وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَوْلِيَاءَ﴾

و از مطالعه‌ی آیات توحیدی پی به وحدانیت خدا ببرند و جز خدا معبودی را نشناسند و این را بدانند که تنها خردمندان و مغزداران عالمند که می‌توانند بر اساس اندیشه و تفکر با مبدأ و منتهای جهان هستی آشنا گردند و از پیام‌های آسمانی قرآن پند بگیرند و در مسیر تأمین حیات ابدی و سعادت جاودانه‌ی خود کوشا باشند، وگرنه مردم لجوج و معاند جاهل از پندهای این کتاب آسمانی بهره‌ای نخواهند برد.

بی‌وفایی مردم کوفه و شهادت حضرت مسلم به عقیل علیه السلام

این ایام مصادف با ایام شهادت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام است و مردم کوفه نمونه‌ای از مردم جاهل نشان داده شدند و راستی مطالعه‌ی تاریخ کوفه حیرت‌انگیز است. می‌دانیم که حضرت مسلم پسر عموی حضرت امام حسین علیه السلام است و شخصیت بسیار عظیم و بزرگوار که صلاحیت نیابت خاصه از امام حسین علیه السلام داشته است و همین شرف و افتخار برای او بس که نایب خاص حجّت خدا و امام زمانش باشد و مأمور اخذ بیعت از مردم کوفه گردید و قریب هجده هزار جمعیت با آن حضرت بیعت کردند که به مقابله‌ی

با حکومت جبّار یزید به پا خیزند و دفاع از حق بنمایند، ولی همان مردم چنان بی‌وفایی از خود نشان دادند و جناب مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند که شب نهم ذیحجه سال ۶۰ آن حضرت کارش به جایی رسید که در میان کوچه‌های شهر کوفه متحیر و سرگردان می‌گشت و خانه‌ای نمی‌یافت که در به رویش بگشاید و از آن میهمان عالیقدر پذیرایی نماید و عاقبت فردای همان شب یعنی روز نهم ذیحجه به وسیله‌ی مأموران ابن زیاد فرماندار جبّار کوفه اسیر شد و با بدن غرق در زخم و جراحی به پشت‌بام دارالاماره برده شد و در مقابل چشم همان مردم کوفه‌ی بی‌وفا، تن بی‌سر مسلم از پشت‌بام دارالاماره به کوچه‌های کوفه افتاد.

و روز دوازدهم محرم همان سال سر بی تن مولای عزیزمان امام حسین علیه السلام در کوچه‌های کوفه گردانده شد. **الا لعنة الله على القوم الظالمين**
اللهم عجل لوليّك الفرج واجعلنا من المنتظرين لظهوره واجعل خاتمة
امرنا خيراً؛

والسّلام عليكم ورحمة الله و بركاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٥٢﴾ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ ۖ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ
وَلِيَذَّكَّرُوا أُولُو الْأَلْبَابِ

این [قرآن] پیام [و ابلاغی] برای [عموم] مردم است و تا همه به وسیله‌ی آن انداز شوند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان مغز [و اندیشه] پند گیرند. این آیه، آخرین آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم است، خدا را شاکریم که موقّمان فرمود توضیحاتی هر چند ناقص ذیل این سوره‌ی مبارکه به عرض رساندیم.

قرآن برای همه‌ی مردم است

کلمه‌ی «هذا» در آیه‌ی شریفه، اشاره به قرآن است و می‌فرماید این قرآن یک پیام جمعی و یک ابلاغ عمومی برای مردم است. «بلاغ للناس» که با این تعبیر نشان می‌دهد قرآن اختصاص به گروه خاصی ندارد بلکه مربوط به همه‌ی مردم است و همین مضمون در اولین آیه‌ی همین سوره نیز آمده است، یعنی اولین و آخرین آیه‌ی سوره، یک حقیقت را بیان می‌کند و در آنجا نیز خواندیم:

﴿الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾

قرآن کتابی است ما آن را به تو [ای پیامبر] نازل کرده‌ایم تا مردم را از ظلمت‌ها بیرون آورده وارد نور گردانی...

چنانکه می‌بینیم در این آیه هم مانند آیه‌ی آخر، سخن از قرآن است و مردم. پس معلوم می‌شود تنها کتابی که در عالم مربوط به همه‌ی مردم است و همه‌ی مردم باید از آن بهره ببرند «قرآن» است. البته کتاب‌های فراوانی از ناحیه‌ی علما و دانشمندان نوشته شده

است و می‌شود و هر کتابی هم در حدّ خودش دارای مطالب علمی و تربیتی هست اما مربوط به همه‌ی مردم نیست و چنین نیست که همه‌ی مردم به آن کتاب محتاج باشند و یا همه‌ی مردم بتوانند از آن استفاده کنند.

مثلاً فلاسفه کتاب‌هایی نوشته‌اند که بسیار خوب است و عمیقانه و محققانه است اما مربوط به همه‌ی مردم نیست بلکه مربوط به گروه خاصی از مردم است که اصطلاحات فلسفی را می‌دانند و می‌توانند از آن کتاب‌ها، استفاده کنند.

دیگر اینکه این کتاب‌ها نمی‌توانند آنچه را که انسان در حیات دنیوی و اخروی‌اش لازم دارد تأمین نمایند و معارف را آنچنان که هست بیان کنند و اخلاق رذیله و فاضله را تبیین و راه تکامل را بدون هرگونه اعوجاج نشان دهند و برنامه‌های زندگی را تنظیم کنند؛ به طوری که همه‌ی سعادت‌ها تأمین گردد.

چنین کاری از عهده‌ی هیچ کتابی بر نمی‌آید و هیچ کتابی نمی‌تواند عالم انسان را از ظلمت‌ها بیرون آورده به نور برساند آن کتاب‌ها نه ظلمت‌های مربوط به عالم انسان را می‌شناسند و نه از نور به معنای واقعی‌اش آگاهی دارند. آن کتاب‌ها اصلاً نمی‌توانند حقیقت انسان را آنچنان که هست بشناسند تا از موجبات نور و ظلمت او باخبر گردند.

البته عرض شد این کتاب‌ها در حدّ خودشان مطالب عالی‌ی علمی بسیار از فلسفه و عرفان و اخلاق دارند و محققانه هم بحث می‌کنند، اما اینکه حقیقت انسان چیست و از کجا مبدأ گرفته و به کجا منتهی می‌شود و در چه مسیری و با چه برنامه‌ای باید سیر کند تا با مصونیت از هرگونه انحراف به مقصد برسد هرگز نمی‌توانند این مطلب اصلی و اساسی را عاری از اوهام و دوری از کجروی‌های فکری بیان نمایند. این کار اختصاص به قرآن دارد و بس، دیگران هم اگر توانسته‌اند کم و بیش مطالبی در این زمینه بنویسند، باز هم از قرآن گرفته‌اند و از خود چیزی نداشته‌اند و تازه همان مطالبی هم که نوشته‌اند، قابل استفاده برای همه‌ی مردم نمی‌باشد.

کتاب‌های فلسفی برای اهل فلسفه نافع است و کتاب‌های عرفانی، مفید برای اهل عرفان است و کتاب‌های فقهی، منع فایده برای فقها می‌باشد و همچنین هر کتابی که در

هر رشته از رشته‌های علمی نوشته شده است، قابل استفاده برای گروه خاصی از مردم می‌باشد. تنها کتابی که تمام حقایق مربوط به عالم انسان را از مبدأ تا منتهی بیان نموده و برنامه‌ی سیر تکاملی انسان را در تمام مراحل وجود تنظیم کرده و در اختیارش گذاشته است قرآن است.

دستورات قرآن برای همه‌ی مراحل زندگی

آری قرآن است که با کمال وضوح و تبیان نشان می‌دهد که حقیقت انسان چیست و انسان پیش از دنیا چه بوده و پس از دنیا چه خواهد شد. در دنیا برنامه‌ی زندگی‌اش کدام است. از آن لحظه که انسان نطفه‌اش منعقد می‌شود تا لحظه‌ای که جسد بی‌روحش وارد قبر می‌گردد، درباره‌اش قرآن دستورات دارد.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که قرآن در عین اینکه برای همه‌ی مردم است، ولی مع الوصف طوری نیست که همه کس بتواند دستورات مربوط به خودش را از خود قرآن به دست آورد؛ زیرا بدیهی است. از باب مثل آن مرد و زن روستایی پشت کوه نشین که سواد خواندن و نوشتن ندارد، نمی‌تواند از خود قرآن معارف و اخلاق و احکام مربوط به خودش را بفهمد و بشناسد، بلکه او باید به عالم آن روستا رجوع کند و عالم روستا به عالم شهر و عالم شهر هم به عالم اعلم تا برسد به امام معصوم علیه السلام و نهایتاً برسد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. در نتیجه همه در این راه از قرآن بهره می‌گیرند، یعنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته تا آن فرد روستایی همه مستفید* از قرآنند، منتهی یکی بلا واسطه از معارف قرآن برخوردار می‌شود و او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و بقیه مع الواسطه هر چند با صد واسطه باشد بالاخره همه از قرآن بهره می‌گیرند و مستفیض* می‌شوند. پس این قرآن، پیام و بلاغ برای همه‌ی مردم است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾؛

قرآن، کتاب فرود آمده‌ی از آسمان است برای اینکه همه‌ی مردم را از

* مستفید: بهره‌مند.

* مستفیض: برخوردار.

ظلمت‌ها بیرون آورده به نور وارد سازد.

وظیفه‌ی مردم در قبال قرآن کریم

ظلمت هم انواع و اقسام گوناگون و فراوان دارد. ظلمت جهل و کفر و نفاق و شرک و رذائل اخلاق از کبر و بخل و حرص و حسد و... که قرآن، آدمی را از همه‌ی این ظلمت‌ها نجات داده به نور علم و معرفه‌ی الله، اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و معاد، داخل می‌کند و سرانجام بهشتی می‌سازد. آنگاه می‌فرماید وظیفه‌ای که مردم در برابر این پیام و ابلاغ الهی دارند این است که اولاً این پیام را بشنوند و بپذیرند و ثانیاً «وَلْيُنذِرُوا بِهِ» به وسیله‌ی آن انداز بشوند و از کنار هشدارهای آن با بی‌تفاوتی نگذرند. در گذشته نیز بیان شد که انبیاء و پیامبران خدا ﷺ کارشان تنها انداز نیست بلکه وظیفه‌ی تبشیر هم دارند که خدا فرموده است:

﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ...﴾^۱

مارسولان را مَبَشِّر و مُنذِر می‌فرستیم. خطاب به خود پیغمبر اکرم ﷺ نیز فرموده است:

﴿...إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾^۲

...حقیقت اینکه ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد و مَبَشِّر و نَذیر باشی.

بشارت دهنده‌ی خوبان و هشدار دهنده‌ی بدان باشی. ولی در عین حال از آن نظر که اکثریت مردم مقهور شهوات و فرو رفته‌ی در گرداب غفلتند، اهلّیت بشارت و تشویق و ترغیب ندارند و صلاح و مصلحتشان در انداز است و بیم دادن از پایان شوم غفلت‌زدگی و لذا گویی که پیامبران، وظیفه‌ای جز انداز ندارند. تبشیر این دسته از تبهکاران مثل جایزه دادن به یک بچه‌ی بازیگوش درس‌نخوان است که آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند، این چنین بچه، نیاز به تنبیه و گوشمالی دارد:

﴿...وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۳

اندکند آن دسته از بندگان خدا که نعمت شناس و مُنعم شناسند و شاکر در مقابل انعام

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۵.

۳- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

و احسان خدا می‌باشند و استحقاق بشارت دارند و از آن طرف چه فراوانند طاغیان گردنکش که نیازمند به اندازند و علی‌الدوام باید با بیانات مختلف هشدار داده شوند و از عواقب شوم طغیان و عصیان ترساننده شوند آنگونه که خداوند حکیم به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ...﴾؛^۱... تو منحصرأً منذر و بیم دهنده هستی...

با آنکه آن حضرت مبشر نیز هست، ولی چون اکثریت مردم مستحق اندازند، از این جهت گویی که آن حضرت تنها وظیفه‌اش انذار است و حتی خوبان هم باید انذار بشوند، زیرا آنها هم در حدّ خودشان لغزش‌هایی دارند و کثیراً مبتلا به عجب و غرور و خود برترینی می‌شوند و احیاناً بر سر خدا هم متّ می‌گذارند که این منم که در میان این همه کافر مؤمن شده‌ام. در میان بی‌نمازها اهل نماز و در میان سینماروها اهل مسجد و جلسه‌ی قرائت قرآن؛ در میان مبلّغان و مروّجان دین و قرآن، نویسنده‌ای سخّار و گوینده‌ای قهّار؛ در میان مؤسّسین مؤسّسات خیریه و انفاق‌کننده‌ی مال، معروف به منبع خیراتم و چنین و چنانم و...

آفت مهلک عجب و ریا و غرور در کمین متدینین

این هم بیماری مهلک عجب و ریا و غرور است که دامنگیر بسیاری از اهل عبادت می‌شود و مبتلایان به این بیماری نیز احتیاج به انذار دارند که به هوش باشید و مراقب که کمترین مرتبه از عجب و غرور و ریا بزرگترین اعمال عبادی شما را حبط* و بی‌اثر می‌سازد. در قرآن کریم در مورد آدم ریاکار در انفاق مال آمده است:

﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا...﴾^۲؛

مثل او مثل سنگ صافی است که اندکی خاک روی آن باشد و بارانی تند ببارد و آن خاک را بشوید و از بین ببرد و آن سنگ را خالی از خاک بگذارد. افراد ریاکار نیز بهره‌ای از اعمال عبادیشان نصیبشان نخواهد شد. در روز حساب و جزا خود را تهی دست

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۷.

* حبط: بی‌ارزش کردن.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۴.

از آن همه اعمال خواهند دید. عجیب است امام سیدالساّجِدین علیه السلام در مقام اظهار تذلل و خضوع در عالم بندگی به خدا عرض می‌کند:

﴿وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا﴾^۱

پروردگارا، من بعد از آن اعتراف و اقرار به عبودیت که در پیشگاه تو کردم باز می‌گویم من کمترینِ کمترین و خوارترینِ خوارانم مانند کوچکترین مورچه بلکه از آن هم کمترم.

این امام معصوم و حجّت خداست که کوچک‌ترین لغزش به ساحت قدس او راه ندارد، در عین حال این چنین خود را در محضر خدا تهی دست و قاصر در عبادت می‌بیند؛ حال آیا جا دارد که ما با عجب و غرور تمام به عبادات خود بنازیم و خود را از بهترین بندگان خدا بدانیم و حال آنکه رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله به خدایش عرض کرده:

﴿مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ﴾^۲

ما نه توانسته‌ایم آنچنان که شایسته‌ی عبادت هستی عبادت کنیم و نه آنچنان که باید شناخته شوی تو را شناخته‌ایم.

یعنی ما، هم در معرفت در حدّ نقصیم و هم در عبادت. در سوره‌ی دهر خدا خاندان پیامبر را با آن همه عباداتشان متّصف به صفت خوف و ترس معرفی کرده و فرموده است:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾^۳

آنها به نذر خود وفا کرده و خدا را عبادت می‌کنند و در عین حال از روزی که شرّ آن فراگیر می‌شود [روز قیامت] در ترس و هراسند.

و می‌گویند:

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۴

ما از پروردگار خود در روزی که سراسر خشم است و غم، می‌ترسیم و عجیب‌تر

اینکه خدا خطاب به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

۱- صحیفه سجّادیه، صفحه‌ی ۲۲۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۳۳۸.

۳- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

۴- همان، آیه‌ی ۱۰.

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱

بگو حقیقت اینکه من هم اگر خدای خودم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

اشک و ناله‌ی امام سیدالساجدین علیه السلام در دل شب

اکنون چند جمله‌ی دیگر از امام سیدالساجدین علیه السلام بشنویم که چگونه در دل شب با

اشک و آه و ناله و افغان با خدا صحبت می کند و می گوید:

يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَاؤُ عَيْنَيَّ وَ انْتَحَبْتُ حَتَّى
يَنْقَطِعَ صَوْتِي وَ قُمْتُ لَكَ حَتَّى تَتَشَرَّرَ قَدَمَايَ وَ رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى
يَنْخَلِجَ صُلْبِي وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَفَتَايَ وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ
طُولَ عُمْرِي وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ
حَتَّى يَكِلَّ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ
مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي؛^۲

ای خدای من و ای معبود من اگر آنقدر در حضورت گریه کنم که مژه‌های چشم‌هایم فرو ریزد و آنچنان ناله بزنم که صدایم قطع شود و آنقدر به نماز بایستم که پاهایم متلاشی گردد و آنقدر رکوع کنم که ستون فقراتم بشکند و آنچنان در سجده بمانم که چشم‌هایم از حدقه بیرون بزند و اگر در تمام عمرم خاک زمین بخورم و آب خاک آلود بنوشم و در خلال همه‌ی این حالات علی‌الدوام به ذکر تو مشغول باشم تا زبانم از کار بیفتد و از شدت شرم و حیا سر به بالا و آسمان نکنم؛ با همه‌ی اینها هنوز مستحق این نشده‌ام که حتی یک گناه از گناهانم را بیامری.

یعنی آنچنان گناه و نافرمانی خدا آدمی را از خدا دور می کند و ظلمت می آورد که

با این همه اعمال، استحقاق آمرزش یک گناه از گناهان را پیدا نمی کند مگر اینکه فضل

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵.

۲- صحیفه سجاده، صفحه‌ی ۸۳.

و کَرَمِ خدا شامل حال گردد و آدم گنهکار را از ورطه‌ی هلاک و بدبختی برهاند. البته می‌دانیم امامان علیهم‌السلام معصومند و منزّه از هرگونه گناهند، اینگونه اظهار خضوع و تذلل که در محضر خدا از زبان مبارکشان صادر می‌شود و خود را گنهکار و مقصّر معرفی می‌کنند این مقتضای بندگی و عبودیت آنهاست، یعنی به هر حال آن مقرّبان درگاه خدا با تمام عظمت مقامشان مخلوقند و عبد و بنده‌ی خدا هستند و بنده باید در هر حال و هر مقامی که باشد خود را در محضر خدا فقیر و ذلیل و مقصّر در عرض بندگی بداند و علی‌الدوام از در معذرت خواهی و پوزش طلبی درآید.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش کس نتواند که به جا آورد

و به اصطلاح علمی، انشاء خضوع و خشوع و تذلل که مقتضای عبودیت است غیر اخبار از واقعیات است که منافی با مقام عصمت است. پیغمبر و امام اگرچه در مقام انجام وظایف، معصومند و منزّه از هرگونه گناهند، اما در صحنه‌ی عبودیت و عرض بندگی باید خود را قاصر و مقصّر و مجرم بشناسند و بگویند:

(ما عَبْدُناكَ حَقًّا عِبَادَتِكَ وَ ما عَرَفْناكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ)؛

ما نه آنچنان که سزاوار می‌باشی عبادتت کرده‌ایم و نه تو را آنچنان که هستی شناخته‌ایم.

به هر حال تو مولا و ما بنده‌ایم و لذا می‌توانی با تمام این عباداتمان عذابمان کنی و می‌توانی با تمام این گناهانمان عفومان نمایی.

حاصل اینکه قرآن که یک پیام و بلاغ عمومی برای همه‌ی مردم است، هدفش انداز است و انداز هم مخصوص مردم بدعمل نیست، بلکه مردم خوش عمل هم در حدّ خودشان لغزش‌هایی دارند و باید مراقب باشند که اعمال نیکشان بر اثر لغزش‌ها حبّط و بی‌ارزش نگردد.

ابتلای اکثر ما به بیماری شرک در اطاعت

آنگاه آیه‌ی شریفه در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾؛ یعنی مردم بعد از

اینکه به وسیله قرآن افذار شدند و ترس از حساب روز جزا در جانشان نشست، باید بدانند که جز ذات اقدس الله معبودی ندارند و او (جلّ جلاله و عظم شأنه) معبود یگانه‌ی بی همتاست. در دامن قرآن تنها کسانی تربیت می‌شوند که هم ترس از عالم آخرت در جانشان نشسته است و هم جز خدا هیچ موجودی را سزاوار پرستش نمی‌دانند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

(عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)؛^۱

چنان خالق و آفریدگار عالم و آدم در جانشان بزرگ و با عظمت جلوه کرده که غیر او هر چه هست در نظرشان کوچک و غیرقابل توجه آمده است.

حال، ما مردمی که مدّعی توحید در عبادت هستیم و لا اله الا الله می‌گوییم و جز خدا احدی را نمی‌پرستیم، متأسفانه اکثراً مبتلا به بیماری شرک در اطاعت می‌باشیم و در بسیار از شئون زندگی، اطاعت از فرمان غیر خدا می‌کنیم و برای جلب رضایت ثروتمندان و زورمندان و همسران و فرزندان و خویشان و دوستان، فرمان خدا را زیر پا می‌گذاریم و همه‌ی اینها نشأت گرفته از اتباع الهوی و اطاعت از فرمان نفس است که دلم می‌خواهد چنین و چنان کنم.

آدمی در این مسیر هوی پرستی که افتاد، دیگر از هیچ جنایت و خیانتی که پیش آید روگردان نخواهد شد. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛^۲

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس و دلبخواه خود را معبود و مُطاع خویش اتخاذ کرده و خدا او را به [کیفر] این کجروی که با علم و آگاهی، آن را پیش گرفته است به حال خود رها کرده و او قهراً در ضلالت و گمراهی پیش رفته و در نتیجه مُهر به گوش و قلبش خورده و پرده روی چشمش افتاده

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- سوره‌ی جاهیه، آیه‌ی ۲۳.

است. آیا در این صورت چه کسی بعد از خدا او را می‌تواند هدایت کند. آیا نمی‌خواهید از این جریان پند بگیرید.

پس معلوم می‌شود که لازم نیست بت پرستی یک شکل و شمایل خاصی داشته باشد و بت حتماً به صورت سنگ و چوب و فلزی باشد، چه بسا ممکن است فلان آدم پولدار و فلان آدم صاحب مقام و مسند، بت انسان شده باشد و انسان رشته‌ی اطاعت از فرمان او را به گردن انداخته و از اطاعت فرمان خدا سرپیچی نماید و حتی ممکن است همسر و فرزندان، مغازه و کارگاه، پست و مقام حساس اداری و احیاناً منبر و محراب و دیگر تعینات اجتماعی، بتی برای انسان بشود و انسان در مسیر تأمین خواسته‌های آنها، وظایف الهی خود را به دست فراموشی بسپارد و مصداقی از مصادیق «افرایت من اتخذ الهه هوا» گردد.

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

ارتباط اولوالالباب با مغز عالم هستی

در پایان آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث این جمله آمده است: ﴿وَلْيَذَكِّرُوا لَوْلَا الْآلِبَابِ﴾؛

«الباب» جمع لب است و در لغت گفته‌اند:

(الْلُبُّ هُوَ الْعَقْلُ الْخَالِصُ مِنَ الشَّوَائِبِ)؛

لب همان عقلی است که از همه‌ی آلودگی‌ها پاک و خالص شده باشد و هیچ شهوت و غضبی نتواند آن را از صراط مستقیم حق منحرف سازد. دارندگان این عقل اولوالالبابند و صاحبان مغز و فکر و اندیشه‌اند و اینها هستند که می‌توانند از قرآن و از سراسر آفرینش پند بگیرند و متذکر شوند چنانکه فرموده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛^۱

به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، آیات و نشانه‌هایی است برای خردمندان و مغزداران عالم.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۰.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛^۱
 اولوالالباب آن کسانی هستند که پیوسته و علی‌الدوام خدا را یاد می‌کنند چه
 در حالی که ایستاده و یا نشسته‌اند و چه در حالی که میان بستر خوابیده‌اند در
 همه حال توجه قلبی به خدا دارند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند
 و می‌گویند خدا یا به یقین تو این همه نظام حیرت‌انگیز را بیهوده و بی‌هدف
 نیافریده‌ای، تو منزّه و مبرّی از این هستی که کار لغو و عبث کرده باشی حال
 ای خدا ما را از آتش جهنّم مصون نگاه دار.

آری اینها به راستی اولوالالباب و صاحبان مغزند که با مغز عالم هستی در ارتباطند و هر
 چه را که غیر اوست، پوستی می‌شناسند و قابلِ دل بستن نمی‌دانند و جز تأمین رضای خدا و
 تعمیرِ سرایِ عُقبیِ همی ندارند و معنای واقعی عقل کامل نیز همین است که فرموده‌اند:

(الْعُقْلُ مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛^۲

عقل، آن ابزار روحی معنوی است که به وسیله‌ی آن خداوند رحمان عبادت
 می‌شود و به وسیله‌ی آن بهشت جاودان اکتساب می‌گردد.

نمونه‌ای از تربیت قرآنی اولوالالباب

نمونه‌هایی از این اولوالالباب چه در میان علما و چه دیگر طبقات از صلحا دیده
 می‌شوند که نشانه‌ای از تربیت قرآنی دارند.

نقل شده است یکی از **عالمان عامل** که دارای مرتبه‌ی عالی‌ای از زهد و ورع بوده
 است، سلطان زمانش مبلغ سنگینی به عنوان هدیه برای او فرستاد، آن مرد عالم فکر کرد
 حتماً دنبال این هدیه ممکن است توقعاتی از من داشته باشد که شرعاً نتوانم آنها را بپذیرم
 و لذا با کمال شهامت آن هدیه را رد کرد و به آورنده‌اش گفت: سلام به حضرت سلطان
 برسان و بگو من از لطف شما متشکرم ولی چون فعلاً نیازی به پول ندارم، از قبول آن
 معذرت می‌خواهم، مرا ببخشید. او پول را برداشت و رفت؛ بعد از رفتن او زن و فرزند آن

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱.

۲-کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱.

عالم بزرگوار اطراف او را گرفته و او را به شدت مورد پرخاش قرار دادند که این مقدس بازی چیست که تو در آوردی! ما این همه کمبود در زندگی داریم، از حیث خوراک و پوشاک و مسکن در مضیقه‌ایم، عطیه‌ی شاه را چرا رد کردی؟!

او در جوابشان اندکی سکوت کرد و بعد گفت: آری مثل من با شما، مثل آن قومی است که یک گاو کاری داشتند تا آن گاو جوان بود از آن کار کشیدند، وقتی پیر شد آن را کشتند و از پوستش استفاده کردند؛ من هم تا جوان بودم کار کردم و شکم شما را سیر کردم اکنون که پیر شده‌ام و به مُردن نزدیک گشته‌ام می‌خواهید با این پول‌ها آلوده‌ام کنید و مورد خشم و غضب خدا قرارم دهید. شما از گرسنگی بمیرید در نزد من محبوبتر از این است که خودم را مشمول قهر و غضب خدا و جهنمی سازم. این نمونه‌ای از صنف علما بود.

عجز و خشم حجاج بن یوسف از پاسخ‌های پیرمرد کشاورز

اینک نمونه‌ی دیگری از افراد عادی که نه درسی خوانده‌اند و نه حوزه و دانشگاهی دیده‌اند، تنها نسیمی از تربیت قرآنی به غنچه‌ی جانشان رسیده و شکوفا گشته و داخل در زمره‌ی اولوالالباب شده‌اند.

در کتابی خواندم که حجاج بن یوسف ثقفی آدم سفاک خونخوار تاریخ فرماندار منصوب از جانب عبدالملک ابن مروان در کوفه همراه جمعی از اعوان و انصارش در یکی از روزهای گرم تابستان از بیابانی عبور می‌کرد، در وسط بیابان به سایه‌ی درختی رسیدند. آنجا نشستند و سفره‌ی غذا پهن کردند و معلوم است که سفره‌ی شاهانه بود؛ دستور داد در این اطراف بگردید و ببینید کسی هست که غذایی نخورده و گرسنه باشد، او را بیاورید با ما هم غذا شود. رفتند و گشتند و پیرمرد کشاورزی را در حال بیل‌زنی و آبیاری مزرعه دیدند. او را نزد حجاج آوردند به او گفت: بیا امروز مهمان من باش، سر این سفره‌ی رنگین بنشین و از این غذاها بخور.

آن پیرمرد از اوضاع و احوال قرائن شناخت که او فرماندار شهر است، با لحنی قاطع و در عین حال مؤدبانه گفت: ممنونم، من امروز مهمان کسی بزرگتر از شما هستم. حجاج از شنیدن این سخن تکانی خورد و با کمال تعجب پرسید بزرگتر از من کیست؟ آن پیرمرد

جواب داد: او خالق من و خالق شماست، من امروز روزه گرفته‌ام و بر سر سفره‌ی خدا نشسته‌ام، بر سر سفره‌ی دیگری نمی‌نشینم.

حجاج که از این جواب متفن و محکم بر شدت تعجبش افزوده شده بود خواست او را بیشتر به حرف بیاورد گفت: تو در این روز گرم و داغ تابستان روزه گرفته‌ای؟ پیرمرد گفت: آری قرآن فرموده است:

﴿...قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾^۱

...بگو آتش جهنم داغ‌تر است اگر این مردم بفهمند.

لذا من طبق دستور قرآن داغی هوای دنیا را تحمل می‌کنم تا به داغی سوزان جهنم مبتلا نشوم. حجاج گفت: حالا امروز بیا افطار کن، فردا روزه بگیر. پیرمرد گفت: آیا شما ضمانت می‌کنی که من تا فردا زنده بمانم؟ حجاج گفت: نه، من چنین ضمانتی نمی‌توانم بکنم. پیرمرد گفت: من هم فرصت پیش آمده را از دست نمی‌دهم و افطار نمی‌کنم. حجاج گفت: این غذای لذت‌بخش را از دست نده که دیگر به دستت نخواهد رسید. پیرمرد گفت: آری این غذا لذت‌بخش است اما علت اصلی این لذت، تندرستی و عافیت است و عافیت هم نعمت خداست، بنابراین اگر ارزش این نعمت را بشناسم و شکر آن را بجا آورم، برای من لذت‌بخش‌تر خواهد بود از خوردن غذای شما. حجاج دید از پاسخگویی آن پیرمرد عاجز است و در میان اعوان و انصارش جز از موضع قدرت، سخن گفتن چاره‌ای ندارد، لذا با کمال خشم و غضب فریاد کشید: بیایید این پیرمرد احمق نادان را از مقابل چشم دور کنید.

ذاکر حقیقی خدا کیست؟

آری مردم کم ظرفیتی که بر حسب شرایط خاص زمانی به مقام و منصبی می‌رسند مست‌بادهی غرور می‌شوند و خیال می‌کنند نه فکری عالی‌تر از فکر آنها در عالم هست و نه حرفی بالاتر از حرف آنها باید باشد. خدا هم فرموده است:

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۱.

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱

...یقیناً کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند، با ذلت و خواری وارد جهنم می‌شوند.

اینان نقطه‌ی مقابل اولوالالبابند که جز خدا اطاعت از احدی نمی‌کنند و اصلاً برای غیر خدا ارزشی قائل نمی‌شوند. این حدیث را به عنوان موعظه از رسول اکرم ﷺ بشنویم که می‌فرماید:

(مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي الشُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَ شُغْلِهِمْ بِمَا فِيهِ كَتَبَ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَحْطُ بِهَا عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)^۲

کسی که در بازار با نیت خالص، ذکر و یاد خدا کند در همان وقتی که مردم سرگرم خرید و فروش و سوداگری هستند و در حال غفلت از خدا می‌باشند خدا برای او هزار حسنه می‌نویسد و روز قیامت مغفرتی شامل حالش می‌کند که بر قلب بشری خطور نکرده است.

این حدیث شریف نشان می‌دهد که ذکر و یاد خدا در بازار که محیط جلوه‌ی پول و طبعاً محیط غفلت از خداست دارای ارزش و فضیلت بسیار است و گرنه در مسجد و جاهایی که همه‌ی مردم در حال ذکرند و مثلاً در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان قرآن‌ها را روی سر گذاشته‌اند و صدای «بک یا الله» از همه جا بلند است آنجا ذکر خدا داشتن، کار مهمی نیست یا در موسم حج و در میقات که مردم جامه‌ی احرام پوشیده و «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» گویان به سمت حرم می‌روند در صحرای عرفات دست‌ها به آسمان بلند و غوغایی از اشک و آه و ناله و افغان به وجود آمده است اگر کسی آنجاها همراه دیگران به ذکر خدا مشغول شود کار فوق‌العاده‌ای انجام نداده است اما در بازار که فضای جلوه‌ی پول و مرکز هجوم شئون دنیوی و موجبات غفلت از خداست اگر کسی در آن محیط بتواند به یاد امر و نهی خدا بیفتد و حلال و حرام خدا را رعایت کند؛ در معاملات دروغ نگوید و

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه‌ی ۱۲۹.

اجحاف* نکند و ربا نخورد و معاملات پر سود و حرام انجام ندهد، این ذکر به معنای واقعی حساب می‌شود و دارای آن ارزش فوق‌العاده می‌گردد نه اینکه فقط تسبیح دستش بگیرد و علی‌الدوام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله بگوید ولی هیچ خوف و خشیتی از خدا و کیفر و پاداش خدا در دلش ننشیند و پرهیز از هیچ گناهی نداشته باشد. زبان در بند ذکر خدا و دل در کمند یاد شیطان باشد. زبان لا حول گوید و دل یا پول خواند این ذکر چه ارزشی خواهد داشت.

اینانند به حقیقت مردان مرد

حدیث دیگری قریب به همین مضمون از امام صادق علیه السلام منقول است:

(مَنْ قَالَ فِي السُّوقِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ)؛^۱

کسی که در بازار تشهد بگوید [آن لطف و عنایت بزرگ خدا شامل حالش می‌شود که] برای او هزار هزار حسنه می‌نویسد.

این ارزش در تشهد بازار همان‌طور که عرض شد، از آن نظر است که در بازار، جمال پول جلوه‌گری می‌کند و برای هر مرد و زنی، بتی می‌سازد و آدمی را در مقابل او به گرنش و می‌دارد و مبتلا به بیماری مهلک شرک می‌گرداند و لذا تشهد در چنین محیطی اگر با توجه به معنای واقعی آن باشد یعنی جز ذات اقدس الله که یگانه معبود بی‌همتاست برای کسی و چیزی ارزش قائل نمی‌شوم و سر در مقابل غیر او فرود نمی‌آورم و به خاطر پول، هرگز پا روی امر و نهی الهی نمی‌گذارم و رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به لغو و عبث نمی‌گیرم و چنین تشهدی کار مردان عالم است که خدا فرموده است:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛^۲

آنان مردانی هستند که تجارت [و سوداگری‌های] دنیا آنها را از یاد خدا [و]

اطاعت فرمان خدا [غافلشان نمی‌سازد...]

* اجحاف: گرانفروشی.

۱- بحارالانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۷۳.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

وگرنه تشهّد در مسجد خیلی مهم نیست، زیرا مسجد جای جلوه‌گری پول و شئون دنیوی نیست، آنجا یک کودک نابالغ و یک پیرزن ناتوان هم می‌تواند تشهّد بگوید، تشهّد در بازار که تجلی‌گاه زیبایی‌های دنیاست تشهّد مردانه است که از عمق جان بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» و دنبال آن، تمام شئون زندگی‌اش را منطبق با فرمان خدا و رسولش بنماید.

فضیلت مندی ترک گناه در محیط آلوده به گناه

از رسول اکرم ﷺ منقول است:

﴿لَرُدُّ دَانِقٍ مِنْ حَرَامٍ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ﴾^۱

ردّ یک ششم درهم از حرام در نزد خدا برابری با ثواب هفتاد هزار حجّ مقبول می‌کند. آیا کسی می‌تواند اطمینان داشته باشد که در عمر خود یک حجّ مقبول انجام داده باشد؟ رسول اکرم ﷺ فرموده است: اگر کسی که برایش چنین پیش آمده که می‌تواند مال حرامی به دست آورد ولی برای امتثال امر خدا هر چند به یک قدر ششم از یک درهم باشد آن را ترک کند، خدا ثواب هفتاد هزار حجّ مقبول در نامه‌ی عملش می‌نویسد. بنابراین ممکن است کسی هفتاد بار مگه رفته و هفتاد حجّ انجام داده باشد ولی نسبت به حلال و حرام خدا بی‌پروا بوده است، این چنین آدم هیچ حجّ مقبولی نخواهد داشت زیرا خدا فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

...خدا منحصرأً [اعمال عبادی را] از انسان‌های متقی و دارندگان تقوای پذیرد. ولی اگر کسی اصلاً مستطیع نبوده و موفق به انجام عبادت حجّ نشده است اما آدم متقی و پرهیزگاری بوده و در محیط آلوده به گناه همیشه مراقب خود بوده و از حرامکاری و حرامخواری پرهیز داشته است، طبق فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ در ازای هر گناهی که برای اطاعت فرمان خدا و جلب رضای خدا آن را ترک کرده است، خداوند مَنان ثواب

۱- بحارالانوار، جلد ۱۰۳، صفحه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

هفتاد هزار حجّ مقبول به او عنایت می‌فرماید. پس معلوم می‌شود ترک گناه در محیط آلوده به گناه است که فوق‌العاده در نزد خدا ارزشمند است و منشأ فضیلت بسیار می‌گردد.

حال ما نیز اکنون در محیطی زندگی می‌کنیم که موجبات گناه از هر طرف به سوی ما سرازیر است، چشم‌انداز ما در خیابان‌ها و آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها و... سرشار از گناه و بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی در داخل خانواده‌ها گناه‌انگیز است و فسادآموز، از این جهت مصونیت از آلودگی به گناه مخصوصاً برای طبقه‌ی جوان از دختران و پسران بسیار دشوار است و مشقت‌بار، ولی اگر کسی در چنین محیطی این دشواری را تحمّل کند و خود را از آلودگی به گناه مصون نگه دارد، در نزد خدا بسیار ارزشمند و مشمول عنایات عظیم خدا خواهد شد که:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾^۱

...یقیناً گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست...

ترک گناه در محیط گناه، هنر یک انسان مسلمان است، وگرنه در محیط عبادت که کسی مرتکب گناه نمی‌شود تا ترک آن در آن محیط دارای ارزش باشد.

به توفیق خداوند مَنان، ترجمه و توضیح آیات سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم نیز به پایان رسید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ وَفَّقْنَا لَطَاعَتَهُمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
.....	مقدمه‌ی ناشر
.....	مقدمه‌ی مؤلف

تفسیر آیات ۱ تا ۳

۱.....	قرآن، نازل شده از عالم اعلای ربوبیت
۳.....	پیامبر اکرم ﷺ مبلغ قرآن و مبین مجملات آن
۴.....	خضوع تکوینی امام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به مقام اقدس حضرت خاتم <small>صلوات الله علیه</small>
۵.....	عجز ما از درک حقایق معرفتی
۶.....	چگونه خدایی را که نمی‌شناسیم بپرستیم؟!
۸.....	مقصود خداوند متعال از انزال قرآن کریم چیست؟
۹.....	عترت در کنار قرآن، هادی انسان به سوی سعادت
۱۰.....	اخراج مردم از ظلمات به نور به اذن خدا
۱۱.....	هدایتگری پیامبر <small>صلوات الله علیه</small> به راه عزیز و حمید
۱۲.....	صفات شاخص کافران!
۱۳.....	زیان‌کارترین مردم چه کسانی هستند؟

تفسیر آیات ۴ و ۵

۱۵.....	آفرینش انسان، نمایش علم و قدرت و کرم خدا
۱۶.....	ضرورت ارسال رسل برای هدایت بشر
۱۷.....	آیا خدا مردم را گمراه می‌کند؟!
۲۰.....	گمراهی، نتیجه‌ی استفاده‌ی نادرست از اراده و اختیار
۲۰.....	روش خود را با مقررات عالم منطبق کنیم
۲۱.....	چه کسانی به گمراهی کشیده می‌شوند؟
۲۲.....	ایام الله به چه روزهایی گفته می‌شود؟

- ۲۳..... مقصود قرآن از یادآوری ایام الله
- ۲۴..... آرام آرام پیروی از گام‌های شیطان!
- ۲۶..... انسان، نمونه‌ای از صفات عالی‌ه‌ی پروردگار
- ۲۶..... ما چقدر به فقر ذاتی خود پی برده‌ایم؟
- ۲۸..... مادر بت‌ها، بت نفس شماست!
- ۲۹..... خانه‌ی دل را مصفاکن، کمال این است و بس
- ۲۹..... دو نعمت بزرگ خداوند
- ۳۰..... کمال روحی و معنوی بزرگان در آغوش مصائب
- ۳۱..... آزمون بزرگ ابراهیم خلیل علیه السلام

تفسیر آیه‌ی ۶

- ۳۳..... هدف انبیا، اخراج مردم از ظلمت و دعوت به نور
- ۳۴..... مفهوم روزهای خدایی ایام الله
- ۳۴..... عبرت‌آموزی مردم از ایام الله
- ۳۵..... صبار و شکور، مفهوم و مصداق آن
- ۳۶..... از نعمت‌شناسی تا منعم‌شناسی
- ۳۸..... محکومیت مکرر بنی اسرائیل به عذاب الهی
- ۳۸..... برخورداری از لطف و رحمت ما به شرط توبه
- ۳۹..... نکته‌ی لطیف ادبی در مفهوم واژه‌ی نساء
- ۴۰..... دردناک‌ترین نوع شکنجه!
- ۴۱..... مجازات شدید محارب با خدا و رسول
- ۴۳..... قهر الهی، نتیجه‌ی اعمال بندگان
- ۴۴..... تهدید جدی مجرمان از سوی خداوند!
- ۴۵..... سه برنامه‌ی استعماری خطرناک فرعون
- ۴۷..... موقعیت زنان در قرآن
- ۴۹..... تحصیل کمالات معنوی برای زنان همسان مردان
- ۴۹..... حضرت مریم و حضرت زهرا علیهما السلام برغم علوّ شأنشان پیامبر و امام نبودند

- ۵۱..... واقع بین باشیم و به مسئولیت الهی خود عمل کنیم
- ۵۲..... هشدار تکان دهنده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

تفسیر آیه‌ی ۷

- ۵۳..... وجوب عقلی شکر منعم
- ۵۴..... اتصال زنجیروار معارف حقّی دینی
- ۵۵..... چپستی نعمت و چگونگی شکر آن
- ۵۷..... چگونه نعمت به نعمت تبدیل می‌شود؟
- ۵۷..... حقیقت عبادت، شناخت خدا و نزدیک شدن به اوست
- ۵۹..... بهره‌ی ما از این دنیای فانی چیست؟
- ۶۰..... وارث خوشبخت کیست؟
- ۶۳..... فریاد حسرت بار ثروتمندان کوتاه‌نگر از عمق جهنّم!
- ۶۳..... الف: حسرت عمیق هارون عباسی به هنگام مرگ!
- ۶۳..... ب: حسرت عبدالملک مروان به هنگام مرگ!
- ۶۴..... ج: امیر ظالم را با دوران‌دیشی چه کار؟!
- ۶۵..... چگونه نعمت بزرگ دین حفظ می‌شود؟
- ۶۷..... نعمت‌های بی‌پایان و لزوم شکری بیکران
- ۶۸..... مسلمان شدن فرعون!
- ۶۹..... سه عبرتگاه: بیمارستان، قبرستان و تعزیرگاه!
- ۷۰..... بدبخت، فقیری که از ثروت خود خبر ندارد!

تفسیر آیات ۸ تا ۱۰

- ۷۲..... شکرگزاری از پایه‌های اساسی صفات کمال انسانی
- ۷۳..... ارکان تشکیل دهنده‌ی صفت کمالی شکر
- ۷۵..... مراحل خضوع و تواضع در برابر منعم
- ۷۶..... تعریف شکر و کمترین حدّ آن
- ۷۷..... حفظ نعمت و افزایش آن با انفاق و شکرگزاری
- ۷۹..... ذات اقدس حق تعالی غنی و حمید است

- ۷۹.....خشونت کفّار، ملایمت انبیا به قصد هدایت!
- ۸۱.....اسارت عقل، محرومیت از فهم معنای حقیقی توحید
- ۸۳.....مرگ زودرس به سبب ارتکاب گناهان!
- ۸۴.....نعمت بسیار بزرگ خدا، طول عمر توأم با حسن عمل
- ۸۵.....خطر مهلک نفوذ شیطان را جدی بگیریم!
- ۸۶.....قساوت، محصول فراموشی یاد خدا
- ۸۶.....مراقب وسوسه‌های تحریک‌آمیز شیطان باشیم!!

تفسیر آیات ۱۰ و ۱۱

- ۹۰.....چرا انبیا علیهم‌السلام مخالفان خود را سرکوب نمی‌کردند؟
- ۹۱.....معجزات برای اثبات رسالت نه ارشاد و هدایت
- ۹۲.....شرح صدر انبیا در برخورد با کافران
- ۹۳.....بت پرستان منکر الوهیت و رویتند نه خالقیت
- ۹۶.....آفرینش انسان برای ماندن نه پوسیدن!
- ۹۷.....سه اشکال و اعتراض معاندان به انبیا علیهم‌السلام
- ۹۷.....پاسخ پیامبران به اشکال معاندان
- ۹۸.....الف: پاسخ اشکال اول
- ۱۰۰.....ب: پاسخ اشکال دوم
- ۱۰۰.....ج: پاسخ اشکال سوم
- ۱۰۱.....هوشیاری جوانان در مورد مدعیان شتاد عرفان!!
- ۱۰۲.....پیامبران تابع فرمان و اذن خدا
- ۱۰۲.....اعتقاد و روش محکم شیعه‌ی امامیه و عکس‌العمل مخالفان!
- ۱۰۳.....شفابخشی حضرت عیسی علیه‌السلام به اذن خدا
- ۱۰۴.....اژدها شدن عصای موسی به اذن خدا
- ۱۰۵.....مقاومت لجوجان در برابر حق‌گویی پیامبران!

تفسیر آیات ۱۱ و ۱۲

- ۱۰۷.....هدف اصلی انبیا علیهم‌السلام ایجاد ایمان در دل مردم

- ۱۰۸..... چگونه می‌توان به ایمان دست یافت؟
- ۱۰۸..... چرا انبیاء علیهم‌السلام فاقد جمال ثروت و جلال قدرند؟
- ۱۱۰..... انبیاء علیهم‌السلام صاحبان عزم و اراده و تصمیم
- ۱۱۲..... اتمام حجت حضرت موسی علیه‌السلام با فرعون
- ۱۱۳..... شعار انبیاء علیهم‌السلام توکل بر الله
- ۱۱۵..... سبب دلهره و پریشانی ما چیست؟
- ۱۱۶..... یا ربّ مباد از روزی خوارانت روزی طلبیم!
- ۱۱۷..... چهره‌ی دوست داشتنی حضرت موسی علیه‌السلام
- ۱۱۸..... باور کنیم که در توحید افعالی ضعیفیم!
- ۱۱۹..... جز الله همگان محتاجند
- ۱۲۰..... محبویّت انسان متوکل نزد خدا
- ۱۲۱..... چرا در تصمیم‌گیری‌ها ناتوانیم؟!
- ۱۲۲..... به جای استشاره چرا استخاره؟!
- ۱۲۲..... راز و رمز قاطعیّت انبیاء علیهم‌السلام
- ۱۲۳..... انبیاء علیهم‌السلام آماده برای تحمّل مصائب
- ۱۲۴..... آیه‌ی شریفه‌ای که مشکل‌گشاست
- ۱۲۵..... زمان تهذیب نفس!

تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۵

- ۱۲۷..... معنای ایمان
- ۱۲۸..... مخاطبان انبیاء سه گروهند
- ۱۲۸..... آمادگی انبیاء برای تحمّل انواع مرارت‌ها
- ۱۲۹..... صبر و توکل، سلاح انبیاء علیهم‌السلام
- ۱۳۱..... توکل چیست، صابر کیست؟
- ۱۳۲..... چگونگی دستیابی به جهنّم و بهشت
- ۱۳۳..... فقط یک تصمیم ملوکانه!!
- ۱۳۵..... مشابهت فکری و رفتاری مستکبران در هر زمان

- ۱۳۷..... تفأل به قرآن توسط ولیدبن یزیدبن عبدالملک
- ۱۳۸..... مسئله‌ی غضب فدک
- ۱۳۹..... ای پیامبر! فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کن
- ۱۴۰..... بی تأثیر بودن ملکیت فدک در زندگی شخصی حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۴۱..... دستور مصادره‌ی فدک صادر می‌شود!!
- ۱۴۱..... تصرف فدک با کدام دلیل و برهان؟!
- ۱۴۳..... محاجه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۴۴..... اعتراف جالب ابن ابی الحدید!
- ۱۴۵..... ردّ شهادت دو شاهد حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۴۶..... علم و حکمت، میراث معنوی انبیاء
- ۱۴۷..... مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟!

تفسیر آیات ۱۵ تا ۱۷

- ۱۴۹..... دعوت انبیاء با حکمت و نصیحت
- ۱۵۰..... مقاومت انبیاء در برابر ممانعت مستکبران
- ۱۵۱..... سلاح انبیاء در میدان جنگ با مستکبران
- ۱۵۲..... تاریخ، بهترین مفسر آیات قرآن
- ۱۵۳..... نابودی ظالمان، آرزوی مستضعفان
- ۱۵۴..... جهنّم در انتظار جباران گردنکش
- ۱۵۵..... سخت جدا شدن جباران گردنکش از دنیا!
- ۱۵۶..... چگونگی پذیرایی از جباران عنید!
- ۱۵۷..... جهنّم، مولود زندگی آتش بار دنیا!
- ۱۵۸..... هر کسی ممکن است جبار عنید باشد!
- ۱۵۸..... با آن که یقین داریم ولی در شکیم!!
- ۱۵۹..... اختلاف ما با روشنفکرما بان!
- ۱۶۰..... اکنون در خوابیم و مرگ، بیداری ماست!
- ۱۶۱..... دنیا بذر است و آخرت محصول آن

دگرگونی حال امیرالمؤمنین علیه السلام از آخرین وصیت‌های زهرا علیها السلام ۱۶۳

تفسیر آیه‌ی ۱۸

جنار عنید کیست؟ ۱۶۵

آیا اعمال نیک کافران پاداش اخروی خواهد داشت؟ ۱۶۶

سیر فکری و عقلی بشر برای تحصیل معارف اعتقادی ۱۶۶

مطابقت سیر فکری و عقلی بشر با سیر قرآنی تا هنگام مرگ ۱۶۷

ناتوانی فکر و عقل بشر از درک موضوع کيفر و پاداش پس از مرگ ۱۶۹

تنها قرآن‌گویای حقایق عالم پس از مرگ ۱۷۱

انطباق قوانین عالم شرط کمال و سعادت ۱۷۳

کفّار خوش عمل محروم از ثواب اخروی ۱۷۶

کاهش عذاب کفّار به خاطر خدمت به مردم ۱۷۷

بشارت بزرگ مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷۷

تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۱

بی ثمر بودن اعمال نیک کافران ۱۸۱

حقیقت سه مطلب در قرآن ۱۸۲

«الم تر...» در قرآن یعنی دعوت به تفکر ۱۸۳

حتمی الوقوع بودن قیامت از نگاه قرآن ۱۸۴

معنا و مفهوم «بروز» در آیه‌ی شریفه ۱۸۶

دو صحنه‌ی مخاصمه در جهنّم! ۱۸۷

دل پر خون امام امیرالمؤمنین علیه السلام از اکثریت نادان دنباله‌رو ۱۸۸

غرفه‌نشینان بهشتی ناظر مخاصمه‌ی جهنّمیان ۱۸۸

لزوم دقت جوانان در انتخاب دوست ۱۹۰

استمداد گروه دنباله‌رو نادان از گروه پیشتاز مستکبر در جهنّم! ۱۹۰

اذعان به ولایت مطلقه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام مجوّز ورود به بهشت ۱۹۲

مقصد از اهتداء در آیه‌ی شریفه ۱۹۴

شرط عبودیت: حذف منیت، لزوم تبعیت ۱۹۵

- راه نجات، ایمان به مبدأ و معاد و پذیرش ولایت علی و آل علی علیهم‌السلام..... ۱۹۶
- حضرت فاطمه علیها‌السلام حجت خدا بر امامان معصوم علیهم‌السلام..... ۱۹۸
- امام عصر علیه‌السلام: من از مادر خود الگو می‌گیرم!..... ۱۹۸
- معنادار بودن این عبارت که: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام!!..... ۱۹۹

تفسیر آیات ۲۲ و ۲۳

- دو صحنه‌ی مخاصمه در جهنّم..... ۲۰۲
- مخاصمه‌ی پیشروان مستکبر با پیروان خود در جهنّم..... ۲۰۲
- و اما مخاصمه‌ی شیطان با دوزخیان..... ۲۰۴
- ابلیس از طایفه‌ی جنّ بود..... ۲۰۵
- معرفی سه موجود نامرئی در قرآن..... ۲۰۶
- ایمان به غیب اساسی‌ترین اصل اعتقادی..... ۲۰۷
- درک ضعیف بشر از میکروب در هزار سال قبل..... ۲۰۸
- مفهوم گسترده‌ی جنّ در معارف دینی..... ۲۰۹
- شیطان، دشمن نامرئی اما قطعی برای انسان..... ۲۱۰
- سرّ قرار گرفتن شیطان بر سر راه انسان‌ها چیست؟..... ۲۱۱
- کار شیطان فقط آرایش و تزئین است..... ۲۱۲
- ضرورت مبارزه‌ی بی‌امان انسان با شیطان بیرون و درون..... ۲۱۳
- سرکوفت شیطان به فریب خوردگان خود در جهنّم..... ۲۱۴
- زندگی سعادتبار مؤمنان در بهشت..... ۲۱۵
- پوچ شدن عبادات شیطان بر اثر یک نافرمانی..... ۲۱۷

تفسیر آیات ۲۴ تا ۲۷

- تشبیه و مثال در قرآن برای تفهیم مطلب..... ۲۲۰
- تشبیه کلمه‌ی طیّبه به درختی محکم و استوار..... ۲۲۱
- بشر همواره برخوردار از میوه‌های شجره‌ی طیّبه..... ۲۲۲
- تشبیه کلمه‌ی ناپاک به درختی کننده شده..... ۲۲۳
- شادابی و استواری انسان‌های متقی..... ۲۲۴

- ۲۲۵..... بهره‌مندی کامل مؤمنین در نگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۶..... مفهوم اضلال خدا
- ۲۲۶..... مصادیق کلمه‌ی طیبه
- ۲۲۷..... فاطمه علیها السلام مادر نبوت و امامت
- ۲۲۸..... وجه تسمیه‌ی آن حضرت به زهراء علیها السلام
- ۲۳۰..... تجلیات حضرت فاطمه علیها السلام در سه نوبت بر امام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۱..... بیان امّ الحقایق در سوره‌ی کوثر
- ۲۳۲..... معنا و مفهوم کوثر
- ۲۳۲..... شأن نزول سوره‌ی کوثر
- ۲۳۲..... پیشگویی قرآن در سوره‌ی کوثر
- ۲۳۳..... گزارش مورّخین از آمار اولاد حضرت زهراء علیها السلام
- ۲۳۴..... مقصود ما از برگزاری مجالس دینی چیست؟
- ۲۳۵..... تأثیرپذیری ما از فرهنگ الحادی دنیای غرب!
- ۲۳۶..... پیروی از حضرت زهراء علیها السلام و این تجمل‌گرایی!
- ۲۳۷..... جلوه‌های رفتاری حضرت زهراء علیها السلام
- ۲۳۸..... چگونگی ازدواج ساده‌ی حضرت علی علیه السلام با حضرت زهراء علیها السلام
- ۲۴۰..... مجازات سنگین همسرآزاری!

تفسیر آیات ۲۸ تا ۳۰

- ۲۴۳..... محور اصلی عالم هستی الله است
- ۲۴۴..... توجه دادن به الله اساسی‌ترین برنامه‌ی عملی اولیای دین
- ۲۴۵..... تمام مطالب قرآن حول محور الله
- ۲۴۷..... زندگی دشوار، نتیجه‌ی غفلت از پروردگار
- ۲۴۸..... مفهوم نعمت و چگونگی تبدیل آن به نعمت
- ۲۵۰..... چگونگی نعمت شدن نعمت‌ها
- ۲۵۱..... منشاء این کفران نعمت
- ۲۵۲..... علّت العلل حکومت طاغوت‌ها و مستکبران

- ۲۵۳..... بیان مثالی برای روشن شدن مطلب
- ۲۵۵..... غفلت از حیات ابدی نشانه‌ی بی‌خردی
- ۲۵۶..... انسان عاقل اینگونه عمل می‌کند
- ۲۵۷..... وصف حال انسان محتضر از زبان امام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۶۰..... ندای امیر مؤمنان علیه السلام

تفسیر آیه‌ی ۳۱

- ۵۶۳..... تذکر
- ۲۶۳..... ویژگی شاخص بندگان مؤمن خدا
- ۲۶۴..... وظیفه‌ی ما اجرای برنامه‌های دینی
- ۲۶۶..... نفی رابطه‌ی مادی و خویشاوندی در روز قیامت
- ۲۶۶..... آتش سوزان حسرت در روز قیامت
- ۲۶۸..... انفاق محبوب
- ۲۶۹..... محبوب اصلی بندگان مؤمن
- ۲۷۱..... ناکام مردن بسیاری از انسان‌ها
- ۲۷۲..... دعا، برقراری رابطه‌ی روحی بین ما و خالقمان
- ۲۷۳..... وظیفه‌ی اساسی ما در دنیا اقامه‌ی نماز است
- ۲۷۶..... در اصلاح نماز خود بکوشیم
- ۲۷۶..... آشفته‌گی حال ما به هنگام نماز
- ۲۷۷..... اشتیاق بهشت به نمازگزار
- ۲۷۸..... وظیفه‌ی ما، احیای نماز

تفسیر آیات ۳۲ تا ۳۴

- ۲۸۲..... توجه به نعم الهی، راهی برای معرفت بیشتر به خدا
- ۲۸۴..... گفتن ان شاءالله ادب یک مسلمان عارف
- ۲۸۵..... ناتوانی انسان از شمارش نعم الهی
- ۲۸۶..... ای انسان، بشناس خود را و خدای خویش را
- ۲۸۸..... حرص و ولع به جای شکر و سپاس

- ۲۸۹..... لزوم رعایت احترام صاحبخانه
- ۲۹۰..... هر چه مقدر است، همان می دهند
- ۲۹۱..... بهره‌مندی دل نورانی از آیات قرآنی
- ۲۹۲..... تأثیر تربیتی و تهذیبی استماع قرآن
- ۲۹۲..... تأثیر همنشین صالح
- ۲۹۳..... مؤمن شدن غلام بت پرست
- ۲۹۵..... سرانجام درخشان جوان تازه مسلمان

تفسیر آیات ۳۵ تا ۳۷

- ۲۹۷..... آموزندگی دعا‌های معصومین علیهم‌السلام
- ۲۹۹..... تجلیل و تکریم حضرت ابراهیم علیه‌السلام
- ۳۰۱..... اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام
- ۳۰۲..... دعای دیگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام
- ۳۰۳..... شگفت از مسلمانان مؤمنی که مشرک شدند!
- ۳۰۴..... مسلمان و مبتلا به شرک در اطاعت!
- ۳۰۵..... شرک اضطراری!
- ۳۰۵..... ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف در شرایطی خاص
- ۳۰۷..... مقصود از بت پرستی، حاکمیت جباران
- ۳۰۷..... وجود بت‌های فراوان در زندگی روزمره ما
- ۳۰۸..... بت خطرناک نفس اماره در زندگی ما
- ۳۱۰..... تبعیت عملی نشانه‌ی صداقت در اظهار محبت
- ۳۱۱..... منطق رسول الله صلی الله علیه و آله منطق جناب ابراهیم علیه‌السلام
- ۳۱۲..... ای مردم! ملاک برتری تقوای الهی است
- ۳۱۴..... ملاک مقربیت پیوند مکتبی است نه پیوند نسبی
- ۳۱۵..... حجاج بیت الله الحرام و تجدید دو خاطره از هاجر و اسماعیل

تفسیر آیه‌ی ۳۷

- ۳۱۹..... امتحان سنگین حضرت ابراهیم علیه‌السلام

- ۳۲۰..... هدف از امتحانات الهی
- ۳۲۲..... بگه، اولین معبد در روی زمین
- ۳۲۳..... آیا اقامه‌ی نماز در نزد خدا تا این حد مهم است!
- ۳۲۴..... تعریف انسان در معنای واقعی آن
- ۳۲۵..... ویژگی بارز انسان مؤمن عاقل
- ۳۲۷..... لطافت خاص ربنا و بار عاطفی آن
- ۳۲۹..... چرا بی نمازان در ردیف کفارند؟
- ۳۳۰..... سفارش جالب مرحوم سیدبن طاووس به فرزندش
- ۳۳۱..... تنها عبادت استثنائاً پذیر نماز است
- ۳۳۲..... سرّ تکرار نمازهای شبانه‌روزی
- ۳۳۳..... چرا با خدای خود رابطه‌ی صمیمانه‌ای نداریم؟
- ۳۳۵..... انبیاء علیهم‌السلام اسوه‌ای برای اهل ایمان
- ۳۳۶..... ای مدعیان تشیع یاور من باشید
- ۳۳۷..... کار پاکان را قیاس از خود مگیر
- ۳۳۸..... فاصله‌ی زیاد ما با منطق انبیاء علیهم‌السلام
- ۳۴۱..... اوصاف پرهیزکاران از نگاه امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۳۴۲..... از خدا تقویت یقین را طلب کنیم
- ۳۴۴..... نقص و کمبود اساسی ما
- ۳۴۵..... برای اسلامی شدن خون دل‌ها باید خورد
- ۳۴۷..... وظیفه‌ی ما اطاعت و بندگی است
- ۳۴۷..... رعایت اقامه‌ی نماز به وقت عروسی و عزا
- ۳۴۸..... توجه ویژه‌ی امام رضا علیه‌السلام به نماز اول وقت
- ۳۵۱..... لطیفه‌ای در بیان «من ذرّیتی»
- ۳۵۲..... اصل، پیوند مکتبی است نه پیوند نسبی
- ۳۵۴..... شرافت و کرامت انسان به پیوند مکتبی است
- ۳۵۵..... ناسازگاری تجمّل با روحانیت

- زندگی دور از تجمل شیخ انصاری (قدس سره) ۳۵۷
- تذکر لطیف اخلاقی شیخ انصاری به همسرش ۳۵۹
- تذکر مرحوم وحید بهبهانی به فرزندش ۳۵۹
- مسئولیت سنگین علمای اعلام در سراسر کشور ۳۶۰
- رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند ۳۶۱
- صلاحیت پاسداری از دین زینده‌ی هر کس نیست ۳۶۲
- خدا یا! مردم را عاشق فرزندانم قرار ده ۳۶۳
- عشق و ارادت ویژه‌ی مردم به معصومین علیهم‌السلام ۳۶۵
- سرازیر شدن انواع میوه‌ها به سوی مکه ۳۶۶
- مقصود و منظور حضرت ابراهیم علیه‌السلام از این دعا ۳۶۹
- نظارت خدا و فرشتگان بر اعمال انسان ۳۷۰
- ضرورت توشه‌برداری از دنیا برای جهان جاویدان آخرت ۳۷۲
- لزوم آمادگی هر چه بیشتر انسان برای خانه‌ی قبر ۳۷۳
- مراتب یقین ۳۷۵
- دو چیز بسیار کمیاب و سقوط معنوی ۳۷۶
- چشم پاک، دامن پاک، زندگی پاک ۳۷۷
- مراقبت شدید عالمان بیدار دل ۳۷۸
- پاسخ عبرت‌آموز جناب ابوذر به هنگام احتضار ۳۸۱
- عکس‌العمل زاهدانه‌ی جناب ابوذر در قبال بخشش عثمان ۳۸۲
- مشکل اصلی ما، سطحی بودن اعتقاد ۳۸۳

تفسیر آیات ۳۹ و ۴۰

- چگونگی فرزندان شدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام در سن کهولت ۳۸۵
- نماز، از مهمترین ارکان دین ۳۸۷
- مروّجان آیین توحید، فرزندان حضرت ابراهیم علیه‌السلام ۳۸۸
- تذکری دقیق و جان‌نشین ۳۹۰
- منشأ تمام انحرافات، غفلت از یاد خدا ۳۹۰

- ۳۹۱..... معنای ذکر خدا و آثار آن در زندگی
- ۳۹۲..... شرایط قرار گرفتن در زمهری ذاکران خدا
- ۳۹۳..... چگونه به قساوت قلب مبتلا می‌شویم؟
- ۳۹۴..... نماز مردود و خشم‌انگیز
- ۳۹۴..... چه کسانی برپا دارندگان واقعی نمازند

تفسیر آیه‌ی ۴۱

- ۳۹۷..... دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای والدین و مؤمنین
- ۳۹۷..... آیا پدر حضرت ابراهیم علیه السلام مشرک بوده است؟
- ۳۹۹..... استغفار برای مشرک جایز نیست!
- ۴۰۱..... استغفار اولیای خدا برای چیست؟
- ۴۰۲..... علت قطع چند روزه‌ی وحی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۰۳..... تفاوت ششون افراد نسبت به اعمال و رفتارشان
- ۴۰۶..... پاک‌ی جان، شرط اول نماز
- ۴۰۷..... مسئولیت هر فرد متناسب با وسعتش

تفسیر آیات ۴۲ و ۴۳

- ۴۰۹..... تأثیر تربیتی اعتقاد به معاد
- ۴۱۱..... تحوّل درونی با شنیدن یک آیه‌ی قرآن
- ۴۱۲..... جوانان و لزوم تحکیم اصول اعتقادی
- ۴۱۳..... خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولی مقصود، توجه امت
- ۴۱۵..... بنای خداوند در این عالم، مهلت دادن به انسان‌ها
- ۴۱۶..... حساسیت موقعیت متصدیان امر منبر و ارشاد و هدایت
- ۴۱۸..... سزای ابلهان خاموشی است

تفسیر آیات ۴۴ و ۴۵

- ۴۲۱..... انذار و تبشیر، دو وظیفه‌ی خطیر انبیای الهی
- ۴۲۲..... گاه، فقط سخن از انذار است
- ۴۲۳..... مهلت به طغیانگران تا مدتی معین

- ۴۲۴..... به هنگام درک مرگ، ندامت سودی ندارد
- ۴۲۶..... اراده‌ی قرآن، بهشتی شدن انسان
- ۴۲۷..... سنخیت با بهشتیان، شرط ورود به بهشت
- ۴۲۹..... خسارتی که جبران پذیر نیست
- ۴۳۰..... ضعف اساسی ما در خودشناسی
- ۴۳۱..... محبّ راستین خدا، پیرو صادق رسول اکرم ﷺ
- ۴۳۳..... دنیا، پایه‌گذار سعادت عقبی
- ۴۳۴..... عظمت صبر امیر مؤمنان علی علیه السلام غیر قابل درک است
- ۴۳۵..... سبب تکریم اهل بیت علیهم السلام از جانب خدای سبحان
- ۴۳۶..... دو وظیفه‌ی مهم و عقلانی شیعیان

تفسیر آیات ۴۶ تا ۴۸

- ۴۳۷..... معنای متضادّ و فراگیر «مکر»
- ۴۳۹..... چرا خدا نقشه‌های دشمنان را خنثی نمی‌کند؟
- ۴۴۱..... عذاب استیصال در انتظار طغیانگران افسارگسیخته
- ۴۴۳..... پیروزمندی انبیاء و اولیای دین علیهم السلام
- ۴۴۴..... انتقام الهی از ظالمان در روز قیامت
- ۴۴۶..... ناتوانی ما از درک عوالم پس از مرگ
- ۴۴۸..... آشکار شدن باطن‌ها در روز قیامت
- ۴۴۸..... آدم لاابالی شیعه‌ی ما نیست!
- ۴۵۰..... ما کجا و خوف و خشیت رهبران ما کجا!
- ۴۵۱..... مادر! این مرد مهربان امیرالمؤمنین است

تفسیر آیات ۴۷ تا ۵۰

- ۴۵۴..... اقسام انتقام و انواع آن
- ۴۵۵..... انتقام ربوبی خداوند از کافران و مجرمان
- ۴۵۷..... تفاوت نظام دنیا با نظام عالم آخرت
- ۴۵۸..... عالم آخرت، سراسر حیات و زندگی است

- ۴۶۰..... ای بشر! بیندیش به روزی که پیش رو داری
- ۴۶۱..... عذاب اخروی تجسم اعمال زشت دنیوی
- ۴۶۲..... رسیدگی به حساب اعمال آدمیان در یک لحظه
- ۴۶۳..... بی وفایی مردم کوفه و شهادت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام

تفسیر آیه‌ی ۵۲

- ۴۶۵..... قرآن برای همه‌ی مردم است
- ۴۶۷..... دستورات قرآن برای همه‌ی مراحل زندگی
- ۴۶۸..... وظیفه‌ی مردم در قبال قرآن کریم
- ۴۶۹..... آفت مهلک عجب و ریا و غرور در کمین متدینین
- ۴۷۱..... اشک و ناله‌ی امام سیدالشاجدین علیه السلام در دل شب
- ۴۷۲..... ابتلای اکثر ما به بیماری شرک در اطاعت
- ۴۷۴..... ارتباط اولوالالباب با مغز عالم هستی
- ۴۷۵..... نمونه‌ای از تربیت قرآنی اولوالالباب
- ۴۷۶..... عجز و خشم حجاج بن یوسف از پاسخ‌های پیرمرد کشاورز
- ۴۷۷..... ذاکر حقیقی خدا کیست؟
- ۴۷۹..... اینانند به حقیقت مردان مرد
- ۴۸۰..... فضیلت مندی ترک گناه در محیط آلوده به گناه